

به نام خداوند جان و خرد

دفتر شماره ۹

پژوهش‌هایی دربارهٔ کرانه‌های دریای کاسپین

نویسندگان:

دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق، پروفسور یلنا کانستانتینوونا مالچائووا، پروفسور ولادیمیر ب. ایوانف، دکتر لیلی دادیخودایووا، دکتر ایران کلباسی، دکتر حبیب برجیان، دکتر حسن بشیرنژاد، دکتر اسکندر قادربایف، پروفسور دکتر س. گ. کلاشتورنی، دکتر الکساندر بویارف، دکتر الکساندر شیشف، علی شاه صبار، مسعود پورهادی، دکتر نظر نظراف، دکتر عزیز آریانفر، دکتر یلنا یفیموونا کوزمینا، پروفسور مری بویس، دکتر ویکتور شنیر المان، سارا ای. فریزر، دکتر الهام قصیدیان، دکتر حسن فاضلی نشلی، دکتر مجتبی صفری، طیار یزدان‌پناه لموکی، دکتر سیدخلیل‌الله هاشمیان، میرغلام محمد غبار، شیرین نظیری، اسفندیار آدینه، تاماس وی گامکرلیتز، محمد عوض نبی‌زاده، یونس شاه‌حسینی، صمد کلاتی، صالح محمد خلیق، دکتر رزاق رویین، ون. کیسلیاکوف، دکتر علی‌رضا شاه‌حسینی، محمد یعقوب یسنا، دکتر تامرلان کازبکویچ صلیبی‌ف، دکتر علی‌رضا قاسمی، صدیق رهپو طرزی، ظاهر دقیق، جواد مفرد کهلان، سیرژی اس. جیکیا، عوض خان «پیمان»، عزیز عیساپور، غلام جیلانی داوری، فاطمه عامریان، مریم صبوری، دکتر زینب صادقی سهل‌آباد، طاهره سیاه‌وشی، دکتر علی‌علیزاده جوینی، مهندس محمدرضا گودرزی، سید رضی موسوی فولادی، الهام کیان‌پور، دکتر ای.ام. آرانسکی، هوشنگ عباسی، محمدابراهیم عالمی، دکتر کریم پوپل، هوشنگ جاوید، چ. اسنف، مویا بولشایا، نادعلی فلاح، فاطمه محمودی، صمد اوغلی، اونیکاشویلی، غلام‌حسین دده، محمدرضا برزگر، رحیم نیک‌مرام ماسوله، کبری شاه‌پری طرئی، اسماعیل سالاریان، متین قزلجه، دکتر احمد تفضلی، دکتر شادی داوری، علی‌اکبر کریم‌تبار.

مترجمان:

دکتر سیدحسین موسویان، دکتر حسن بشیرنژاد، مسعود حقانی پاشاکی، دکتر عزیز آریانفر، مصطفی فرهودی، سعیده بوغیری، راستین عالمی، رحیم کاکایی، حسین نیک‌نژاد.

به سرپرستی:

طیار یزدان‌پناه لموکی



۱۴۰۳

عنوان و نام پدیدآور	:	پژوهش‌هایی دربارهٔ کرانه‌های دریای کاسپین (دفتر نهم)؛ به کوشش ابوالقاسم اسماعیل پور و دیگران؛ به سرپرستی طیار یزدان‌پناه لموکی.
مشخصات ظاهری	:	ص. مصور، جدول.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۸۹۹۱-۷۰-۰
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	فیپا ج. ۱ (چاپ اول ۱۳۹۷) نشر میرماه، ج. ۲ (چاپ اول ۱۳۹۸) نشر میرماه
یادداشت	:	ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۹) : نشر دریای علم
یادداشت	:	ج. ۴ و ۵ (چاپ اول: ۱۴۰۰) : نشر پژواک فرزانه
یادداشت	:	ج. ۶ (چاپ اول: ۱۴۰۱) : نشر پژواک فرزانه
یادداشت	:	ج. ۷ (چاپ اول: ۱۴۰۲) : نشر پژواک فرزانه
یادداشت	:	ج. ۸ (چاپ اول: ۱۴۰۲) : نشر پژواک فرزانه
یادداشت	:	ج. ۹ (چاپ اول: ۱۴۰۳) : نشر پژواک فرزانه
موضوع	:	ادبیات و فرهنگ عامه - - ایران و...
شناسه افزوده	:	یزدان‌پناه لموکی، طیار، ۱۳۳۱
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۷ پ ۴۹۲ گ/PIR۳۲۶۸
رده‌بندی دیویی	:	خ ۴۹۶
شماره کتاب‌شناسی ملی	:	۵۲۰۷۵۳۱

پژوهش‌هایی دربارهٔ کرانه‌های دریای کاسپین (۹)

سرپرست مؤلفان: طیار یزدان‌پناه لموکی

ویرایش و تولید: نشر پژواک فرزانه

مدیریت فرهنگی: کبری شاه‌پری طرئی

طراح جلد: زهرا غلامی

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۳

شمارگان: ۴۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۹۱-۷۰-۰

قیمت: ۱۰۷۲۵۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، نرسیده به میدان فردوسی، خیابان پارس،

کوچه جهانگیر، پلاک ۹، ورودی غربی، طبقه دوم، واحد ۱۰.

تلفن: ۶۶۷۳۹۶۳۶ - - pjfarzan@gmail.com

حق چاپ و نشر محفوظ است

اعضای شورای علمی دفتر نهم

حوزه شمالی: پروفسور النا کنستانتینوا مالچانووا، پروفسور ولادیمیر بوریسویچ ایوانف، دکتر لیلی رحیموا دادیخدایوا، پروفسور فرنگیس شریفاوا، دکتر سیفالدین میرزایف، پروفسور شادی گل عمراوا، دکتر تامبرلان صلبی یف، رحیم کاکایی و دکتر کریم پوپل.

حوزه جنوبی: دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق، دکتر ژاله آموزگار، دکتر کتایون مزداپور، دکتر زهره زرشناس، دکتر ایران کلباسی، دکتر مجتبی منشی زاده، دکتر حبیب برجیان، دکتر گیتی شکری، دکتر علی علیزاده جُوبنی، دکتر هاشم موسوی، دکتر مجتبی صفری، دکتر زینب صادقی سهل آباد، مهندس علی ذبیحی و طیار یزدان پناه لموکی.

۶ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

فهرست مطالب

۱۵.....	سرسخن.....
۲۷.....	شاهنامه و زندگی.....
	دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق
۴۳.....	نو واژگان (نئولوژیسم) در زبان معاصر تاجیکی (دوره استقلال تاجیکستان).....
	پروفسور یلنا کانتانتینوونا مالچائوا / ترجمه: دکتر سید حسین موسویان
۴۹.....	گزاره‌ها در تاتی.....
	پروفسور ولادیمیر .ب. ایوانف / دکتر لیلی دادیخودایوا / ترجمه: مسعود حقانی پاشاکی
۵۷.....	اصطلاحات مربوط به تیراندازی در زبان‌های پامیری و تاجیکی: جنبه زبانی-فرهنگی.....
	دکتر لیلی دادیخودایوا / ترجمه: دکتر سیدحسین موسویان
۶۳.....	مقایسه فارسی بجنوردی و گویش‌های خوراشاهی (تاتی) و کردی کرمانج در شهرستان بجنورد.....
	دکتر ایران کلباسی
۷۳.....	دانش‌نامه ایرانیکا.....
	دکتر حبیب برجیان
۷۷.....	تحلیلی اجتماعی-زبان‌شناختی بر جای‌گاه و کاربرد مازندرانی و فارسی در استان مازندران.....
	دکتر حسن بشیرنژاد
۱۰۳.....	مهاجرت‌های بزرگ توده‌ها از خاور به میانه آسیا.....
	دکتر اسکندر قادر بایف / گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر
۱۴۷.....	هونوها (نیاکان هون‌ها) و یوئه‌جی‌ها (نیاکان کوشانیان).....
	پروفسور دکتر س. گ. کلاشتورنی / گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر
	شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد (آ تاریخ نیاکان کوشانیان و سایر توده‌های آسیایی) بر پایه مدارک تاریخی دودمان‌های شاهی چین).....
۱۵۹.....	دکتر اسکندر قادر بایف / گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر
۲۰۳.....	دی‌ها، دینلین‌ها و هونوها.....
	دکتر الکساندر بویارف / گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر

- خاستگاه و پرورش گاه تاجیک‌ها از ایری‌نام و یجه نخستین (پامیر) تا ایری‌نام و یجه دومین (ایران)..... ۲۲۳
دکتر الکساندر شیشف / گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر
- ۲۴۹.....اساسات زبان واخانی.....
علی شاه صبار
- ۲۵۹.....زبان گیلکی و ارتباط آن با زبان‌های کهن ایران.....
مسعود پورهادی
- ۲۷۱.....نگاهی به نام‌واژه‌های جغرافیایی «اشکاشم» و «رِن».....
دکتر نظر نظراف
- ۲۸۱.....به مناسبت روز جهانی زبان مادری.....
دکتر عزیز آریانفر
- ۲۸۹.....سه روش زمان‌شناسی و سه جهت هم‌گام‌سازی فرهنگ‌ها در مسیرهای جاده ابریشم بزرگ.....
دکتر یِلنا یِفیموْنا کوزمینا / ترجمه: مسعود حقانی پاشاکی
- ۲۹۹.....رقص اندیشه (فلسفه گردی‌های من): دین زرتشت.....
پروفسور مری بویس / ترجمه: مصطفی فرهودی
- ۳۲۱.....گذشته نمادین: کشاکش بر سر [گورستان‌های] نیاکان در آسپای میانه.....
دکتر ویکتور شنیر المان / گزارنده به دری: دکتر عزیز آریانفر
- ۳۵۹.....باستان‌شناسی چین و کاوش‌گران غربی.....
سارا ای. فریزر / ترجمه: سعیده بوغیری
- ۳۶۳.....جدیدترین دست‌آوردهای باستان‌شناسی چین درباره تعامل تمدن‌ها در جاده ابریشم.....
۳۶۷.....در جست‌وجوی نخستین سکونت‌گاه‌های انسانی در مازندران.....
دکتر الهام قصیدیان
- ۳۸۹.....شرحی مختصر بر کاوش بازنگری غار کمر بند شهرستان بهشهر.....
دکتر حسن فاضلی نشلی / دکتر مجتبی صفری
- فرایند شکل‌گیری جامعه انسانی و قومی در مازندران باستان شماره ۷، تاریخ هنر انسان
ابزار ساز بخش ۴: در اواخر عصر مفرغ و آغاز دوره آهن..... ۳۹۵
طیار یزدان پناه لموکی / ویراستار علمی: دکتر الهام قصیدیان
- ۴۱۳.....نگاهی به پیشینه ترکان باستان (ترکان آشینایی)، ظهور و برافتادن خاقانات کبیر ترک.....
دکتر عزیز آریانفر
- ۴۵۷.....تحلیل کتیبهٔ سرخ کوتل بغلان به ارتباط قدامت و هم‌زیستی مشترک زبان‌های افغانستان.....
دکتر سیدخلیل الله هاشمیان

- ۴۶۵ خراسان
میر غلام محمد غبار
- ۴۸۱ فرهنگ لغات زبان منجانی
علی شاه صبار
- ۴۸۹ پیدایش نظام مادر تباری در جامعه بدوی
شیرین نظیری
- ۴۹۷ پژوهش تازه ژن‌شناسی: ترک و تاجیک یکی هستند
اسفندیار آدینه
- ۵۰۱ گونه‌شناسی نگارش، الفبای یونانی، و ریشه‌های نسخه‌های الفبایی در شرق مسیحی
تاماس وی گامکرلیتز / ترجمه: راستین عالمی
- ۵۱۵ منشأ تاریخی و جغرافیایی اقوام هزارهٔ افغانستان
محمد عوض نبی‌زاده
- ۵۳۱ ایل اصانلو
یونس شاه‌حسینی
- ۵۴۷ تأملی بر فارسی‌نویسی چند جای نام در استان کردستان
صمد کلانی
- ۵۵۹ نخستین هسته‌گذاری زبان فارسی در بلخ
صالح محمد خلیق
- ۵۶۳ نگاهی بر زبان‌های باستانی در خراسان
دکتر رزاق رویین
- ۵۸۱ هزاره‌ها، ایماق‌ها، مغول‌ها (درباره خاستگاه و اسکان آن‌ها)
و.ن. کیسیلیاکوف / ترجمه: رحیم کاکایی
- ۵۹۵ ایل سنگسری
دکتر علیرضا شاه‌حسینی
- ۶۰۹ دیدگاه استاد محمدحسین یمین درباره خاستگاه زبان پارسی دری
محمد یعقوب یسنا
- ۶۲۱ شاهنامه و رزم‌نامه نارت آستیاپی (طرح اژدهاکشی)
دکتر تامرلان کازبکویچ صلیبیف / ترجمه: حسین نیک‌نژاد / ویرایش: ترجمه مسعود حقانی
- ۶۳۹ خاندلری و شاهنامه
دکتر علی‌رضا قاسمی

- دانش تبارشناسی یا ژنی و جنی..... ۶۵۹
صدیق رهپو طرزی
- سیاست‌ها و تاریخ معاصر هزاره‌ها..... ۶۷۵
ظاهر دقیق
- معنی و اصل نام قوم‌های افغانستان..... ۶۸۹
جواد مفرد کهلان
- اسناد ترکی درباره مناسبات مشترک میان ترکی و گرجی..... ۶۹۳
سیرژی اس. جیکیا / ترجمه راستین عالمی
- گروه زبان‌های پامیری..... ۶۹۷
عوضی خان «پیمان» / استاد راه‌نما پوهنمل صالح محمد «دوراندیش» / ویراستار: نوروز علی ثابتی
- پیرامون نام واژه «خُراسَن رَجَه» خرم‌آباد تنکابن و خُراسان (باکتریان قدیم)..... ۷۰۹
عزیز عیساپور
- جای‌گاه واژه «لَم» (lam) در فرهنگ واژگان و زبان مردم شمال..... ۷۱۷
طیار یزدان‌پناه لموکی
- دری و تاجیکی زبان‌های شرق ایران کهن..... ۷۲۳
غلام جیلانی داوری
- کاربرد زبان مازندرانی در شبکه استانی صدا و سیما (چالش‌ها و راه‌کارها)..... ۷۳۱
فاطمه عامریان
- بوم‌شناخت زبان محلی تنکابنی..... ۷۴۹
عزیز عیساپور
- بررسی مغار افتر یک پدیده ناشناخته در استان سمنان..... ۷۵۷
مریم صبوری
- بازتاب قالب‌های شعر فارسی در اشعار روسی..... ۷۷۳
دکتر زینب صادقی سهل‌آباد
- بررسی تصاویر شب در ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی..... ۷۹۱
طاهره سیاه‌وشی
- بررسی نقش نمادین جانوران در ضرب‌المثل‌های رودباری..... ۸۰۹
دکتر علی علیزاده جوئنی
- نام و نشان دامی..... ۸۵۷
مهندس محمدرضا گودرزی

- ۸۶۹ کوچبازی در کرانه جنوبی دریای کاسپین
سید رضی موسوی فولادی
- ۸۸۹ جشنی به سرخی انار در فصل پاییز؛ گذری بر آیین انارچینی در روستای انبوه
الهام کیان پور
- ۸۹۷ درباره اصطلاح «مزنک» در آسیای میانه
دکتر ای.ام. آرانسکی / ترجمه: رحیم کاکایی
- ۹۰۹ کولی‌های گیلان
هوشنگ عباسی
- ۹۱۹ گودارها در مازندران
محمدابراهیم عالمی
- ۹۲۷ طایفه جوگی افغانستان
دکتر کریم پوپل
- ۹۳۱ کولی‌های کرانه جنوبی دریای کاسپین
هوشنگ جاوید
- ۹۴۱ نگاهی به رقص ترکمن
چ. اِسِنف / ترجمه: رحیم کاکایی
- ۹۵۱ آداب و رسوم عروسی داغستان
مویا بولشایا
- ۹۶۵ رقص هونگه (بخش اول)
تامیرلان کازبکویچ صلبی‌یف / ترجمه: مسعود حقانی پاشاکی
- ۹۷۵ انواع رقص مازندرانی، ویژگی‌ها و دیگر مؤلفه‌های آن
نادعلی فلاح
- ۹۹۵ رقص‌های بومی شهرستان رودبار گیلان
فاطمه محمودی
- ۱۰۱۵ رقص قاسم‌آبادی
هوشنگ عباسی
- ۱۰۲۷ رقص تاجیکی و هنر تلفیقی از غفار ولمت‌زاده، هنرمندی که رقص تاجیکی را با رقص مدرن پیوند زد
اسفندیار آدینه
- ۱۰۳۳ معرفی رقص آذری و انواع آن
صمد اوغلی

- انواع رقص محلی گرجی..... ۱۰۴۳
اونیکاشویلی
- انواع رقص ترکی و قفقازی..... ۱۰۴۹
غلام حسین دده
- کارآواهای کتولی (شهرستان علی‌آباد کتول / استان گلستان)..... ۱۰۵۵
محمد رضا برزگر
- سازهای موسیقی مازندرانی..... ۱۰۶۵
محمد ابراهیم عالمی
- ریشه دستگاه‌های موسیقایی در ترکستان شرقی..... ۱۰۸۵
دویا شیونگ / ترجمه: دکتر محسن جعفری‌مذهب
- درباره فرهنگ غذای مردم ماسوله..... ۱۰۹۷
رحیم نیک‌مرام ماسوله
- مردم‌شناسی و فرهنگ غذای آمل..... ۱۱۳۵
نادعلی فلاح
- خوراک در دارا (روستای طره)..... ۱۱۵۳
کبری شاه‌پری طرئی
- مغار، سردخانه‌های طبیعی در دل کوه‌های شمال سرخه..... ۱۱۶۵
دکتر علیرضا شاه‌حسینی
- نام‌ها و قصه‌های فولکلوریک کابل..... ۱۱۷۷
دکتر کریم پوپل
- افسانه گرشاسب (متناظر و متفاوت)..... ۱۱۸۳
طیار یزدان‌پناه لموکی
- ارگنه قون (ارگنه کون)، افسانه ترکی..... ۱۱۸۹
اسماعیل سالاریان
- افسانه‌های ترکمن (۱): آق پامیق..... ۱۱۹۵
متین قزلجه
- افسانه‌های ترکمن (۲): توتلیق (قالیچه)..... ۱۱۹۷
متین قزلجه
- افسانه‌های مازندران: دختر و پسر ماکیان / تلا و تشنی..... ۱۱۹۹
طیار یزدان‌پناه لموکی

- محمدعلی داعی الاسلام..... ۱۲۰۵
تهیه و تنظیم: کبری شاه‌پری طرئی
- درباره کتاب وندیداد ترجمهٔ سید محمدعلی داعی الاسلام..... ۱۲۰۹
دکتر احمد تفضلی
- درباره دکتر ایران کلباسی..... ۱۲۱۵
دکتر شادی داوری
- بزرگداشت دکتر ایران کلباسی..... ۱۲۲۳
گردآوری از علی اکبر کریم‌تبار
- به مناسبت ۹۰ سالگی دانش‌مند ارج‌مند پروفیسور النا. ک. مالچانوا..... ۱۲۲۹
ترجمه: حسین نیک‌نژاد / تنظیم از: کبری شاه‌پری طرئی
- پروفیسور سرگی نیکولایویچ سوکولوف (۱۹۳۳ - ۱۹۸۵)..... ۱۲۳۱
پروفیسور النا. ک. مالچانوا / ترجمه: دکتر سید حسین موسویان

۱۴ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

چرا زبان اقوام پیش‌آریایی باشند در کرانه جنوبی دریای کاسپین، شاخه ای از زبان ایرانی محسوب نمی‌شوند؟

لازم به یاد آوری است گفتار پیش رو، ادامه سرسخن شماره پیشین (دفتر هشتم) است. بنابراین، شایسته اشاره است، مردمان کرانه جنوبی دریای کاسپین، به لحاظ قومی و نژادی، بنا به گزارش‌های تاریخی و یافته‌های باستان‌شناختی، حداقل پس از هزاره ششم پیش از میلاد^۲ به این سو، آمیزه‌ای از تعامل اقوام بومی (کاسی‌ها و پیشاکاسی‌ها) با کوچ‌روها هستند — یعنی مجموعه کل اقوام باستانی که طی هزاران سال با زبان و فرهنگ ویژه‌شان به این سو آمدند — که به لحاظ زمانی پیش از همه، باید از حضور گونه‌ی انسانی خردمند / انسان نوین (هوموساپین *homo sapien*) در دوران پارینه‌سنگی یاد کرد^۳ که تا شکل‌گیری جامعه انسانی نو، فرایند پیچیده تکاملی خود را حداقل از هزاره پنجاه تا هزاره‌های یازدهم و دهم پیش از میلاد، پشت سر گذاشتند و بنا به یافته‌های باستان‌شناختی در طی این روند، به تفکر هندسی پیش‌رفته دست یافتند. پس از آن، به تأثیر فرهنگ کوچ عشایر جنوب غربی ایران و دارندگان فرهنگ جیتون از جنوب ترکمنستان^۴ در دوران نوسنگی (هزاره ششم پیش از میلاد) باید اشاره کرد و همچنین در دوران مفرغ، از فرهنگ سومری‌ها و نیز

۱ طیار یزدان‌پناه لموکی، تلفن: ۰۹۱۹۲۹۹۱۳۸۲ و tayyar.lamoki@yahoo.com

۲ طیار یزدان‌پناه لموکی، *تاریخ مازندران باستان*، نشر چشمه، ۱۳۸۲، ص ۲۲.

۳ دکتر الهام قصیدیان، «در جست‌وجوی سکونت‌گاه‌های انسانی در مازندران»، پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین، دفتر نهم.

۴ طیار یزدان‌پناه لموکی، «فرآیند شکل‌گیری جامعه انسانی...»، پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین، جلد نهم.

پریچایی‌ها... باید سخن به میان آورد.^۱ نکته‌ای که نباید فروگذار کرد آن‌که از آغاز عصر آهن یک تا نزدیک به عصر آهن سه، قریب به هزار سال، از کوچ قومی تأثیرگذار و یا با مرتبه‌ای در خور، به مازندران باستان گزارشی به دیده نیامد؛ منتها تا این دوران (اوایل هزاره اول پیش از میلاد)، طی هزاران سال، کلیه اقوام ساکن در کرانه جنوبی دریای کاسپین (وهرکانی‌ها، تپورها، آماردها، آناریان (هوریان)، کادوس‌ها، آلبانیان و اوتیان‌ها بودند، با نظرداشت این مهم که اقوام مزبور ضمن داشتن زبان و فرهنگ مشترک تحت نام کاسی‌ها دارای ویژگی خاص قومی چه زبانی و چه فرهنگی بودند، که هرودوت و استرابن به برخی باورهای مستقل آماردها و تپورها در آثارشان اشاره کرده‌اند)، تحت سیطره قومی کاسی‌ها بودند. پس از آن (عصر آهن ۳)، برجسته‌ترین قوم مهاجر و مهاجم به مازندران باستان آریایی‌ها بودند که بر دیگر اقوام کوچی و باشندده به **تفوق سیاسی** دست یافتند. بعد از آریایی‌ها، سکایی‌ها، و ترک‌های آسیای مرکزی به این منطقه کوچیدند که در بخش نام‌گانی گیاهی، جانوری، پرندگان، آب‌زیان و درختان، رد و نشان زبان اقوام باستانی در دفتر هشتم پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین به صورت گفتارهای مستقل، آمده است. تفاوت‌های مندرج در نام‌گانی‌ها، حاکی از تنوع حضور اقوام در منطقه مورد پژوهش این مجموعه مشترک است که به نظر می‌رسد نیاز به کار زبان‌شناسی تخصصی تازه با روش‌های نوین دارد.

پس از این دوران (شکل‌گیری امپراتوری‌های مادی و هخامنشی...) کرانه جنوبی دریای کاسپین به لحاظ سیاسی، نه نژادی، ایرانی به حساب آمده و در گستره‌ای پنهاور (سرزمین ایران...)، بدین نام آوازه یافته و نام‌بردار شدند، بدون آن‌که باشندگان این کرانه، مانند سابق توده بومی محسوب شوند، هر چند فرهنگ بومی‌شان ماندگار بود. بنابراین، آمیزه حاصل آمده از ترکیب نژادی، قومی و باورهای پُرتنوع آیینی را باید از نگاه هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، دگرپذیری و بیش از همه به معنای مناسبات انسانی ارزیابی کرد. بنا به این نگاه، پژوهش‌های قوم‌شناسی در عرصه‌های پیدایی تاریخ اقوام، زبان، فرهنگ و هنر کوچندگان و باشندگان، به طور محوری در این مجموعه مشترک از سرزمین‌های دور و نزدیک، تنها بن مایه علمی-پژوهشی دارند نه ناسیونالیسم افراطی کور. شایسته اشاره است، تحقیقات قوم‌شناسی در مازندران و به طور غالب در کرانه جنوبی دریای کاسپین و حتی در منطقه مورد پژوهش این مجموعه مشترک، به خاطر حضور پُرتنوع طوایف، قبایل و اقوام بسیار پیچیده و گاه در برخی موارد بغرنج است.

۱ طیار یزدان‌پناه لموکی، «تاریخ، فرهنگ، هنر و زبان مازندران باستان پیش از ورود آریاییان»، متن سخن‌رانی در دانشگاه دولتی مسکو، مه ۲۰۱۵، فروهر شماره ۴۶۸ و ۴۶۹، سال ۴۹، ۱۳۹۴.

از سوی دیگر، نبود اتفاق نظر یا اجماع، درباره منشأ برخی کوچ‌های نخستین اقوام غیر بومی در میان دانش‌مندان و نیز تأثیر جغرافیای زیستی به عنوان عامل کوچ... موردهایی است که نظریه‌هایی را رقم زده که دوره به دوره، طی بیش از یک قرن اخیر با یافته‌های باستان‌شناختی و علم ژنتیک... چشم‌اندازهای تازه‌ای در تحلیل‌های علمی‌تر مباحث مطروحه را موجب شده است. روشن است بحث‌برانگیزترین اقوام کوچی، آریایی‌ها هستند که بنا به دسته‌بندی نظریه‌ها، توسط پروفیسور شیشف در گفتار «خاست‌گاه آریاییان...»^۱ بسیار قابل توجه‌ست که به شرح ذیل طبقه‌بندی شده است:

الف - برآمده از نواحی قطب شمال

ب - گستره قفقاز^۲

ج - شماری نیز سرچشمه کوچ اقوام آریایی را از دشت‌های سیری دانسته‌اند.

د- برخی حتی گستره خلیج فارس را خاست‌گاه نخست کوچ به داخل فلات ایران می‌دانند.

ه - و آخر، کوچ قبایل مناطق پامیری به مثابه نخستین زیست‌گاه آریایی‌ها (نژاد سفیدپوست) ارزیابی می‌شود.

گفتنی‌ست «درباره کهن‌ترین جاهای آسیای میانه... تنها گفته‌های افسانه‌ای در دست است. دیرین‌ترین منابع آگاهی‌بخش اطلاعات در زمینه روایات آیینی-تباری هندی و ایرانی‌اند. در این منابع فرضیه‌ای طرح و مدلل می‌شود که برجستگی پامیر، گهواره تبار آریایی بوده است که از این‌جا به جاهای دیگر پراکنده شده‌اند.^۳ مأخذ پروفیسور شیشف در این گفتار زند اوستاست. توده‌های زندی، تیره پرنفوذی بودند:

در دوره پادشاهی جمشید^۴ مردم «در سیمای نوع‌ها درآمدند و جوامع را تشکیل دادند یعنی تیره‌های جداگانه را به یک توده متحد گردانید و خود رهبر و پیشوای توده‌ها و رمه‌ها گردید.» در این هنگام در بود باش آنان «زمستان سختی چیره گردید پیش از آن در این سرزمین در سال ۷ ماه گرم و ۵ ماه سرد بود. در عصر جمشید زمستان ده ماه را در بر

۱ پروفیسور الکساندر شیشف، «خاست‌گاه و پرورش‌گاه تاجیک‌ها از ایرانیانم و یچه نخستین (پامیر) تا ایرینم و یچه دومین (ایران)»، پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین، دفتر نهم.

۲ الف: مصاحبه دکتر عزیز آریانفر درباره زبان مادری. ب: بر پایه گزارش‌های باستان‌شناسی آنفوذ فرهنگ کورامارس از غرب کرانه جنوبی دریای کاسپین تا حد میانه مازندران در دوران مفرغ مورد تأیید است. منتها فرهنگ تأثیرگذار و مسلط نبود. دکتر حسن فاضلی نشلی و دکتر مجتبی صفری؛ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین، جلد نهم.

۳ در این باره (... گستره خلیج فارس) قابل توضیح‌ست که: یافته‌های باستان‌شناختی چه در شوش و چه در جیرفت قابل تأمل است. ضمناً کتاب «مردم‌شناسی» از هنری فیلد درباره منشأ نژاد اقوام کله‌درازا و کله‌گردها را از جنوب شرقی ایران دانسته‌اند. هم‌چنین در این کتاب به وجود نژاد سومری‌ها در مازندران اشاره دارد.

۴ پروفیسور الکساندر شیشف، همان مأخذ.

می‌گرفت و برای تابستان تنها دو ماه می‌ماند آن‌گاه جمشید بنا به راهنمود اورمزد، مردم را به سرزمین روشن، یعنی گرم‌تر برد، به جنوب...

راه‌پیمایی از کوچیدن باشندگان اولیه از سغد آغاز شد. از آن‌جا به مرو، به بلخ، به نیسا، به هرات، به ویکبریت، به هیتومات، به ری، ره‌سپار گردیدند... بیش‌تر آریایی‌ها در وادی‌های پُرآب جا گرفتند... جمشید زیستاری (مسکونی) می‌سازد و شهرها را بنیاد می‌گذارد که در آن‌ها ۱۰۰۰ نفر، ۶۰۰ نفر، و ۳۰۰ نفر را جای می‌دهد. راه‌ها می‌کشد، زمین‌داری و کِشت‌کاری را راه می‌اندازد و برای خود کاخ می‌سازد.^۱ نکته محوری در این گزارش آن است که: «در جریان کوچیدن، خود جمشید و مردم او، همه سرزمین‌هایی را که به آن فرود می‌آمدند، تهی از باشندده و ناآباد بود [یا می‌دیدند]. جمشید برای نخستین بار این سرزمین‌ها را با آدم‌ها و جانوران مسکون می‌سازد [محل بود باش آغازین مردمان زندی]... این عصر در حماسه‌ها به نام عصر زرین یاد می‌شود.»^۲

اگر روایت آیینی دوره جمشید را بپذیریم، که قبایل مختلف آریایی در سیمای «نوع»‌ها درآمد و جوامع را تشکیل دادند؛ یعنی دارای یک زبان مادر بودند با گویش‌های مختلف، در چنین صورتی می‌توان هریک از گویش‌ها را شاخه از زبان آریایی به حساب آورد. منتها نمی‌توان زبان بومیان را شاخه‌ای از زبان آریایی دانست، بلکه باید گفت:

اقوام مختلف سرزمین‌های نام یافته به ایران که خود دارای زبان گفتاری بودند، پس از تفوق سیاسی آریایی‌ها، زبان و فرهنگ‌شان جذب زبان و فرهنگ آریایی‌ها شده است؛ نه این‌که زبان‌شان شاخه‌ای از زبان آریایی به حساب آید که به نظر قابل تأمل است.

۱ هم‌زاد درخشندگی که در اوستا دارای سه فره با سه جلوه است: «۱- موبدی است که به مهر می‌رسد. ۲- فره شاهی به فریدون می‌پیوندد. ۳- فره پهلوانی و جنگ‌آوری را گرشاسب به دست می‌آورد... سه جنبه بودن فره جمشید... معرف ریاست او بر حکومت، دین و پهلوانی ست...»

به فر کیانی یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی
ز هامون به گردون برافراستی

(مهری بهفر، شاهنامه فردوسی، ص ۱۵۴ - ۱۵۵... و ص ۱۳۹-۱۴۰، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۰.

۲ پروفیسور الکساندر شیشف، همان مأخذ.

کتاب‌شناسی

- دکتر عزیز آریانفر، به مناسبت روز جهانی زبان مادری، پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین، دفتر نهم، ۱۴۰۳.
- دکتر مهری بهفر، شاهنامه فردوسی، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۰.
- پروفسور الکساندر شیشف، خاست‌گاه و پرورش‌گاه تاجیک‌ها از ایرانم و یچه نخستین (پامیر) تا ایرانم و یچه دومین (ایران)، پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین، دفتر نهم، ۱۴۰۳.
- هنری فیلد، مردم‌شناسی/ایران، مترجم: دکتر عبدالله فریار، انتشارات کتاب‌خانه ابن سینا، ۱۳۴۳.
- الهام قصیدیان، در جست‌وجوی سکونت‌گاه‌های انسانی در مازندران.
- طیار یزدان‌پناه لموکی، تاریخ مازندران باستان، نشر چشمه، ۱۳۸۲.
- طیار یزدان‌پناه لموکی، فرایند شکل‌گیری جامعه انسانی و قومی در مازندران باستان، شماره ۷ تاریخ هنر انسان ابزارساز، بخش ۴ در اواخر عصر مفرغ و آغاز عصر آهن.
- طیار یزدان‌پناه لموکی، تاریخ، فرهنگ، هنر و زبان، متن سخنرانی در دانشگاه دولتی مسکو، مه ۲۰۱۵.
- فروهر سال ۴۹، شماره ۴۶۸ و ۴۶۹، ۱۳۹۴.

گزارش نخستین کنگره زبان‌شناسی اوراسیا

۱۹ آذر ۱۴۰۳ / ۹ دسامبر ۲۰۲۴

ساعت هشت و نیم صبح

محل برگزاری مراسم: هتل پرزیدنت مسکو

نشست امروز پس از خوش‌آمدگویی میزبان^۱ و تشکر از حضور اعضای شرکت‌کننده در این همایش، باسپاس از از وزارت امور خارجه ادامه یافت. در برپایی این کنگره، وزارت خانه مزبور، نقش محوری داشته است. میزبان در ادامه افزود: «اکنون ۵۰۰ آکادمیسین از سراسر اروپا و آسیا در این کنگره گرد هم آمده‌اند تا درباره زبان‌شناسی در جهان امروز گفت‌وگو کنند. زبان‌شناسی به سمت مردم‌شناسی و انسان‌شناسی می‌رود.»

میزبان در ادامه سخنانش چنین بیان داشت: «روسیه اولین کشوری است که در حفظ زبان بومی کوشش پی‌گیرانه‌ای از خود نشان داده و در این راه همواره سطح دوستی را مد نظر داشته است. هدف اصلی ما در برگزاری این نشست‌ها، حفظ زبان‌های بومی و دیگر زبان‌های در معرض خطر است. روی‌کرد ما در این همایش آن است که ایده‌های جدیدی مطرح کنیم و شبکه بزرگی تشکیل دهیم تا تمام زبان‌های بومی در معرض خطر را حفظ کنیم. دانشگاه دولتی روسیه در رشته زبان‌شناسی ۲۵ سال است چنین گردهمایی‌هایی را برگزار می‌کند و جشن می‌گیرد. روشن است، زبان‌شناسی از سویی دانش، آوا، معنا و دستور زبان است... و از جانب دیگر شناخت فرهنگ‌هاست. این‌که چه کسی پاسخ درست پرسش‌ها را می‌دهد، چگونه و با چه چیزی به چرایی آن‌ها می‌پردازد که چه هست؟... از جمله نکاتی است که درباره آن اندیشه می‌شود.»

۱ آکادمی علوم روسیه و کلیه مراکز وابسته به آن که برگزارکننده نخستین کنگره زبان‌شناسی اوراسیا هستند.

سخنران در ادامه به این نکته نیز پرداخت که:

«در سال ۲۰۲۸ این گونه نشست‌ها (حفاظت از زبان‌های بومی جهان) صدساله می‌شود و به سمت انسانیت پیش می‌رود. اکنون باید تلاش کرد که پیشرفت دانش و هوش مصنوعی موجب از بین رفتن انسانیت نشود.» (ترجمه از: دکتر مهدی نیک‌خواه)

دومین نشست کنگره زبان‌شناسی اوراسیا، در ارتباط با ما، در مورخ ۲۱ آذر ۱۴۰۳ مطابق با ۱۱ دسامبر ۲۰۲۴ در آکادمی علوم روسیه برگزار شد. تأکید روی کلمه «ما» بدان خاطر است که هر روز چندین نشست از کشورهای مختلف اروپایی و آسیایی در هتل پریزدنت، دانشگاه دولتی مسکو و آکادمی علوم تشکیل می‌شد.

در نشست امروز چند نفر درباره زبان‌های ایرانی به انگلیسی و روسی سخنرانی کردند. از جمله سخنرانان امروز پروفسور ایوانف بود. او به عنوان سرگروه‌مان (دکتر لیلی .ر. دادیخدایووا، طیار یزدان‌پناه لموکی، دکتر حسین موسویان، دکتر سید مهنا سیدآقایی رضایی و مهدی مهرآرا) درباره چگونگی شکل‌گیری مجموعه مشترک «پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین» سخنرانی کرد و به تشریح آن پرداخت:

«در سال ۲۰۱۵ بنا به درخواست طیار یزدان‌پناه لموکی از دیپارتمان زبان‌های ایرانی آکادمی علوم روسیه در مسکو و حمایت دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور از پیش‌نهاد ایشان و توافق جمعی آکادمیسین‌ها (پروفسور النا مالچانووا، پروفسور ولادیمیر ایوانف، دکتر لیلی دادیخدایووا، دکتر سوفیا پیتروونا و دکتر ظریفه نظراوا) این مجموعه پایه‌گذاری شد و سپس با پشتیبانی دکتر اسماعیل‌پور و برگزاری نشست در دانشگاه شهید بهشتی و پیوستن دکتر کتایون مزداپور، دکتر زهره زرشناس، دکتر مجتبی منشی‌زاده، دکتر ایران کلباسی، دکتر ژاله آموزگار و دکتر حبیب برجیان، دکتر گیتی شکری و محمدابراهیم عالمی... و نیز آکادمیسین‌های آسیای مرکزی از جمله دکتر سیف‌الدین میزرایف، پروفسور شادی‌گل عمرآوا و در ادامه پروفسور فرنگیس شریف‌آوا و از افغانستان دکتر کریم پوپل و قفقاز دکتر تامبرلان صلیبیف و از خلق ترکمن رحیم کاکایی، شورای علمی قدرت‌مندی شکل گرفت.»

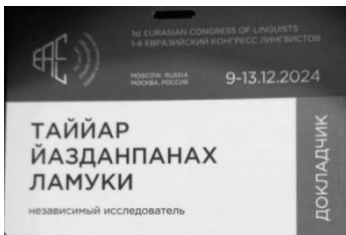
پروفسور ایوانف در ادامه به نقش محوری طیار یزدان‌پناه لموکی به عنوان سرپرست این مجموعه مشترک پرداخت:

«از گردآوری مطالب تا تماس با دانش‌مندان، اساتید و محققان در چهار رشته تاریخ اقوام، تاریخ زبان، تاریخ فرهنگ و تاریخ هنر، در محدوده ارضی گسترده‌ای که از کنار دیوار چین تا قفقاز، افغانستان و شمال هندوستان را در بر می‌گیرد که تاکنون به طور مستقل با

فراهم آوردن کلیه تدارکات لازم به چاپ این مجموعه تا جلد نهم، اهتمام ورزیده‌اند.» گفته‌های ایشان تشویق همگان را در بر داشت.

پروفسور ایوانف در ادامه از خانم دکتر سید مهنا سیدآقایی رضایی و همسرشان مهدی مهرآرا بابت دو مورد تشکر کرد: «نخست آن‌که به گروه زبان‌شناسان آکادمی علوم و دانشگاه دولتی مسکو در پژوهش و تماس با مراکز علمی-پژوهشی و کارهای میدانی طی سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴ کمک فراوان کردند و دیگر آن‌که باب آشنایی با طیار یزدان‌پناه لموکی را فراهم کردند.» که مورد تشویق مهمانان ایرانی و غیر ایرانی قرار گرفتند.

در این نشست دکتر لیلی دادیخدایو ضمن سخنرانی کوتاهی، کتاب «فرهنگ واژگان مازندرانی» اثر حسین وندادی را که در این سفر به همراه برده بودیم، معرفی کرد و دکتر مهدی نیک‌خواه آملی درباره موسیقی مازندرانی به زبان انگلیسی سخن گفت و گاه آواز امیری و کتولی را به زبان مازندرانی می‌خواند که مورد توجه قرار گرفت و هم‌چنین دو خانم آستیاپی درباره این زبان سخنرانی کردند.



لازم به اشاره است دعوت این‌جانب که در کارت صادره نخستین کنگره هم با عنوان «پژوهش‌گر مستقل» آمده، به پاس انتشار ۹ جلد دانش‌نامه «پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین» بود که مورد تجلیل و تقدیر قرار گرفت.

کارت شناسایی شرکت در کنگره

نکته دیگر موضوعی بود که چه در فرهنگستان و نیز در دانشگاه دولتی مسکو (لاماناسوف) در جمعی محدود بدین شرح مطرح کردم:

«در ایران و افغانستان در ۵۰ سال اخیر تحولی رخ داد که به موجب آن بدون شرح ساختار شکل‌گرفته، تمامی اقوام با گویش‌های مختلف به شهرها روی آوردند و در آن گسترده شدند. زبان تمام استان‌های کشور به طور غالب بومی شد. آیا این مسئله زبان معیار را تضعیف کرد یا به ذخیره زبانی افزود؟».

پروفسور ایوانف گفت: «موضوع تازه‌ای را مطرح می‌کنی.»

گفتم: «رئیس‌جمهور فعلی هم اگر به آذر بایجان برود، بیش‌تر آذری صحبت می‌کند تا فارسی!».

نمی‌دانم کدام‌یک از اساتید ایرانی گفت: «۵۰ سال پیش اگر کسی به زبان محلی حرف می‌زد، او را مسخره می‌کردند.»

در ادامه این گفت‌وگو افزودم: «کنون ادبیات گویش‌های مختلف در سراسر ایران به تقریب گردآوری شده، فرهنگ‌های زیادی از جمله واژگان و مثل‌ها و... به نگارش درآمده، ترانه‌های عامیانه به طور وسیع ضبط، ثبت و چاپ شده است. ضمن آن‌که موسیقی محلی برای خود بیش از گذشته مرتبه یافته است. این‌که فرهنگستان ایران تا چه اندازه توانست از این همه تولیدات فرهنگی اقوام، به ذخیره زبانی افزوده باشد، از نگاه این‌جانب به دور است.»

گویا یکی از حاضران ایرانی گفت: «اقداماتی صورت گرفت.»

که گفتم: «کاش در هر استان فرهنگستان ما شعبه‌ای داشت.»...

در روز پایانی کنگره، یادداشت کوتاهی از طرف این‌جانب به سه تن از دانش‌مندان آکادمی علوم روسیه و دانشگاه دولتی مسکو درباره نخستین کنگره زبان‌شناسی اوراسیا به شرح زیر ارسال شد:

«جناب پروفیسور ولادیمیر. ب. ایوانف، بانو دکتر لیلی. ر. دادیخداووا و پروفیسور الن. ک. مالچانوا... اگر شما را ندیدم، نظرم در رابطه با نخستین کنگره بزرگ زبان‌شناسی اوراسیا چنین است: «کاری بسیار عظیم پر محتوا با برنامه‌ریزی دقیق و نظم‌ی عالی برگزار شد، گردآوردن این همه نخبه، و انسان‌های شایسته از سرزمین‌های دور و نزدیک بیان‌گر برنامه‌ریزی حساب‌شده و همه‌جانبه بوده است. اگر در گفت‌وگو و یا در پیام‌نکاتی را یادآور شدم، امری طبیعی‌ست که حاکی از نهایت علاقه و احساس تعهدم جهت غنای کارتان بوده است که خود را نسبت به آن بسیار نزدیک می‌بینم. خیلی پُرشکوه ظاهر شدید، تبریک می‌گویم.»

در خاتمه از جناب پروفیسور ایوانف نسبت به ارج‌گزاری و تقدیر و تحسین از دانش‌نامه ۹ جلدی «پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین» که از آن در مرکز آکادمی علوم روسیه ابراز داشتند، از طرف خودم و شورای علمی پُرهیمنه‌ما که در تداوم تدوین این مجموعه نقش بسیار ارزنده‌ای دارند، تشکر می‌کنم.»

۲۳ آذر ۱۴۰۳ مطابق با ۱۳ دسامبر ۲۰۲۴

شب ۱۳ دسامبر، میزبان، مهمانی باشکوهی در هتل پرزیدنت برگزار کرد که تا پاسی از شب ادامه داشت. روز ۱۴ دسامبر پس از صرف نهار با آکادمیسین خانم دکتر ظریفه نظراوا گفت‌وگویی حول زبان اشکاشمی به میان آمد، با این اشاره که خانم دکتر در این زبان صاحب‌نظر و متخصص هستند. قرار شد مقاله‌شان را برای‌مان ارسال دارند تا در جلد دهم «پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین» به چاپ برسانیم.

ناگفته نماند جناب دکتر علم‌شاه از تاجیکستان نیز وعده دادند درباره زبان‌های پامیری مقاله‌شان را جهت چاپ در جلد دهم، برای‌مان بفرستند.

قابل ذکر است دو خانم یادشده آستیایی، در شب آخر یعنی در مهمانی بزرگ هتل پرزیدنت، قول دادند مقاله‌شان را پس از ویرایش از طریق آکادمیسن خانم دکتر لیلی ر. دادیخداووا برای‌مان ایمیل کنند...

مسکو هوای بسیار سردی داشت، اما دل‌ها گرم و مناسبات انسانی بین تمامی شخصیت‌های حاضر در کنگره قوی و صمیمی بود. دست مرزاد!

طیار یزدان‌پناه لموکی

۲۸ آذر ۱۴۰۳



دانشگاه دولتی مسکو

طیار یزدان‌پناه و پروفسور ولادیمیر ایوانف



آکادمی علوم مسکو

طیار یزدان‌پناه و دکتر لیلی دادی خداووا



هتل پرزیدنت مسکو، محل برگزاری نخستین کنگره زبان‌شناسی اوراسیا (۹ دسامبر ۲۰۲۴)

سپاس‌گزاری

شایسته است از آقایان علیرضا مبرز، محمدرضا پورجعفری، سیما شکرانی، فاطمه جعفری (عالمی)، عبدالله پهلوان و از اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران به پاس مساعدت در خرید کتاب و نیز از آرمان سلیمانی دشتکی و بهداد یزدان‌پناه لموکی به خاطر انجام امور کامپیوتری و همچنین از سایت‌های وزین مازندنومه در مازندران و مجله جهان جنوب (مجله هفته پیشین) در اروپای مرکزی که در هر شماره به معرفی این مجموعه مشترک اهتمام می‌ورزند، سپاس‌گزار باشم.

در پایان از جناب احسان آهنگر مدیر کل فرهنگ و ارشاد استان مازندران و دکتر حسین نورانی کوتنایی مسؤول پژوهش فرهنگ و ارشاد استان، به پاس آوردن تابلو برگزیده شدن این‌جانب به عنوان چهره ماندگار سال ۱۴۰۳ مازندران، در جشنواره چهره‌های ماندگار، همراه با تندیس گرامی‌داشت روز مازندران، به خانه‌مان، سپاس‌گزارم.

جا دارد از کوشش‌های بی‌دریغ سرکار خانم فرزانه اسبقی، مدیر محترم نشر پژواک فرزانه و ویراستار گرامی سرکار خانم کبری شاه‌پری طرئی و همچنین طراح خوش‌ذوق سرکارخانم زهرا غلامی نهایت سپاس را داشته باشم. بدون تردید این فرهنگ ارج‌گذاری آنان که فروتنانه صورت گرفت، در تاریخ ماندگار خواهد شد.

طیار یزدان‌پناه لموکی
tayyar.lamoki@yahoo.com
۰۹۱۹۲۹۹۱۳۸۲

شاهنامه و زندگی

دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق / استاد دانشگاه شهید بهشتی تهران

در این جستار پیوند شاهنامه فردوسی را با زندگی واقعی و ملموس انسانی بررسی خواهیم کرد، موضوعی که گویی در پژوهش‌های شاهنامه‌شناسی به شکل مستقیم مغفول مانده است. البته شاهنامه پژوهان بزرگ به شکل موردی به آن اشاره‌ها کرده‌اند، اما شاید این موضوع را به عنوان یک پژوهش مستقل و به ویژه مرتبط با چالش‌ها و فراز و نشیب‌های زندگی امروز در آغاز هزاره سوم ننگریسته‌اند.

فردوسی بزرگ نزدیک به هشتاد سال بزیست و بخش اعظم زندگی‌اش را صرف حفظ و ثبت تاریخ و فرهنگ و سنت‌ها و آیین‌های باستانی ایران‌زمین و مخصوصاً صرف پاس‌داشت زبان شگرشکن پارسی کرد. دقیقاً از چهل تا هفتادسالگی را صرف سرودن و به نظم کشیدن کاخ عظیمی از واژه‌ها کرد، هر چند از روزگار جوانی نیز منظومه‌هایی را مستقل سروده بود که بعد وارد شاهنامه کرد. شاعر مستقیماً به زندگی خودش اشاره می‌کند:

گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست

بسی رنج بردم، بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی

از این دو بیت برمی‌آید که شاعر هم به زبان پهلوی و هم به عربی آثاری را می‌توانسته بخواند و بهره گیرد. حتی با دانش کلام، منطق و فلسفه یونانی نیز آشنایی داشت. آشنایی او با فلسفه یونانی از جای‌جای شاهنامه، به ویژه از دیباچه آن پیداست و گاه اصطلاحات فلسفی را به فارسی سره برمی‌گرداند، چنان که به جای «نفس ناطقه»، «جان سخن‌گوی» به کار برده است. (ریاحی، ۱۳۷۵: ۷۴).

از ویژگی‌های زندگی فردوسی یکی این است که او «جوانی خود را در سال‌هایی گذرانید که با سیاست مداراجویی و آزاداندیشی و فرهنگ‌دوستی سامانیان، آزادی تفکر برقرار بود و

پیروان هر اندیشه و آیینی به آسایش می‌زیستند و حضور گروه‌هایی با اندیشه‌های متنوع و آزادی بحث و نظر میان آنان موجب شکفتگی اندیشه‌ها بود. فردوسی در چنین فضایی زاد و زیست و ذهنش عاری از تعصبات قشری گنجینه افکار حکیمانه گردید (همان، ۷۵). اگر شاعر را بعدها حکیم خواندند، بیهوده نبود؛ زیرا زندگی‌اش تلفیقی از هنر و حکمت بود. قرن چهارم هجری به عبارتی رُئسانس فرهنگی ایرانیان به شمار می‌رفت و ظهور نوابغی چون حکیم توس و سخنوران و دانشی‌مردان بسیار نشانه چنین تحول فرهنگی و اجتماعی سترگی است.

فردوسی در زندگی واقعی‌اش یک عمل‌گرا بود؛ در جوانی ازدواج کرد و صاحب فرزندانی شد و در آستانه شصت و پنج سالگی فرزند برومند سی‌وهفت ساله‌اش را از دست داد و در اندوهی جان‌کاه غوطه‌ور شد. فراز و نشیب‌ها و چالش‌هایی که شاعر در زندگی عملی‌اش داشت باعث شد که در زندگی قهرمانان و پهلوانان نام‌دار شاهنامه بازتاب یابد و شاهنامه آینه‌ای شد برای نمایاندن زندگی ملموس جامعه آن زمان؛ آینه‌ای که تا امروز هم نشان‌دهنده پیچ و خم‌ها و هزارتوهای ژرف زندگی ما در هزاره سوم است. شاهنامه از یک نظر، تجلی‌بخش زندگی ملموس و مردمی با همه دغدغه‌های انسانی، اعم از عشق‌ورزی، جنگ، نفرت، پیروزی‌ها و شکست‌ها، امید و ناامیدی‌هاست.

زمینه‌های واقع‌گرایانه و زندگی‌محورانه در شاهنامه کم نیستند. چون حماسه‌سرای توس گویی همیشه چنین می‌پنداشته که تاریخ و واقعیات را به نظم می‌کشد. تاریخ‌نگاران کهن نیز چون حماسه‌سرایان بسیاری از روایات اساطیری و افسانه‌ای روزگار باستان را جزو رخ‌دادهای تاریخ و واقعیات می‌دانستند و تاریخ را به نوعی داستان‌پردازی سوق دادند. از آن‌جا که «شاعر حماسی ادعا دارد که آن‌چه توصیف می‌کند، واقعاً رخ داده است، از این رو، با وجود شگفتی‌های بسیار در حماسه، باز همه چیز در بستر طبیعت و زندگی واقعی روی می‌دهد. از سوی دیگر، در حماسه برخلاف منظومه‌های دیگر و رمان، آن‌چه در مرکز اهمیت قرار دارد، ماجراهای پهلوان است و نه هنر شاعری. از این رو، شاعر بسیاری از جزئیات سخن‌پردازی را که در بن‌مایه او نباشند، کنار می‌گذارد و مستقیم به روی‌دادها می‌پردازد و در نتیجه، روی‌دادها با شتاب پیش می‌روند، مگر آن جزئیاتی که با ماجراهای پهلوان پیوند مستقیم داشته باشند (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۵۳).

شاهنامه از سوی دیگر، بازتاب‌دهنده کهن‌نمونه‌ها و هویت قومی و میهنی است و به خوبی نشان می‌دهد که ایرانیان از دیرباز در پی کسب هویت ملی و قومی خود بوده‌اند و از طریق ثبت تواریخ باستانی، اسطوره‌ها و داستان‌های محبوب ملی، و روایات رزمی و پهلوانی به این هدف مهم نائل شده‌اند. اگر از زاویه دید امروزی به برخی از داستان‌های شاهنامه

درنگریم، می‌بینیم که در خلال همه این روایات اساطیری، تاریخی، نیمه‌تاریخی و گاه افسانه‌ای، زندگی موج می‌زند؛ اصلاً روایت زندگی و تلاش برای زنده ماندن، دوری از مرگ و کسب شرف، ناموس و آبرو و ننگ و نام است. اصطلاح نام و ننگ که از روزگار باستان سرلوحه زندگی ایرانیان بوده است و برایش حرمت زیادی قائل بودند، در جای‌جای داستان‌های پهلوانی شاهنامه دیده می‌شود.

پیام اصلی شاهنامه چنان که در آغاز دیباچه آمده است، خرد و خردورزی است. عصر خردگرایی و رنسانس ایرانی بر این مضمون کلیدی صحنه می‌گذارد. خردگرایی عصر باعث شده که ایرانیان به نوعی خودآگاهی قومی دست یابند و برای حفظ و صیانت آن سخت بکوشند. به طوری که «این نوزایی راستین و همه‌جانبه بزرگ‌ترین جنبش ایرانی در جهت خودآگاهی قومی است و به جرئت می‌توان گفت آن‌چه اکنون به قوت پا بر جای است، از زبان فارسی، تاریخ، حماسه، آداب و رسوم و بسیاری از تجلیات ذوق و هنر ایرانی یا مستقیماً دست‌آورد این عصر یا معلول قوه محرکه‌ای است که کوشش جمعی مردم این دوره، از بالاترین تا پایین‌ترین اقشار جامعه در جهت حفظ هویت قومی ایرانی پدید آورد، کوششی که بر روی هم نه به شوائب گروهی و طبقاتی و غیره آلوده بود و نه تضادی در اهداف و جهت‌گیری‌های این اقشار در قبال منافع معنوی این نهضت وجود داشت، و این خاصیت هر نوزایی راستین است (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۸۳).

یکی از ابعاد انسانی حماسه ملی ایران این است که شخصیت‌های اساطیری ایزدان به شخصیت‌های انسانی شهریاران و پهلوانان بدل شده‌اند. مثلاً یمه/ جم در دوره اساطیر هندوایرانی جزوخدایان است و خدای راه‌نمای مردگان به جهان دیگر است، اما در شاهنامه به جمشید شهریار صاحب فره ایزدی تبدیل می‌شود. کلاً ادوار اساطیری باستانی چهار سده هزاره زرتشتی در شاهنامه به سده هزاره حماسی تبدیل شده که همه مراحل آن جنبه انسانی و زمینی دارد و به نوعی با زندگی ملموس انسانی مربوط می‌شوند. در سده هزاره‌های زرتشتی نخست آفرینش مینویی، بعد آفرینش مادی، سپس تازش اهریمن / اژی‌دهاک، و چهارم مرحله‌رهایی و ظهور نجات‌بخشان هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس. این فرایند در حماسه ملی ایران به سده هزاره بدل شده که عبارت‌اند از: هزاره نخست از کیومرث تا جمشید؛ هزاره دوم از تازش ضحاک تا به بند کشیده شدن او؛ هزاره سوم از فریدون تا کی خسرو. هزاره اول نمودگار آفرینش مینویی و پیدایی کیومرث نخستین شهریار (برابر نخستین انسان یا گیومرد / گیومرث) است؛ هزاره دوم نمودگار ضحاک و حمله او که باعث مرگ جمشید می‌شود و شهریاری ستم‌کارانه او که تا هزار سال می‌پاید؛ و هزاره سوم که

دوران رهایی و رستگاری است، از فریدون به بندکشنده ضحاک آغاز می‌شود و تا پایان دوران کی‌خسرو، مجموعاً هزار سال دوام دارد (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۹۶ به بعد).

در این هزاره‌ها ما با تحول مضامین اساطیری به مضامین حماسی روبه‌رویم. در شاهنامه، تحول یا افول خدایان اساطیری به انسان‌ها یعنی به شهریاران و پهلوانان رخ می‌دهد. اساطیر حماسی شاهنامه روایت‌گر ساختارهای اجتماعی، آیین‌ها و نمونه‌ها و الگوهای اخلاقی و رفتارهای مدنی ایرانیان در طول سده‌ها و هزاره‌ها بوده است. گفتیم که شاهنامه در عین روایت‌گری اسطوره، بنیادی خردورزانه دارد و دیدگاه خردگرایی شاهنامه در بعضی موارد نگاهی اسطوره‌زدا هم دارد و بیش‌تر به زندگی و دشواری‌های ملموس حیات و معیشت انسان خاکی اشاره دارد. شخصیت‌های اساطیری و گاه افسانه‌ای مانند دیوان و جادووان از نظر حکیم توس شخصیت‌های واقعی و انسانی هستند، چرا که گوید:

تو این را دروغ و فسانه مدان به یک‌سان روشن زمانه مدان
از او هر چه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد

پس، شخصیت‌های دیوی و غول‌آسا مانند دیو سپید یا ارژنگ دیو و دیگران همه آدم‌های پیرامون ما هستند و درس‌های شاهنامه درس‌هایی برای انسان امروز در هزاره سوم میلادی است. نبردهای ایزدان و اهریمنان یا آزدهایان در حماسه به نبرد پهلوانان یا دشمنان و بدآیینان درمی‌آید. پیروزی ایرانیان بر تورانیان نیز پیروزی خیر بر شر، نور بر ظلمت و پیروزی خون بر شمشیر تلقی می‌شود. این تعبیر اخیر هنوز در زندگی و حیات اجتماعی و دینی ما ساری و جاری است. دیوان همه مردمان بدند و ناسپاس از خداوند و پیمودن راه نامردمی:

تو مر دیو را مردم بد شناس کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
هر آن کو گذشت از ره مردمی ز دیوان شمر، مَشْمُوش ز آدمی

این ستیز و چالش با شرّ و ظلمت تا حصول آرمان‌شهر و شهریار آرمانی و مطلوب ادامه خواهد داشت. روندی که از کیومرث آغاز شد و تا دوران تاریخی و پایان حیات یزدگرد سوم ادامه خواهد داشت. البته کیومرث به عنوان نخستین شهریار حماسه، در اوستا گیومرْتَن به معنی رنده میرا است و نخستین انسانی است که به آموزش اهورامزدا گوش سپرد، یعنی نمونه انسان کامل و مرد مقدس شمرده شده است. نطفه گیومرْتَن با نور خورشید تظهير شده و پس از چهل سال، از این نطفه گیاه ریواس رویید با دو ساقه انسانی یعنی مشی و مشیانه نژاد انسان. از این روایت اسطوره‌ای می‌توان چنین دریافت که انسان از تبار نور است، از تبار خورشید و بُن و خاست‌گاهی آسمانی دارد. چه گیومرْتَن زندگی‌بخش

است و پس از مزگ، از تن او هفت نوع فلز مورد استفاده آدمیان پدید می‌آید؛ او سرانجام قربانی اهریمن می‌شود، ولی مرگش هم زندگی‌بخشنده و سازنده است. بنا به بندеш بزرگ، «مرگ بر گیومرث رسید. بر دست چپ افتاد، و در هنگام مرگ خود را بر زمین ریخت، همان‌گونه که اکنون همه مردم در هنگام مرگ نطفه خود را بیرون می‌ریزند. و چون تن گیومرث از فلز ساخته شده بود، هفت نوع فلز از تن او آشکاره شد. آن نطفه داخل زمین شد و در پایان چهل سال مشی و مشیانه روییدند که از آنان پیشرفت جهان، نابودی دیوان و آسیب‌رسانی گنّامینو (اهریمن) حاصل شد (کریستن‌سن، ۱۳۷۷: ۲۷؛ دادگی، ۱۳۶۹: ۸۰-۸۱). نخستین انسان بودن کیومرث حتی در جایی در شاهنامه نیز تصریح شده است:

چو از خاک مر جانور بنده کرد نخستین گیومرث را زنده کرد

کیومرث شاهنامه به عنوان نخستین پادشاه، نخستین کسی است که عملاً حیات اجتماعی را آغاز می‌کند و صاحب فره ایزدی، نورانی و فره پادشاهی است. هوشنگ نیز شهریار زندگی‌بخش است و خانه‌های نیک می‌بخشد. او ملقب به پیش‌داد است که به معانی «نخستین قانون‌آورنده» یا «نخستین آفریده‌شده» یا «نخستین پیش‌نهادده‌شده» است. او آورنده مدنیّت، آیین زندگی، آیین دهقانی، کشاورزی و فرمان‌روایی است. هوشنگ آب را از دریاچه هامون کشیده و در شهرها و کشتزارها جاری کرد، جانوران را پرورش داد؛ امور دیگری چون استخراج معادن، ابزار جنگی، کندن قنات، و مهم‌تر از همه کشف آتش (برآورنده آیین ویژه جشن سده به مناسبت کشف و تقدّس آتش)، تغذیه از گوشت، گندم و آرد، و استفاده از ابریشم و لباس نیز به او نسبت داده شده است. حتی بنای شهرهای شوش، ری، استخر و بابل (البته به روایت طبری و بلعمی بر اساس خدای‌نامه) به هوشنگ منتسب است.

از سویی، تهمورث دیوبند خط و نگارش می‌آورد. پس، او نیز تمدن‌ساز است و به زندگی و معیشت آدم‌ها می‌اندیشد: ریسندگی، بافندگی و دوختن جامه، اهلی کردن حیوانات، پرورش ماکیان به ویژه خروس، اهلی کردن سگ خانگی و سگ شکاری.

اسطوره جم و جمیگ نخستین تجلی ملموس عشق است. نخست جمیگ به جم اظهار عشق می‌کند. از این گذشته، جمشید اسطوره بنا به روایت اوستایی، نمودگار فرمان‌روایی آرمانی و نامیرایی است؛ در دوران او نه مرگ بود نه پیری نه سرما نه گرما، همه چیز به آیین و معتدل بود. اما جمشید شاهنامه هر چند شهریاری محبوب است و نوروز را به او نسبت داده‌اند، ولی مغرور می‌شود و ادعای خدایی می‌کند تا این که فره ایزدی از او می‌گریزد و مقهور سرنوشت می‌شود. شهریار بی‌فره مقهور ضحاک ستم‌گر می‌گردد. شکست جمشید نتیجه دور شدن از اصل نورانیت است. با این حال، از جمشید به عنوان شخصیتی

فرهنگ‌ساز و تمدن‌ساز هم یاد شده است. جام جم را به او نسبت داده‌اند و ساخت ابزار جنگی، کشتی‌سازی، پزشکی، ساختن کاخ و گرمابه منسوب به اوست. در دوران جمشید، شکل‌گیری طبقات اجتماعی به صورت دیناوران، ارتشتاران، کشاورزان و پیشه‌وران نیز اهمیت به‌سزایی دارد.

از آن سو، ضحاک بیدادگر نماد ظلمت و شرّ در زندگی و حیات اجتماعی است. او شکل حماسی شده‌ی اژدی دهاک است؛ اژی به معنی مار و دهاک موجودی اهریمنی است از ریشه‌ی داسه‌هندی به معنی ویران‌گر. مبارزه‌ی خیر و شرّ، نور و ظلمت، ظهور کاوه‌آهن‌گر، برآمدن دو مار بر کتف ضحاک و خوردن مغز جوانان تجلّی سیطره بر یک نسل، نسل جوان و شکست و افول یک جامعه است. ظهور فریدون به معنی چیرگی بر ظلمت، شکست دادن شرّ و از میان برداشتن موانع زندگی است؛ فریدون نمودگار برداشتن سدّی در برابر حیات اجتماعی و زندگی روزمره‌ی مردم است و این مهم به کمک کاوه‌آهن‌گر اتفاق می‌افتد که از اعماق جامعه برخاسته است و مغز فرزندانش طعمه‌ی ماران ضحاک شده‌اند.

در کل، پیام شاهنامه پیام زندگی است، زندگی توأم با خرد و خردمندی و خردورزی. بیهوده نیست که حکیم توس حماسه‌ی ملی ایران را به نام خداوند جان و خرد می‌آغازد. خردی که سرلوحه‌ی گاهان و اوستا هم بوده است؛ اهورامزدا به معنی سرور دانش و آگاهی و خرد است و xratu- (خرد) یا xraθw- واژه‌ی پُرسامدی در متون اوستایی است، از سنسکریت krātu- و فارسی باستان xraθu- (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۱۲۲).

غیر از مضمون خرد و خردورزی، شاهنامه آموزنده‌ی عشق به زندگی، آسایش و نیک‌بختی انسان‌ها، پرهیز از آزار، نفرت از جنگ و کشتار است. هر چند گاهی پهلوانان ناگزیر به کشتن دشمنان می‌شوند، اما این برای اعاده‌ی حیثیت اجتماعی و دفع شرّ است و ترویج وطن‌دوستی:

دریغ است ایران که ویران شود گُنام پلنگان و شیران شود

البته وطن‌دوستی با نژادپرستی تفاوتی آشکار دارد. رنسانس فرهنگی ایرانیان برای احیای فرهنگ و زبان یک سرزمین است. وطن‌دوستی ایرانیان در طول هزاره‌ها برای دفاع از میهن و مردم بوده، چرا که «مهیبت‌ترین نمود اهریمنی آنیران به سرزمین ایران، و والاترین و مقدس‌ترین وظیفه‌ی اهورایی پایداری ایرانیان در برابر هجوم‌های بیگانگان و نگاه‌بانی آزادی و استقلال سرزمین و مردم خوش است. شاهنامه سرگذشت این پایداری‌ها و تجلی روح ملی ایران و بیان آرمان‌های جاودانی ایرانیان است. از این‌جاست که در ضمیر ناخودآگاه ایرانیان جای گرفته و با گذشت هزار سال غبار کهنگی بر آن ننشسته است (ریاحی، ۱۳۷۵: ۱۸۷).

اما پیام کلیدی و غایی شاهنامه دربارهٔ حیات اجتماعی همان نبرد جاودانهٔ خیر و شر، و نور و ظلمت است که در روایاتی جاودانه مانند مقابلهٔ فریدون با ضحاک، و ستیز کی خسرو با افراسیاب بازنمایی سزاوار یافته است. خود فردوسی هم در زندگی عملی و واقعی‌اش، با دو شخصیت ناسزاوار زمانه، یعنی خلیفهٔ بغداد و دست‌نشاندهٔ او سلطان محمود غزنوی، ناسازگار بوده است. عشق به ایران و میهن‌دوستی یعنی عشق به زبان، فرهنگ و تمدن و هنر ایرانی و آرزوی سعادت ایرانیان است. این هرگز به معنی نژادپرستی و ملی‌گرایی نیست که دو فرآوردهٔ عصر جدید است و شاهنامه از هزار سال پیش به ایرانیان می‌آموزد که به این میراث فرهنگی و معنوی چندهزارساله احترام بگذاریم. همهٔ کشورها به میراث فرهنگی و معنوی میهن‌شان افتخار می‌کنند و می‌کوشند که بسیاری از آن‌ها را به عنوان میراث جهانی ثبت کنند. شاهنامه نه تنها به ما می‌آموزد که به این میراث چندهزارساله افتخار کنیم، بلکه به مبانی آن و به تجلیات مثبت آن عمل کنیم.

شاهنامه از نظرگاهی دیگر، «نگاهی است به گذشته از دیدگاه مردمی که دوران زندگانی باستانی را پشت سر نهاده و زندگی نوی آغاز کرده‌اند و سر آن دارند از گذشته، آن‌چه را با ارزش است بیاموزند و بدانند؛ می‌توان آن را دانش‌نامه‌ای دانست که در آن از خرد، کار و بینش آغازین اقوام و مردم ایران سخن می‌رود. سرودن شاهنامه در واقع تداوم سنتی است که نزد ایرانیان باستان رواج داشته است. وقتی اقوام و مردم ایران دست‌خوش دگرگونی می‌شدند و زندگی‌شان در راستایی تازه، پیش رفتن آغاز می‌کرد، آنان می‌کوشیدند گذشته را به روایت درآورند و ثبت کنند (عبادیان، ۱۳۸۷: ۱۴۷).

جنگ‌های درازآهنگ ایرانیان با تورانیان که در شاهنامه منعکس شده است، برای کشورگشایی و کسب غنائم جنگی نیست، بلکه حماسه‌آفرینی‌ها و دلآوری‌های پهلوانان و قهرمانان ملی برای دفاع از میهن و مردم خود در برابر دشمنان هتاک و اشغال‌گر است. داستان‌های رزمی شاهنامه یا کین‌خواهی خون ایرج و سیاوش است که ناجوان‌مردانه کشته و قربانی شده‌اند. رزم‌آوری‌های شاهنامه برای اشاعهٔ دادگری و جوان‌مردی و عقوبت و شکست دشمنان ملت است. شاهنامه ستایش‌گر شهریان بافره، نیک‌خصال و نیک‌کردار چون فریدون، کی خسرو و انوشیروان است و در عین حال، مذمت‌کنندهٔ شهریان بی‌فره، بدکردار و نالایقی چون ضحاک، کی کاوس و هرمز است. فردوسی حتی به کارکردهای مثبت بعضی از شخصیت‌های دشمن مانند پیران ویسه اعتنا می‌کند و ستایندهٔ نیکی‌ها و درایت‌ورزی‌هاست، حتی اگر از جانب دشمن باشد.

شاهنامه قتل ناجوان‌مردانه و نابه‌آیین ایرج را می‌نکوهد؛ زیرا قتل ایرج جوان تجلی حسادت، کینه‌ورزی و برادرکشی است، تجلی قتل هابیل است، تجلی توطئه در زندگی

واقعی است، توطئه قتل برادر و هم‌دست شدن دو برادر خائن، یعنی سلم و تور. علت نام‌گذاری سلم و تور و ایرج را به طور سنتی این‌گونه آورده‌اند که سلم یعنی به سلامت از اژدها رستن و رهیدن؛ تور یعنی این‌که دلیرانه ظاهر شد ولی خطر نکرد؛ و ایرج به معنی دلیر و شجاع. اما می‌دانیم که این فقط نوعی ریشه‌شناسی عامیانه است و از نظر دانش ریشه‌شناسی، نام‌واژه سلم از hrm یا rome است و به معنی سرزمین روم؛ تور از tuiri است یعنی شرق و سرزمین ترکان آسیای میانه؛ اما ایرج از ēr-ēč یا ēr-ēz مشتق شده که جزء نخست آن از hvar- یا خَور به معنی خور و خورشید است؛ پس ایرج به معنی خورشیدی و از تبار خورشید است. ایرج قلبی صاف دارد و با آن‌که تصمیم می‌گیرد که از سر مهر و دوستی پیش دو برادر برود و از سلطنت پیش‌نهادی پدرش فریدون کناره گیرد، اما وقتی سپاهیان دلاوری ایرج را ستودند، کینه دو برادر افزون شد و تور بی‌درنگ سر ایرج را برید و به کمک سلم در تابوتی نهاده نزد پدر فرستادند.

مضمون انتقام در انتقام از قتل نابه‌آیین ایرج از سوی نوه‌اش منوچهر تجلی پیدا می‌کند. سال‌ها می‌گذرد تا این‌که منوچهر با قارن و سام نریمان به جنگ سلم و تور می‌رود و آن‌ها را می‌کشد و انتقام ایرج را می‌گیرد. اما فریدون در دوران پیری دچار مصائبی سترگ است؛ چه هر سه فرزندش را از دست می‌دهد و از درون رنج می‌برد و رنجی جان‌کاه را برمی‌تابد. فریدون در واقع واپسین فرمان‌روای جهان است و بعد از او دوران فرمان‌روایی جهان به سر می‌رسد.

منوچهر تجلی‌بخش دورانی جدید در تاریخ و تمدن ایرانی است که به گونه اساطیری روایت شده است. در زمان او، زال به دنیا می‌آید. ظاهر داستان زال و سیمرغ افسانه‌ای می‌نماید، اما کاملاً با زندگی ملموس پیوند دارد. زال نماد قهرمانی نامیراست و نامش از ریشه zar- به معنی زمان و پیری است؛ زر یا زروان و سیمرغ مرتبط با او تجلی خداوند و نیروی آسمانی است؛ سیمرغ بازتاب دخالت ماوراءالطبیعه در زندگی روزمره انسان است. به ظاهر، سیمرغ زال نوزاده را بزرگ می‌کند؛ این یعنی خداوند بر او رحم آورده و به او مهر می‌ورزد و نه تنها در کودکی، بلکه در جوانی و حتی به هنگام زایمان همسرش رودابه و نیز به هنگام نبرد رستم با اسفندیار رویین‌تن، به یاری‌اش می‌آید. این کار یزدان است و با خشنود ساختن یزدان چنین موهبتی نصیب انسان می‌شود. سیمرغ وجوه گوناگونی هم دارد. به نظر شمیسا (۱۳۹۶: ۸۴)، «در یک وجه، قائم‌مقام مهر و یک خدای خورشیدی است. همان‌طور که خورشید از کوه البرز سر برمی‌زند (سر از البرز برزد قرص خورشید) سیمرغ هم خانه در البرز دارد. او هم مثل خورشید معمولاً منفرد فهمیده می‌شود. فردوسی در بردن سیمرغ، زال را به خانه خود می‌گوید:

ببردش دمان تا به البرز کوه که بودش بدان جا گنام و گروه

زال هم به لحاظ سپیدی سر و موی، گویی کودکی خورشیدزادست و به این اعتبار می‌توان او را فرزند خدایان دانست. «البته در این‌که سیمرغ می‌تواند تجلی خورشید به عنوان یک ایزد باشد، متون اوستایی نیز تأیید کرده‌اند، اما در مهر / میترا بودنش جای تأمل بیش‌تری دارد. مهری پنداشتن رستم و تقابل او با اسفندیار زرتشتی را به سختی می‌توان پذیرفت. چه مهرآیینی خود شاخه‌ای از زرتشتی‌گری بوده است و در ایران همانند کیش زروانی، هرگز به صورت دین مستقلی درنیامده و جزو باورهای زرتشتی با گرایش‌های گوناگون است.

از سویی، زال نماد خرد، عشق و دلاوری و دوراندیشی است، نماد زمان پایدار و دیرنده و نماد نامیرایی است. از این روست که پایان زندگی زال کاملاً مشخص نیست. فقط می‌دانیم که عمری دراز دارد و حتی پس از مرگ رستم تا تازش بهمن پسر اسفندیار به قصد انتقام از خون پدر، زنده است و سرانجامش نامعلوم است. زال ادامه نسل پهلوانان، تجلی سوشیانس و ظهور مجدد است.

عشق‌ورزی زال و رودابه نیز تجلی عشقی زمینی و ملموس در زندگی است؛ دو محبوب از دو قوم متخاصم، مانند رومئو و ژولیت در تراژدی جاودانه شکسپیر. پدر رودابه، مهراب‌شاه کابلی از تبار ضحاک است. این مضامین واقعیات زندگی ماست. پیوند دو تن از دو خانواده متخاصم یا دو قوم مخالف هم باعث پیوند می‌شوند. وقتی مهراب آگاه می‌شود که دخترش رودابه بی‌اجازه او به زال که دشمن می‌پنداشته، دل باخته است بی‌درنگ قصد کشتن دختر می‌کند، اما با رای زنی و میانجی‌گری همسرش، سیندخت، از کشتن دختر سر باز می‌زند. سیندخت تجلی زنان هوش‌مند و با درایت و آگاه ایرانیان است. او اهل تأمل و تفکر است، چون به مهراب‌شاه می‌گوید که بیندیشد اگر سام و منوچهر (رقیب و دشمن او) دریابند که دخترش را کشته، او و خانمانش را بر باد می‌دهند. چون پیش‌گویان ایرانی گفته‌اند که از پیوند زال و رودابه (هرچند از دو قوم متخاصم) فرزندی به دنیا خواهد آمد که جهان پهلوان ایرانیان خواهد شد. در واقع این سیندخت است که جلوی جنگ و نفرت را می‌گیرد و رفتار او در خور تحلیل فمینیستی و امروزی است.

اکنون با تولد آبرپهلوانی رستم‌نام روبه‌رویم. نام‌واژه رستم از Rōd-us-taxma- به معنی روینده، بالنده و تهم و دلیر از ریشه raod- به معنی رویدن و tak- به معنی حمله کردن؛ رود هم از همین ریشه raod- است، پس می‌توان رستم را رود تهم و جاری هم معنی کرد؛ چنان که رودابه نیز از همین ریشه و آب به معنی درخشش است؛ رودابه یعنی رویش درخشان، چنان که مهراب نیز به معنی درخشش خورشیدی یا درخشش سرخ است. به هر

حال، آبرپهلوان ایرانی فقط یک پهلوان نیست، چون با رخ داده‌های اساطیری و اغراق‌گونه وصف شده است، اما در واقع، یک قهرمان زمینی است هرچند برخی از ویژگی‌های خدای وار ایندرا، خدای جنگ در اساطیر هند را به ارث برده است (اسماعیل‌پور مطلق، ۱۴۰۰: ۱۶۴ به بعد). رستم یک قهرمان زمینی با ویژگی‌های خارق‌العاده. زاده شدنش مانند ایندرا غیرعادی است؛ نوزاد یک‌روزه مانند کودک یک‌ساله است و ده دایه به او شیر می‌دهند؛ کشتن فیل سفیدی در کودکی، فیل‌ی که به مردم آزار می‌رسانده. این‌ها همه ویژگی اغراق در توصیف صحنه‌های حماسی و قهرمانی است.

رستم و شخصیت خارق‌العاده او نشان‌دهنده کهن‌نمونه قهرمانی در زندگی ماست. او نمایان‌گر ویژگی آرمانی قهرمان یا آبرپهلوان در نزد نیاکان ماست و هنوز هم این کهن‌نمونه در زندگی امروز ما نیز کارکرد دارد. ایرانیان همواره بر این باور بوده و هستند که گویی یک قهرمان و آبرپهلوان می‌تواند ما را نجات دهد. این ویژگی رفتاری ما را نشان می‌دهد؛ برجسته بودن ویژگی فردی در جامعه ما در برابر ویژگی جمعی. ما از دیرباز کم‌تر به رفتار جمعی و کار جمعی متکی بوده‌ایم.

پیروزی افراسیاب و تازش او به ایران زمین نیز نشان‌دهنده سستی و اتحاد نداشتن مردم یا نشان‌گر قحطی و خشک‌سالی است که در بسیاری مواقع گریبان‌گیر این ملت بوده است. صلح با تورانیان باران و نعمت در پی دارد. هر چند تورانیان نماد ظلمت و اهریمن اند، اما شاهنامه افزون بر پیران ویسه، اغریث برادر افراسیاب دشمن را می‌ستاید، چه او خوش‌نام و نیکوکار است و کمک می‌کند که اسیران ایرانی آزاد شوند و خواهان جنگ با ایران نیست؛ او صلح‌دوست و پاک‌دین است و در باور ایرانیان جزو جاودانگان می‌شود.

اکنون به سنجش کارکرد رستم با گرشاسب قهرمان بپردازیم؛ دو آبرقهرمان یکی ملی و دیگری دینی؛ گرشاسب در متون دینی اوستایی و پهلوی قهرمان دینی است و ستوده می‌شود، اما رستم در متون دینی زرتشتی نیامده و ستوده نشده است. رستم قهرمان مردم است و توده‌های انبوه مردم او را می‌ستایند و به ویژه بومیان سیستان باستان. رستم یک قهرمان سکایی است از سکستان. سکاهای یک قوم سلحشور و جنگ‌آور در شمال شرقی و جنوب شرقی و آسیای میانه و حتی در بخش‌هایی از غرب هند پراکنده بودند. سکاهای ۱۶۰۰ پ.م. از نواحی سیحون به محل استقرارشان در درنگیانه (زرنگ)، نام پیشین سکستان یا سیستان، کوچیدند. شاخه دیگر سکاهای هند و سکائی، واقع در مرزهای غربی هند، رسیدند. سکاهای هند بعدها به آیین‌ها و ایزدان هندو احترام گزاردند و برخی از آن‌ها به آیین شیوایی و بودایی درآمدند. برخی به پرستش سوریای خدای خورشید رو آوردند، اما آن را به گونه کیشی نو درآوردند. از این رو ریشه‌های تاریخی سکاهای یا سکاهای در هند به گونه‌ای

باعث شکل‌گیری روایات اساطیری دربارهٔ رستم در آن دیار شد، به ویژه که شخصیت اسطوره‌ای او با ایندرا و کریشنا گره خورد (Kumar, ۲۰۰۸: ۴۰). رستم در روایات سغدی وصف شده و در این روایت، به روش معروف سکایی، یعنی گریز از برابر دشمن و سپس بازگشت به سوی آن‌ها و نابود کردن آن‌ها برمی‌خوریم (قریب، ۱۳۵۷: ۴۸-۴۹).

بی‌گمان رستم و خاندان او در سیستان به آیین زرتشتی نبودند و آیین بومی خود را داشتند. پیدایی داستان جادووشِ سیمرغ و ماجراهایش با زال نشان‌دهندهٔ چنین آیینی می‌تواند باشد یا چنان که در بالا آمده، شخصیت اسطوره‌ای رستم به ایندرا و کریشنا گره می‌خورد و میان آن‌ها شباهت‌هایی وجود دارد. شاید علت بی‌مهری مغان و موبدان رسمی زرتشتی به رستم ریشه در چنین خاستگاهی دارد. هر چه موبدان و دین‌آوران بخواهند گرشاسب را اَبَر‌قهرمانِ مردم جلوه دهند، موفق نمی‌شوند، چون مردم عادی در زندگی قهرمان و شخصیت آرمانی خودشان را برمی‌گزینند و اسطوره‌ها پیرامون او سر می‌دهند. هر چند گرشاسب اژدهاکُش باشد و در راه دین خطر کند و فرّه ایزدی را نجات دهد، اما مردم رستم را به عنوان قهرمان خود شناخته‌اند.

در شاهنامه لقب گرشاسب نریمان است و نیای او سام. در واقع خود گرشاسب را به سه شخصیت بخش کرده‌اند. نخست گرشاسب پهلوان دوران فریدون، منوچهر و نوذر؛ دوم نیای رستم از طریق سام نریمان؛ این گرشاسبِ حماسه است. سوم گرشاسب اسطوره پهلوانی است که اژدهاکُش است و در پایان جهان در هزارهٔ اوشیدرمه با گرز گاوسار، ضحاک را می‌کشد.

به هر حال، چه گرشاسب، چه رستم، هر دو کهن‌نمونه‌های قهرمان در فرهنگ ایرانی‌اند که در داستان‌ها، حماسه‌ها و اسطوره‌ها برآمده‌اند. برخی از دانش‌مندان مانند مارکوارت و هرتسفلد رستم را با گرشاسب یکی دانستند و رستم را جای‌گزین حماسی گرشاسب پنداشتند؛ آنان رستم را یکی از قهرمانان اشکانی از خاندان سورن در سیستان به شمار آوردند. هرتسفلد حتی رستم را با گُندفر یک شخصیت تاریخی و یکی از شاهان اشکانی-سکایی یا هند و پارتی که در نیمهٔ نخست سدهٔ اول میلادی بر بخش جنوب شرقی ایران، کابل و شمال غربی هند فرمان‌روایی می‌کرده، یکی دانسته است و بر این باور بوده که نیمی از شخصیت رستم سرگذشت اوست و به احتمال بسیار گُندفر از خاندان معروف سورن اشکانی بوده است (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۸-۲۹).

خاست‌گاه رستم هر چه باشد، او در نزد موبدان به بی‌دینی شناخته بوده؛ آیین او زرتشتی و به‌دینی نبود، اما می‌بینیم که در نزد عامهٔ مردم به یکی از بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین قهرمانان بدل می‌شود. مردم در زندگی انتخاب نهایی خودشان را دارند و

کهن‌نمونه‌های خودشان را می‌سازند، هرچند دین‌آورانِ راست‌کیش و سنتی آن شخصیت را تخطئه کرده باشند.

شخصیت‌های دوران کیانی به زندگی و حیات اجتماعی ما نزدیک‌تر و ملموس‌ترند. چون شخصیت‌های پیش‌دادی بیش‌تر کهن‌نمونه‌ای اند و تخیل‌پروری دربارهٔ آن‌ها بیش‌تر است. گویی قهرمانان شاهنامه هر چه از گذار اسطوره به سوی حماسه و تاریخ نزدیک‌تر می‌شود، ملموس‌تر و عینی‌تر می‌شوند. مثلاً کی‌کاووس که شهریاری تندخو، کم‌خرد، خودکامه و بلندپرواز است، به شخصیت‌های عینی و واقعی زندگی ما نزدیک‌تر است تا هوشنگ که یک شخصیت آرمانی است. نماد بلندپروازی کی‌کاووس، تصرف سرزمین مازندران و جنگ با دیوان و دیو سپید است. او در واقع هم نیک و هم بد است، از آن رو که یک شخصیت عینی‌تر و واقعی‌تر است، نه شخصیتی کاملاً آرمانی و انتزاعی. می‌توان جمشید، شهریار آرمانی و محبوب (البته تا پیش از ادعای خدایی کردن به روایت شاهنامه) را مثال بیاوریم. جمشید چه بسا رؤیایی‌تر و آرمانی‌تر از کی‌کاووس است. جمشید در اوستا حتی نماد جاودانگی و نامیرایی می‌شود. محتملاً این سوبهٔ جاودانگی‌اش موجب شده که ادعای خدایی کند؛ یعنی در واقع زمانی در روزگاران اساطیری خدا بوده، چنان که در وداها یمه خدا بوده است. کی‌کاووس هم نماد غرور و جاه‌طلبی است و این صفات او را شخصیتی انسانی‌تر می‌نمایاند. حتی وقتی ادعای خدایی می‌کند و با پرندگانی هیولایی به آسمان پرواز می‌کند و به فرجام سقوط می‌کند، مثل یک آدم عادی به درگاه خداوند توبه می‌کند و بخشوده می‌شود، درحالی که در رفتار جمشید توبه در کار نیست و از این رو با اَره به دو نیم می‌شود و به سزای اعمالش می‌رسد.

تفسیرِ خان‌های قهرمانان مانند هفت خان رستم و هفت خان اسفندیار نیز بدین گونه است که هر دو مراحل تشرّف و مراحل رسیدن به مقام قهرمانی را نشان می‌دهند. البته این مقام برای هر کسی میسر نیست. اما از یک نظر، به ما می‌گوید که هر انسانی با طی مراحل سخت‌گذر و دشوار می‌تواند به جای‌گاهی والا در زندگی دست یابد. هفت خان ریشهٔ آریایی دارد: نبرد ازلی و ابدی نیروی ایزدی با نیروی اهریمنی. هفت خان در واقع گذار از هفت خانه یا هفت منزل برای طی آزمون‌های دشوار و مراحل قهرمانی است. هر انسانی در زندگی عادی هم می‌تواند هفت خان را پشت سر بگذارد و پیش‌رفت کند و به چکاد پیروزی و کام‌یابی دست یابد. برخی هفت خان را به هفت مرتبهٔ میتراپی و هفت مرحلهٔ سیر و سلوک عارفان هم نسبت داده‌اند. اما به گمان من، عصر شاهنامه عصر رواج گستردهٔ باورهای میتراپی و عرفانی نیست. هفت خان عبارت‌اند از مراحل پیش‌رفت و گذر از ستیغ‌های سر به فلک کشیدهٔ آدمیان در زندگی. در عصر حماسه ارج این بود که هفت خان را هفت کردار

جادویی و افسانه‌ای رقم زنند. بنا به تحلیلی دیگر، «هفت خان، اسطوره رفتن مرد است به کام مرگ و زایش دوباره او. گونه دیگری است از داستان رفتن به جهان مردگان و فیروزی بر مرگ و نجات جان خود که گاه به صورت زن و یار، و گاه به صورت شاه و شاهزاده‌ای نمادینه شده است و در حماسه این مسئله با مراسم تشرّف پهلوان به زار آیین‌های نیمه‌حماسی و نیمه‌عرفانی ارتباط پیدا کرده است و در نهایت امر در حماسه ملی ایران به صورت قصه گذشتن پهلوان از هفت خان پُرخطر و رسیدن به مقصد مرموز نهایی و نجات شاه یا خواهران پهلوان از بند دیو یا دشمن بازگو شده است (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۴۸).

جانوران حماسه مانند گرگ و شیر و اژدها و غیره همه می‌توانند تجسم حیوان درون و رفتارهای نابه‌آیین آدمیان باشند. چاه بی‌انتها یا غار بی‌انتها نماد ظلمت و ناخودآگاهی است. آن‌جا که رستم در داستان هفت خان بیدار می‌شود و اژدها را می‌بیند، یعنی به آگاهی می‌رسد، چون پیش از آن در خواب غفلت و در ناآگاهی بوده است. رستم با کشتن دیو سپید در آن غار بی‌انتها، در واقع ایرانیان را از کوری یعنی از ناآگاهی و جهل نجات می‌دهد و به آگاهی می‌رساند و چشم کی‌کاووس و سپاهیان‌اش را بینا می‌کند. کشتن دیو در واقع کشتن دیو درون است و رسیدن به خودآگاهی و دل‌آگاهی است. بنابراین، می‌بینیم که همه رخداد‌های اساطیری و افسانه‌ای یا حتی داستان‌های حماسی و نیمه‌تاریخی و تاریخی همه نشان‌دهنده فراز و نشیب‌های زندگی واقعی ماست.

اسطوره دل‌دادگی سودابه به سیاوش نمایان‌گر یک عشق کاملاً زمینی، ملموس و واقعی است. سودابه جوان به همسری کی‌کاووس پیر درمی‌آید و دوری از وطنش (هاماوران یا حمیر باربر، یمن امروز) و حس نوستالژی و روبه‌رو شدن با جوان رعنائی و خوش‌اندami چون سیاوش، حس درونی‌اش را نمی‌تواند پنهان کند، هر چند امری بس خطرناک باشد؛ اما سودابه خطر می‌کند و به فرجام مرگ را می‌پذیرد. عشق جان‌سوز سودابه به سیاوش که به ناکامی می‌رسد، چنان که از آغاز ماجرا هم معلوم بود، نیازمند یک تحلیل فمینیستی امروزی است. عشق او هر چند ناروا و نآیین است، اما او سزاوار چنین عقوبتی خشونت‌بار هم نبود. شخصیت سیاوش نیز کاملاً آرمانی و به‌آیینی و به‌دینی است. درست‌کرداری و راست‌گویی در نهاد اوست و به عشق سودابه که نامادری اوست تن نمی‌دهد و نیز حاضر نیست ترفند پدرش کی‌کاووس را بپذیرد که گفته بود او از داخل توران به افراسیاب و لشکریان‌ش بتازد و او را شکست دهد. سیاوش با افراسیاب پیمان بسته بود که هرگز به چنین کاری دست نخواهد زد و پی‌رو این عبارت اوستایی است که «مبادا که پیمان بشکنی حتی پیمانی را که با دشمن بسته باشی!».

نبرد رستم و سهراب نمایان‌گر تقابل پدر و پسر است، تقابل دو نسل است. در فرهنگ ایرانی و در زندگی امروز ما نیز همیشه پدر یا نسل کهن بر نسل جدید و جوان فائق است و آنان را خام و بی‌تجربه می‌پندارد. البته سوگ‌نامه رستم و سهراب نمایان‌گر تقدیرباوری ما هم هست. از سوی دیگر، انگیزه سهراب جوان، نجات پدر و رساندن او به تخت پادشاهی است، اما رستم نیک می‌داند و بر این باور است که صاحب فره پهلوانی است و نه فره پادشاهی. او برای حفظ نهاد شهریار با سهراب می‌جنگد. سهراب در پی نظم‌ی نوین در زندگی اجتماعی است، ولی سنت سرکوبش می‌کند؛ حتی شواهدی در خود داستان و صحنه‌آرایی هست که نشان می‌دهد رستم و سهراب یا دست کم رستم بایست هم‌دیگر را می‌شناختند. به هر حال، پایه سوگ‌نامه و تراژدی تضاد داد و بی‌داد است گاهی تضاد دو قهرمانی است که هر دو محق هستند؛ اما سرانجامش فاجعه است و تقدیر رقم می‌زند.

سوگ‌نامه رستم و اسفندیار هم نمایان‌گر قهرمان جوان در برابر آبرقهرمان پیر است. مردم خوار شدن آبرقهرمان خود را نمی‌پذیرند و نمی‌پسندند، حتی وقتی که رستم در چاه شغاد می‌افتد، با تیری شغاد خائن را هلاک می‌کند. این سوگ‌نامه روایت حق و باطل نیست، چون هر دو قهرمان بر حق اند. در روایت رستم و اسفندیار، «با سه مرد روبه‌رو هستیم که هر یک با منش و آرمان ویژه خود، به هم آمده مثلثی را تشکیل می‌دهند. قاعده مثلث گشتاسب است که پس از تکیه بر تخت‌گاه، آزمندی و جاه‌طلبی‌اش او را به پیمان‌شکنی و بی‌راهه می‌کشاند و با بهره‌گیری از منش و آرمان‌های دو انسان برتر که دو تهمتن نیکو سرشت هستند و به هیچ‌روی دست از حفظ نام نمی‌شویند و ننگ را نمی‌پذیرند، نقشه‌ای شوم طرح می‌کند. گشتاسب با دژاندیشی و بدمهری — در پی جاه و منزلت و دنیادوستی خویش — از منویات و ارزش‌های اخلاقی این دو پهلوان آزاده سود جسته با اطمینان از پای‌بندی اسفندیار به آموزه‌های مذهبی و نیز پافشاری رستم از پرهیز از ننگ — از دو سوی — دو ساق یا دو بازوی مثلثی را می‌سازد که از به هم رسیدن آن دو در یک نقطه، فاجعه‌ای عظیم و پُرطنین به بار می‌آید. راه‌گریز از فاجعه بر هر دو پهلوان بسته است و زوایای مثلث مسدود و بی‌رخنه (باقری، ۱۳۹۵: ۱۹).

کی‌خسرو نیز نماد باززایی قهرمان در اساطیر و حماسه ایرانی است. عقیده به این‌که چون قهرمانی مانند سیاوش وقتی ناجوان‌مردانه کشته یا شهید می‌شود، از نو زنده می‌شود و به پیکر کی‌خسرو انتقام می‌گیرد. قهرمان زنده است و باززاده می‌شود، هم‌چون نوروز که نماد باززایی طبیعت است. بیهوده نیست که از خون سیاوش گیاه سیاوشان می‌روید. باور ایرانیان به نجات و رستگاری در پایان هزاره‌ها بر این امر صحه می‌گذارد که «پایان شب سیه سفید است». کی‌خسرو نماد جاودانگی و سوشیانس شاهنامه است؛ کناره‌گیری‌اش از

قدرت بی‌مرز و فرمان‌روایی جهان و محو شدنش در برف و بوران نمودگار چنین نامیرایی است.

کتاب‌شناسی

- اسماعیل‌پور مطلق، ابوالقاسم (۱۴۰۰). *اسطوره، ادبیات و هنر*. تهران: چشمه، چ ۳.
- باقری، مهری (۱۳۹۵). *اسفندیارنامه*. تهران: طهوری.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی / آثار.
- حمیدیان، سعید (۱۳۷۲). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. تهران: مرکز.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶) (مترجم و مؤلف). *حماسه: پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی*. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- دادگی، فرنیغ (۱۳۶۹). *بندهش*. گزارش مهرداد بهار. تهران: توس.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۸۵). *فردوسی: زندگی، اندیشه و شعر او*. تهران: طرح نو.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۸). *سایه‌های شکار شده: گزیده مقالات*. تهران: قطره.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۶). *شاه‌نامه‌ها*. تهران: هرمس.
- عبادیان، محمود (۱۳۸۷). *سنت و نوآوری در حماسه‌سرایی (مباحثی از ادبیات تطبیقی)*. تهران: مروارید.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۵۷). «رستم در روایات سعدی». *شاهنامه‌شناسی (مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه)*. تهران: بنیاد شاهنامه‌شناسی.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۷۷). *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران*. ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.
- Kumar Singh, Abhay (2008). "Reassessing the Contribution of Seistan Shakas in India". *Nāmeṃe Pazuḥeshgah: Journal of the Research*. Institute of Cultural Heritage Organization (ICHTO). International Issue. Tehran: Cultural Heritage.

نوواژگان^۱ (نئولوژیسم) در زبان معاصر تاجیکی (دوره استقلال تاجیکستان)

پروفسور یلنا کانستانتینونا مالچانوا / انستیتو زبان‌شناسی آکادمی علوم روسیه - مسکو

ترجمه: دکتر سید حسین موسویان

این مقاله بر اساس مطالب روزنامه‌های تاجیکی در دوره استقلال این کشور است. لازم به ذکر است که در کنار نشریات دولتی، نشریات خصوصی نیز در این دوره منتشر شدند که هم از نظر شکل و هم از لحاظ محتوا با هم تفاوت دارند. (برای مطالعه بیش‌تر رجوع کنید به؛ مالچانوا ۲۰۲۲)

بیایید به روزنامه‌های خاص بپردازیم. به هفته‌نامه شماره ۱۳ (۷۰۶) پنج‌شنبه ۳۱ مارس ۲۰۲۲ با عنوان قرمز بزرگ «اتحاد جماهیر شوروی» نگاهی بیندازیم. این مجله ۱۶ صفحه دارد. مؤسس آن، که از سال ۲۰۰۸ در دوشنبه منتشر می‌شود، «خاتلون پرس» به مدیریت «سیوفی مضراب» است. این هفته‌نامه در آخرین صفحه در بخش آگهی‌ها «گازتای (روزنامه) مردم اتحاد جماهیر شوروی» نامیده شده است. خود آگهی این‌طور دیده می‌شود: «با گازتای اتحاد جماهیر شوروی آبونه شوید».

در نگاه نخست، به نظر می‌رسد که اتحاد جماهیر شوروی را یادآوری می‌کند (ن.گ روزنامه مردمی اتحاد جماهیر شوروی و همچنین به صفحه ۲ عنوان ستون «هفته پزیدنت‌ها در اتحاد جماهیر شوروی». و یک خط پایین‌تر و بزرگ‌تر، عنوان «تشخیص جنگ در اتحاد جماهیر شوروی»، با به روز رسانی واژه «سابق». یعنی نیازی به صحبت از هیچ نوواژه‌ای نیست.

۱ تعریف پذیرفته‌شده این واژه عبارت است از کلمه یا عبارت جدید و همچنین معنای جدید یک واژه قدیمی. نقطه مقابل باستان‌گرایی (کریسین؛ ۵۲۱).

با این حال، در واقع، در مورد هفته‌نامه، ما با بازی با کلمات روبه‌رو هستیم، اما در اصل با پروپاگاندا یا ترویج کردن روبه‌رویییم. در عنوان صفحه نخست، هر یک از چهار حرف قرمز (CCCP: مخفف عبارت روسی اتحاد جماهیر شوروی)، یک کتیبه به رنگ سفید دارد: C صلح، C صمیمیت، C صداقت، P رهایی.

و بنابراین، نام اختصاری روزنامه «CCCP» یک نوواژه آشکار است. (هم‌چنین می‌توانید برای اطلاع از «ئتولوژیسم سبکی» و یا «ئتولوژی سبکی» ن.گ. اخمانوا؛ ۲۶۲).

در مطبوعات معاصر لایه‌های مختلفی از تاریخ زبان تاجیکی (دوره پیش از شوروی، شوروی و پسا شوروی) منعکس می‌شود. به طور خلاصه، منابع زبانی زیر از چند زبانگی رسانه‌های معاصر تاجیکستان نشان داده شده‌است که این به معنای به فعلیت رساندن واژگان اصلی و عربی (عمدتاً دینی) است که در قرن بیستم منسوخ تلقی می‌شد؛ منابعی از روس‌گرایان، فارس‌گرایان و انترناسیونالیسم‌ها.

به فعلیت رساندن واژگان اصلی و عربی (عمدتاً دینی) است که در قرن بیستم منسوخ تلقی می‌شد.

هفته‌نامه دیگر تاجیکی با عنوان «پیک» است. در فارسی کلاسیک ترکیب «پیک اجل» وجود دارد. در فارسی میانه payg به معنای قاصد، پیام‌آور، خبررسان جنگ. در فارسی معاصر نیز پیک در این معانی است. در نهایت این واژه به «پا» برمی‌گردد (ن.گ. حسن‌دوست؛ ۷۸۲، شماره ۱۳۳۴).

روزنامه دیگر تاجیکی «فرژ» نام دارد. این روزنامه از ۲۲ دسامبر ۲۰۰۶ منتشر شده است. چنین به نظر می‌رسد که یک روزنامه‌ای با کیفیت نه چندان مطلوب است. farož، forož بر اساس لغت‌نامه‌های کلاسیک فارسی (دهخدا، معین، عمید) نام ریشه تلخ یک گیاه دارویی است که از جوشانده آن در معالجه برخی از بیماری‌های معده و شکم استفاده می‌شد. این واژه می‌تواند با ریواس چینی هم تطابق داشته باشد. هم‌چنین ر.ک. غفوروف ۱۹۲۷؛ ۶۰۰ ذیل واژه farž (ریشه ریواس). ریواس را گیاهی تلخ می‌دانند و به عنوان مسهل می‌جوشانند و می‌نوشتند. می‌توان فرض کرد که نام «فرژ» برای روزنامه به معنای چیزی شبیه «قرص تلخ» است که به رهایی از پدیده‌های نامطلوب در جامعه کمک می‌کند. عنوان فرعی روزنامه «روزنامه مرکز تحقیقات روزنامه‌نگاری تاجیکستان» ممکن است به این ایده ختم شود. این روزنامه از اواخر سال ۲۰۰۶ منتشر می‌شود. مؤسس آن برای من ناشناس است. در شماره ۱۳ روزنامه فرژ (۷۹۹) مورخ ۳۱ مارس ۲۰۲۲ مطالبی انتقادی درباره فوتبال تاجیکستان در رابطه با «جام نوروز ۲۰۲۲» آمده است؛ در مورد افزایش قیمت مایحتاج ضروری و راه‌هایی از این وضعیت و درباره مراسم بسیار باشکوه در دیدار مهمانان

خارجی در چهارمین جشنواره دوستی با جوانان خارجی. در صفحه نخست ستونی از سردبیر (مدیر مسئول؟) خورشیدجانا نیازوا وجود دارد. این ستون به دلیل ارتباط با روز اول آوریل، «آپرل» نامیده شده است. این مقاله‌ای کنایه‌آمیز دربارهٔ دروغ‌های کوچک و بزرگ در مقیاس جهانی است. همان‌طور که مؤلف می‌نویسد؛ از جنگ تروا تا رسوایی جنسی مونیکا لویسنکی و بیل کلینتون. نگاه کنید به فرهنگ عینی؛ ۴۷۱ ذیل واژه **شهوایی** که با شهوت مرتبط است در مفهوم میل به لذات نفسانی و هم‌چنین غفوروف ۱۹۲۷؛ ۵۱۵.

نمونه‌های دیگر واژگان به روز شده (دینی): **افطار، نیت، فرض، مؤمن، پرهیزگار، خدا رحمتی**: «این عکس تاریخی از آلبوم خدارحمتی پدرم» (ادبیات و صنعت، ص ۱۴)، **پش‌خیزمت** (خدمت‌کار): «مردی ... به آش‌خانه درآمد. و شادان از پش‌خیزمت پرسید: چی دارید، آکا (آقا)؟» (ادبیات و صنعت، ص ۱۶)، **علامه**: «چاپ نمونه‌های اشعار این علامه بزرگ» (ادبیات و صنعت، ص ۱۴)، **راوی** و واژه دیگری از این ریشهٔ عربی در زبان تاجیکی **راوگی** (روایت) است و...

آیا باستان‌گرایی‌های فعلیت‌یافته را می‌توان نوواژگی دانست؟ آن‌ها به طور ضمنی در حافظهٔ افراد بومی ذخیره شده و در لحظهٔ مناسب ظهور یافته‌اند.

روسی‌گری

در هفته‌نامهٔ «اتحاد جماهیر شوروی» در صفحهٔ ۱۵: نامهٔ یادگاری «اولین معلم من»، نوشتهٔ باباصادق از کولاب. نقل قول: «بعد صنف سه شدنمان رنگ و روچکا پرو برآمد. رنگ را می‌خریدیم، اما دیگر چیزها بی‌پول بودند» (وقتی به کلاس سوم رفتیم، رنگ و خودکار با پر ظاهر شد. رنگ را می‌خریدیم، اما بقیهٔ چیزها رایگان بودند).

هم‌چنین در صفحهٔ یک در ستون «از رمضان تا رمضان»: «خدای عظیم‌الشان می‌فرماید که: «روزه از آن ماه است و پاداش روزه‌داران را من می‌دهم! (حدیث قدسی). پس ای تاجران، ای سوداگران، ای ثروت‌مندان، ای بزرگ‌نشانان، بیایید اقلاً همین رمضان سال ۲۰۲۲ را خرج نفس نکنیم، تا صرف ایمان و عاقبت قیامت‌مان گردد. **پاپربویم** (در این جا واژه‌ای روسی در متن آمده‌است، در معنای «امتحان کنیم»)، ما می‌توانیم!».

یادداشت کوتاهی در صفحهٔ ۱۵ هفته‌نامه با عنوان «نامهٔ بازنشته ر. دولت‌زاده از منطقهٔ نورآباد» دیده می‌شود. او هفته‌نامه‌های «پیک» و «اتحاد جماهیر شوروی» را به خاطر پوشش صادقانهٔ زندگی مردم تحسین می‌کند. در ادامه می‌گوید: «بعضی‌ها می‌گویند، که آشکاربانی نیست. هست **پش کاک** (عبارتی روسی در متن به معنای هنوز هم) تعبیر خودتان!...».

اگر موارد به فعلیت‌رسیده ذکر شده در بالا باستان‌گرایی محسوب می‌شود، این تاریخی است که تقریباً قدمتی صدساله دارد و روسی‌گرایی تاریخی نه چندان قدیمی و البته زنده است. بسیاری از روسی‌گرایی‌ها را می‌توان نه به وام‌گیری‌ها و نه به نو واژگانی‌ها، بلکه به چندزبانگی نسبت داد.

اما پدیده‌ای تا حدودی متفاوت نیز وجود دارد که در میان چیزهای دیگر با روسی‌گرایی‌ها مرتبط است. ظاهراً در برخی موارد می‌توان از آن به عنوان نوعی ملمع (Macaronic) یاد کرد. به اخمانو^۱؛ ۲۲۳ رجوع کنید: «کلمه (یا عبارت) زبانی دیگر، که به طور مکانیکی وارد گفتار شده است...» که به آن شخصیتی مضحک و گروتسکی (grotesque) می‌بخشد». بنابراین، در صفحه نخست هفته‌نامه «اتحاد جماهیر شوروی» تصویری وجود داشت که افرادی را در حال حمل کیسه‌های شکر نشان می‌داد. متن تصویر: «شکر در روسیه کم‌چین (کم‌یاب) و در تاجیکستان گران شد...». در زیر یک عنوان بزرگ نوشته شده است: «شکر نی بوم در اس.ان.گ^۲» و اشاره‌ای به صفحه ۳ که در آن یک صفحه کامل به داستان افزایش قیمت شکر در تاجیکستان و «حرکت شطرنجی» پوتین با پرداخت پول بنزین به روبل اختصاص دارد. یکی از عناوین فرعی این است: «آی-دا پوتین، آی-دا مالادِ تس!!!». همه این را نمی‌دانند که نقلی عامیانه از الکساندر پوشکین در این جا ذکر شده است. بنابراین، ما در این جا با یک نقل قول آشنا روبه‌رو هستیم.

آن چه که در مورد «شکر نی بوم» می‌توان گفت، این است که به شیوه زبان روسی، از یک کلمه صفت ساخته‌اند (در روسی به شکر sāxār (ساخار) می‌گویند و شکل صفت مذکر آن sāxārnii (ساخارنی)). در این عبارت، خود اجزای غیر روسی هستند؛ شکر و بوم (از boom انگلیسی به معنای جهش، سر و صدا) (ن.گ. کریسین؛ ۱۴۶). این چرخش را می‌توان در کل نوواژگانی نامید، اما با عنایت به تنوع آن، Nonce word^۳ نیز می‌نامند. «کلمه‌ای که در رابطه با یک مورد معین، با یک زمینه معین شکل گرفته است» (کریسین؛ ۵۳۷).

به نظر می‌رسد که این یک نوواژگانی بدون قید و شرط از یک مقاله روسی باشد: عنوان (در هفته‌نامه ادبیات و صنعت، ص ۱۴) «به آزمون ۱۱۰ سالگی استاد میرسعید میرشکر». امید جیحانی با احترام و مهربانی این عبارت را تعریف کرد و توضیح داد. مفهوم دقیق: آزمون (تاجیکی)؛ برگه کاغذی که به رقابت مربوط نیست (این واژه در زبان روسی konkurs است که از لهستانی گرفته شده و خود واژه لهستانی از لاتینی concursus در

۲ مخفف روسی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع.

۳ واژه‌ای که به تقاضای یک موقعیت ویژه بسازند.

معنای رقابتی با هدف شناسایی بهترین شرکت‌کنندگان و یا بهترین آثار). از نقطه‌نظر تاریخی، پیش‌وند con- در آن برجسته است. در مورد آزمون واژه تلاش و امتحان کردن مناسب‌تر است. واژه تاجیکی آزمون یک نو واژگی است.

فارسی‌گرایی در رسانه‌های تاجیکستان

مؤسس هفته‌نامه تاجیکستانی «اتحاد جماهیر شوروی»، خبرگزاری «خاتلون پرس» است. به تاجیکی: «آجانبی اطلاعات خاتلون پرس». این واژه از فارسی «آژانس» که خود از فرانسوی مأخوذ است به زبان تاجیکی راه یافته است. در همین هفته‌نامه با وام‌گیری قدیمی تاجیکی از زبان روسی روبه‌رو می‌شویم: آگنتی (از āgenstvā روسی است. در تاجیکی که خبرگزاری تاس شوروی را چنین می‌گویند: آگنتی تلگراف اتفاق ساوتی). هم‌چنین نام «آگنتی (= آژانس) آویاتسیای (= هواپیمایی) گراژدانی (= شهروندان) نزد حکومت جمهوری تاجیکستان». بنابراین، تاجیکی آجانبی در مقایسه با نوع فارسی و فرانسوی، پسوند -ی را نیز گرفته است.

نمونه دیگر فارسی‌گرایی واژه **سردبیر** است (مقایسه کنید با **سرمحرر** در هفته‌نامه «ادبیات و صنعت»). هم‌چنین **سرور**: **سرور کرملین**. سرورانِ گرمانیا (آلمان) و ونِگِریا (مجارستان) و پُلِشا (لهستان) و بلگاریا (بلغارستان) و... **روان‌شاد**: استاد روان‌شاد میرسعید میرشکر (ادبیات و صنعت، ص ۱۴). در زبان فارسی معاصر به کار بردن روان‌شاد و شادروان رایج است. **پیشینیان**. عنوان رقابت «تَمَغِی پَسَنَدِیدِی تاجیکستان - ۲۰۲۲» (برند مورد تأیید تاجیکستان - ۲۰۲۲). آمده است که در آن کلمه نخست ریشه مغولی و دومی ریشه فارسی دارد (عایله؛ ۹-۸).

از نمونه‌های دیگر **شهروند** است که واژه‌ای نسبتاً جدید حتی در زبان فارسی است. **خیر مقدم گفتن. شادباش.**

انترناسیونالیسم‌ها

طبیعتاً در قرن بیست‌ویکم، روزنامه‌ها لزوماً به موضوعات ارتباطات، شبکه‌های اجتماعی و نرم‌افزارها می‌پردازند. در هفته‌نامه «اتحاد جماهیر شوروی» این موضوع در صفحه نخست با عنوان «موضوع روز» مطرح شده و در صفحه ۱۲ (یک صفحه کامل) ادامه یافته است. عنوان مقاله «Facebook دوست من است یا از خرس (دوست خرس)؟» با عنوان فرعی «رشد تَخَنولوگی‌های اطلاعاتی کامونیکاتسی: پهلوه‌ای مثبی و نفی آن» (توسّع فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی: جنبه‌های مثبت و منفی آن). نویسنده مقاله، الهام‌جان عطایف، «معاون

سرداری خدمات علاقه نزد حکومت جمهوری تاجیکستان» (معاون رئیس خدمات ارتباطی دولت جمهوری تاجیکستان) است. مقاله مملو از اصطلاحات فنی است که سهم اصلی آن مربوط به انترناسیونالیسم است: تکنولوژی‌های کامونیکاتسی‌های اینفراساختاری اینترنت، ریتینگ ۱۰ مِسنجری بهتری دنیا، مسنجرها-پیام‌رسان‌ها، واتس‌اپ، تلگرام، یوتیوب، فیس‌بوک، سیم‌کارت، علاقه موبایلی، وی‌چت، فیشینگ، ویدئوها، استیکرها، آنلاین، بلاگ‌ها، آکانت، آواتار، پلتفرم‌ها، کیبرجینیات، وبسایت، اینترنت-پرووایدران. مفهوم کلی مقاله الهام‌جان عطایف این است که فیس‌بوک دوست نیست، اما اطلاعاتی را که جمع‌آوری می‌کند، دوباره می‌فروشد. بنابراین، فیس‌بوک دوست شخص دیگری است. بدیهی است که انترناسیونالیسم‌ها در زبان امروزی تاجیکی نو واژگانی محسوب می‌شوند.

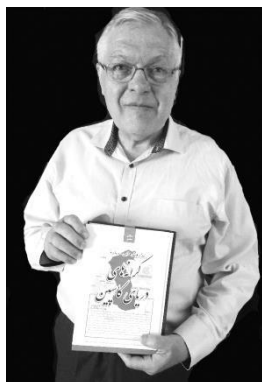
کتاب‌شناسی

- اخمانوا. ا.س. فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی؛ ناشر: «دایرةالمعارف اتحاد»؛ مسکو، ۱۹۶۶.
- انوری، حسن؛ فرهنگ کوچک سخن؛ انتشارات سخن؛ تهران، ۱۳۸۳.
- حسن‌دوست، محمد؛ فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی؛ انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ دوره پنج جلدی؛ تهران، ۱۳۹۳.
- عینی، صدرالدین؛ کلیات؛ انتشارات عرفان؛ دوشنبه، ۱۹۷۶؛ چاپ دوازدهم (۵۶۴ صفحه).
- غفوروف. م. ا. لغت‌نامه فارسی-روسی؛ در دو جلد؛ جلد اول، مسکو، ۱۹۱۴.
- غفوروف. م. ا. لغت‌نامه فارسی-روسی؛ در دو جلد؛ جلد دوم، مسکو، ۱۹۲۷.
- فرهنگ واژگان فارسی-روسی؛ تحت نظر روبینچیک، جلد اول و دوم، مسکو، ۱۹۸۳.
- فرهنگ واژگان تاجیکی-روسی؛ تحت نظر م. و. رحیمی و ل. و. اوسپنسکی، مسکو، ۱۹۵۴.
- کریسین. ل. پ. فرهنگ تفسیری لغات بیگانه؛ ناشر: اکسمو؛ مسکو، ۲۰۰۷ (۹۴۴ صفحه).
- مالچانوا. ی. ک. پدیده اسم‌سازی در زبان ادبی تاجیکی در دوره استقلال (چندزبانی در منابع رسانه‌ای تاجیکستان)؛ مقاله، نشریه «زبان، جوهره ملت»؛ مطالب کنفرانس «توسعه زبان ادبی تاجیکستان در دوره استقلال: مشکلات و چشم‌اندازها» به مناسبت هشتادوپنجمین سال‌گرد پروفیسور حامد مجیدوف» (۱۵ ژوئن ۲۰۲۲).

گزاره‌ها در تاتی

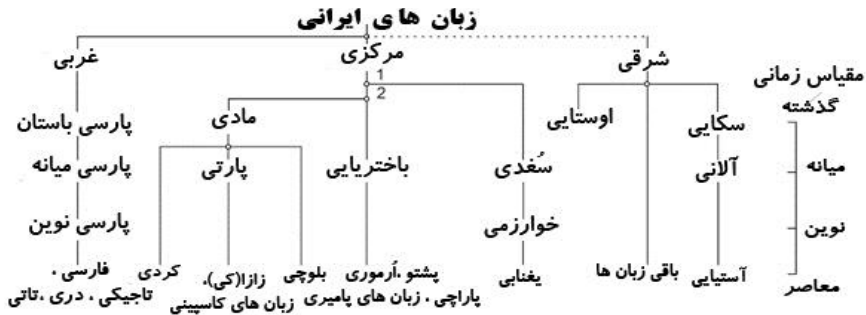
پروفسور ولادیمیر.ب. ایوانف / دانشگاه دولتی مسکو

دکتر لیلی دادیخودایوا / انستیتوی کشورهای آسیایی و آفریقایی زبان‌شناسی، آکادمی علوم روسیه
ترجمه: مسعود حقانی پاشاکی



مقدمه

بر اساس آخرین فرضیه در مورد خاستگاه زبان‌های ایرانی (کُرَن ۲۰۱۶، ۲۰۱۹)، گروه گویش تاتی (از این پس به سادگی تاتی) متعلق به زیرگروه زبان‌های خزری شاخه ایران مرکزی است. (نگاه کنید به شکل ۱).



تصویر ۱. خاستگاه گروه گویش تاتی (زبان‌های خزری)

در این جا، بر خلاف طرح سنتی قبلی، زبان‌ها نه به غربی و شرقی، بلکه به غربی، مرکزی و شرقی تقسیم می‌شوند. علاوه بر این، واحد پیش‌غربی در تقابل با واحد پیش‌مرکزی در هم‌زبان‌ها قرار می‌گرفت، اما واحد پیش‌شرقی چنین رابطه‌ی جانشینی معنی‌دار بین واحدهای زبانی نداشت. آن‌ها عملاً واحدهای زبانی تمام ایرانی، پیش مرکزی و پیش شرقی یکی و یک‌سان بودند (Korn ۲۰۱۹: ۲۴۹). با این حال، آ.گرن شاخه شرقی را در نمودارهای خود حفظ می‌کند (Korn ۲۰۱۹: ۲۶۹, ۲۷۲). بنابراین، در تصویر ۱ با یک خط نقطه‌چین نشان داده شده است. نتیجه: تقسیم زبان‌های ایرانی غربی و شرقی به زبان‌های شمالی و جنوبی از بین می‌رود.

تاتی در شمال غربی ایران رایج است: در آذربایجان ایران، استان‌های زنجان، رامند و در مجاورت شهر قزوین. این به پنج زیر گروه کوچک‌تر تقسیم می‌شود (Pireiko ۱۹۹۹: ۱۰۷):

(۱) جنوبی (رامندی)،

(۲) هوئینی،

(۳) شمالی (خلخال، گجلی، شاهرودی)،

(۴) هرزی،

(۵) زیرگروهی در شمال و شمال شرق قزوین در روستاهای کوه‌پایه، رودبار، الموت واقع شده است.

به نوبه خود، این زیرگروه‌ها بر اساس ویژگی‌های سرزمینی به زیرگروه‌های حتی کوچک‌تر تقسیم می‌شوند. به عنوان مثال، زیرگروه اول (جنوبی) شامل گویش‌های: چالی، دانسفانی، خیارچی، هزینی، اسفرورینی، تاکستانی، سگزآبادی، ابراهیم‌آبادی، اشتهااردی است (Pireiko ۱۹۹۹: ۱۰۷). تعداد سخن‌رانان تاتی چندصد هزار نفر است.

تاتی از نظر آوایی قطعه‌ای به فارسی و تالشی بسیار نزدیک است. در صرف‌شناسی در مقایسه با سایر زبان‌های ایرانی با درجه تصریف نسبتاً بالایی متمایز می‌شود، زیرا بر اساس

روی کرد سنتی، در تصریف اسمی دارای مقوله‌های حالات صرفی و جنسیت است. ویژگی‌های نحو عبارت است از تقدم تعریف بر تعریف شده و ساختار فعل‌های گذرا و ناگذر. در اثر (ایوانف، دادیخُدووا ۲۰۱۷) با استفاده از مطالب زبان‌های گیلکی و مازنی، نشان داده شد که وجود یک رده حالت صرفی نیاز به تأیید دارد. مشخص شد که برخلاف روی کرد سنتی، در این دو زبان خزری حالت صرفی وجود ندارد. آنچه قبلاً برای قضایا گرفته می‌شد، در یک حالت صرفی اضافه معکوس است و در حالت صرفی دیگر پی‌بست. در همان زمان، بررسی مشابهی از زبان تالشی نزدیک به هم حالت صرفی زبان روسی در آن را تأیید کرد. هدف این مقاله بررسی زبان تاتی است تا بینیم ساخت توصیفات آن بر اساس مقوله حالت صرفی زبان روسی چه قدر درست است.

پیوندهای نحوی گزاره‌های اسمی تاتی

علاوه بر شکل‌های واژه صرفی، ساختارهای تحلیلی در مورفولوژی تاتی یافت می‌شود. اسم تاتی به طور سنتی به دسته‌های جفتی اختصاص می‌یابد (۱۰۹: ۱۹۹۹ Pireiko): جنسیت (مذکر، مؤنث)،

اعداد (مفرد، جمع)،

حالت صرفی اسم (مستقیم، غیرمستقیم)،

تعیین (قطعیت، عدم قطعیت).

علاوه بر این، در جمع هیچ نشان رسمی برای جنسیت مؤنث وجود ندارد. به عبارت دیگر، در بسیاری از موارد، حالت صرفی اسم مستقیم با حالت صرفی اسم غیرمستقیم مخالف نیست. در هر دو مورد از نشانگر صفر (Ø-) استفاده می‌شود که مشخصه اسامی مذکر نیز در حالت صرفی حرف اضافه‌ای است.

عدم قطعیت در مقوله تعیین تنها به صورت تحلیلی با استفاده از نشان‌گر عدد یک بیان می‌شود. قطعیت را می‌توان هم به صورت تحلیلی با کمک ضمائر اثباتی و هم به صورت ترکیبی با قرار دادن مفعول مستقیم در حالت غیرمستقیم بیان کرد. بقیه معانی دستوری فهرست شده با تصریف، از جمله نشان‌گر صفر بیان می‌شوند.

به گفته (L. Pireyko ۱۹۹۹: ۱۰۹)، یک صفت در تابع اسنادی با یک اسم با استفاده از نشان‌گر اسنادی -a همراه است، که پس از آزمایش، مشخص می‌شود که همان شاخص اضافه‌ای با تالش -a در عبارت بوته چای *čāy-a kul* است:

kār kamb=a (۱)

کار IZF=اندک

۵۲ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

کار'کمب = کار اندک = *маленькое дело*

(۲) *bona / paxt=a* پخت' بوته (تاکستانی)

عریض = IZF = سقف

широкая крыша = سقف عریض = پخت' بوته

در این‌جا صفت هیچ‌گونه تصریفی ندارد: نه آن نشان‌گرهایی که صفت‌ها را از اسم‌ها متمایز می‌کنند، نه بزرگی و نه نشان‌گرهای عددی. ساختارهای کار'کمب و پخت' بوته (تاکستانی) اضافه معکوس، مشابه سرخ جامه / *serx-e jeme* همان پیراهن سرخ مازنی و *rāst-a gəb* / راست گب حرف راست گیلکی راست گب است. نمونه‌ای دیگر از اضافه معکوس:

(۳) *Naku=a zania kam-tar=e tā naku=a mardak* نکوآ زنیآ کم‌تره تا نکوآ مرداک

مردان کم‌تر از زنان IZF = خوب = IZF COM = هستند PRS.۳SG.

زنان خوب کم‌تر از مردان خوب هستند / نکوآ زنیآ کم‌تره تا نکوآ مرداک / *Хороших женщин меньше, чем хороших мужчин*

علاوه بر ارتباط اضافه بین کلمه اصلی و کلمه توزیع‌کننده در عبارات اسمی، ارتباط با

تصریف حالت صرفی غیر فاعلی امکان‌پذیر است:

(۴) *Hasan-e čupēna-r das* (ابراهیم بادی)

حسن OBL - چوپان OBL - دست

دست چوپان حسن / حسن'چوپان دس / *рука пастуха Хасана*

(۵) *deraxt-e lāqa* (چالی)

درخت - OBL شاخه

شاخه درخت / درخت' لقا / *ветка дерева*

اعداد اصلی بر اساس مجاورت با اسم تعریف شده، مرتبط می‌شوند. در برخی از گویش‌ها

به صورت مفرد به کار می‌رود (۱۳۳: ۱۹۹۱) (Pireiko):

(۶) *sö berā* (اشتہاردی)

سه برادر / سو برآ / *три брата*

(۷) *penj göw* (اشتہاردی)

پنج گاو / گاو پنج / *пять быков*

و در برخی دیگر اسم به صورت جمع قرار می‌گیرد:

(۸) *bā šaš šuar-o* (چالی)

چوپان - PL.OBL با شش

با شش چوپان / با شش شوآر / *с шестью пастухами*
(۹) dō zaneg-e (کجلی)

PL.DIR- دو زن

دو زن / دُو زَنگه / *две женщины*

اعداد ترتیبی نیز با مجاورت اسمی که تعریف می‌کنند مرتبط است:

(۱۰) xodā duyyum

خدای دوم / دوئوم خُدا / *второй бог*

با مجاورت، ضمائر ملکی با کلمه‌ای که تعریف می‌کنند، همراه می‌شوند (Pireiko ۱۳۶: ۱۹۹۱):

(۱۱) ešte dāta-r (شاهرودی)

SG.OBL- دخترت

دخترت / اشته دَتر / *твоей дочери*

(۱۲) čame ka (کجلی)

خانه ما / چَمه کا / *наш дом*

(۱۳) jay berā (چالی)

برادرش / برا جای / *его брат*

هم‌خوانی از نظر صرفی مفعول، مضاف‌الیه و گزاره را در ساختار ارگاتیو (فعل‌های گذرا و ناگذر) به هم پیوند پیدا می‌کند (ایزدی فر ۱۳۹۱: ۵۱). شکل فعل از نظر تعداد، جنسیت و شخص با مفعول جان‌دار مطابقت دارد:

(۱۴) Mardak-i žaneg-i-a backā (کجلی)

مرد OBL- زن DIR-IND-F. دیدن PST.۳SG.F.

مردی زنی را دید / مردکِ ژَنگی اَ بچکا / *Мужчина увидел женщину*

Mardak-i Mammad behind(e) (۱۵)

PST.۳SG.M. دیدن DIR. محمد OBL- مرد

آن مرد محمد را دید / مردکِ محمد بهیند(ه) / *Мужчина увидел Мухаммеда*

(۱۶) Čemen te bebardeš (اشتهاردی)

من OBL. تو DIR. بردن PST.۲SG.

من تو را بردم. / چمن تی بیبردیش / *Я тебя увёл*

در اثر (سبزعلی‌پور، ایزدی فر ۱۳۹۳: ۱۰-۱۱)، علاوه بر حالت‌های صرفی مستقیم و غیرمستقیم، کنایی-مطلق (حالت صرفی کنایی مطلق) و ارگاتیو (حالت ارگاتیو) وارد تاتی

شده‌اند؛ اما از نظر شکل با حالت‌های صرفی مستقیم و غیرمستقیم تفاوتی ندارند. ویژگی این اثر این است که در لغزش، مصداق مستقیم و غیرمستقیم از طریق اسمی (NOM) و مضاربه (ACC) نشان داده می‌شود. در این مقاله، شاخص ارگاتیو و هم‌چنین حالت غیرمستقیم، -ə در نظر گرفته شده است، در حالی که ل.آ. پیریکو e- را می‌دهد (۱۹۹۱: ۱۲۸؛ ۱۹۹۹: ۱۰۹):

(۱۷) az gav-ə vin-əm (خلخالی)

من NOM گاو ACC- دیدن PRS-۱SG.

من یک گاو نر می‌بینم / وینم گاو.آز. Я вижу быка.

(۱۸) Ahad-ə a-š bind (خلخالی)

ABS-۳SG دیدن PST.۳SG او ERG-احد

احد او را دید / بیندش آحد. Ахад его увидел

در گویش اورازانی زبان تاتی، اضافه معکوس خالص یافت می‌شود (Ivanov, ۲۰۱۹: ۸۳؛ ۲۰۱۷: ۸۳) (Dodykhudoeva) که با تصریف حالت غیر فاعلی منطبق نیست (۲۰۱۹: Haig ۷۰۰؛ ۲۰۱۸: Stilo ۱۳۰؛ برگردان واژه به واژه تطبیق داده شده):

(۱۹) pa-ibon

پا IZF- پایین

کف پا / پائی بون / подошва ноги

(۲۰) boz-an-i šir

بز IZF- شیر

شیر بز/ بزّان شیر / козье молоко

(۲۱) mən-i xanə

من IZF-خانه

خانه من / منی خانه. мой дом

آنچه در این جا ارزشمند است این است که خود نویسندگان انگلیسی زبان به این پدیده اضافه معکوس می‌گویند. شاید در این گویش تحت تأثیر زبان‌های گیلکی و مازنی پدید آمده است (ایوانف، دادیخودووا: ۲۰۱۷: ۸۳-۸۴).

متأسفانه مقاله روسی زبان (ایوانف، دادیخودووا: ۲۰۱۷). برای ج. هیگ ناشناخته است، بنابراین، با مراجعه به ترجمه انگلیسی اثر (Rastorgueva, Kerimova A.A., Mamedzade ۲۰۱۲: A.K., Pireyko L.A., Edel'man) او هم‌چنان حالت‌های اضافه معکوس را حالت ملکی می‌نامد، اگرچه در مقاله خودمان نادرست بودن این روی کرد را قبلاً نشان داده‌ایم.

ج. هیگ مثالی از استثنا در حالت مذکر تصریف حالت با پایانه *-i* در گویش روستای دیکینزبان تاتی در منطقه الموت می‌آورد:

Sœr=t-i me-jœn-én (۲۲)

سر-۱SG.POSS-OBL.M ASP=زدن ۲SG-۱SG-

من بر سر تو (مرد) خواهم زد. / سِر تِ میائِن | *Я тебе (мужчине) дам по голове*
در این مثال، پایانه حالت غیر فاعلی اسم از آن جدا شده و به ضمیر ی واژه بست تبدیل می‌شود. در مؤنث، هنوز چنین تصریفی رخ نمی‌دهد (Haig ۲۰۱۹: ۱۳۲):

Ez das-œr=et mi-n-m (۲۳)

من دست-۱SG.POSS TAM=F=۲SG.OBL دیدن-PRS-۱SG-

من دست تو (زن) را می‌بینم. / اِئز دسِرَت مینم | *Я вижу твою (женщины) руку*

نتیجه‌گیری

بررسی حالت‌های صرفی تاتی برای ارتباط واژگان در گزاره‌های اسمی و فعلی که می‌توان آن‌ها را با استفاده از حالت غیرمستقیم (مثال ۴-۵)، حالت ملکی (۶-۱۳)، اتصال اضافه‌ای (۳-۱، ۱۹-۲۱) و هم‌خوانی از نظر صرفی (۱۴-۱۶) نشان داد. این امر مؤید وجود حالت صرفی در تاتی در کنار ساختار اضافه‌ای است. علی‌رغم تنوع اصطلاحات ارائه شده توسط نویسندگان مختلف، برای توصیف صحیح سیستم حالت صرفی تاتی، تنها دو اصطلاح کافی است: حالت مستقیم و غیرمستقیم. ضمناً در ساختار اسمی-مفعول مستقیم که مشخصه زمان حال فعل است، کارکرد آن‌ها به ترتیب شبیه به کارکرد موارد اسمی و مفعولی است (مثال ۱۷). و در ساختار ارگاتیو مطلق، که مشخصه زمان گذشته است، عمل کرد آن‌ها به ترتیب با حالت مطلق و ارگاتیو منطبق است (مثال ۱۴-۱۶، ۱۸).

فهرست نشان‌های کوتاه‌نوشت

ABL- یک نشان مضاف با ضمیر و قید ضمیر در عمل‌کرد مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم به معنای اصالت است.

ACC / DAT- پساوند - مانند ra- علامت‌گذاری یک شیء غیرمستقیم، شخص / شیئی که عمل بر آن انجام می‌شود. ابژه‌ای که عمل به آن معطوف می‌شود. حالت دستوری مفعول مستقیم.

ATR- حرف ربط

OBL- حالت مفعول غیرمستقیم

DIR- حالت مفعول مستقیم

IZ- اضافه izafet اضافاتی، حالت اضافاتی در زبان فارسی

INS- پی‌بست ضمیری

PERF- مبنای فعل کامل، زمان گذشته

PL- شمار جمع

POSS- مالکیت

PRS- زمان حال، زمان حال - آینده

PST- زمان گذشته

SG- شمار مفرد

کتاب‌شناسی

و.ب. ایوانف، ل.ر. دادیخودووا / روابط نحوی واژگان در زبان‌های شمال غربی ایران (در مورد مطالعه مازندرانی و گیلکی) // مسائل زبان‌شناسی، ۲۰۱۷، شماره ۲، صص. ۷۷-۹۵.

ل.آ. پیریکو. گروه گویش‌های تاتی // زبان‌های جهان. زبان‌های ایرانی ۲. زبان‌های ایرانی شمال غربی، ایندیریک، مسکو، ۱۹۹۹، ISBN ۵-۸۵۷۵۹-۰۹۹-X، صص. ۱۰۶-۱۱۲.

ل.آ. پیریکو. زبان تالشی. گویش‌های ایران // مبنای زبان‌شناسی ایرانی. زبان‌های جدید ایرانی. گروه شمال غربی. ۱. آکادمی علوم مسکو ۱۷۵-۹۱، pp. ۳-۱۰۹۲۲-۵-۰۲، ISBN ۵-۰۲-۱۰۹۲۲-۳، ۱۹۹۱، .

هیگ، ج. بخش‌بندی مورفولوژی تصریفی در کردی و فراتر از آن // مسائل جاری در زبان‌شناسی کردی Bamberg Studies in Kurdish Linguistics ۱. University of Bamberg Press, Bamberg, ۲۰۱۹،

DOI: ۱۰.۲۰۳۷۸/irb-۵۶۳۲۶، pp. ۱۱۷-۱۴۴.

Izadifar R. 'Avāmel-e Ta'sirgozār bar motabeqe-ye ma'fūli dar zabān-e tāti-ye ešterhādi // Naxostin hamāyeš-e zabān-o zabānšenāsi. مجموعه مقالات. نشرنویسه پارسی، دانشگاه آزاد

اسلامی واحد کرج، کرج، ج ۱، ۲-۶-۹۳۵۷-۶۰۰-۹۷۸-۹۷۸، ISBN (عوامل مرتبط توافق مفعول در زبان

تاتی اشتهرادی // مجموعه مقالات زبان و زبان‌شناسی کنگره اول، ۱۳۹۱، صص. ۴۷-۵۸.

Edel'man D.I., Pireyko L.A., Mamedzade A.K., Kerimova A.A., Rastorgueva V.S. زبان گیلکی

[ترجمه، ویرایش و بسط انگلیسی توسط رونالد ام. لاکوود]. اوپسالا: Acta Universitatis

Upsaliensis، ۲۰۱۲.

سبزعلی پور ج.، ایزدی فر ر. نظام-حالت اسمی در گویش تاتی V. ۵، N. Jostār hā-ye zabāni, // xalxāl

، IX-X، ۲۰۱۴، pp. ۱-۲۱.

Korn A. A partial tree of Central Iranian: A look new to Iranian subphyla // Indogermanische Forschungen, ۲۰۱۶، ۱۲۱ (۱)، pp. ۴۰۱-۴۳۴. ۱۰، ۱۵۱۵/if-۲۰۱۶-۰۰۲۱. halshs-۰۱۳۳۳۴۴۸۷۴

کورن. آ. مرز هم‌گویی‌ها و زیرشاخه‌های ایرانی // مجله زبان‌شناسی تاریخی، دوره ۹، شماره ۲، اکتبر ۲۰۱۹، /، صص ۲۳۹-۲۸۱؛ kor. ۱۷۰۱۰/jhl. ۱۰، ۱۰۷۵/، <https://doi.org/10.1075/jhl.17010.kor>.

استیلو، دونالد. ۲۰۱۸. منطقه خزر و آذربایجان ایران: خزر و تاتی. در هیگ، ج. و خان، جی. برلین:

Mouton de Gruyter

اصطلاحات مربوط به تیراندازی در زبان‌های پامیری و تاجیکی: جنبهٔ زبانی-فرهنگی

دکتر لیلی دادیخودایوا / انستیتو زبان‌شناسی آکادمی علوم روسیه-مسکو
ترجمه: دکتر سیدحسین موسویان

تیراندازی با کمان یکی از ورزش‌های باستانی است که در میان اقوام ایرانی رایج است. «سیما چیان» سیّاح و مورّخ معروف اشاره کرده است که مردم کشور دایوان (منطقهٔ فرغانه) مسلّح به کمان و نیزه‌اند و اسب‌هایی عالی دارند (۲۰۱۰، ۲۰۰).

اقوام این منطقه مهارت بالایی در تیراندازی و سوارکاری داشتند. در این‌جا در نقوشی که بر صخره‌هاست، تصاویر مردی دیده می‌شود که در حال تیراندازی از کمان است (دربارهٔ این موضوع، ن.گ. راونوف، گورسکی ۱۹۹۶). علاوه بر این، نویسندگان یونان باستان نحوهٔ تیراندازی از روی اسب و برگشت به پشت را ویژهٔ سکاها یا اشکانیان می‌دانستند. سپر طلایی با تصویر سوارانی که به آرامی می‌تازند و به تیر و کمان مسلّح‌اند، از جمله اقلام کشف‌شده در آمودریاست (زابلینا، رمپل ۱۹۴۸، ۵-۶). در قرون وسطی تیراندازی با کمان در ایران و دربار سامانیان از احترام بالای برخوردار بوده است. انواع مختلفی از شکار و مسابقات بر روی بسیاری از محصولات آن زمان از قبیل فنجان‌ها، ظروف و... به تصویر کشیده شده است (زابلینا، رمپل ۱۹۴۸).

اهمیت تیراندازی با کمان از روی اسب با انواع باستانی امور جنگی مربوط است. نخستین سواره‌نظام کمان‌دار شناخته‌شده در جهان، در میان اقوام سکایی بوده است که در دشت‌های استپ اوراسیا ساکن بوده‌اند. اعتقاد بر این است که اسطورهٔ سانتورها منشأ خود را مدیون ایشان است. اقوام دیگری که در زمان‌های قدیم، به دلیل داشتن سواره‌نظام کمان‌دار قدرت‌مند مشهور بودند، ایرانیان هستند که به فرزندان خود، شکار، سوارکاری،

تیراندازی با کمان، اراپه‌رانی و بازی‌هایی مانند چوگان و بزرگ‌منشی در افکار و گفتار را می‌آموختند. هرودوت نیز در گذشته به این موضوع اشاره کرده است که پسران ایرانیان (طبقه ارتشیان) از پنج‌سالگی تا بیست‌سالگی منحصرأً فقط سوارکاری، تیراندازی با کمان و راست‌گویی را می‌آموختند (راگوزینا ۱۹۰۳).

هنر تیراندازی در میان اقوام ایرانی‌زبان از ارزش والایی برخوردار بود. بن‌مایه نقوش در آثار این اقوام، تصویر یک تیرانداز است. این‌گونه است که فردوسی از تیراندازان ماهر چوَن گردآفرید حکایت می‌کند و در اساطیر ایرانی شخصیتی نظیر آرش وجود دارد. هم‌چنین بن‌مایه یکی از داستان‌های منطق‌الطیر عطار در مورد یک تیرانداز است. داستان بدین قرار است که: شاه سببی را که روی سر غلام‌بچه‌اش گذاشته بود، با تیر می‌زند و بر زمین می‌اندازد. اگر چه تیر آن غلام‌بچه را لمس نکرد، اما او از ترس مُرد. داستان‌های تیراندازی‌های ماهرانه ایرانیان در هرودوت دیده می‌شود: کمبوجیه تیری به قلب پسر یکی از درباریان خود، پركاسپس، می‌زند (سومتسُف ۱۸۹۰، ۱۳۵-۱۳۶؛ زابلینا، رمپل ۱۹۴۸، ۱۶-۱۸).

در عید نوروز، جشن‌های عمومی گسترده‌ای در ولایت خودمختار بدخشان کوهستانی جمهوری تاجیکستان برگزار می‌شود. ساکنان، به ویژه مردان یک یا گاهی چند روستا، معمولاً دور هم جمع می‌شوند و مسابقاتی ورزشی را در رشته‌های مختلف، به شکل تیمی یا انفرادی برگزار می‌کنند. اعتقاد بر این است که فشار نیروهای فیزیکی انسان به شدت باروری طبیعت کمک می‌کند و با نتایج آن رقابت‌ها می‌توان برداشت آبی را پیش‌بینی نمود. به گفته سوخاروا، چنین رقابت‌هایی استقامت، شجاعت و شهامت و جسارت را در مردان جوان شکل می‌داد. آن‌ها به عنوان پایه‌ای برای حفظ نهاد «اتحادیه‌های مردانه» عمل می‌کردند (برای جزئیات بیشتر ر.ک. سوخاروا ۱۹۷۶، ۴۷-۵۲).

در چنین روزی، در آغاز قرن بیستم، در سراسر بدخشان جنگ‌پرندگان و حیوانات (کبک، خروس، سگ، قوچ) برگزار می‌شد. آن‌ها نبرد تن به تن را سازمان‌دهی می‌کردند. در این رابطه، شرح آداب و رسوم برگزاری نبردهای سال نو در فرغانه و ستیز حیوانات در ترکستان شرقی جالب توجه است (تالسُف ۱۹۴۸، ۲۸۳-۲۸۴).

در ولایت خودمختار بدخشان کوهستانی در چنین روزهایی رقابت‌های سازمان‌دهی‌شده کشتی ملی، انواع آواز و رقص سنتی برگزار می‌شود. سرگرمی مورد علاقه بدخشان مسابقات اسب‌دوانی سرعت بود (تاجیکی: اسپ‌دوانی، اسپ‌گردک. و خانی: *aspdawoni, yašgafsvak* سنگلیچی: *pöyga dawāni*). در و خان مسابقات الاغ‌سواری نیز وجود دارد (و خانی: *xurgafsvak*). هم‌چنین در این روزها مسابقات بزکشی را برگزار می‌کردند (تاجیکی:

کوپ‌گری، بوزکشی. دری: بزکشی. شغنانی: *guj-tīžd* سنگلیچی: *vəzkaṣək* و خانی: *(čəṣṣak)*.

مؤلفه‌ها و جزئیات این تعطیلات، به عنوان نمونه، با گزیده‌ای از یک افسانه که به وسیله گرونبرگ در بدخشان افغانستان ضبط شده است، این مطالب را تأیید می‌کنند. این متن به جزئیات جشنواره در مونجان اشاره می‌کند (گرونبرگ ۱۹۷۲). مراسم تشریفاتی و مسابقات ورزشی در تعطیلات نوروز در سنگلیچ افغانستان از سوی یوسف‌بیگف ثبت و ضبط شده است (۱۹۹۹، ۱۷۵-۱۷۷).

شایان توجه است که در نوشته‌های مقدیسی از گورگان در عید قربان رقابت «مبارزه برای سر شتر» توصیف شده است. تالستف یک نمونه اولیه از جنگ بز و مبارزه دو بالاطیفه (*phratry*) در طول عروسی را از نظر می‌گذراند (تالستف ۱۹۴۸، ۲۸۳-۲۸۴).

یکی از انواع اصلی رقابت‌ها، مسابقه تیراندازی با کمان بود (تاجیکی: تیراندازی، تیرزنی. شغنانی: *nixūna-dêd(ak)* سنگلیچی: *tīrzani* و خانی: *qaboq, qabaqzani* (مورد آخر از تاجیکی، ترکی)).

در منطقه وسیع پامیر غربی، در برگزاری مسابقات تیراندازی با کمان (بعدها با تفنگ) یک کدو تنبل یا سگه‌ای را روی شاخه به عنوان هدف قرار می‌دادند. با توجه به شرح بابرینسکی، در و خان و ایشکاشیم «ستون بلندی برپا می‌شود که بر بالای آن کدو تنبل یا گردنبند مهره‌داری آویزان شده است. شرکت‌کنندگان به کدو تنبل شلیک می‌کنند و هر که آن را بیندازد، صاحب گردنبند می‌شود» (بابرینسکی ۱۹۰۸، ۹۴). اطلاعات جالبی در دهه ۱۹۵۰ به وسیله ادلمان در یزغلام ارائه شد. در آن‌جا هدف مورد شلیک از چوب‌هایی که زردآلو از آن‌ها آویزان بود، ساخته شده بودند، که نام *qabaq* روی آن نهاده بودند (ادلمان ۱۹۷۱). در ولایت خودمختار تاشکورگان تاجیک، تقریباً در همان زمان اصطلاح *qapoq* به معنای ظرفی از کدو تنبل، در زبان ساریکولی ثبت شده است (پاخالینا ۱۹۷۱). در دوران متأخر از سوی ما بهره‌گیری از یک ظرف مشابه به عنوان هدف، که از کدو تنبل ساخته می‌شود، ثبت و ضبط شد.

در مورد سنت‌های ایرانی تیراندازی به هدف با استناد به اثر ادوارد چاوانس (۱۳۳، Ed.Chavannes, Les Documents...) تالستف آورده است که: طبق منابع چینی در دوره امپراتوری دودمان تانگ (قرن‌های هفت و هشت)، نوروز به طور گسترده‌ای در سمرقند جشن گرفته می‌شد و مردم موها را کوتاه می‌کردند و لباس نو می‌پوشیدند و در طول هفته مسابقات تیراندازی به هدف از روی اسب‌های دوندۀ برگزار می‌شد. در آخرین روز مسابقه یک سگه طلا به عنوان هدف تعیین و سپس همان به عنوان جایزه در نظر گرفته می‌شد. علاوه بر

این، برنده حق حکومت بر تمام ایالت را به مدت یک روز دریافت می‌نمود (تالستف ۱۹۴۸، ۳۱۹). ما- دوآن- لی، نویسندهٔ چینی، در دایرةالمعارف تاریخی قرن سیزدهم، که حاوی اطلاعاتی دربارهٔ سغد پیش از اسلام است، از مراسم تیراندازی با کمان در آغاز سال گزارش می‌دهد. در این روز جماعت مردان لباس‌های نو می‌پوشیدند و سوار بر اسب برای شرکت در مسابقات تیراندازی با کمان به بیشه‌های مقدس شرقی شهر می‌رفتند. روزی که مسابقه به پایان می‌رسید، یک سگهٔ طلا در مقابل یک کاغذ آویزان می‌شد و هرکس که آن را به دست می‌آورد، برای یک روز عنوان حاکم را دریافت می‌کرد (زابلینا، رمپل ۱۹۴۸، ۱۶-۱۸).

تیراندازی به هدف یکی از سرگرمی‌های مورد علاقهٔ نورستانی‌های هندوکش نیز هست. گرونبرگ که به مدت دو فصل تحقیقات میدانی در سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ به عنوان بخشی از یک همایش زمین‌شناسی در نورستان مرکزی و غربی و در مرز جنوبی نورستان مرکزی کار می‌کرد، اطلاعاتی در مورد فرهنگ نظامی ساکنان نورستان غربی، منطقه‌ای واقع در جنوب بدخشان، ارائه می‌دهد. او می‌نویسد که لموچا، کسی که هفت مرد را کشت، همیشه‌ای نیزه‌ای همراه خود دارد و هم‌چنین کمان و تیری که آغشته به زهر است، همراه اوست که اگر آن تیر به مرددی بخورد، هرگز نمی‌تواند زنده بماند (۱۹۷۱، ۲۷۵). آن‌گونه که رابرتسون اشاره می‌کند، زمانی که او در یک روستای کافرستان (نورستان کنونی) بود، تمام پسران، جوانان و مردان با تیر و کمان شرقی (*galail*) تیراندازی می‌کردند. از هر چیزی به عنوان هدف استفاده می‌شد. حتی بچه‌های کوچک هم تیر و کمان اسباب‌بازی داشتند. وی هم‌چنین گزارش می‌دهد که تمام «کافران» جوان با کمان (فلاخن) در روستا قدم می‌زدند و به پرندگان کوچک شلیک می‌کردند. با این حال مردم کافرستان به اندازهٔ نسل جوان چیتراالی در تیراندازی با کمان ماهر نبودند. در چیتراال بچه‌ها به سیب‌های آویزان‌شده بر درختان شلیک می‌کردند و آن‌ها را به زمین می‌انداختند (رابرتسون ۱۸۹۶).

در این جا جدولی از اصطلاحات اصلی مرتبط با دستگاه‌های تیراندازی سنتی به زبان‌های پامیری و تاجیکی آمده‌است:

پیش از تعطیلات بهاری، ترک‌ها، به ویژه قزاق‌ها، در تیراندازی به یک سگهٔ طلا که روی یک میله آویخته شده بود، رقابت می‌کردند. اگر کسی آن سگه را ساقط می‌کرد، حق داشت تا یک روز حکومت کند (ویژگی‌ها... ۲۰۱۲، ۱۷). مقایسه شود با ترکی: *altyn qabaq* (به معنای مفهوم هدف، ترجمهٔ لغت به لغت: کدوی طلایی). در شکل ترکی، بازی Qabaq (به معنای کدو)، شامل دو گروه سوارکار بود که هدفی را که در بالای تیرچه‌ای به ارتفاع حدود ده متر قرار داشت، می‌زدند. این رقابت در امپراتوری عثمانی بسیار محبوب بود. معروف است که سلطان مراد دوم در این بازی بسیار مهارت داشت. شرکت‌کنندگان معمولاً به دو تیم تقسیم

اصطلاحات مربوط به تیراندازی در زبان‌های پامیری و تاجیکی □ ۶۱

می‌شدند و به نوبت می‌دویدند و تلاش می‌کردند تا به هدف بزنند. مسابقهٔ altyn qabaq (تیراندازی با اسلحه به یک سکهٔ طلا که روی یک میلهٔ بلند آویزان شده‌است) تا به امروز در میان تاتارهای آستاراخان در مراسم ختنه‌سوران (sunnət tui) انجام می‌شود (عثمان‌وا، سیزرانوف). بازی ملی قزاقستان «ژامبی آتو»، تیراندازی با کمان به هدف، نیز بسیار معروف است. در این بازی هدف برای تیراندازی یک دیسک نقره‌ای (ژامبی) است که بر روی یک طناب نازک تهیه‌شده از موی اسب از میله‌ای ضرب‌دري شکل که روی تیر بلند آویزان است، قرار دارد.

کمان	کمان	کمان	کمان	کمان	کمان	کمان	کمان
Kamon (ak)		kamanak				(ak) can, kamun	کمان
Kamoni Rustam		Kamoni Rustam				Kamoni Rustam	رنگین کمان
kamonyulak		kamanak				cankamunak	تیرکمان سنگی
						vizdoj	
kamonyulak		yulak, səmbonək					زه کمان
		şkupn, fəlxmon				fəlxmon	فلاخن
		(r.) tir-i dast					کمان، تیرکمان سنگی
naşon		gəpoq	qabaq	qəpoq		nixūnā	هدف تیراندازی

اصطلاح qabaq به زبان روسی نیز راه یافته‌است که در زبان روسی با تلفظ kabak در معنای کدو قلمی است (و نه کدو حلوايي). این واژه در ایالات جنوبی روسیه به کدو تنبل کوچک قرمز یا سفید گفته می‌شود و کنایه از شخص احمق، کند ذهن است (فرهنگ گویش‌های عامیانهٔ روسی ۱۹۷۷، ۲۷۹-۲۸۰). این اصطلاح در برخی از زبان‌های اروپایی نیز ذکر شده است. اعتقاد بر این است که این واژه از ترکی وام گرفته شده است (فاسمر ۱۹۶۴-۱۹۷۳).

در پایان می‌توان به این نکته اشاره کرد که زبان‌های ایرانی، به طور کلی، و به ویژه زبان‌های پامیری که در منطقه‌ای در نقطه تلاقی چند فرهنگ، به آن‌ها صحبت می‌شود، شامل دامنه وسیعی از واژگان ورزشی، انواع تیراندازی و وسایل مورد استفاده آن (از قبیل کمان، تیرکمان سنگی، فلاخن، هدف برای شلیک، زه کمان، تفنگ و...) بوده است.

کتاب‌شناسی

- ادلمان، جوی یوسفونا، فرهنگ یزغلامی - روسی، مسکو، ۱۹۷۱.
 پاخالینا، ت.ن.، فرهنگ ساریکولی - روسی، مسکو، ۱۹۷۱.
 تالستف.س.پ.، خوارزم کهن، مسکو، ۱۹۴۸.
 راگوزینا، ز.ا.، تاریخ ماد، دومین پادشاهی بابل و پیدایش امپراتوری ایران، سن پترزبورگ، ۱۹۰۳.
 رانوف.و.ا.، گورسکی.ا.، «مروری کوتاه بر نقوش سنگی ولایت خودمختار بدخشان کوهستانی اتحاد جماهیر شوروی // قوم‌نگاری شوروی»، ۱۹۶۶، شماره ۲، ۱۱۰-۱۱۹.
 زابلینان، ن. - رمیل.ل.ا.، سوارکار سعدی، تاشکند، ۱۹۴۸.
 سومتسف.ن.، «درباره تاریخچه افسانه‌ها در مورد یک تیرانداز ماهر // بررسی قوم‌نگاری»، ۱۸۹۰، ۲: ۱۳۷-۱۳۸.
 سوخاروا.ا.ا.، جامعه محله‌ای شهر فئودالی متأخر بخارا (در ارتباط با تاریخچه محلات)، مسکو، ۱۹۷۶.
 سیما چیان، مکتوبات تاریخی، جلد ۹، مسکو، ۲۰۱۰.
 سیم‌الدینوا.د. - خلماتوا.س.د. - کریموا.س.، فرهنگ تاجیکی - روسی، دوشنبه، ۲۰۰۶.
 عثمانوا.ا.ر. - سیزرانوف.ا.و.، آیین ختنه در میان تاتارهای بورت منطقه آستاراخان.
 فاسمر.م.پ.، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان روسی، ۱۹۶۴-۱۹۷۳.
 کرمشایف.د.، فرهنگ شغنائی - روسی، مسکو، جلد اول ۱۹۸۸، جلد دوم ۱۹۹۱، جلد سوم ۱۹۹۹.
 گرونبرگ، الکساندر لئونویچ، «یادداشت‌های قوم‌نگاری و زبان‌شناسی // کشورها و اقوام شرق»، مسکو، ۱۹۷۱، صص ۲۶۴-۲۸۷.
 گرونبرگ، الکساندر لئونویچ - کامنسکی، استلین، زبان‌های هندوکش شرقی، زبان و خانی (متون، لغت‌نامه، نکات دستوری)، مسکو، ۱۹۷۶.
 ممدنظروف.ا.، فرهنگ انگلیسی - تاجیکی، دوشنبه، ۲۰۱۵.
 «ویژگی‌های جشن نوروز در میان قزاق‌ها // نوروز - روز آمدن خیر به زمین، مجموعه مقالات تحولات روش‌شناختی»، شهر آمسک: آموزش و اطلاع‌رسانی، ۲۰۱۲.
 فرهنگ گویش‌های عامیانه روسی، ۱۹۷۷.

مقایسه فارسی بجنوردی و گویش‌های خوراشاهی (تاتی) و کردی کرمانج در شهرستان بجنورد

دکتر ایران کلباسی / عضو هیئت علمی پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقدمه

شهرستان بجنورد در خراسان شمالی از شمال به مرز ایران و روسیه، از شرق به شهرستان شیروان و قوچان، از غرب به شهرستان گنبد کاووس و شاهرود و از جنوب به شهرستان اسفراین و سبزوار محدود است.

این شهرستان از بخش‌های جاجرم (ĵājarm)، جَرگلان (ĵarglaân)، حومه مانه و سملقان (semelqân) و ۱۴ دهستان و ۵۸۰ روستا تشکیل شده است (به نقل از کتاب جغرافیای کامل ایران، ص ۶۲۱). مرکز این شهرستان شهر بجنورد است که در دامنه کوه‌های آلاداغ قرار گرفته و هوای معتدل و مرطوب دارد. به طور کلی در استان خراسان لهجه‌های متفاوتی از فارسی معیار و زبان‌های محلی فراوانی مانند ترکی، عربی، ترکمنی، کردی، بلوچی، بربری، سیستانی، طبری و خوراشاهی (تاتی) به کار می‌رود. خوراشاه (xorâšâ) روستایی در بخش جاجرم شهرستان بجنورد است که اهالی آن خود را تات می‌نامند.

کردهای این منطقه در اوائل دولت صفویه در سال ۱۰۱۰ هجری برای جلوگیری از تاخت و تاز ترکمن‌ها و ازبک‌ها به این منطقه انتقال داده شده‌اند و تحت عنوان ایل‌های بزرگ زغوانلو، اینانلو، شادلو، قراچورلو و غیره زندگی می‌کنند و هر کدام به تیره‌های مختلف و کوچکی تقسیم می‌شوند. طوایف سیستانی و بلوچی در زمان ناصرالدین‌شاه به میل خود به این منطقه کوچ کرده‌اند. (همان منبع، ص ۶۱۶)

به طور کلی گویش‌های کردی را به چهار دسته بزرگ تقسیم کرده‌اند. کردی از شاخه زبان‌های هندوایرانی است و در دسته زبان‌های شمالی غربی ایران قرار دارد.

۱- گویش‌های شمالی کردی را کرمانجی یا بادینانی گویند که در استان خراسان در غرب دریاچه ارومیه و نواحی کوه‌های آراغات، شمال سوریه، شمال کردستان عراق و نواحی کردنشین ترکیه و ارمنستان به کار برده می‌شوند.

۲- سورانی یا کردی میانی در شهرهای سنندج، بوکان، سقز، پیران‌شهر، بانه، اشنویه، سردشت، مهاباد، نقده، شاهین‌دژ، میاندوآب، تکاب، بیجار، مریوان، پاوه، جوان‌رود و سلیمانیه، اربیل، کرکوک، حلبچه در عراق به کار می‌روند و دارای لهجه‌های اردلانی، جافی و مکیانی است.

۳- کلهری یا جنوبی که در منطقه جنوب کردستان و نیز کرمانشاه به کار می‌رود.

۴- هورانی یا گورانی به زازا نیز معروف است. در شمال غربی ایران به کار می‌رود. آنچه مهم است این است که گویشوران همه انواع کردی از اقوام ایرانی‌اند، ولی با توجه به تفاوت‌های زبانی یک‌دیگر به خوبی نمی‌فهمند.

من در سال ۱۳۸۸ کتابی با عنوان «فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران» در پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به چاپ رساندم که در آن حدود ۲۰۰ گونه زبانی ایران را بررسی کرده‌ام. این کتاب برنده جایزه فصل و سال شد. در این کتاب داستان کوتاهی در اختیار گویشوران مختلف گذاشته‌ام که گویش خود را به خط فارسی بنویسند. سپس خودشان خط خود را با صدای خود خوانده‌اند و من آن را به خط آوانویسی بین‌المللی درآورده‌ام. سپس این متن گفته و نوشته شده را خود این‌جانب از نظر ویژگی‌های آوایی، واژگانی و دستوری بررسی کرده و نتیجه‌گیری کرده‌ام که آیا این گونه زبانی لهجه است یا گویش و در کدام دسته از گویش‌های ایرانی قرار دارد.

در این مقاله نیز همان متن داستانی را به سه گونه زبانی مورد بررسی این مقاله یعنی فارسی بجنوردی، گویش‌های خوراشاهی (تاتی) و کردی کرمانجی برگردانده‌ام که نتیجه آن در زیر می‌آید.

داستان فارسی

روزی یک مرد و یک سرباز همراه هم بودند. سرباز کوزه‌ای داشت که در آن ماست بود. سرباز به مرد گفت: «کوزه را بردار و تا ده بیاور. من دو قران به تو می‌دهم.» مرد سر کوزه را گرفت و روی شانه خود گذاشت. در راه با خود فکر می‌کرد و گفت: «این دو قران را می‌دهم و تخم‌مرغ می‌خرم. سپس تخم‌مرغ را زیر یک مرغ می‌گذارم. تخم‌مرغ جوجه می‌شود.

جوجه هم بزرگ می‌شود و مرغ می‌شود. این مرغ هم تخم می‌گذارد و جوجه‌هایش بزرگ می‌شوند. سپس من همه این مرغ‌ها را می‌دهم و یک گوساله ماده می‌گیرم. گوساله گاو می‌شود و می‌زاید. دو سه تا گوساله می‌زاید. سپس همه این گوساله‌ها را می‌دهم و زن می‌گیرم. زن برای من بچه می‌آورد. من به مسجد می‌روم تا نماز بخوانم. زن به بچه می‌گوید: «برو به پدرت بگو بیاید. من هم می‌گویم نمی‌آیم.» همین‌طور که حرف می‌زد، کوزه از دستش رها شد و به زمین افتاد. همه ماست‌ها هم روی زمین ریخت. سرباز گفت: «ماست‌های مرا چرا ریختی؟» مرد گفت: «بچه‌ام کجاست؟ من در مسجد بودم، داشتم به بچه‌ام می‌گفتم که نمی‌آیم.» سرباز گفت: «مگر تو چه کرده بودی؟» گفت: «من دو قران تو را خرج کردم و تا همین‌جا برای من بس بود. کوزه را هم شکستم.»

فارسی بجنوردی

ye ruz-i ye mard o ye sarbâz bâ ham me-raftan.
می‌رفتند هم با سرباز یک و مرد یک روز یک
sarbâz-e ye kuze dâšt ke tu-š mâst bud.
بود ماست درش که داشت کوزه یک سرباز
un be mard-e goft kuze-ye man-e bar-dâr tâ deh bi-yâr.
بیاور ده تا بردار مرا کوزه گفت مرد به او
man be to do qarun me-dam.
می‌دهم قران دو تو به من
mard-e kuze re bar-dâšt o gozâšt ru post-eš.
پشتش روی گذاشت و برداشت را کوزه مرد
tu râh bâ xod-eš fekr me-kerd o me-goft:
می‌گفت و می‌کرد فکر خودش با راه در
in do qarun-e me-dam o toxm-e-morq me-giram.
می‌گیرم تخم مرغ و می‌دهم را قران دو این
ba:d toxm-e-morq morq me-še.
می‌شود مرغ تخم‌مرغ بعد
in morq-am toxm me-zâre, ba:d ĵũĵ-â-š bozorg mešan.
می‌شوند بزرگ جوجه‌هایش بعد می‌گذارد تخم مرغ هم این
ba:d hame-ye in morq-â re me-dam ye gusâle me-giram.
می‌گیرم ماده گوساله یک می‌دهم را مرغ‌ها این همه بعد
gusâle gâv me-še vo me-zâye.
می‌زاید و می‌شود گاو گوساله

do se tâ gusâle me-zâye.
می‌زاید گوساله تا سه دو
ba:d man hame-ye in gusâl-â re me-dam o zan me-giram.
می‌گیرم زن و می‌دهم را گوساله‌ها این همه من بعد
zan barâ-ye man bačče mi-yâre.
می‌آورد بچه من برای زن
man be maččed me-ram tâ namâz bexânam.
بخوانم نماز تا می‌روم مسجد به من
zan be bačče me-ge: boro be bâbâ-t be-gu bi-yâd.
بیاید بگو پدرت به برو: می‌گوید بچه به زن
man me-gam: nemi-yâm.
نمی‌آیم: می‌گویم من
hamin ĵur-i ke dâšt in-â re bâ xod-eš me-goft,
می‌گفت خودش با را این‌ها داشت که جوری همین
yek dafe dast-eš az kuze vel šod o kuze oftâd.
افتاد کوزه و شد رها کوزه از دستش دفعه یک
hame-ye mâst-â ru zamin rixt.
ریخت زمین روی ماست‌ها همه
sarbâz goft mâst-â-ye man-e če-râ rixti?
ریختی چرا مرا ماست‌های گفت سرباز
mard-e goft baččam ku?
کو بچه‌ام گفت مرد
man dar maččed budam dâštam be baččam me-goftam ke nemi-yâm.
نمی‌آیم که می‌گفتم بچه‌ام به داشتم بودم مسجد در من
sarbâz-e goft magari to čekâr karde budi?
بودی کرده چه کار تو مگر گفت سرباز
goft man do qarun-e to re zarĵ kardam o
و کردم خرج را تو قران دو من گفت
tâ hamin ĵâ barâm bas-e.
بس است برایم جا همین تا
kuzet r-am šekastam.
شکستم را هم کوزه‌ات

گویش خوراشاهی (تاتی)

yag ruz yag mard o yag serbâz hamrâ be-yen.
بودند همراه سرباز یک و مرد یک روز یک

serbâz kuza-?i derd ke dar u qateq bâ.
 بود ماست آن در که داشت کوزه‌ای سرباز
 u be mard goft kuze re va-gir o tâ qel?a menar.
 بیاور ده تا و بردار را کوزه گفت مرد به او
 mo do qarun va to ha-me-tom.
 می‌دهم تو به قران دو من
 mard sar-e kuza-r gereft, ru šune xo-y bi-štâ.
 گذاشت خودش شانه رو گرفت کوزه را سر مرد
 de râ bâ xo-y fekr me-kerd o me-goft:
 می‌گفت و می‌کرد فکر خودش با راه در
 i do qerun-e ha-me-tom va morquna me-xarinom.
 می‌خرم تخم مرغ و می‌دهم قران را دو این
 ba:d morquna re zir-e yag morq mi-štarom.
 می‌گذارم مرغ یک زیر را تخم‌مرغ بعد
 morquna juja be-m-be.
 می‌شود جوجه تخم‌مرغ
 juja ham bozorg be-m-be, morq be-m-be.
 می‌شود مرغ می‌شود بزرگ هم جوجه
 i morq-am morquna mištara va juj-un-i bozorg be-m-ben.
 می‌شوند بزرگ جوجه‌هایش و می‌گذارد تخم‌مرغ مرغ هم این
 ba:d morq-un re ha-me-tom yag gusâle-ye maya va-me-stunom.
 می‌گیرم ماده گوساله یک می‌دهم را مرغ‌ها بعد
 gusâla gow be-m-be va me-zaye.
 می‌زاید و می‌شود گاو گوساله
 do se gusâla me-zaye.
 می‌زاید گوساله سه دو
 ba:d mo hame-ye gusâl-un re ha-me-tom zen va-me-stunam.
 می‌گیرم زن می‌دهم را گوساله‌ها همه من بعد
 zen beri-ye mo bačča mi-yara.
 می‌آورد بچه من برای زن
 mo be maččid me-šam tâ nemâz ba-xun-am.
 بخوانم نماز تا می‌روم مسجد به من
 zen be bačča mi-ge ber be čar-et be-gu aya.
 باید بگو پدرت به برو می‌گوید بچه به زن
 mo be u me-gam ne-mi-yam.
 نمی‌آیم می‌گویم او به من

de fekr-i derd in-â re me-goft ke kuza az dast-i kaft.
 افتاد دستش از کوزه که می‌گفت را این‌ها داشت فکرش در
 hame-ye qateq-un-i ham ru-ye zamin rixt.
 ریخت زمین روی هم ماست‌هایش همه
 serbâz goft qateq-un-e mo re bere-ye çi rixt-at?
 ریختی چی برای را من ماست‌های گفت سرباز
 mard goft beččam ke?
 کو بچه‌ام گفت مرد
 mo de maččed buyom, derdom be beččam me-goftom ke ne-mi-yam.
 نمی‌آیم که می‌گفتم بچه‌ام به داشتم بودم مسجد در من
 serbâz goft magari to čekâr kerda bidi?
 بودی کرده چه‌کار تو مگر گفت سرباز
 goft mo do qerun-e to re xarj kerdam va
 و کردم خرج را تو قران دو من گفت
 tâ hamin jâ bere-ye mo bas bâ.
 است بس من برای جا همین تا
 kuza r-am šekestam.
 شکستم را هم کوزه

۵- گویش کردی کرمانج

ru-yak ye merek o ye sarbâz pa hav da-čun.
 می‌رفتند هم با سرباز یک و مرد یک روزی
 sarbâz kuze-?i hawn ke dar orte-ye vi qâteq bu.
 بود ماست آن داخل در که داشت کوزه‌ای سرباز
 kuze râ la merek dâ o gut:
 گفت و داد مرد به را کوزه
 kuze-ye men helin sâ-me-râ tâ qal?a va-yra,
 بیاور ده تا برای من بردار مرا کوزه
 az do qarân da-?em-a ta.
 تو می‌دهم به قران دو من
 merek sar-e kuza râ hel-gert o ?a sar-e pile-ye xa dâ-ni yo çu.
 رفت و گذاشت خود شانه روی به و گرفت را کوزه سر مرد
 va xa fek keru o gut:
 گفت و کرد فکر خودش با
 az vâ derâv-â râ da-?em hek hel-da-girem.
 می‌گیرم تخم مرغ می‌دهم را پول‌ها این من

disâ hek dâ-nim ban-e merešk tâ hek juja bu.
 بشود جوجه تخم‌مرغ تا مرغ زیر می‌گذارم تخم‌مرغ سپس
 juja ke geru merešk dave.
 می‌شود مرغ بزرگ می‌شود که جوجه
 disâ koll-e vâ merešk-â râ da-?em yek gusâla mînga hel-da-girem.
 می‌گیرم ماده گوساله یک می‌دهم را مرغ‌ها این همه سپس
 gusâla geru, davvâr dave.
 می‌شود گاو بزرگ می‌شود گوساله
 yek do gulek geru.
 می‌شود گوساله دو یک
 disâ men koll-e vâ gulek-â râ da-?em žen hel-da-girem.
 می‌گیرم زن می‌دهم را گوساله‌ها این همه من سپس
 žen sa-me-râ xezân tina.
 می‌آورد بچه برای من زن
 az ta-rem-a maččed-e namâz xânima.
 بخوانم نماز مسجد می‌روم به من
 žen la xezân-e da-guve hara la bâv-e xa be vara.
 بیا بگو خود پدر به برو می‌گوید بچه به زن
 az la vi da-gu?em az nema.
 نمی‌آیم من می‌گویم او به من
 la fekr-e xa bu ke kuza az dast-e vi ved o kat-a zamin-e.
 زمین افتاد به ورها شد او دست از کوزه که بود خود فکر در
 koll-e qâteq-â la zamin-e rit.
 ریخت زمین به ماست‌ها همه
 sarbâz gut qâteq-â men sâ-če-râ rit-i?
 ریختی برای چه مرا ماست‌های گفت سرباز
 merek gut xezân-e men ku?
 کو من بچه گفت مرد
 az la maččed-e bum.
 بودم مسجد در من
 la xezân-e da-gutem ke az nema.
 نمی‌آیم من که می‌گفتم بچه‌ام به
 sarbâz-e gut magar to če keri vuy?
 بودی کرده چه تو مگر گفت سرباز
 gut az do qarân-e ta xarj kerem o
 و کردم خرج تو را قران دو من گفت

sâ-me-râ bas-e.
بس است برای من
kuze-ye ta ži eškândem.
شکستم هم تو را کوزه

نتیجه‌گیری

قبل از نتیجه‌گیری لازم است دو اصطلاح لهجه و گویش که به این مقاله مربوط می‌شود، تعریف شود.

یک - لهجه

لهجه به گونه‌هایی از یک زبان گویند که با هم تفاوت‌های آوایی و گاهی واژگانی دارند و فهم آن‌ها برای گویشوران‌شان آسان است. مانند فارسی بجنوردی نسبت به فارسی معیار در این مقاله. چند نمونه آورده می‌شود:

me-raftam	می‌رفتم	me-goft	می‌گفت
me-giram	می‌گیرم	me-dam	می‌دهم
me-zâye	می‌زاید	me-še	می‌شود
to-re	تو را	me-ge	می‌گوید
		man-e	مرا

دو - گویش

گویش به گونه‌هایی از یک زبان گفته می‌شود که علاوه بر تفاوت‌های آوایی و واژگان تفاوت‌های دستوری نیز دارند و گویشوران آن‌ها به راحتی یک‌دیگر را نمی‌فهمند؛ مانند خوراشاهی و کردی کرمانج در این مقاله. چند نمونه از هر کدام آورده می‌شود:

الف - خوراشاهی

۱- تفاوت‌های آوایی واژگان:

ber	برو	mo	من
bâ	بود	de râh	در راه
qel?a	ده	qateq	ماست
derd	داشت	menar	بیاور
yag	یک	va	به
ber	برو	morquna	تخم‌مرغ
beyen	بودند	bištâ	گذاشت
mištaram	می‌گذارم	Kuz-et-r-am	کوزه‌ات را هم

۲- تفاوت‌های دستوری

۲-۱ تفاوت در پیشوندهای فعل:

ha-me-tom	می‌دهم	va-gir	بگیر، بردار
xarin-om	می‌خرم	be-m-be	می‌شود

۲-۲ تفاوت در شکل ضمائر فاعلی و مفعولی:

men	مرا	mo	من
ta	تو را	to	تو

۲-۳ نشانه جمع متفاوت:

juj-un-i	جوجه‌هایش	gusâl-un	گوساله‌ها
----------	-----------	----------	-----------

۲-۴ تفاوت در ضمیر شخصی پیوسته سوم شخص مفرد

xo-y	خودش	de-fekr-i	در فکرش
------	------	-----------	---------

۲-۵ استفاده از ضمیر شخصی پیوسته به جای شناسه فعلی یا ویژگی ارگتیو:

rixt-at	ریختی
---------	-------

ب- کردی کرمانج

۱- تفاوت‌های آوایی و واژگانی:

wara	بیا	bara	برو
nema	نمی‌آیم	gu	می‌گوید
tina	می‌آورد	geru	بزرگ می‌شود

۲- تفاوت‌های دستوری

۲-۱ تفاوت در پیشوندهای فعلی:

hal-dagiram	می‌گیرم	da-?em	می‌دهم
-------------	---------	--------	--------

۲-۲ تفاوت در شکل ضمائر فاعلی و مفعولی:

men	مرا	az	من
ta	تو را	to	تو

۲-۳ نشانه نکره متفاوت:

ru-yak	روزی
--------	------

۲-۴ حرف اضافه پیشین و پسین:

sâ-çe-râ	برای چه	sa-me-râ	برای من
----------	---------	----------	---------

۲-۵ وند متمم‌ساز که در آخر فعل می‌آید:

۷۲ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

افتاد به زمین	kat-a zamin-e	می‌دهم به تو	da?em-a ta
می‌روم به مسجد	tarem-a maččed-e		
۲-۶ وند حالت قیدی:			
در مسجد	a maččed-e		
۲-۷ تفاوت در قید «هم»			
هم	ži		

توجه: برای اطلاع از بقیه تفاوت‌های گویشی در گویش‌های ایرانی به کتاب زیر مراجعه شود:
فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران؛ تألیف اینجانب، ص ۲۵-۲۲.

۷- هم‌یاران گویشور این مقاله

در تهیه این مقاله خانم گلنار محمدزاده طرقی (toroqi) ۵۰ ساله، متولد روستای مانه و سملقان (semelqân) واقع در بخش مانه و سملقان در شهرستان بجنورد هم‌کاری فراوان داشته‌اند.

پدر ایشان اهل شیراز و مادرشان تات بوده‌اند و همسرشان آقای عباس کمالیان متولد روستای آقامزار در شهرستان بجنورد و دایی همسرشان به نام سرهنگ محمد کمالی متولد روستای خوراشا (xorâšâ) و خانم حمیده ایرانلو که از کردهای کرمانج شهرستان بجنورد هستند به همراه فرزند محترم‌شان آقای عرفان سلیمانی یاری‌گر من بوده‌اند که از همه سپاس‌گزارم.

کتاب‌شناسی

جغرافیای کامل ایران، انتشارات وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۶.
کلباسی، ایران، گویش کردی مهاباد، انتشارات پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۶.
کلباسی، ایران، فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران، انتشارات پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸.

دانش‌نامهٔ ایرانیکا

دکتر حبیب برجیان / استاد دانشگاه کلمبیای نیویورک

❖ توضیح: این مقاله در سال ۱۳۹۰ برای فرهنگ آثار ایرانی/اسلامی به دعوت سرپرست آن سید علی آل داود نوشته شد اما به علت توقف انتشار آن به چاپ نرسید. اکنون که سیزده سال از آن زمان می‌گذرد، انتشار خودِ دانش‌نامه ایرانیکا نیز نیمه‌کاره متوقف شده است. گویی با رواج اینترنت که خود دانش‌نامه‌ای بزرگ است، عصر طلایی دانش‌نامه‌نویسی به پایان رسیده است.

دانش‌نامهٔ ایرانیکا^۱ دایرةالمعارف الفبایی به زبان انگلیسی است که زندگی و فرهنگ جوامع ایرانی‌زبان را در مقالات تحقیقی منعکس می‌سازد. علاوه بر صورت چاپی که چهارده جلد از آن از سال ۱۹۸۲ تاکنون تا حرف K منتشر شده، سایت اینترنتی دانش‌نامه^۲ مقالات بیش‌تری را در خارج از نوبت الفبایی به رایگان عرضه می‌دارد.

دانش‌نامهٔ ایرانیکا ریشه در دانش‌نامهٔ ایران و اسلام دارد. در سال ۱۳۴۸/۱۹۶۹، احسان یارشاطر، مدیر بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طرح ترجمه «دائرة المعارف اسلام» طبع لیدن را به دولت ایران پیش‌نهاد کرد، و از آن‌جا که این اثر بزرگ مرجع در اعلام مربوط به ایران کاستی فراوان داشت، بنا شد به منظور جبران این کم‌بود مقاله‌های تکمیلی به دست دانش‌مندان ایرانی تألیف شود و همراه با ترجمه مقالات «دائرةالمعارف اسلام» به طبع برسد. انتشار این اثر تکمیل‌شده که دانش‌نامهٔ ایران و اسلام نام گرفت، در سال ۱۳۵۴/۱۹۷۵ آغاز و پس از انقلاب اسلامی متوقف شد.

1 Encyclopaedia Iranica

2 www.iranica.com

از سوی دیگر در سال ۱۹۷۲/۱۳۵۱ یارشاطر هم‌تای انگلیسی دانش‌نامه ایران و اسلام را با نام دانش‌نامه ایرانیکا به دولت پیش‌نهاد کرده موفق به اخذ بودجه شد. قرار بر آن شد که تمامی مقالات دانش‌نامه ایرانیکا تألیفی باشد و بنابراین، از «دائرةالمعارف اسلام» استقلال تام داشته باشد. قریب ده سال صرف تهیه مقدمات کار گشت. نخستین جزء دانش‌نامه ایرانیکا در سال ۱۹۸۲ و نخستین جلد آن، مرکب از نه جزء، در سال ۱۹۸۵ منتشر شد. از جلد دوم به جلو هر جلد مرکب از هشت جزء و از جلد هشتم هر جلد مرکب از شش جزء ۱۱۲ صفحه‌ای بوده است.

ناشران دانش‌نامه به ترتیب راوتلج و کیگان پاول^۱ در لندن (چهار جلد اول)، مزدا^۲ در کالیفرنیا، و بنیاد دانش‌نامه ایرانیکا^۳ در نیویورک بوده‌اند. در طول سال‌های انتشار، دانش‌نامه ایرانیکا به عنوان مهم‌ترین مرجع برای تحقیقات مربوط به ایران و اقوام ایرانی‌زبان شناخته شده است.

اصول و اهداف دانش‌نامه را در دیباچه‌ای که مدیر و مؤسس آن احسان یارشاطر بر جلد نخست نوشت، می‌خوانیم: «دانش‌نامه ایرانیکا به عنوان ابزار پژوهش پاسخ‌گوی نیازهای اهل تحقیق و متخصصان و دانش‌جویان ایران‌شناسی و رشته‌های وابسته است. هدف آن است که خلأ مهمی که در آثار مرجع مربوط به تاریخ و فرهنگ خاورمیانه هست پر شود.» و چنین می‌افزاید که برای نیل بدین هدف، دانش‌نامه درج مقالات پژوهشی مربوط به فرهنگ ایرانی در معنای وسیع کلمه و تأثیر دو جانبه میان ایران و همسایگانش را منظور نظر قرار می‌دهد. حیطه جغرافیایی آن کلیه سرزمین‌هایی است که اقوام ایرانی‌زبان در آن‌ها زیسته‌اند یا می‌زیند و دامنه زمانی‌اش از ماقبل تاریخ تا امروز امتداد دارد.

ضرورت دائرةالمعارف‌های تخصصی زمانی پیش می‌آید که انباشتگی و پراکندگی اطلاعات در رشته‌ای از دانش مانع از شناسایی مطلوب یا آسان‌یابی مطالب دل‌خواه باشد. اندیشه تدوین دانش‌نامه ایرانیکا نیز از همین اصل مایه گرفت. از اواخر قرن هجدهم میلادی تا نیمه سده بیستم خاورشناسان روی‌کردی شورانگیز به اوستا و آثار پهلوی و شاهنامه داشتند و قرائت کتیبه‌ها و کشف دفینه‌ها منجر به انتشار مقدار زیادی اطلاعات و طرح و ردّ مکرر فرضیه‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران گشته بود. مطالعه در معماری و جغرافیا و مردم‌شناسی و لهجه‌ها و گیاهان فلات ایران در هزاران کتاب و مجله و رساله به زبان‌های

1 Routledge and Kegan Paul, Ltd.

2 Mazda Publishers.

3 Encyclopedia Iranica Foundation

گونگون پراکنده بود. مرادۀ سیاسی و تجاری و فرهنگی ایران با اقوام و ملل دور و نزدیک — که از جالب‌ترین جنبه‌های تاریخ ایران‌زمین از دیدگاه جهان هم‌گرای روزگار ماست — بر اثر تشّت منابع کم‌تر فرصت شناخت یافته بود. از این‌ها گذشته، به خلاف چین و هند که وارثان امروزی تمدن‌های کهن‌سال آسیا به شمارند، جهانیان عموماً از ایران چنین شناختی نداشته‌اند؛ گذشته باستانی ایران غالباً جزئی کم‌رنگ از تمدن عتیق خاور نزدیک تلقی می‌شده و نیمۀ اسلامی تاریخ ایران معمولاً از باقی خاورمیانه اسلامی منفک نمی‌شود؛ این کیفیت در آرایش موزه‌های بزرگ جهان هویداست.

پیداست که گردآوری و تنظیم و انتشار انبوه پژوهش‌های متفرق راجع به ایران غرض اصلی دانش‌نامۀ ایرانیکا بوده و تا کنون که انتشارش به نیمۀ راه رسیده در شناساندن تمدن ایران به جامعۀ جهانی کام‌یاب بوده است. اما این همه تنها نیمی از وظیفۀ سترگی است که دانش‌نامه به عهده گرفته است. در جریان کار، نقص یا فقدان کلیّ تحقیقات موجود در بسیاری از رشته‌ها آشکار شده و نیاز به پژوهش تازه پیش آمده است. از این روست که دانش‌نامه همواره طرح مباحث بکر و دست‌نخورده و گشودن آفاق پژوهشی نوین در گسترش دامنه ایران‌شناسی تأثیر به‌سزا داشته است.

پیش از آن که دانش‌نامۀ ایرانیکا به انتشار آغاز کند، سال‌ها صرف مشاوره با صاحب‌نظران و تهیه طرّحی جامع و دقیق برای آن گشته بود. از این روست که انتشار جزوات دانش‌نامه در سه دهۀ گذشته بی‌وقفه و با سرعتی مطلوب جریان داشته است. با این همه، در طی این مدت اصطلاحاتی چند نیز در روش کار و چند و چون مطالب اعمال گشته است. از این جمله است تعدیل در آوانگاری لاتینی الفاظ فارسی و عربی و افزودن تصویر به سرگذشت اشخاص. خوانندۀ فرهیخته هم‌چنین درمی‌یابد که در جلد‌های هفتم و هشتم به جلو، سهم علوم اجتماعی و دوران معاصر در دانش‌نامه فزونی می‌گیرد. این کیفیت منعکس‌کننده رشد عمومی تحقیقات راجع به ایران معاصر و توسعه دامنه و تنوع مطالعات خاورشناسی در دهه‌های اخیر است.

نویسندگان مقالات دانش‌نامۀ ایرانیکا از میان متخصصان واجد شرایط در هر رشته از سراسر جهان برگزیده می‌شوند. تصحیح و تهذیب مقاله‌ها، تحت سرپرستی مدیر دانش‌نامه، به عهده گروهی اندک‌شمار (معمولاً نه بیش از تعداد انگشتان یک دست) در مرکز مطالعات ایرانی دانشگاه کلمبیا در نیویورک است. دانش‌نامه هم‌چنین از هم‌کاری گروهی از مشاوران بین‌المللی (از امریکا و بریتانیا و فرانسه و آلمان و روسیه و ژاپن و ایتالیا) و مشاوران تخصصی در هر رشته برخوردار است. هزینه و درآمد دانش‌نامۀ ایرانیکا هر سال در سایت اینترنتی آن منتشر می‌شود.

نقد دانش‌نامه را در مقالات زیر می‌توان خواند:

آشوری، داریوش، *ره‌آورد*، ش ۲۲، ۱۳۶۷، ص ۲۳۲-۲۳۵.

افشار، ایرج، *آینده؛ سال* ۴، ۱۳۶۷، ص ۷۱۴-۷۱۷.

برجیان، حبیب، *ایران‌نامه*، سال ۱۲، ش ۲، ۱۳۷۳، ص ۳۶۹-۳۸۰.

دوستخواه، جلیل، *ایران‌شناسی*، سال ۵، ش ۶، ۱۳۷۲، ص ۳۹۸-۴۱۴.

عالیشان، لئونارد، *ایران‌شناسی*، سال ۱، ش ۱، ۱۳۶۸، ص ۱۷۱-۱۸۲.

کریمی حکاک، احمد، *علم و جامعه*، ش ۷۲، ۱۳۷۸، ص ۵۹-۶۵.

مؤید، حشمت، *ایران‌نامه*، سال ۲، ش ۳، ۱۳۶۳، ص ۵۱۱-۵۱۶.

تحلیلی اجتماعی-زبان‌شناختی بر جای‌گاه و کاربرد مازندرانی و فارسی در استان مازندران

دکتر حسن بشیرنژاد / دکترای تخصصی زبان‌شناسی، عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان، تهران^۱

مقدمه

دگرگونی‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در سال‌های اخیر که با گسترش و پیشرفت صنعت، فناوری و ارتباطات همراه شد، منجر به گراییدن گویشوران زبان‌های بومی و گروه‌های اقلیت، به زبان‌های رسمی، ملی و معتبر در سراسر دنیا شده است. این روند، عاملی برای سست شدن جای‌گاه زبان‌های اقلیت و تهدیدی برای بقای آن‌ها به شمار می‌آید. در این میان، گونه‌های زبانی رایج در ایران نیز از این دگرگونی به دور نیستند. در این میان، مازندرانی یکی از زبان‌های کهن ایرانی است که از زمان‌های بسیار دور، زبان بومیان ساکن در بخشی از مناطق شمالی ایران بوده است. این زبان همانند سایر گونه‌های زبانی ایرانی به سبب پیشینه تاریخی و پیوند دیرینه‌اش با زبان فارسی، گنجینه ارزشمندی از واژه‌ها، اصطلاح‌ها و مثل‌ها را در بردارد که امروزه در فارسی معیار کاربرد خود را از دست داده و به فراموشی سپرده شده‌اند. به باور زبان‌شناسان، این گونه زبانی، از اندک زبان‌های بومی ایران است که در قرن‌های نخستین پس از اسلام، ادبیات قابل توجهی داشته است (Natel Khanlari, ۱۹۹۴, p. ۲۹۹).

در سال‌های اخیر، این زبان بر اثر دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که در بالا به آن اشاره شد، شاهد تغییرها و تحولاتی بوده است. تصور می‌رود که با گذشت زمان، سرعت و وسعت این تحولات در پی دگرگونی‌های غیر زبانی چشم‌گیرتر نیز

شود. به طور کلی، تحولات رخ داده را می‌توان در دو گروه مختلف گنجانده؛ گروه نخست، در بر دارنده تغییرات واژگانی و دستوری است که در روند دگرگونی زبان‌ها، تحت تأثیر عوامل برون‌زبانی و درون‌زبانی امری طبیعی به شمار می‌آید. اما گروه دوم، دگرگونی‌هایی را شامل می‌شود که در جای‌گاه اجتماعی این زبان و حوزه‌های کاربردی آن رخ داده است و به نظر می‌رسد که اهمیت آن بیش از گونه نخست باشد. مدتی است که فراگیری زبان فارسی از سوی فرزندان در خانواده‌های مازندرانی رایج شده و این امر حتی در خانواده‌هایی با طبقه اجتماعی متوسط یا پایین‌تر و در میان روستاییان و کوه‌نشینان نیز مشاهده می‌شود. در نتیجه، در حال حاضر، در بسیاری از خانواده‌ها، فارسی در کنار مازندرانی، برای برقراری ارتباط به کار می‌رود. این در حالی است که در گذشته‌ای نه‌چندان دور، مازندرانی تنها زبان ارتباطی میان اعضای خانواده در این منطقه بوده است. رواج دوزبانگی فقط به حوزه خانواده محدود نمی‌شود و در حوزه‌های دیگر مانند کوچه و بازار، مدرسه‌ها و مکان‌های دولتی نیز مشاهده می‌شود. هم‌چنین شاهد کاربرد روز افزون فارسی به ویژه در بین جوان‌ها هستیم. بنابراین، فارسی به تدریج در حال ورود به حوزه‌هایی است که زمانی خاص مازندرانی بوده‌اند. با ادامه این روند بیم آن می‌رود که مازندرانی برای همیشه به دست فراموشی سپرده شود. اهمیت این موضوع و نگرانی علاقه‌مندان و به ویژه نگارنده، وی را بر آن داشت تا به بررسی میدانی زبان مازندرانی در استان مازندران انجام دهد. این پژوهش در صدد شناسایی جای‌گاه اجتماعی زبان مازندرانی در منطقه در کنار زبان فارسی است. هم‌چنین مقاله حاضر، در پی نمایاندن چشم‌انداز آینده مازندرانی، از طریق بررسی میزان کاربرد زبان مازندرانی در حوزه‌های مختلف و نگرش و دیدگاه‌های گویشوران نسبت به این زبان است.

در این پژوهش، از شیوه تحلیل حوزه‌ای فیشمن (Fishman, ۱۹۹۶) بهره گرفته شد و میزان کاربرد مازندرانی و فارسی بر حسب موقعیت، موضوع و مخاطب در شش حوزه خانواده، مدرسه، اداره، کوچه و بازار، مذهب و هنر-سرگرمی با استفاده از پرسش‌نامه، مصاحبه و مشاهده بررسی شده است. تعداد ۱۲۰۰ آزمودنی از پنج شهر استان مازندران (آمل، ساری، نور، رامسر و بهشهر) و در سه گروه سنی ۱۸-۱۴ ساله، ۴۰-۳۰ ساله، و بالای ۵۰ سال به سؤال‌های پرسش‌نامه پاسخ دادند. پاسخ‌دهندگان به شیوه تصادفی و به تعداد برابر، از میان دو گروه جنسیتی و دو جامعه شهری و روستایی انتخاب شدند. هم‌چنین، محقق بر پایه مشاهده، به ثبت ۲۴۰ موقعیت ارتباطی در شهر آمل پرداخته است. در تهیه پرسش‌نامه و تعیین حوزه‌بندی‌ها، از پژوهش سوزان گل (Gal, ۱۹۷۹) الگو گرفته شده است.

پیشینه پژوهش

به طور کلی، پژوهش‌های گویش‌شناسی سنتی در قرن نوزده و نیمه اول قرن بیستم، بستر پیدایش مطالعات اجتماعی زبان را فراهم کرد. به دنبال آن، پژوهش‌های جامعه‌شناسان زبان نشان داد که علاوه بر عوامل جغرافیایی، عوامل اجتماعی نیز موجب بروز دگرگونی‌ها و تغییرات زبانی در یک جامعه زبانی می‌شوند. از دهه ۱۹۶۰، ویلیام لباو^۱، استاد زبان‌شناسی دانشگاه پنسیلوانیا، پژوهش‌های خود را به شیوه علمی‌تری ارائه کرد و بسیاری از مشکل‌های کاربردی و روش‌شناختی مرتبط با مطالعات اجتماعی زبان را بر طرف کرد. او در بررسی‌های خود در شهر نیویورک نشان داد که آن دسته از ویژگی‌های زبانی که اعتبار کم‌تری دارند، بیش‌تر در رفتار زبانی طبقه‌های فرودست اجتماع مشاهده می‌شوند. همین پژوهش‌ها معلوم کردند که عوامل اجتماعی علاوه بر ایجاد دگرگونی‌های زبانی، می‌توانند منجر به حذف زبانی از یک جامعه دوزبانه و جای‌گزینی آن با یک زبان رسمی‌تر شوند. مجموعه بررسی‌های فیشمن در سال ۱۹۶۶ در مورد میزان پای‌بندی به زبان مادری در میان گروه‌های مهاجر در ایالات متحده که به روش تحلیل حوزه‌ای صورت گرفت، از نخستین پژوهش‌ها در زمینه حذف (مرگ)^۲ زبان به شمار می‌آید. بررسی‌های سوزان گل در سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ در منطقه دوزبانه اوبروارت^۳ در شرق اتریش نیز نمونه دیگری از حذف زبان را نشان می‌دهد. هم‌چنین نانسی دورین^۴ در سال ۱۹۸۱ نیز مواردی از تغییر (حذف) زبان در حال پیش‌رفت منطقه سادرلند شرقی در شمال اسکاتلند را گزارش کرد. در میان بررسی‌های انجام شده در زمینه حفظ زبان، می‌توان به پژوهش لیبرسن^۵ در سال ۱۹۷۲ در جامعه انگلیسی-فرانسه‌زبان در مونترال کانادا اشاره کرد. پژوهش دیگری که نمونه قابل توجهی از حفظ و در عین حال حذف زبان را نشان می‌دهد، به وسیله فسولد^۶ در سال ۱۹۸۰ در میان جامعه سرخ‌پوستان تیوا^۷ در منطقه تائوس^۸ در ایالت نیومکزیکو^۹ انجام پذیرفته است (Fasold, ۱۹۸۴). جیمز کرافورد (Crawford, ۱۹۹۸) بر این نکته تأکید دارد که روند روبه‌نیستی زبان‌های بومیان امریکای شمالی بسیار شدت گرفته است. وی به

1 W. Labov

2 language shift/ death

3 Oberwart

4 N. Dorain

5 N. Liberson

6 R. Fasold

7 Indians Tiva

8 Taos

9 New Mexico

بررسی روند زوال زبان ناواهو^۱ مابین دهه ۱۹۳۰ تا دهه ۱۹۹۰ پرداخته است. بررسی‌های مایکل کراس^۲ در پیوند با زبان‌های بومیان آلاسکا در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ واقعیت‌های تلخی را در این زمینه روشن کرده است. به طوری که از میان ۲۰ زبان زنده بومیان منطقه آلاسکا، فقط دو زبان به شیوه سنتی فرا گرفته می‌شوند و از والدین به فرزندان انتقال می‌یابند.

در دهه گذشته، پژوهش‌هایی در ایران انجام پذیرفته است که می‌توان به پژوهش ذوالفقاری (Zolfaghari, ۱۹۹۷) در پیوند با گویش بختیاری مسجسدسلیمان، بررسی بشیرنژاد (Bashirnezhad, ۲۰۰۰) در مورد جای‌گاه و کاربرد مازندرانی در شهر آمل و پژوهش رضایپور (Rezapour, ۲۰۰۰) (۱۳۷۹) در زمینه رمزگردانی در بین افراد دو زبانه فارسی-مازندرانی در شهر آمل اشاره کرد. هم‌چنین می‌توان پژوهش شاه‌بخش (Shahbakhsh, ۲۰۰۰) درباره زبان بلوچی، مطالعه مشایخ (Mashayekh, ۲۰۰۲) در مورد کاربرد فارسی و گیلکی در دو گروه سنی مختلف در شهر رشت و پژوهش علایی (Alai, ۲۰۰۴) در رابطه با موانع اجتماعی-فرهنگی کاربرد فارسی به عنوان زبان آموزش در شهرستان مغان را نام برد. علاوه بر این، ایمانی (Imani, ۲۰۰۴) به پژوهش درباره وضعیت کاربردی دو زبان ترکی و فارسی در میان دوزبان‌های ترکی-فارسی ساکن قم و صفایی (Safai, ۲۰۰۴) به بررسی کاربرد فارسی در بین دانش‌آموزان دوزبان شهر مرند پرداخته‌اند. علاوه بر این می‌توان به پژوهش ابراهیمی (Ebrahimi, ۲۰۰۴) در زمینه رمزگردانی در میان دوزبان‌های کردی-فارسی در شهرستان گیلان غرب، مطالعه رنجبر (Ranjbar, ۲۰۰۵) در مورد وضعیت دوزبانگی در میان دانش‌آموزان دبیرستانی استان کرمانشاه، بررسی شیخی (Sheikhi, ۲۰۰۶) در زمینه رمزگردانی در میان دوزبان‌های ترکمنی-فارسی در شهر گنبد کاووس و پژوهش واسو جویباری (Vasoo Joybari, ۲۰۰۷) در مورد تفاوت بین نسلی در کاربرد واژه‌های مازندرانی در شهر جویبار را نام برد. در نهایت، می‌توان به پژوهش بنی‌شرکا (Bani-Shoraka, ۲۰۰۵) در رابطه با انتخاب زبان و رمزگردانی در جامعه آذری‌زبان در شهر تهران، پژوهش شاه‌مرادی (Shahmoradi, ۲۰۱۴) با عنوان بررسی جای‌گاه و کاربرد فارسی و ترکی در گلوگاه اشاره کرد. در مجموع بررسی پژوهش‌های ایرانی نیز نشان می‌دهند که زبانهای محلی ایران در برخورد با زبان فارسی به تدریج جای‌گاه و حوزه‌های کاربردی خود را به نفع زبان فارسی از دست می‌دهند (Bashirnezhad, ۲۰۰۷).

1 Navajo

2 M. Cross

توصیف و تحلیل داده‌ها

چنان که پیش از این اشاره شد، در پژوهش حاضر، مسئله انتخاب زبان در موقعیت‌های مختلف اجتماعی و میزان کاربرد مازندرانی در سه گروه سنی و پنج شهر و دوازده منطقه روستایی در استان مازندران مورد بررسی قرار گرفته است. به این منظور، یکی از روش‌های رایج در بررسی کاربرد زبان، یعنی روش تحلیل حوزه‌ای به کار گرفته شد که نخستین بار از سوی فیشمن در سال ۱۹۶۶ مورد استفاده قرار گرفت. در این میان، برخی مشخصه‌های فردی و عوامل اجتماعی مانند سن، تحصیلات، جنسیت، و شهرنشینی نیز می‌توانند در انتخاب و کاربرد زبان مؤثر باشند. بنابراین، میزان تأثیر این عوامل در کاربرد فارسی و مازندرانی در حوزه‌های مختلف هم مورد بررسی قرار گرفتند. علاوه بر این، داده‌های این پنج منطقه (شهرها و روستاها) به صورت جداگانه در گروه‌های سنی، جنسیتی و اجتماعی مختلف و در حوزه‌های کاربردی گوناگون استخراج و توصیف شده‌اند. در این بخش، با مقایسه و سنجش داده‌های منطقه‌های گوناگون هم‌جوار، وضعیت کلی کاربرد زبان مازندرانی در استان مازندران نمایانده شد. با توجه به این‌که سن افراد از عوامل مهم و تأثیرگذار در انتخاب و کاربرد زبان بوده و با در نظر گرفتن این‌که تغییر زبان در فاصله بین نسل‌ها رخ می‌دهد، در این پژوهش سعی شده تا کاربرد زبان و نگرش‌های زبانی در گروه‌های سنی مختلف با هم مقایسه گردند. این امر سبب می‌شود تا علاوه بر بازنمایی وضعیت کنونی مازندرانی، تا اندازه‌ای دورنما یا وضعیت پیش روی این زبان آشکار شود. در ادامه، تأثیر عوامل دیگر از قبیل جنسیت، شهرنشینی و تحصیلات نیز بررسی خواهند شد، اما تأکید اصلی مقاله حاضر، چنان که گفته شد، بر عامل سن است.

برای بررسی میزان کاربرد مازندرانی، چهار حوزه کاربردی خانواده، مدرسه، شهر و حوزه اداری در نظر گرفته شدند که به طور معمول، موقعیت و مخاطب‌های آن کاربرد زبان را مشخص می‌کنند. چنان که در تعریف حوزه گفته شد، حوزه‌ها علاوه بر مکان و مخاطب می‌توانند به موضوع یا مقوله خاصی مربوط شوند. در این مقاله، دو حوزه مذهب و هنر-سرگرمی نیز به عنوان حوزه‌های مستقل دیگری در نظر گرفته شدند که از یک سو مسائلی مانند نیایش، سوگواری و از سوی دیگر شعر، موسیقی و آواز را در بر می‌گیرند.

حوزه خانواده

بررسی داده‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهند که به طور نسبی بیش‌ترین میزان کاربرد مازندرانی مربوط به حوزه خانواده است و هر چه حوزه رسمی‌تر می‌شود، میزان کاربرد مازندرانی کاهش می‌یابد. میزان فراگیری زبان اول در خانواده بر حسب نوع خانواده و

۸۲ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

اعضای آن متغیر است. در مجموع حدود ۶۷ درصد از گویشوران، مازندرانی را به عنوان زبان اول در خانواده فرا گرفته‌اند. هر چند در گروه سنی ۱۴-۱۸ ساله فراگیری مازندرانی کاهش می‌یابد. در این گروه فقط در حدود ۲۵ درصد از آزمودنی‌ها، مازندرانی را به عنوان زبان اول آموخته‌اند.

جدول ۱: میزان فراگیری فارسی به عنوان زبان اول در کل جمعیت نمونه به تفکیک سن و شهر

شهر	گروه سنی		۱۴-۱۸ ساله		۳۰-۴۰ ساله		بالای ۵۰ ساله	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
بهشهر	۵۹	۷۳/۷۵	۱۵	۱۸/۷۵	۳	۳/۷۵		
ساری	۶۴	۸۰	۲۲	۲۷/۵	۱۰	۱۲/۵		
آمل	۵۲	۶۵	۱۲	۱۵	۵	۶/۲۵		
نور	۵۷	۷۱/۲۵	۱۲	۱۵	۲	۲/۵		
رامسر	۶۶	۸۲/۵	۱۶	۲۰	۲	۲/۵		
کل جمعیت نمونه	۲۹۸	۷۴/۵	۷۷	۱۹/۲۵	۲۲	۵/۵		

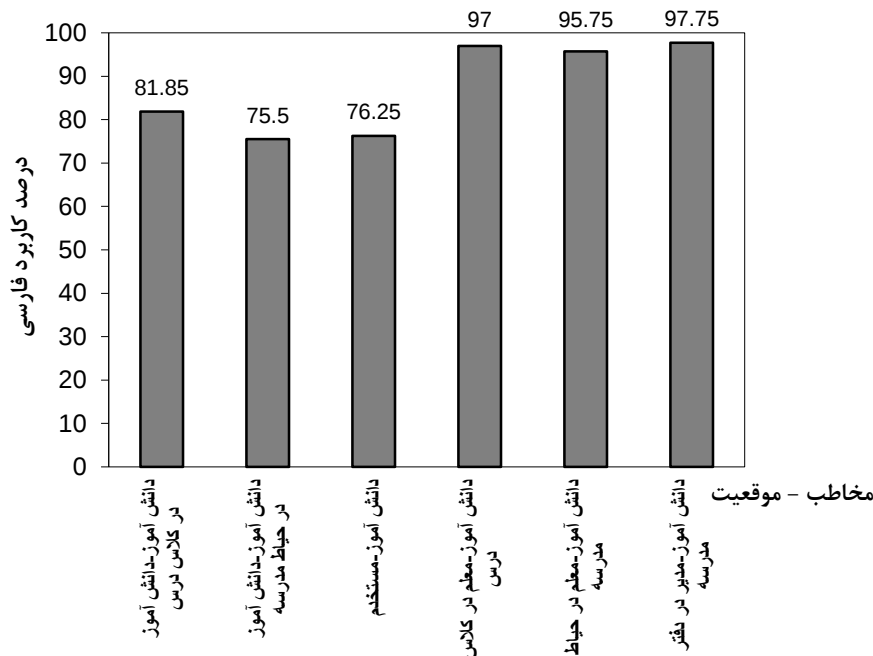
زبانی که فرد در گفت‌وگو با اعضای خانواده به کار می‌برد، ممکن است بر حسب سن مخاطب، متفاوت باشد. برای نمونه، داده‌ها نشان می‌دهند که ۴۸٪ از افراد ۱۴-۱۸ ساله، با پدر بزرگ و مادر بزرگ‌هایشان مازندرانی صحبت می‌کنند. در مقابل، ۳۸٪ از آن‌ها با پدر و مادرشان به مازندرانی سخن می‌گویند. در ارتباط با برادر یا خواهر کوچک‌تر، نیز فقط ۲۴/۷۵٪، از مازندرانی استفاده می‌کنند.

جدول ۲: میزان کاربرد مازندرانی در حوزه خانواده در کل جمعیت نمونه بر حسب مخاطب و گروه سنی

مخاطبان	گروه سنی		۱۴-۱۸ ساله		۳۰-۴۰ ساله		بالای ۵۰ ساله	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
پدر و مادر	۱۵۲	۳۸	۳۳۹	۸۴/۷۵	۳۸۸	۹۷		
فرزندان	۸۹	۲۲/۲۵	۱۱۶	۲۹	۲۷۵	۶۸/۷۵		
خواهر یا برادر بزرگ‌تر	۱۲۶	۳۱/۵	۳۱۵	۷۸/۷۵	۳۸۱	۹۵/۲۵		
خواهر یا برادر کوچک‌تر	۹۹	۲۴/۷۵	۲۸۱	۷۰/۲۵	۳۶۴	۹۱		
عمو، دایی، عمه، خاله	۱۲۶	۳۱/۵	۳۳۳	۸۳/۲۵	۳۸۶	۹۶/۵		
بچه‌های فامیل	۱۰۲	۲۵/۵	۱۱۳	۲۸/۲۵	۲۷۹	۶۹/۷۵		
پدر بزرگ و مادر بزرگ	۱۹۲	۴۸	۳۵۲	۸۸	۳۹۷	۹۹/۲۵		

حوزه مدرسه

پس از خانواده، مدرسه از مهم‌ترین نهادهای آموزش زبان به کودکان است. در مدرسه‌های کشور، فارسی به عنوان زبان آموزش به کار می‌رود و زبان‌های محلی ممکن است نقش‌های متفاوتی را در کنار زبان فارسی بر عهده داشته باشند. برای نمونه، در منطقه‌های آذری و گُردزبان، کاربرد زبان‌های محلی در حوزه مدرسه بیش‌تر است. چرا که این زبان‌ها اغلب ابزاری برای برقراری ارتباط میان دانش‌آموزان و معلمان به کار می‌روند. در مقابل، در استان‌های مازندران و گیلان، زبان‌های محلی در حوزه مدرسه، کم‌تر به کار رفته و فارسی علاوه بر این که زبان آموزش است، تنها ابزار ارتباطی میان معلمان و دانش‌آموزان است. به طور کلی، این ادعا، بر پایهٔ مشاهدات و تجربه‌های شخصی نگارنده و هم‌چنین یافته‌های پژوهش نگارنده (Bashirnezhad, ۲۰۰۰) و مشایخ (Mashayekh, ۲۰۰۲) به دست آمده است. بررسی داده‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهند که در این حوزه، زبان فارسی بر مازندرانی چیرگی دارد. برای نمونه، ۹۷ درصد از دانش‌آموزان پرسش‌شونده، در کلاس درس با معلم‌های خود فارسی صحبت می‌کنند و ۹۷/۵ درصد از آن‌ها نیز با مدیر مدرسه در دفتر مدرسه، به فارسی سخن می‌گویند. هم‌چنین، ۸۱/۲۵ درصد از دانش‌آموزان در کلاس با یک‌دیگر فارسی صحبت می‌کنند.



نمودار ۲: میزان و درصد کاربرد فارسی در حوزه مدرسه در گروه سنی ۱۴-۱۸ ساله بر حسب مخاطب

چنان که ملاحظه می‌شود، در ارتباط بین معلم و دانش‌آموز، کاربرد زبان، پیرو موقعیت، زبان مادری دانش‌آموز و تمایل‌های شخصی وی نبوده و گونهٔ زبانی همواره ثابت است. به طور کلی، در این زمینه، دانش‌آموزان مدرسه‌های مازندران حق انتخاب ندارند و معلم‌ها نیز تمایلی به کاربرد زبان محلی در برقراری ارتباط با دانش‌آموز ندارند. زیرا معلم با کاربرد زبان معیار در موقعیتی رسمی، در پی حفظ رابطه رسمی موجود میان خود و مخاطب‌اش است. در حالی که کاربرد زبان در بین دانش‌آموزها تا حدود بسیاری، پیرو موقعیت و زبان مادری مخاطب‌ها است. به طور کلی، از میان ۶۰ مشاهدهٔ موردی که کاربرد دو زبان در حیات مدرسه‌های دخترانه و پسرانهٔ شهر آمل مورد بررسی قرار گرفت، در ۳۱ موقعیت، زبان فارسی کاربرد داشته است که ۵۱/۶۶ درصد از موقعیت‌ها را تشکیل می‌دهد. هم‌چنین یافته‌های به‌دست‌آمده از میزان کاربرد فارسی از طریق پرسش‌نامه، برابر با ۵۶/۲۵ درصد بود. در این راستا، محاسبهٔ مجذور کا ($= ۰/۱۸$)، با سطح معناداری ۰/۰۵ و درجه آزادی ۱ نشان می‌دهد که این مقدار تفاوت، به لحاظ آماری معنی‌دار نیست.

حوزه اداری

حوزهٔ اداری تا اندازه‌ای رسمی بوده و همین رسمیت موجب می‌شود تا میزان کاربرد فارسی در آن به طور نسبی بالا رود. برای نمونه، ۶۳/۹۱ درصد از مراجعه‌کننده‌ها با کارمندهای اداره فارسی صحبت می‌کردند. هم‌چنین، گویشور مازندرانی در برخورد با یک پزشک یا منشی در مطب به ترتیب ۷۷/۵۸ و ۷۳/۷۴ درصد از زبان فارسی استفاده می‌کردند.

جدول ۳: میزان کاربرد فارسی و مازندرانی در حوزه اداری در کل جمعیت نمونه بر حسب مخاطب

مجموع		مازندرانی		فارسی		زبان غالب / مخاطب
درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۱۰۰	۱۲۰۰	۳۶/۰۹	۴۳۳	۶۳/۹۱	۷۶۷	کارمند
۱۰۰	۱۲۰۰	۲۲/۴۲	۲۶۹	۷۷/۵۸	۹۳۱	پزشک
۱۰۰	۱۲۰۰	۲۶/۲۶	۳۱۵	۷۳/۷۴	۸۸۵	منشی پزشک

تحلیلی اجتماعی-زبان‌شناختی بر جای‌گاه و کاربرد مازندرانی و فارسی در استان مازندران □ ۸۵

جدول ۴: میزان کاربرد فارسی در حوزه اداری در کل جمعیت نمونه بر حسب مخاطب و گروه سنی

گروه سنی	مخاطب		کارمند		پزشک		منشی پزشک	
	فرآوانی	درصد	فرآوانی	درصد	فرآوانی	درصد	فرآوانی	درصد
۱۴-۱۸ ساله	۳۷۷	۹۴/۲۵	۳۸۹	۹۷/۲۵	۳۸۲	۹۵/۵		
۳۰-۴۰ ساله	۲۵۴	۶۳/۵	۳۳۱	۸۲/۷۵	۳۱۷	۷۹/۲۵		
بالای ۵۰ ساله	۱۳۶	۳۴	۲۱۱	۵۳/۷۵	۱۸۶	۴۶/۵		
کل جمعیت نمونه	۷۶۷	۶۳/۹۱	۹۳۱	۷۷/۵۸	۸۸۵	۷۳/۷۴		

جدول ۵: میزان کاربرد فارسی در حوزه اداری در کل جمعیت نمونه بر حسب شهر و مخاطب

شهر	مخاطب		کارمند		پزشک		منشی پزشک	
	فرآوانی	درصد	فرآوانی	درصد	فرآوانی	درصد	فرآوانی	درصد
بهشهر	۱۳۴	۵۵/۸۳	۱۸۲	۷۵/۸۳	۱۷۶	۷۳/۳۳		
ساری	۱۶۳	۶۷/۹۲	۱۸۳	۷۶/۲۴	۱۸۲	۷۵/۸۳		
آمل	۱۲۸	۵۳/۳۳	۱۸۰	۷۴/۹۹	۱۵۸	۶۵/۸۳		
نور	۱۷۵	۷۲/۹۲	۱۹۹	۸۲/۹۱	۱۸۴	۷۶/۶۶		
رامسر	۱۶۷	۶۹/۵۸	۱۸۷	۷۷/۹۱	۱۸۵	۷۷/۰۸		
کل جمعیت نمونه	۷۶۷	۶۳/۹۱	۹۳۱	۷۷/۵۸	۸۸۵	۷۳/۷۴		

نگارنده پس از مشاهده موقعیت‌های کاربرد دو زبان مازندرانی و فارسی در حوزه اداری، به ثبت ۶۰ موقعیت ارتباطی بین کارمند و ارباب رجوع در شهر آمل پرداخته است. این مشاهده‌ها در اداره‌های گوناگون آمل انجام شده و افراد مورد مشاهده به صورت برابر از سه گروه سنی اشاره‌شده در پژوهش حاضر انتخاب شده‌اند. به طور کلی، از میان ۶۰ موقعیت ارتباطی مشاهده‌شده در حوزه اداری، ۲۹ موقعیت (یعنی ۴۸/۳۳ درصد) در پیوند با زبان فارسی و بقیه موارد در ارتباط با مازندرانی بوده‌اند. داده‌های پرسش‌نامه نیز نمایان‌گر آن است که بیش‌ترین میزان کاربرد فارسی در این حوزه، مربوط به جوان‌ترین گروه سنی بوده است. در این گروه، از میان ۱۷ موقعیت از ۲۰ موقعیت (یعنی ۸۵ درصد)، فارسی برای برقراری ارتباط به کار رفته است. با افزایش سن، میزان کاربرد فارسی در این حوزه کاهش یافته است. در گروه ۳۰-۴۰ ساله، نسبت کاربرد فارسی به مازندرانی ۹ به ۱۱ (۴۵ درصد به ۵۵ درصد) بوده است و در گروه بالای ۵۰ سال، فقط در ۳ موقعیت از ۲۰ موقعیت (یعنی ۱۵ درصد) فارسی، برای برقراری ارتباط به کار رفته است.

حوزه کوچه و بازار

حوزه کوچه و بازار نسبت به دو حوزه مدرسه و خانواده از گستردگی بیش‌تری برخوردار است و تنوع مخاطبان نیز در آن بیش‌تر است. در این حوزه، موقعیت گفتار و یا موقعیت، سن و جنسیت گوینده یا مخاطب در انتخاب زبان، تأثیرگذار است. در موقعیت‌های رسمی‌تر و در برخورد با مخاطب‌هایی که موقعیت اجتماعی بالاتری دارند، اغلب زبان فارسی به کار می‌رود. در مواردی که مخاطب ناشناس بوده و اطلاعات زیادی از وی در دست نیست، گوینده‌ها زبان فارسی را ترجیح می‌دهند. برای نمونه، ۲۹/۴۹ درصد از افراد در برخورد با هم‌سایه‌ها از زبان فارسی استفاده می‌کنند و در مقابل ۷۲/۵۸ درصد از آن‌ها در گفت‌وگو با فرد جوان ناشناس از زبان فارسی استفاده می‌کنند.

جدول ۶: میزان کاربرد فارسی و مازندرانی در حوزه کوچه و بازار در کل جمعیت نمونه برحسب مخاطب

مخاطب		زبان غالب		فارسی		مازندرانی		مجموع	
				فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
معلم		۷۰۲	۵۸/۴۹	۴۹۸	۴۱/۵۱	۱۲۰۰	۱۰۰		
همسایه		۳۵۴	۲۹/۴۹	۸۴۶	۷۰/۵۱	۱۲۰۰	۱۰۰		
مغازهدار مرکز شهر		۵۴۱	۴۵/۰۸	۶۵۹	۵۴/۹۲	۱۲۰۰	۱۰۰		
جوان ناشناس		۸۵۶	۷۱/۳۳	۳۴۴	۲۸/۶۷	۱۲۰۰	۱۰۰		
فرد مسن ناشناس		۴۰۸	۳۳/۹۹	۷۹۲	۶۶/۰۱	۱۲۰۰	۱۰۰		
راننده		۵۲۵	۴۳/۷۵	۶۷۵	۵۶/۲۵	۱۲۰۰	۱۰۰		

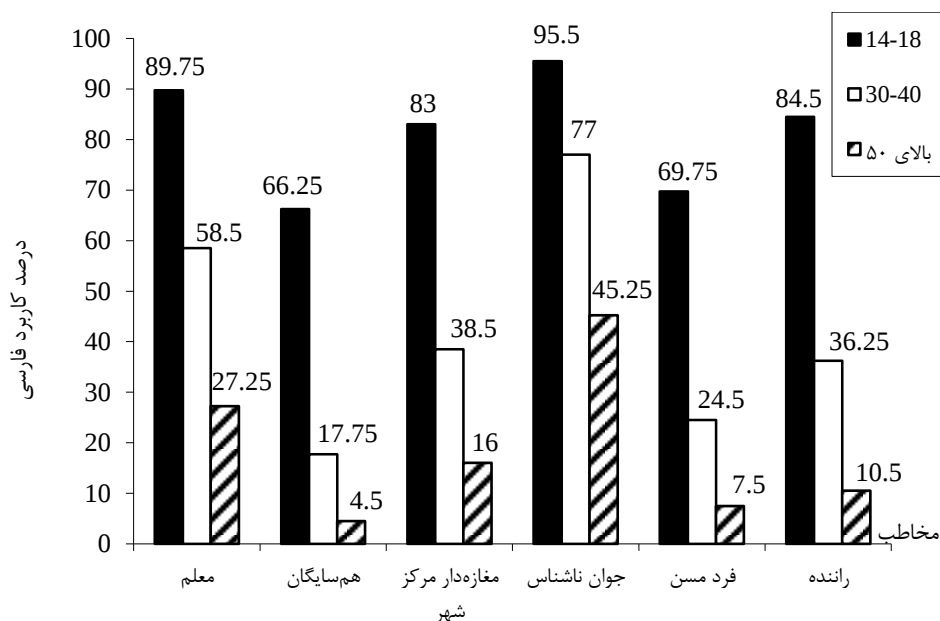
میزان کاربرد فارسی در برخورد با فرد جوان ناشناس (۷۱/۳۳ درصد)، در مقایسه با میزان کاربرد فارسی در برخورد با یک فرد مسن ناشناس (۳۳/۹۹ درصد) بیان‌گر این واقعیت است که افراد در انتخاب نوع زبان، علاوه بر موقعیت اجتماعی مخاطب، به سن او نیز توجه می‌کنند. هم‌چنین این امر بیان‌گر آن است که گویشوران فارسی، اغلب جوان بوده و افراد با دانستن این واقعیت و یا بر مبنای این پیش‌فرض که مخاطب جوان برای تثبیت اعتبارش، فارسی را به کار می‌برند، با آن به فارسی صحبت می‌کنند. در این میان، منطقه محل سکونت افراد در میزان کاربرد فارسی و مازندرانی نیز در این حوزه مؤثر است. داده‌ها نشان می‌دهند که کاربرد فارسی در حوزه کوچه و بازار، در شهر ساری بیش از سایر شهرها است و پس از آن رامسر و نور در این حوزه، فارسی را به کار می‌برند. داده‌های جدول ۷، نمایان‌گر میزان کاربرد فارسی در کوچه و بازار، در بین مخاطب‌های گوناگون است.

تحلیلی اجتماعی-زبان‌شناختی بر جای‌گاه و کاربرد مازندرانی و فارسی در استان مازندران □ ۸۷

جدول ۷: درصد کاربرد فارسی در حوزه کوچه و بازار در کل جمعیت نمونه برحسب مخاطب و شهر

مخاطب شهر	معلم	هم‌سایه	مغازهدار مرکز شهر	جوان ناشناس	فرد مسن ناشناس	راننده
بهشهر	۵۸/۷۴	۳۰/۴۱	۴۷/۰۸	۷۱/۲۵	۳۲/۴۹	۴۴/۱۶
ساری	۶۶/۶۶	۳۳/۳۳	۵۱/۶۶	۷۱/۲۵	۳۶/۶۶	۵۰
آمل	۴۵/۸۳	۲۰/۴۱	۳۲/۵	۶۲/۵	۱۹/۵۸	۲۹/۱۶
نور	۶۰/۴۱	۳۰/۴۱	۴۶/۶۶	۷۶/۶۶	۴۱/۲۵	۴۳/۳۳
رامسر	۶۰/۸۳	۳۲/۹۱	۴۷/۵	۷۴/۹۹	۳۹/۹۹	۵۲/۰۸
میانگین	۵۸/۴۹	۲۹/۴۹	۴۵/۰۸	۷۱/۳۳	۳۳/۹۹	۴۳/۷۵

به طور کلی، کم‌ترین میزان کاربرد فارسی در برخورد با هم‌سایه‌ها و افراد مسن بوده (به ترتیب ۲۹/۴۹ و ۳۳/۹۹ درصد) و بیش‌ترین میزان کاربرد فارسی در برخورد با افراد جوان ناشناس و معلم‌ها (به ترتیب ۷۱/۳۳ و ۵۸/۴۹ درصد) است. به نظر می‌رسد که در این حوزه نیز، سن مخاطب، موقعیت اجتماعی و سابقه آشنایی وی از عامل‌های تعیین‌کننده در کاربرد فارسی هستند.



نمودار ۳: درصد کاربرد زبان فارسی در حوزه کوچه و بازار بر حسب مخاطب و گروه سنی

همان‌گونه که سن مخاطب در میزان کاربرد فارسی تأثیرگذار بوده و بیش‌ترین میزان کاربرد فارسی در گفت‌وگو با جوان ناشناس بوده است، سن کاربران نیز می‌تواند در میزان استفاده از فارسی در این حوزه تعیین‌کننده باشد. داده‌ها نشان‌دهنده آن است که گروه‌های جوان‌تر بسیار بیش‌تر از زبان فارسی در حوزه کوچه و بازار استفاده می‌کنند. نمودار بالا، نمایان‌گر آن است که هر چه به سمت گروه‌های سنی بالاتر می‌رویم، میزان کاربرد فارسی در تمامی موارد، در حوزه کوچه و بازار کاهش می‌یابد. برای نمونه $89/75$ درصد از افراد $14-18$ ساله با معلم‌ها در کوچه و بازار فارسی صحبت می‌کنند. این رقم در گروه سنی $30-40$ ساله به $58/5$ درصد و در گروه سنی بالای 50 ساله به $27/25$ درصد می‌رسد. در مواجهه با سایر مخاطب‌ها نیز می‌توان شاهد کاهش میزان کاربرد فارسی در گروه‌های سنی بالا بود.

نگارنده به مشاهده کاربرد دو زبان در برقراری ارتباط با یک مغازه‌دار و راننده تاکسی در حوزه کوچه و بازار در شهر آمل پرداخته است. از میان 60 موقعیت ارتباطی به ثبت رسیده در مغازه‌های شهر آمل، در 21 موقعیت ارتباطی، زبان فارسی و در بقیه موارد، مازندرانی به کار رفته است. مشاهده‌ها نشان می‌دهند که کاربرد فارسی در این موقعیت 35 درصد بوده است. بررسی پرسش‌نامه‌ای نیز نمایان‌گر آن است که $32/5$ درصد در این موقعیت از فارسی استفاده کرده بودند. مشاهده‌های به ثبت رسیده در مورد زبان به کار رفته مابین مسافر و راننده تاکسی یا اتوبوس (که همگی مرد بوده‌اند) نشان داد که در این موارد غلبه با مازندرانی بوده است. از میان 60 موقعیت به ثبت رسیده در موقعیت ارتباطی راننده-مسافر، در 17 موقعیت فارسی زبان ارتباطی غالب را تشکیل می‌داد که مشتمل بر $28/33$ درصد بوده است. باید اشاره کرد که یافته‌های به‌دست‌آمده از پرسش‌نامه نشان می‌دهد که $29/16$ درصد از آزمودنی‌ها در این موقعیت از زبان فارسی استفاده می‌کنند.

حوزه هنر و سرگرمی

حوزه‌هایی که تاکنون بررسی شده‌اند اغلب به وسیله مکان، موقعیت یا مخاطب‌های آن‌ها قابل تعریف هستند اما، حوزه‌هایی مانند حوزه مذهب و حوزه هنر و سرگرمی بر اساس موضوع تعریف می‌شوند. امور مذهبی، هنری و سرگرمی، با علایق و خواسته‌های درونی افراد مرتبط هستند. در سایر حوزه‌ها ممکن است موقعیت یا برخی جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی افراد را مجبور سازد که برخلاف تمایل‌شان، از زبان رسمی بهره برند. در حالی که در این حوزه‌ها، افراد در انتخاب زبان از آزادی نسبی بیش‌تری برخوردارند. حوزه هنر و سرگرمی حوزه‌ای شخصی‌تری است که کنکاش در این حوزه می‌تواند ما را به بینش واقع‌گرایانه‌تری در ارتباط با احساس افراد نسبت به زبان بومی‌شان برساند. از این رو در این

تحلیلی اجتماعی-زبان‌شناختی بر جای‌گاه و کاربرد مازندرانی و فارسی در استان مازندران □ ۸۹

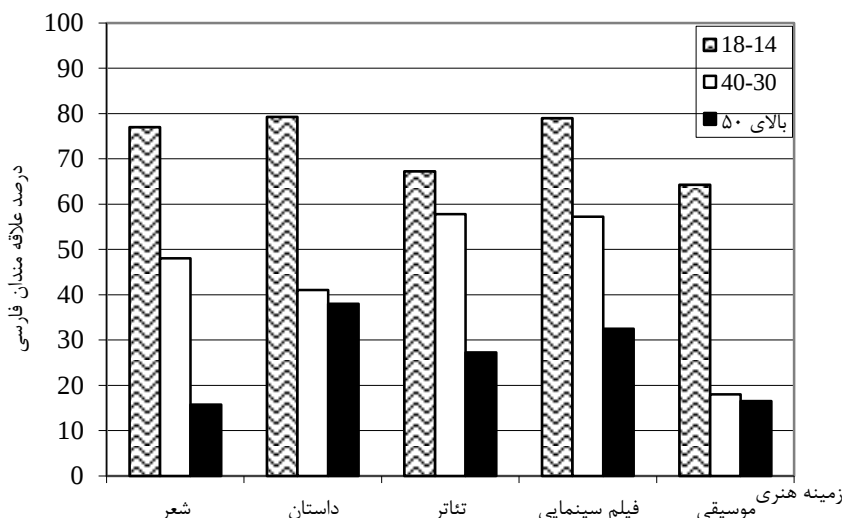
پژوهش، میزان علاقه‌مندی افراد به کاربرد زبان فارسی و مازندرانی در امور هنری و سرگرمی‌ها نیز مورد بررسی قرار گرفت. ابتدا علایق افراد در زمینه‌های هنری مانند شعر، داستان، تئاتر، فیلم سینمایی، و موسیقی بررسی شد. نتیجه بررسی نشان می‌دهد که در برخی زمینه‌های هنری مانند داستان، تئاتر و فیلم سینمایی، غلبه با فارسی بوده و در زمینه شعر و موسیقی غلبه با مازندرانی است. میزان کاربرد دو زبان در زمینه‌های گوناگون هنری در جدول زیر به نمایش درآمده است:

جدول ۸: میزان علاقه‌مندی آزمودنی‌ها به کاربرد فارسی و مازندرانی در زمینه‌های هنری در کل جمعیت نمونه

زمینه هنری	زبان		فارسی		مازندرانی		مجموع	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
شعر	۵۶۳	۴۶/۹۱	۶۳۷	۵۳/۰۹	۱۲۰۰	۱۰۰		
داستان	۶۳۳	۵۲/۷۵	۵۶۷	۴۷/۲۵	۱۲۰۰	۱۰۰		
تئاتر	۶۰۹	۵۰/۷۵	۵۹۱	۴۹/۲۵	۱۲۰۰	۱۰۰		
فیلم سینمایی	۶۷۵	۵۶/۲۵	۵۲۵	۴۳/۷۵	۱۲۰۰	۱۰۰		
موسیقی	۳۹۵	۳۲/۹۱	۸۰۵	۶۷/۰۹	۱۲۰۰	۱۰۰		

همان‌طور که مشاهده می‌شود، کاربرد مازندرانی در زمینه‌هایی مانند شعر و موسیقی بیش از سایر زمینه‌ها است و باید بررسی کرد که چه ویژگی‌هایی این دو را از سایر زمینه‌ها متمایز می‌سازد. شعر و موسیقی از جمله هنرهای موزون هستند که با وزن، واحد موسیقایی و آهنگ در ارتباط اند. علاوه بر آن، به نظر می‌رسد که این دو، بیش از سایر زمینه‌ها با عواطف و احساسات درونی افراد در ارتباط هستند. به نظر می‌رسد، هر چه ظهور این ویژگی‌ها بیش‌تر باشد، به همان نسبت گرایش به کاربرد مازندرانی نیز بیش‌تر باشد. به همین دلیل میزان کاربرد مازندرانی در زمینه موسیقی بیش‌تر از سایر زمینه‌ها است (۶۷/۰۹ درصد). از سوی دیگر، بیش‌تر علاقه‌مندان به مازندرانی در زمینه‌های هنری، متعلق به گروه‌های سنی بالا هستند. چرا که بررسی درصد علاقه‌مندان به دو زبان در سه گروه سنی نشان می‌دهد که در جوان‌ترین گروه مورد بررسی، علاقه‌مندی به فارسی در همه زمینه‌های هنری بیش از مازندرانی است. نمودار زیر، درصد و فراوانی علاقه‌مندان به فارسی را در سه گروه سنی نشان می‌دهد.

۹۰ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین



نمودار ۴: درصد علاقه‌مندی به فارسی در زمینه‌های هنری در کل جمعیت نمونه بر حسب گروه سنی

نگرش آزمودنی‌ها در زمینه سرگرمی نیز مورد بررسی قرار گرفت. یکی از سرگرمی‌های روزمره افراد، تماشای تلویزیون و گوش دادن به برنامه‌های رادیو است. از این رو، از افراد پرسیده شد که ترجیح می‌دهند برنامه‌های صدا و سیما را به کدام زبان بشنوند. میزان علاقه‌مندی به دو زبان برای تماشا یا گوش دادن به برنامه‌های رادیو و تلویزیون، بر حسب منطقه سکونت و گروه سنی آزمودنی‌ها متفاوت بود. به طور کلی، ۵۲/۴۱ درصد از آزمودنی‌ها در این زمینه فارسی را به مازندرانی ترجیح می‌دهند. درصد و فراوانی افراد علاقه‌مند به فارسی و مازندرانی برای دیدن یا شنیدن برنامه‌های صدا و سیما در پنج شهر مورد بررسی در جدول زیر، نشان داده شده است:

جدول ۹: میزان علاقه‌مندی به دو زبان در زمینه برنامه‌های صدا و سیما در کل جمعیت نمونه به تفکیک شهر

مجموع		مازندرانی		فارسی		شهر
درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	بهبشهر
۱۰۰	۲۴۰	۵۷/۵	۱۳۸	۴۲/۵	۱۰۲	
۱۰۰	۲۴۰	۵۳/۳۴	۱۲۸	۴۶/۶۶	۱۱۲	ساری
۱۰۰	۲۴۰	۵۴/۱۷	۱۳۰	۴۵/۸۳	۱۱۰	آمل
۱۰۰	۲۴۰	۴۳/۷۵	۱۰۵	۵۶/۲۵	۱۳۵	نور
۱۰۰	۲۴۰	۲۹/۱۷	۷۰	۷۰/۸۳	۱۷۰	رامسر
۱۰۰	۱۲۰۰	۴۷/۵۹	۵۷۱	۵۲/۴۱	۶۲۹	کل استان

تحلیلی اجتماعی-زبان‌شناختی بر جای‌گاه و کاربرد مازندرانی و فارسی در استان مازندران □ ۹۱

میزان علاقه‌مندی به برنامه‌های مازندرانی در رسانه استانی در شهرهای استان متفاوت است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، کم‌ترین علاقه‌مندی مربوط به شنیدن یا دیدن برنامه‌های صدا و سیما به مازندرانی، در شهرهای غربی مازندران و به ویژه شهر رامسر (۲۹/۱۷ درصد) بود. دلیل این امر می‌تواند ناشی از تفاوت لهجه مازندرانی به کار رفته در صدا و سیمای مازندران —ساروی— در مقایسه با لهجه شهرهای غربی مازندران باشد. به نظر می‌رسد که گویشوران مازندرانی در منطقه‌های غربی استان از کاربرد لهجه ساروی در رسانه استانی خوشنود نبوده‌اند؛ چرا که این نارضایتی بارها از زبان آن‌ها و از طریق خود صدا و سیما گزارش شده است. هر چند که در سال‌های اخیر، رادیو و تلویزیون استان تلاش کردند تا با مشارکت دادن لهجه‌های غرب مازندران در برنامه‌های صدا و سیما، تا اندازه‌ای رضایت شهروندان غرب استان را جلب کنند، اما هم‌چنان سهم لهجه‌های مرکزی و شرق استان در برنامه‌های صدا و سیمای مازندران بیش از لهجه‌های غربی است.

حوزه مذهب

مذهب یکی دیگر از حوزه‌های منحصر به فرد است که بر اساس موضوع تعریف می‌شود. یکی از موارد کاربرد زبان در این حوزه، اجرای مراسم مذهبی مانند مراسم سوگواری و عزاداری است. در این زمینه نیز غلبه با زبان فارسی است و ۸۲/۵ درصد از تمامی پاسخ‌دهندگان نیز آن را تأیید کرده‌اند. در این نوع مراسم به طور معمول، نوع زبان تحت شرایط و موقعیت رسمی تعیین می‌شود و نمی‌توان به طور دقیق به علایق و خواسته‌های قلبی افراد دست یافت. به این منظور به بررسی زبان مذهب در حوزه‌ای خصوصی‌تر می‌پردازیم و در واقع وارد خلوت افراد می‌شویم. به بیان دیگر، می‌خواهیم ببینیم افراد با چه زبانی با خدای خود راز و نیاز می‌کنند. داده‌های به‌دست‌آمده به تفکیک شهرهای مورد بررسی در جدول (۱۰) آمده است:

جدول ۱۰: درصد و فراوانی کاربران فارسی و مازندرانی در هنگام نیاز در کل جمعیت نمونه به تفکیک شهر

شهر	فارسی		مازندرانی		مجموع	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
بهشهر	۱۱۵	۴۷/۹۲	۱۲۵	۵۲/۰۸	۲۴۰	۱۰۰
ساری	۱۲۹	۵۳/۷۵	۱۱۱	۴۶/۲۵	۲۴۰	۱۰۰
آمل	۹۲	۳۸/۳۳	۱۴۸	۶۱/۶۷	۲۴۰	۱۰۰
نور	۱۲۸	۵۳/۳۳	۱۱۲	۴۶/۶۷	۲۴۰	۱۰۰
رامسر	۱۲۹	۵۳/۷۵	۱۱۱	۴۶/۲۵	۲۴۰	۱۰۰
کل جمعیت نمونه	۵۹۳	۴۹/۴۲	۶۰۷	۵۰/۵۸	۱۲۰۰	۱۰۰

تقریباً نیمی از آزمودنی‌ها برای نیایش، از زبان فارسی و حدود نیمی دیگر از زبان مازندرانی استفاده می‌کنند. در این میان، آملی‌ها بیش از بقیه و ساروی‌ها و رامسری‌ها کم‌تر از همه برای نیایش از مازندرانی استفاده می‌کنند. پژوهش‌های زبان‌شناسان و مردم‌شناسان مانند گل (۱۹۷۹، Gal) نشان داده‌اند که مذهب آخرین پای‌گاه یک زبان در حال فراموشی است و از این رو تصور می‌رود که کاربرد مازندرانی در این حوزه بیش از سایر حوزه‌ها بوده و هم‌چنان پای‌دار باشد. بررسی کاربرد زبان توسط گروه سنی ۱۴-۱۸ ساله برای راز و نیاز و نیایش نشان می‌دهد که کاربرد زبان در این حوزه تا حدودی هم‌راستا با کاربرد زبان در سایر حوزه‌ها است. به داده‌های جدول (۱۱) توجه کنید:

جدول ۱۱: درصد و فراوانی کاربران فارسی و مازندرانی برای نیایش در کل جمعیت نمونه بر حسب سن

مجموع		مازندرانی		فارسی		زبان مورد علاقه
						گروه سنی
درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۱۰۰	۴۰۰	۱۷/۲۵	۶۹	۸۲/۷۵	۳۳۱	۱۸-۱۴ ساله
۱۰۰	۴۰۰	۶۰	۲۴۰	۴۰	۱۶۰	۴۰-۳۰ ساله
۱۰۰	۴۰۰	۷۴/۵	۲۹۸	۲۵/۵	۱۰۲	بالای ۵۰ ساله
۱۰۰	۱۲۰۰	۵۰/۵۸	۶۰۷	۴۹/۴۲	۵۹۳	کل جمعیت نمونه

بر اساس داده‌های جدول بالا، کاربرد زبان فارسی توسط افراد ۱۴-۱۸ ساله بیش از ۳ برابر کاربرد آن در گروه بالای ۵۰ ساله و بیش از دو برابر کاربرد آن در افراد ۳۰-۴۰ ساله است.

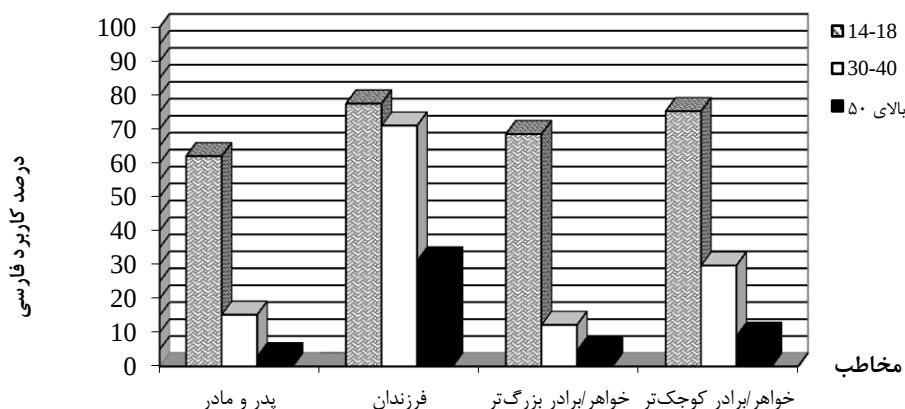
تأثیر عوامل اجتماعی بر کاربرد دو زبان

همان‌گونه که در بخش‌های گذشته اشاره شد، عوامل گوناگونی مانند مکان، موقعیت، مخاطب و یا حتی موضوع صحبت می‌توانند در انتخاب و کاربرد یک زبان در جامعه‌ای دوزبانه نقش داشته باشند. هم‌چنین، برخی مشخصه‌های فردی و عوامل اجتماعی مانند سن، تحصیلات، جنسیت و شهرنشینی نیز می‌توانند در انتخاب و کاربرد زبان مؤثر باشند. در بخش‌های زیر، هر یک از این عوامل و تأثیرات آن‌ها در انتخاب و به‌کارگیری فارسی و مازندرانی در حوزه‌های مختلف و نیز نگرش‌های زبانی گویشوران مورد بررسی قرار می‌گیرند.

سن افراد، نقش تعیین‌کننده‌ای در انتخاب و کاربرد زبان در یک جامعه دوزبانه دارد. بررسی‌ها نشان داده‌اند که در یک جامعه دوزبانه، جوان‌ها بیش از بزرگ‌سالان در حوزه‌های مختلف از زبان رسمی و معتبر استفاده می‌کنند و به این ترتیب نقش مؤثرتری در فرآیند تغییر زبان، بازی می‌کنند. از آنجایی که ورود زبان رسمی‌تر به حوزه خانواده با فراگیری

تحلیلی اجتماعی-زبان‌شناختی بر جای‌گاه و کاربرد مازندرانی و فارسی در استان مازندران □ ۹۳

این زبان از سوی فرزندان همراه است، بنابراین، طبیعی است که گویشوران یک زبان معتبرتر در یک جامعه دوزبانه را بیش‌تر افراد جوان جامعه تشکیل دهند. فراگیری زبان فارسی توسط فرزندان در خانواده‌های مازندرانی در سال‌های اخیر نسبت به گذشته رواج و گسترش بیش‌تری یافته است و بر این مبناء انتظار می‌رود که هر چه به سوی گروه‌های سنی پایین‌تر می‌رویم تعداد گویشوران فارسی زبان افزایش داشته باشد. بررسی کاربرد فارسی در حوزه خانواده نشان داده است که تقریباً در تمامی موارد، گروه‌های سنی ۱۴-۱۸ ساله بیش از دو گروه دیگر از زبان فارسی استفاده می‌کنند. داده‌های نمودار (۶) گواهی بر این ادعاست.



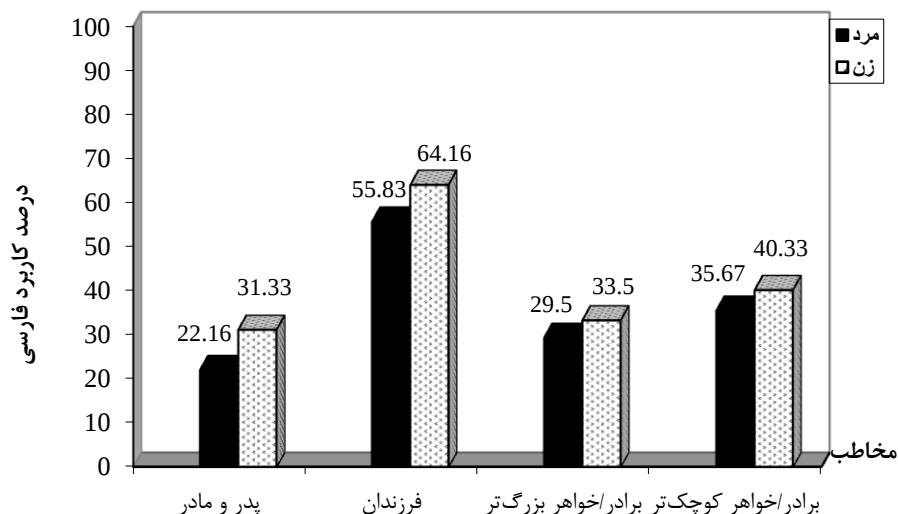
نمودار ۶: درصد کاربرد فارسی در حوزه خانواده در کل جمعیت نمونه به تفکیک سن و مخاطب

بررسی‌های انجام شده از سوی جامعه‌شناسان زبان نشان داده‌اند که میان رفتار زبانی زن‌ها و مردها تفاوت‌هایی وجود دارد و در نتیجه بخشی از گوناگونی‌های موجود در زبان به جنسیت گوینده‌های آن برمی‌گردد. این پژوهش‌ها ثابت کرده‌اند که به طور کلی، زن‌ها تمایل بیش‌تری به کاربرد گونه‌های معتبرتر و رسمی‌تر زبان دارند. برای نمونه، پژوهش ولف‌رام^۱ در شهر دیترویت^۲ آمریکا نشان داد که درصد ظهور ویژگی‌های معتبر در گفتار زن‌ها بیش از گفتار مردها است (Moddarresi, ۱۹۸۹, p. ۱۶۴). در این پژوهش نیز فرض بر این بود که تفاوت چشم‌گیری میان دو جنس در کاربرد دو زبان مورد بررسی (فارسی و مازندرانی) وجود داشته باشد و زن‌ها گرایش بیش‌تری در به کارگیری زبان رسمی‌تر

1 S. Wolfram

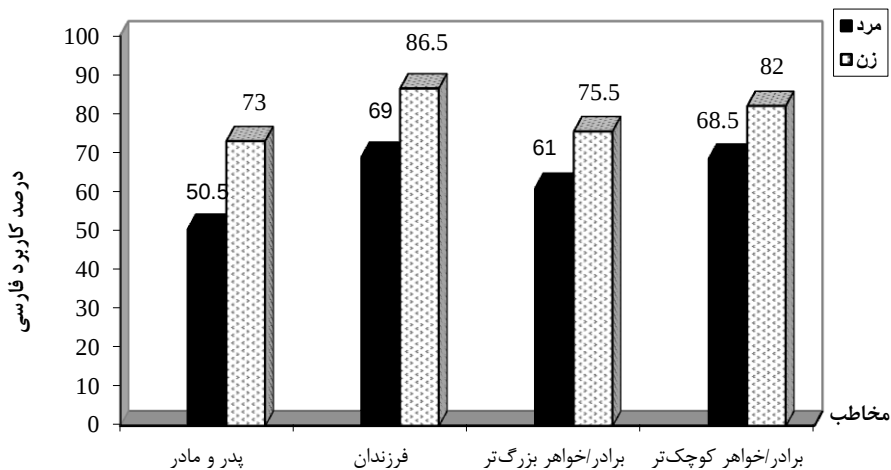
2 Detroit

(فارسی) در موقعیت‌ها و حوزه‌های مختلف دارند. برای بررسی این مسئله، ابتدا میزان کاربرد فارسی در حوزه خانواده در دو گروه جنسیتی بررسی شد.



نمودار ۷: کاربرد فارسی در حوزه خانواده به تفکیک جنسیت

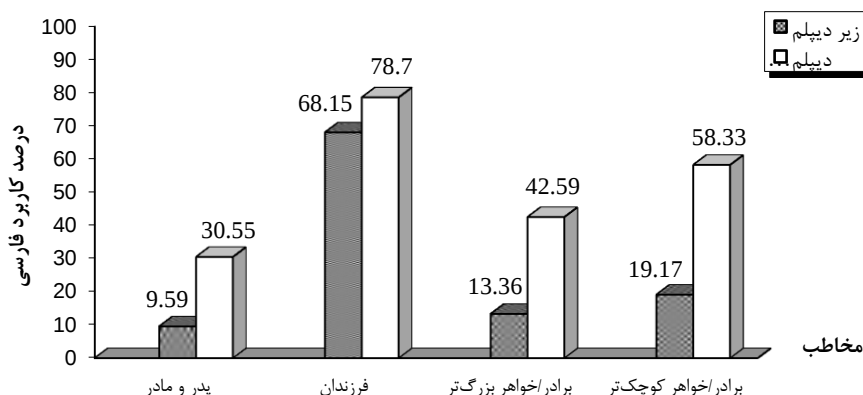
چنان که مشاهده می‌شود در تمامی موارد در حوزه خانواده، زن‌ها بیش از مردها از زبان فارسی استفاده می‌کنند و به نظر می‌رسد که در سایر حوزه‌ها و موقعیت‌ها نیز زن‌ها بیش از مردها تمایل به کاربرد زبان فارسی داشته باشند. اما از آن جایی که افراد بررسی شده از سه گروه سنی مختلف بوده و تقریباً سه نسل گوناگون را تشکیل می‌دهند، به بررسی تأثیر جنسیت در یک گروه سنی مشخص می‌پردازیم. بررسی کاربرد زبان فارسی در حوزه خانواده در گروه ۱۴-۱۸ ساله، نشان‌دهنده آن است که دخترها بیش از پسرها در برابر مخاطب‌های مختلف از فارسی استفاده می‌کنند. نمودار (۸) این واقعیت را نمایش می‌دهد.



نمودار ۸: کاربرد فارسی در حوزه خانواده توسط گروه سنی ۱۴-۸ ساله به تفکیک جنسیت

نمودار بالا نیز نشان می‌دهد که کاربرد فارسی در بین دو گروه جنسی، متفاوت است و در تمامی موارد در حوزه خانواده زن‌ها بیش از مردها از زبان فارسی بهره می‌گیرند. اما مقایسه این نمودار با نمودار (۷)، نشان می‌دهد که تفاوت بین زن‌ها و مردها در گروه سنی ۱۴-۱۸ ساله، بسیار بیش‌تر از تفاوت زن‌ها و مردها در مجموع سه گروه سنی است. به بیان دیگر، در گروه سنی پایین‌تر، نقش جنسیت در کاربرد زبان برجسته‌تر می‌شود. از آنجایی که در یک جامعه زبانی معین، گروه‌های تحصیلی بالاتر از گونه‌های سبکی رسمی‌تر زبان استفاده می‌کنند، طبیعی است که در یک جامعه دوزبانه نیز افراد تحصیل‌کرده از زبانی که دارای اعتبار و رسمیت بیش‌تری است استفاده کنند و احتمال دارد بیش از بقیه در آموزش آن زبان به فرزندان خود بکوشند.

در این بررسی تلاش شد تا نقش تحصیلات در کاربرد زبان در حوزه‌های مختلف مورد ارزیابی قرار گیرد. از آنجایی که در گروه بالای ۵۰ سال، تعداد افراد باسواد بسیار اندک بوده و در گروه ۱۴-۱۸ ساله نیز همگی دانش‌آموزان، از جنبه سطح تحصیلات برابر هستند، ناگزیر در گروه سنی ۳۰-۴۰ ساله به بررسی این امر می‌پردازیم. برای تعیین نقش تحصیلات در کاربرد زبان، چند حوزه را مورد بررسی قرار می‌دهیم. ابتدا به بررسی کاربرد زبان توسط افراد این دو گروه در حوزه خانواده می‌پردازیم. میزان کاربرد فارسی توسط افراد این دو گروه در نمودار زیر به نمایش درآمده است:



نمودار ۹: درصد کاربرد فارسی در حوزه خانواده توسط افراد گروه ۳۰-۴۰ ساله بر حسب تحصیلات

نمودار بالا نشان می‌دهد که در تمامی موارد، در حوزه خانواده افراد با مدرک دیپلم یا بالاتر، بیش از افراد زیر دیپلم از زبان فارسی استفاده می‌کنند. فقط در یک مورد، اختلاف دو گروه در کاربرد فارسی تا اندازه‌ای کمتر (حدود ۱۰ درصد) است که مشتمل بر کاربرد زبان برای ارتباط با فرزندان بوده است. این مسئله نشان می‌دهد که انتقال زبان فارسی به عنوان زبان اول به نسل آینده در همه گروه‌ها و طبقه‌های تحصیلی و اجتماعی با اختلاف‌های جزئی در جریان است. برخی زبان‌شناسان، شهرنشینی را به عنوان یکی از عوامل مؤثر در فرایند تغییر زبان در نظر گرفته‌اند. این به آن معنی است که افراد ساکن منطقه‌های شهری، بیش از افراد ساکن در منطقه‌های روستایی تمایل به استفاده از زبان معتبرتر در جامعه‌ای دوزبانه دارند. همچنین این احتمال وجود دارد که شهرنشینان بیش از روستائیان سعی دارند که زبان معتبرتر را به عنوان زبان اول به فرزندان خود انتقال دهند.

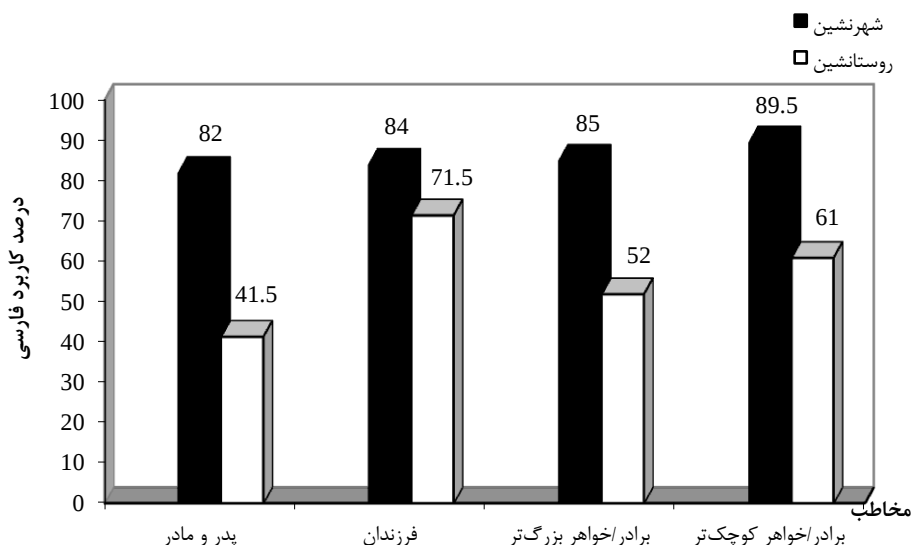
همان‌طور که اشاره شد، آزمودنی‌های مورد بررسی در هر سه گروه سنی، به نسبت مساوی از منطقه‌های شهری و روستایی انتخاب شده‌اند. بررسی داده‌های مربوط به کاربرد زبان در هر منطقه (شهری و روستایی) به طور جداگانه، می‌تواند نمایان‌گر تأثیر شهرنشینی در میزان کاربرد دو زبان در حوزه‌های مختلف باشد. بر این مبنا، ابتدا به بررسی اولین زبانی که افراد در کودکی فراگرفته‌اند در دو جامعه شهری و روستایی می‌پردازیم. ۴۵/۶۷ درصد از شهرنشینان فارسی را به عنوان اولین زبان فراگرفته‌اند، در حالی که در جامعه روستایی ۲۱/۶۷ درصد فارسی را به عنوان زبان اول آموخته‌اند. اطلاعات بیش‌تر در جدول (۱۲) آمده است:

تحلیلی اجتماعی-زبان‌شناختی بر جای‌گاه و کاربرد مازندرانی و فارسی در استان مازندران □ ۹۷

جدول ۱۲: میزان فراگیری فارسی و مازندرانی به عنوان زبان اول به تفکیک شهر و روستا

محل سکونت	زبان	فارسی		مازندرانی		مجموع	
		فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
شهر		۲۷۴	۴۵/۶۷	۳۲۶	۵۴/۳۳	۶۰۰	۱۰۰
روستا		۱۳۰	۲۱/۶۷	۴۷۰	۷۸/۳۳	۶۰۰	۱۰۰
کل جمعیت نمونه		۴۰۴	۳۳/۶۷	۷۹۶	۶۶/۳۳	۱۲۰۰	۱۰۰

جدول بالا، نشان می‌دهد که شهرنشینان بیش از دو برابر روستانشینان، فارسی را به عنوان زبان اول فرا گرفته‌اند. برای کسب اطمینان از تأثیر شهرنشینی در کاربرد زبان، این بار کاربرد فارسی در حوزه خانواده توسط افراد شهرنشین و روستانشین در گروه سنی ۱۴-۱۸ ساله بررسی می‌شود. نمودار ۱۰، میزان کاربرد فارسی در گروه ۱۴-۱۸ ساله را در تعامل با مخاطب‌های گوناگون در حوزه خانواده نشان می‌دهد. در این نمودار می‌توان مشاهده کرد که در تمامی موارد، شهرنشینان بیش از روستانشینان از زبان فارسی استفاده می‌کنند و فقط در یک مورد اختلاف بین دو گروه به نسبت کم‌تر از سایر موارد است. این اختلاف نیز جنبه ذهنی داشته و مشتمل بر زبانی است که این گروه قصد دارند در آینده با فرزندان خود صحبت کنند.



نمودار ۱۰: درصد کاربرد فارسی در حوزه خانواده توسط افراد ۱۴-۱۸ ساله به تفکیک شهر و روستا

نتیجه‌گیری

این پژوهش به بررسی انتخاب و کاربرد دو زبان فارسی و مازندرانی در حوزه‌ها و موقعیت‌های گوناگون پرداخته و نگرش و دیدگاه آزمودنی‌ها نسبت به دو زبان در استان مازندران مورد بررسی قرار گرفته است. این بررسی‌ها به روش تحلیل حوزه‌ای و در ۶ حوزه خانواده، مدرسه، اداره، کوچه و بازار، مذهب، و هنر و سرگرمی انجام گرفته است. به این منظور، ۱۲۰۰ آزمودنی به نسبت مساوی از ۵ شهر و ۱۲ روستای استان مازندران، سه گروه سنی و دو گروه جنسیتی برای بررسی انتخاب شده‌اند. پس از بررسی داده‌های مربوط به کاربرد دو زبان و نگرش‌های زبانی گویشوران، نگاهی کلی به دست‌آوردهای این پژوهش در مورد وضعیت کاربرد دو زبان در حوزه‌های مختلف تحت تأثیر عوامل اجتماعی در کاربرد دو زبان و نگرش‌های گویشوران انداخته شد. به طور کلی، یافته‌های پژوهش نمایان‌گر کاهش تدریجی زبان مازندرانی در منطقه و جای‌گزینی آن با زبان فارسی است که به اختصار برخی از مهم‌ترین دلیل‌ها و شواهد موجود در این زمینه مشتمل بر موارد زیر هستند:

همان‌طور که داده‌های پژوهش نشان دادند (جدول ۱) گرایش جوانان به زبان فارسی در حوزه‌های گوناگون بیش از گروه سنی میان‌سال است و این موضوع به معنی کاسته شدن از تعداد گویشوران مازندرانی در آینده است. از سوی دیگر، دخترهای جوان علاقه بیشتری به یادگیری و کاربرد زبان فارسی دارند (نمودار ۷). این امر می‌تواند به منزله افزایش فراگیری فارسی از سوی فرزندان در خانواده باشد؛ زیرا این دخترهای جوان به عنوان مادران آینده در زبان‌آموزی فرزندان نقش بسیار مهمی دارند. البته در پژوهش‌های انجام‌شده در مورد سبک‌های زبانی و نقش جنسیت در به کارگیری سبک نیز معلوم شد که زن‌ها معمولاً بیش از مرد‌ها تمایل به کاربرد گونه‌های زبانی رسمی و مؤدبانه دارند (Moddarresi, ۱۹۸۹, p. ۱۶۴). در این موقعیت نیز مشاهده شد که تمایل زن‌ها به کاربرد و فراگیری فارسی بیش از مازندرانی است؛ زیرا فارسی در مقایسه با مازندرانی از رسمیت بیشتری برخوردار است. همچنین بر مبنای یافته‌های موجود، گرایش افراد تحصیل‌کرده و شهرنشین به زبان فارسی، به ترتیب بیش از افراد بی‌سواد و روستانشین بوده است (نمودار ۹ و جدول ۱۲) و با توجه به گسترش روزافزون باسوادی و شهرنشینی، این مسئله می‌تواند به منزله کاهش جمعیت گویشوران مازندرانی در آینده باشد.

حوزه دیگری که در کاربرد زبان و شکل‌دهی نگرش‌های زبانی، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، حوزه آموزش رسمی و به ویژه مدرسه‌ها است. داده‌ها (نمودار ۲) گویای این واقعیت هستند که در مدرسه‌های استان مازندران زبان فارسی در محیط مدرسه به عنوان زبان آموزشی و تقریباً تنها زبان ارتباطی میان معلم و دانش‌آموز است. در این زمینه، هرگونه به

کارگیری مازندرانی از سوی دانش‌آموزان با مخالفت مدیرها در مدرسه‌ها روبه‌رو می‌شود. استمرار این امر می‌تواند زبان مازندرانی را در نظر دانش‌آموزان بی‌اهمیت جلوه داده و نگرش منفی نسبت به این زبان ایجاد کند. در حوزه مذهب نیز مازندرانی کاربرد چندانی ندارد. این در حالی است که بر پایهٔ پژوهش‌های انجام‌شده، به ویژه بررسی گل (Gal, ۱۹۷۹)، مذهب معمولاً از آخرین پای‌گاه‌های زبان در حال تغییر در نظر گرفته می‌شود. به نظر می‌رسد گویشوران مازندرانی به دلیل رسمیتِ بیش‌ترِ فارسی نسبت به مازندرانی، آن را برای انجام امور مذهبی و گفت‌وگو با خداوند مناسب‌تر می‌بینند.

در نهایت، تمامی عوامل یادشده می‌توانند به شکل‌گیری نگرش منفی نسبت به زبان مازندرانی در بین گویشوران منجر شود. بر این مبنا، نبود نگرش‌های چندان مثبت، علاقه و دل‌بستگی عمیق نسبت به مازندرانی به معنای نبود یک تلاش گروهی برای حفظ این زبان در آینده خواهد بود.

کتاب‌شناسی

- ابراهیمی، لطف‌الله (۱۳۸۳). تأثیر زبان غالب بر پدیده رمزگردانی در دوزبانه‌های کردی/فارسی. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.
- ایمانی، محمود. (۱۳۸۳). بررسی جای‌گاه و کاربرد زبان‌های ترکی و فارسی در میان گویشوران شهر قم. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.
- بشیرنژاد، حسن (۱۳۷۹). بررسی جای‌گاه و کاربرد فارسی و مازندرانی در شهرستان آمل. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.
- بشیرنژاد، حسن (۱۳۸۶). «زبان‌های محلی ایران و دورنمای آینده». *مجله زبان و زبان‌شناسی (انجمن زبان‌شناسی ایران)*. سال ۳. شماره ۱. صص ۱۱۵-۱۲۷.
- ذوالفقاری، سیما (۱۳۷۶). *گویش بختیاری، بقا یا زوال؟*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.
- رضاپور، ابراهیم (۱۳۷۹). *رمزگردانی از منظر کلامی و جنبه‌های کاربردشناختی*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.
- رنجبر، کتایون (۱۳۸۴). *بررسی وضعیت دوزبانگی در میان دانش‌آموزان دبیرستانی ساکن استان کرمانشاه*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.
- شاه‌مرادی، احمد (۱۳۹۳). *بررسی جای‌گاه و کاربرد فارسی و ترکی در گلوگاه*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد واحد ساری.
- شیخی، تهمینه (۱۳۸۵). *بررسی پدیده رمزگردانی در میان دوزبانه‌های ترکمنی‌فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.
- صفایی، اسماعیل (۱۳۸۳). *بررسی نگرش دانش‌آموزان دوزبانه شهر مرنند*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.

علائی، بهلول (۱۳۸۳). *مبانی اجتماعی-فرهنگی کاربرد زبان فارسی به عنوان زبان آموزش در مناطق ترک زبان*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبائی.

مدرسی، یحیی (۱۳۶۸). *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مشایخ، طاهره (۱۳۸۱). *بررسی کاربرد فارسی و گیلکی... در شهر رشت*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۳). *زبان‌شناسی و زبان فارسی*. تهران: توس.

واسو جویباری، خدیجه (۱۳۸۵). *بررسی تفاوت بین نسلی در کاربرد واژه‌های مازندرانی جویباری*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه الزهرا.

- Alai, B. (2004). *Social-cultural foundations of the use of Persian as a language of instruction in Turkish-speaking areas*. (Master's thesis). Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran [In Persian].
- Bani-Shoraka, H. (2005). *Language choice and code-switching in the Azerbaijani community in Tehran*. Uppsala: Uppsala University.
- Bashirnezhad, H. (2007). Local languages of Iran and the future prospects. *Journal of Language and Linguistics (Linguistics Society of Iran)*, 3 (1), 115-127 [In Persian].
- Bashirnezhad, H. (2000). *A study on the use and status of Mazandarani and Persian in Amol*. (Master's thesis). Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran [In Persian].
- Crawford, J. (1998). *Endangered native American languages: what is to be done, and why?*. [Online] <<http://ourworld.compuserve.com/homepages/JWCRAWFORD/brj.htm>>
- Dorian, N. C. (1999). Western language ideologies and small- language prospect. In Grenoble, A. Lenore, Lindsay J. Whaley (Eds.), *Endangered Languages* (pp. 3-21). Cambridge: Cambridge University Press.
- Ebrahimi, L. (2004). *Impact of dominant language on code-switching phenomenon among Kurdish/Persian bilinguals*. (Master's thesis). Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran [In Persian].
- Fasold, R. (1984). *The sociolinguistics of society*. Oxford: Blackwell.
- Gal, S. (1979). *Language shift: social determinants of linguistic change in bilingual Austria*. New York: Academic Press.
- Imani, M. (2004). *Study on the Status and Application of Turkish and Persian languages among speakers in Qom*. (Master's thesis). Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran [In Persian].
- Mashayekh, T. (2002). *An investigation on the application of Persian and Guilaki in Rasht*. (Master's thesis). Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran [In Persian].
- Moddarresi, Y. (1989). *An Introduction to sociology of language*. Tehran: Institute for Cultural Research and Studies [In Persian].
- Natel Khanlari, P. (1994). *Linguistics and the Persian language*. Tehran: Tous [In Persian]. Press.
- Ranjbar, K. (2005). *The study of bilingualism among high school students living in Kermanshah Province*. (Master's thesis). Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran [In Persian].
- Rezapour, E. (2000). *Code-switching from discursive and pragmatic aspects*. (Master's thesis). Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran [In Persian].
- Safai, I. (2004). *Investigation of attitude of bilingual students in Marand*. (Master's thesis). Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran [In Persian].
- Shahbakhsh, A. (2000). *A case study of Baloch language; an L_1 changing to an L_2 ?*. [Online] <<http://www.baloch۲۰۰۰.com/culture/language/-۳K>>
- Shahmoradi, A. (2014). *Study on the usage and status of Persian and Turkish in Galugah*, (Master's thesis). Islamic Azad University (Sari Branch), Sari, Iran [In Persian].

- Sheikhi, T. (2006). *An investigation of ode-switching phenomenon among bilinguals of Turkmani- Persian* (Master's thesis). Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran [In Persian].
- Vasoo Joybari, K. (2007). *Intergenerational differences in the usage of Mazandarani words in Joybar* (Master's thesis). Al-Zahra University, Tehran, Iran [In Persian].
- Zolfaghari, S. (1997). *Bakhtiari dialect: survival or decline?* (Master's thesis). Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran [In Persian].

۱۰۲ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

مهاجرت‌های بزرگ توده‌ها از خاور به میانه آسیا

دکتر اسکندر قادر بایف / پژوهش‌گر ارشد (قزاق تبار) در پژوهشکده خاورشناسی پژوهش‌گاه علوم روسیه
گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر

یوهه‌شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد [تاریخ نیاکان کوشانیان و سایر توده‌های آسیایی] بر پایه مدارک تاریخی دودمان‌های شاهی چین)

جهان آسیای مرکزی، که بخش خاوری آن از منچوری تا پانونیا (Pannonia) —استپ کبیر اورآسیا (Great Eurasian steppe)— پهن بود، در سده سوم پیش از میلاد، سیمای آمیخته رنگارنگ تباری داشت.

وضعیت تاریخی و فرهنگی در خاور اورآسیا به گونه تنگاتنگی با قبایل باشنده این سرزمین —یوهه‌شی‌ها، اوسون‌ها، کنتسزیویی (kantszyuy)، (کنگوی)ها (Kangüy)، دونخوها (dunhu)، دینلین‌ها (dinlin)، تسزیاکون‌ها (tszyankuns) (کرکیرها، قرغیزها؟)، سئه‌ها (ساک‌ها) و به ویژه سیونوها (هونوها یا خونوها)^۱ که چهره‌آفرینان و گردانندگان روی‌دادهای بزرگ در تاریخ جهانی (مهاجرت کبیر توده‌ها از خاور) شدند، پیوند داشت.

۱ هونوها (به چینی - سیونوها) - توده بسیار اسرارآمیزی بودند در تاریخ باستان که در آثار چینی به نام‌های گوناگونی یاد شده‌اند. مانند خونوها، خواها (هوها) و...

درباره خاستگاه، منشأ تباری و زبان آن‌ها در دست کم یک سده و نیم گذشته میان پژوهش‌گران کنکاش‌های فراوانی روان بوده است. برخی، آن‌ها را از بازماندگان همان خییون‌ها یاد شده در اوستا می‌دانند. در گوش‌یشت اوستا چنین نوشته است: «از برای او کی گشتاسب بلند همت روبه‌روی آب «دائیتیا» (رود بلخ) قربانی کرد که من به «اشت» اُتورونت» پسر «ویسپ» تُئورو اُشتی (از تورانیان خُیون) با خود سرتیز با سپر سرتیز و با گردن ستر که دارای هفت‌صد شتر است، در پشت «زُئیاوَز خویذاه» در یک جنگ پیروزمند مقابل توانم شد. که من به ارجاسب خُیون نابه‌کار در یک جنگ پیروزمند مقابل توانم شد، که من دگر باره «همای» و «واریدکنا» را از مملکت خُیونی‌ها به خانه برگردانم که من ممالک خُیون را برافکنم.» ←

→ در ویکی پیدیا درباره خیونیان چنین آمده است:

«خیونان یا خیون‌ها یا خیانیان (لاتین: Chionitae؛ احتمالاً برگرفته‌شده از پهلوی: Xyōn/Hyōn؛ اوستایی: X'iaona [Hyaona]) طایفه‌ای احتمالاً ایرانی‌تبار که در اواخر روزگار باستان در سرزمین‌های باختر و فرارود (ماوراءالنهر) ظهور کردند.

معمای خاستگاه تباری خیون‌ها بسیار مبهم است، به ویژه این‌که این نام به نام‌های اوستایی X'iaona، پهلوی Xyōn، و هون/خیون بسیار نزدیک است و این‌که این مردمان باشندۀ تقریباً همان منطقۀ جغرافیایی بودند. در حقیقت، خیون‌ها یکی از امواج مهاجرت‌های شرقی به سوی ایران در اواخر روزگار باستان بودند. اما این‌که آن‌ها دقیقاً چه کسانی بودند، جای بحث دارد.

گیرشمن، باستان‌شناس فرانسوی، پس از مشاهدۀ نام HIONO بر روی سکه‌های ایرانی شرقی این نام را به خیون‌ها نسبت می‌دهد. افزون بر این، او عبارت دیگر ÈPTLA ÈIONO بر روی این سکه‌ها را سندی بر حاکمیت نخبگان هفتالی بر خیون‌ها می‌داند و آن‌ها را با هون‌های سفید یکی می‌داند، و بر این باور است که خیون‌ها نه از نژاد ترک بودند و نه از نژاد مغول.

تورانیان، از جمله ارجاسب، رقیب کی گشتاسب بودند. قبیله‌های دانو و خوتیون که در پهلوی و حماسۀ یادگار زریران خیون گفته شده، دو قبیله تورانی بوده‌اند که در زمان کی گشتاسب کیانی، ایرانیان با این گروه جنگ‌های فراوانی کردند که بسیار مشهور و به جنگ‌های مذهبی معروف است. در یشت‌ها، ارجاسب، خئی آئی خوانده شده و آشکار است که این نام هم اسم قبیله و هم نام اسکان این قبیله بوده است. به موجب یشت نوزدهم و رسالۀ مذکور پهلوی، همه پهلوانانی که در جنگ‌های مذهبی با ویشتاسب و اسفندیار و زریر و سایر پهلوانان ایرانی رقیب و هم‌نبرد بودند، خیونی خوانده شده‌اند. در روایات ساسانی برخی از قبایل زردپوست شمالی خیون نامیده می‌شدند و پادشاهان ساسانی با خیونان نبردهای بسیار داشتند. آمیانوس مارسلینوس —تاریخ‌نویس رومی سده چهارم میلادی، از خیونان و شاه آنان گروماتس که منازعات و جنگ‌هایی با شاپور دوم داشت، یاد می‌کند. آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus)، نخستین نویسنده‌ای است که از خیون‌ها یاد کرده. او مقام ارشدی بود که وقایع تاریخ نخستین خیون‌ها را ثبت کرده، دوره‌ای که با فرمان‌روایی شاپور دوم، امپراتور ساسانی (۳۷۹–۳۰۹ م.) هم‌عصر بوده است. —خیون‌ها در میانه‌های دورۀ ساسانی ساکن دشت‌های مرو (واقع در کشور ترکمنستان کنونی) بوده‌اند. نام آن‌ها در جزء سپاهیانی که به یاری شاپور دوم آمده بودند، دیده می‌شود، اما این طائفه در دوستی ایران وفادار نماندند و پس از مرگ شاپور دوم چند بار به خراسان بزرگ هجوم آوردند و در این سرحدات دشمن عمدۀ ایران به شمار می‌رفتند. هیونگنوها (هونوها)، نیاکان «هون»‌های بعدی هستند که کتاب پهلوی، که تفسیر اوستا باشد، آن‌ها را خیونان می‌نویسد. اما در خود کتاب مقدس زردشتیان صفت هیائونا (Hyaona) یعنی خیونی نگاشته آمده است.»

به هر رو، بیش‌تر پژوهش‌گران بر آن اند که همانا همین خیون‌ها، نیاکان هونوها بوده‌اند که از سرزمین‌های نیایی خود به سوی مرزهای جنوبی سیبری و شمال چین در امتداد مرزی که کنون دیوار بزرگ چین در آن‌جا برپا است، شتافته بودند. در آن‌جا دو قبیله خیونی استقرار یافتند که پسان‌ها در اثر آمیزش‌شان با چینی‌ها، تبار نوی به نام هونوها (خونوها، سیونوها) پدید آمد.

چنین پنداشته می‌شود که (بنا به برخی از داده‌ها) در حوالی ۲۶۰۰ سال پیش از میلاد تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد در درازای تقریباً ۱۶۰۰ سال شماری از زردپوستان چینی با بخشی از سپیدپوستان هیان یون‌ها (Хяньيونь) و هون یوی‌ها (Хуньюй) آمیزش یافتند و هونوها را به میان آوردند. هیان یون‌ها و هون یوی‌ها در دشت‌های کناری جنوبی بیابان گوبی بود و باش داشتند. داده‌های دیگر، این تاریخ را ۱۶۵۰ سال پیش از میلاد می‌پندارند.

در افسانه‌های چینی آمده است که شه‌زاده یا سرداری از دودمان نیمه‌افسانه‌ای سیا (سیه) با خانوار و پیروان و هواداران خود در برابر دربار برافروخت و به بیابان گریخت و در آن‌جا با شماری از تیره‌های کوچ‌رو و دام‌دار بیابان‌گرد و دشت‌نورد هیان یون‌ها و هون یوی‌ها آمیزش یافت. این‌ها را روشن است نمی‌توان هونو خواند. اما می‌توان نیاکان هونوها یا پروتوهونو شمرد. نسل نوی که از آمیزش چینی‌های زردپوست و بیابان‌گردان سپیدپوست پدید آمد، هونو نام گرفت. در

منابع چینی نام این قوم سینهو یا سیونو آمده است. در انگلیسی Hsiung-nu و در آلمانی Hiung-nu باید متوجه بود که هونوها را که می‌شود هون‌های قدیم یا هون‌های آسیایی خواند، با خیونی‌های سپیدپوست تورانی-ایرانی و هون‌های اروپایی Hunn عوضی نگرفت. هونوها هر چند هم از بازماندگان خیونی‌ها بودند، با توجه به آمیزش با چینی‌ها و سایر بومیان میتیست (دورگه و چندرگه) از آن‌ها متفاوت شده بودند. ←

→ بر سر این که هونوها به چه زبانی سخن می‌گفته‌اند، جرّ و بحث‌های فراوانی روان است. از این زبان تا کنون چیزی به ما نرسیده است. چون یا این که اصلاً رسم الخط نداشتند و یا هم به روی پوست می‌نوشتند که حفظ نشده است.

درباره برخی از واژه‌ها تا کنون جر و بحث‌های بی‌پایان روان است. تردیدی نیست که زبان نخستین هونوها همان زبان خیونی ایرانی خاوری بوده است که با زبان اوستایی بسیار نزدیک بوده است. برای نمونه هونوها، پادشاه خود را شانیو می‌گفتند. برخی‌ها شانیو را از ایرانی قدیم می‌دانند که از شاه گرفته شده است (شامنیو؟) و برخی دیگر (از جمله گومیلیف) آن را از پروتومغولی‌سایان یا شایان می‌دانند که به معنای برجسته و نمایان و برازنده است. باز هم دیده می‌شود که شایان در زبان پارسی دری کنونی هم به معنای برجسته و برازنده و نمایان است. شه‌بانوی هونوها به قرار منابع چینی، «شی» لقب داشته است که بازهم به شاه و شه ایرانی نزدیک است. بسیاری از پژوهش‌گران کوشیده‌اند، نام‌های برخی از شاهان هونو را همانند نام‌های ایرانی باستان ارزیابی کنند. مانند مادون شانیو (به سان فریدون، ایدون و...). رنه گروسه در کتاب امپراتوری صحرانوردان و باباجان غفوراف در کتاب تاریخ خلق تاجیک وی را ماودون خوانده‌اند. روس‌ها وی را بیش‌تر مودی می‌خوانند.

دیدگاه بیش‌تر رایج، هوادار ترکی زبان بودن هونوها است. با این هم، حتی هواداران چنین دیدگاهی، پیوند زبان هونوها را با زبان‌های ایرانی خاوری منتفی نمی‌پندارند. دیدگاه دیگری که هست، زبان هونوها را مربوط به گروه زبان‌های قدیمی شرقی ایرانی می‌دانند که بسیار با زبان سکایی‌ها یا ساک‌ها یا زبان باشندگان سپیدپوست گستره سرچشمه رود ینی‌سی (پولی بلنیک) نزدیک بوده است. شماری از دانش‌مندان به عنوان نمونه ب. آ. سیریبیانیکف می‌پندارند که زبان‌های چواشی (بلغاری) ریشه در زبان هونوها دارند. زبان پروتوتورکی چواشی یک زبان به ویژه کهن است و در بر دارنده بسیار از واژه‌های دارای ریشه و خاستگاه هونویی. مانند هوناشاداماد، هونام‌خشو (مادر زن)، هونات‌تکثر است. در این‌جا یک چیز بسیار شایان اهمیت است: باید دقیق متوجه بود که درباره زبان هونوها در کدام دوره سخن گفته می‌شود؟ تردیدی نیست که در آغاز، زبان‌شان همان زبان خیونی بسیار نزدیک به زبان اوستایی بوده است. اما در مراحل بعدی دگرگونی‌هایی در زبان‌شان رونما شد. باید از یاد نبرد که هونوها کنفدراسیونی بوده‌اند شامل ۲۴ قبیله گوناگون. در اواخر پادشاهی هونوها، کشورشان به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده بود. در جنوب بیش‌تر متمایل به چین بودند و سرانجام هم تابعیت چین را پذیرفتند. اما در شمال وضع به گونه دیگر شکل گرفت. آن چه مربوط به زبان جنوبی‌ها می‌شود، تردیدی نیست که بیش‌تر به زبان‌های خانواده ترکی نزدیک بوده است. برخی از واژه‌هایی که از زبان آن‌ها بر جا مانده است مانند اوزون (دراز) و اوپون (خرگوش) ریشه آلتایی دارند.

اما به گونه‌ای که منابع چینی نوشته‌اند، زبان هونوهای شمالی بیش‌تر به زبان تخری نزدیک بوده است. همین‌گونه ژون‌ها و دی‌ها — دو تیره دیگر تورانی — با آمیزش با چینی‌ها، تبتی‌های منگولوبید که از تبت شرقی به مغولستان کوچیده بودند، با بخش دیگری از هونوها آمیزش یافتند و دونخوها (دون‌هوها) یعنی نیاکان مغول‌ها را پدید آوردند.

پسان‌ها بخشی از هونوها با دونخوها آمیزش یافتند و اوهون‌ها را تشکیل دادند که از آنان نیاکان دومی مغول‌ها یعنی سیان‌بای‌ها به میان آمدند. از جمع سیان‌بای‌ها — ژوژون‌ها زاده شدند که پیشینیان بعدی مغول‌ها شدند. هونوها همین‌گونه با خاکاس‌ها (که در منابع چینی به نام خیاگاس‌ها یاد شده‌اند) — پسان‌ها قرغیزها و دیگر اقوام سپیدپوست سایبریای جنوبی آمیزش یافتند.

هونوها، پس از فروپاشی دولت‌شان، چهار گروه شدند:

- گروه نخست که در جنوب بودند، با چینی‌ها آمیزش یافتند و از صحنه تاریخ ناپدید شدند.
- گروه دومی که در شرق بودند، با توده‌های پروتومغولی آمیختند و نیز همین‌گونه، ناپدید شدند.
- گروه سومی که در شمال بودند، به چند بخش تقسیم شدند که بخشی از آنان به سوی اورال و ولگا شتافتند و به اوگرها پیوستند و توده نوهون‌ها را به میان آوردند که آتیلائی پُرآوازه از میان‌شان برخاسته بود. بخش دیگر آن‌ها با سمرات‌های سپیدپوست و آل‌های سپیدپوست ایرانی آمیزش یافتند که به ترتیب خزرها و بلغارها را به میان آوردند. یعنی تاتارهای بعدی دقیقاً با بلغارها یکی اند و شالوده ایرانی دارند.
- گروه چهارمی که در شمال باختری بودند، به دو بخش تقسیم شدند: بخشی با اوسون‌ها یک‌جا شدند — یویی‌بان‌ها (که شماری آن‌ها را به نام هون‌های سفید هم یاد کرده‌اند و یفتلی‌ها را از بازماندگان ایشان می‌شناسند) و بخش دیگر، به یوئه‌شی‌ها یا نیاکان سغدیان و کوشانیان پیوستند و در میان آن‌ها ذوب شدند. ←

نخستین اطلاعات موثق منابع چینی درباره قبایل پروتو-هونوئی‌ها متعلق به سده‌های هفتم-چهارم پیش از میلاد است. در آن هنگام، قلمرو مرکزی این قبایل بخش شمالی استان کنونی شآنشی چین هم مرز با اوردوس Ordos بود. در حوضه رودخانه وی هی Weihe در شمال شهرستان لونسیان Lunsyan، لیوهون‌ها lyuhun زندگی می‌کردند. در شمال آن‌ها در «بای‌دی» Beidi (شهرستان کنونی تسینیان Tsinyan) قبیله سیوی‌یان syuyyan بود و باش داشت. میان لیوهون lyuhun و سیویان syuyyan در اندین Andin و پین‌لیان Pinlyan (پینگ‌لیانگ Pingliang و گون‌یون Guyuan کنونی) «نسل اوشی» به سر می‌بردند.

جدا شدن دامداری از کشاورزی، که در مواد پژوهش‌های باستان‌شناسی در شمال چین و گستره مغولستان در سده‌های هفتم-پنجم پیش از میلاد، ترصد شده است، منجر به ظهور قبایل کوچ‌رو دامدار و شبان‌دشت‌نشین در این‌جا شد. پیامد این فرایند در کوتاه‌مدت، گرد آمدن برخی از این قبایل در اتحادیه‌های قبیله‌ای بود. منابع نوشتاری این دوره، سرشار از گزارش‌ها درباره یورش‌های پیوسته و پی هم کوچ‌روان دشت‌نشین، بر آبادی‌های پراکنده و روستاها و دیهه‌های کشاورزان چین است. تاخت و تازها و شبیخون‌ها، تنها مقارن با سده چهارم پیش از میلاد با استقرار هژمونی سردارنشین تسین که توانست بخش بیش‌تر آبادی‌ها و دوک‌های دودمان رو به افت چژو (ژو) را زیر چتر خود متحد بگرداند، کاهش می‌یابد.

→ آن‌چه مربوط به هون‌های سفید می‌شود، باید گفت که شمار هون‌هایی که به اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها پیوسته بودند، بسیار اندک بود. در حالی که نفوس اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها را هر یک بیش‌تر از ۶۰۰ هزار نفر تخمین می‌زنند (جمعاً بیش از ۱,۲ میلیون نفر). شمار هون‌ها در کل ۳۶۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود که از این جمع، همان‌گونه که گفتیم، هون‌های جنوبی به چینی‌ها، هون‌های شرقی به توده‌های پروتومغولی و بخش دیگر یعنی هون‌های شمالی به سایر قبایل خاوری و شمالی و به اوگرها در اورال پیوسته بودند که در آینده هون‌ها را ساختند. تنها گروه چهارمی که در شمال غربی می‌زیستند، به اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها پناه آوردند. تازه چنانی که در همین مقاله کمی پسان‌تر خواهید دید، هون‌های شمالی و غربی، بیش‌تر متشکل از بازماندگان یوئه‌شی‌ها بودند.

روشن است چنین تعدادی نمی‌توانستند بافتار تباری و زبانی اوسون‌ها و یوئه‌شی‌های غربی را به گونه بنیادی دگرگون بسازند. البته، پیش‌تر از این هم اوسونی‌ها در جنگی توانسته بودند، نزدیک به ۴۰ هزار تن از هون‌یویی‌های شمالی بیش‌تر یوئه‌شی‌تبار را اسیر بگیرند. روشن است در چنین موارد، مردان را می‌کشتند و دختران و زنان و کودکان‌شان را به بردگی و کنیزی می‌بردند. به هر رو، هر چند در چنین موارد، تا اندازه‌ای بافتاری تباری و زبانی دست‌خوش دگرگونی می‌شود، اما به گونه‌ای که تاریخ بارها نشان داده است، بیش‌تر به سود تبار و زبان پیروزمندان. از همین رو هم بوده است که بیش‌تر پژوهش‌گران نوشته‌اند که هون‌های سفید از سایر هون‌ها تفاوت داشته و زبان‌شان از گروه ایرانی شرقی بوده است.

به هر رو، به دلیل این‌که از هون‌ها هیچ اثر مکتوبی بر جا نمانده است و همه بر نوشته‌های چینی‌ها تکیه می‌زنند، رسیدن به نتیجه قطعی در زمینه بسیار دشوار می‌نماید. —

مهاجرت‌های بزرگ توده‌ها از خاور به میانه آسیا □ ۱۰۷

در اواخر سده چهارم پیش از میلاد، گردانندگان کشور تسین (شین) گستره زیست‌گاه اقوام پروتو-سیونو protosyunnus (نیاکان هونوها) را اشغال کردند و کوچیانی که در آن‌جا می‌زیستند، زیر فشار جنگ‌افزارهای چینی، ناگزیر کوچیدن به شمال باختری شدند. برای جلوگیری از تاخت و تازهای کوچ‌روان مرزی بر چین باستان، نخستین بخش دیوار بزرگ چین «چان-چئن» (چانگ‌چنگ) ساخته شد. پس از چندی، قبایل یاد شده در تسلیان-شان Qilian و ادزین-گولا ظاهر می‌شوند.

سئما تسیان (سیما کیان Sima Qian) - «پدر تاریخ چین»، نویسنده کتاب «شی-تری» (چی چی Chi Chi) («یادداشت‌های تاریخی Historical Notes») با سخن گفتن درباره نیاکان بلافصل قبایل سونیو (هونو) واقعیت‌های تلخ رویارویی دو فرهنگ بزرگ زمان خود، فرهنگ کشور امپراتوری چین کشاورز و زمین‌دار settled agricultural China و فرهنگ امپراتوری سیونو (هونو)ی کوچ‌نشین و دام‌دار nomadic Xiongnu Empire را که روند تاریخ تباری-سیاسی ethno-political history بخش شمالی آسیا را برای چندین سده تعیین می‌کرد، مد نظر داشت.

در واقع، وضعیت تا حدودی متفاوت بود. باشندگان جلگه‌های آسیای مرکزی و کوه‌پایه‌های میانه آسیا، متشکل بر چندین قبیله پراکنده و تکه‌تکه و چندپارچه و چندزبانه بودند. تا پایان سده سوم پیش از میلاد، نیروی سیاسی اصلی در منطقه امپراتوری یوئه‌شی Yuezhi (در زبان یونان باستان یاتی «yatii» در لاتین «آسی‌ها» و نیز اتاکوری‌ها attakory) بود که گستره سرزمینی آن‌ها از شمال خاوری چین (بخش باختری منچوری متأخر) تا واحه‌های ترکستان خاوری پهن بود.

سیما کیان، گستره بود و باش یوئه‌شی‌ها را به گونه تقریبی چونان دایره بود و باش قبایل سکایی-اسکیتی که به زبان‌های ایرانی قدیم یا دیگر زبان‌های هندواروپایی سخن می‌گفتند؛ چنین پرداز می‌نماید: «یوئه‌شی‌ها در آغاز میان دانهوانگ و تسلیان-شان زندگی می‌کردند». در این حال، درباره یوئه‌شی چنین توضیح می‌دهد: «در آغاز، یوئه‌شی‌ها در گستره‌ای از دانهوانگ در شرق، و از تسلیان-شان در غرب... بود و باش داشتند». دانهوانگ همین شاپژوی کنونی Shachzhou است و تسلیان-شان Qilian در جنوب باختری گانچژو Ganzhou واقع است.

این اطلاعات در نوشتارهای بر جا مانده از «تسیان-هان شو» یا کیان-هان شو (Qian Han Shu) یا (تاریخ اولیه امپراتوری هان) The early history of the Han گردآوری شده است که بر طبق آن، یوئه‌شی‌ها سرزمین‌های واقع در امتداد خط‌الرأس اصلی رشته‌کوه‌های

ریشث هوفن (Richthofen) در جنوب سوژو و جنوب غربی گانچژو Ganzhou را زیر فرمان داشتند.

اسناد عهد اواخر امپراتوری هان، گستره بود و باش یوئه‌شی‌های باستان را میان ژانگ و تسزیوبسیوان Jiuquan یعنی در مناطق کنونی گانچژو Ganzhou و سوژو Suzhou جا می‌دهد به علاوه بولانگیر Bulangir و اندزین گل Edzin.

مطابق اطلاعات چینی‌ها، یوئه‌شی‌ها نیرومندترین اتحادیه در مرزهای چین در عهد امپراتوری تسین (شین) بودند که چینی‌ها از کشورشان اسب‌های تنومند و خوش‌پیکر به دست می‌آوردند. آن‌ها یک‌صد هزار جنگ‌جوی آماده رزم داشتند و بیش‌تر قبایل کوچ‌نشین هم‌سایه، از جمله سیونوها (هونوها)، که هم‌سایه خاوری‌شان بودند، در وابستگی از آنان به سر می‌بردند. گاه‌نامه‌های چینی می‌نویسند که: «زمانی یوئه‌شی‌ها بسیار نیرومند بودند و به سیونوها (هونوها) به دیده تحقیر می‌نگریستند».^[۱]

مقارن با اواخر سده سوم پیش از میلاد، قبایل کوچی غیر چینی، که در میان آن‌ها هونوها هم بودند، زیر فشار پادشاهی شمال چین، ژائو، از استپ‌های اوردوس Ordos به شمال عقب‌نشینی کردند. در این زمان، رهبری هونوها به دست تومان^۱، بود که همسر ارشد وی، «ملکه»، یک بانو از یوئه‌شی‌ها بود. در این باره می‌توان با این واقعیت جدی دآوری کرد که شهبانوی «ئه‌شی» در میان ائتلاف دودمانی هونو-خویان (هویان Huyan) و یا خیان (هایان Hayyan) خوانده می‌شد.

این واژه خویان (هویان Huyan) و یا خیان (هایان Hayyan) موازی مستقیمی در تعیین مفهوم اصلی مقدس یوئه‌شی، «تسزیوییان» (tszyuyyan) «سفید» «راه سفید»، «راه شیری» می‌یابد، و اصطلاح «ئه‌جی» «ئه‌شی» «شهبانو» که در قالب «اتی» (ati) بازسازی می‌شود، کپی دقیقی از یکی از واریاسیون‌ها (تغییرات) گرافیکی variations همان کلمه خویان (خویان یا هویان Huyan) و یا خیان/خایان (هایان Hayyan) است، که بعدها به شکل «یوئه‌جی»^۲ [یوئه‌شی-گ.] ثبت شده بود. به سخن

۱ از گذشته‌های بسیار دور، قبایل کوچ‌رو تورانی، سپاهیان‌شان را در گروهان‌های ده نفری، تومان‌ها، آرایش می‌دادند. از ده گروهان ده نفری، یک گردان صد نفری و همین‌گونه از ده گردان صد نفری، یک هنگ هزار نفری و از ده هنگ هزار نفری، یک سپاه ده هزار نفری تشکیل می‌شد. معمولاً تومان‌های ارشد در رأس همین سپاه‌های ده‌هزار نفری قرار می‌گرفتند. چنین برمی‌آید که تومان منصب لشکری رهبر هونوها بوده باشد تا نام وی-گ.

۲ شایان یادآوری است که کلمه یوئه‌شی را به زبان روسی به شکل یوئه‌چژی (юэчжи) می‌نویسند. در زبان چینی، به اشکال گوناگون آمده است؛ مانند: یوئه‌جی، یوئه‌ژی، یوئه‌شی، دایوئه‌جی و تاییوئه‌جی و هم تاییوئه‌جی. روشن است در زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی هم به پیروی از چینی‌ها آن را به اشکال گوناگون نوشته‌اند. از دید ما، برای جلوگیری از سردرگمی بهتر است تنها به یک شکل نوشته شود. چون معنای دقیق این کلمه، شهبانوی ماه‌تابی (یعنی ملکه آمده از سرزمین ماه‌تابی‌ها - ماه‌بانو) است، و «شی» به شهبانو بسیار نزدیک است، از همین رو، آن را به شکل ←

دیگر، در جامعه هونوهای قدیم، کلمه «یوئه‌جی» [«یوئه‌شی»-گ.] عیناً «شهبانو» یا «ملکه» معنا می‌داد.^۱ پسر تومان Touman، ماودون Maodun به نوشته همان نویسنده چینی، در نزد یوئه‌شی‌ها «گروگان» بود.^۲

ماودون دیگر بزرگ شده، با فریب دادن یوئه‌شی‌ها و گریز از نزد آنان، نوعی «کودتای کاخی» (کودتای درون‌خانگی) را به راه انداخت: او زن پدر خود (نامادری خود)، همسر ارشد یا شهبانو، و پسر او، ولی‌عهد و وارث تاج و تخت شاهی (یعنی برادر ناتنی خود از رشته پدری)، و سرانجام هم پدر خود، تومان شانیو را که به دلایلی مخالف بازگشت ماودون بود، کُشت.^۳

→ «یوئه‌شی» آورده‌ایم. بایسته یادآوری است که هونوها پادشاه خود را به نام شانیو و شهبانوی خود را به نام «شی» یاد می‌کردند. منظور از سرزمین ماه‌تابی، کشوری است که در ترکستان خاوری واقع بود و در آن پنج قبیله آریایی (ایرانی‌زبان) زندگی می‌کردند که نام‌دارترین‌شان کوشانی‌ها بودند. شاید در آینده، پس از فروپاشی امپراتوری هونوها و پیوستن بخشی از آنان به یوئه‌شی‌ها و اوسون‌ها، آن‌ها را از همین رو، هون‌های سفید خوانند. —گ.

۱ بایسته یادآوری است که در زبان‌های ایرانی خاوری باستان «هو» به معنای نکو و خوب به کار می‌رفته است؛ مانند هوشنگ (نکوکار) و هومن و... هم‌چنین امکان آن می‌رود که کلمه «آجه» یا «آجی» هزارگی که چوان نشانه تکریم و تعظیم به «بانوان پیر و کهن‌سال» به کار می‌رود، نیز ریشه در همین «ئه‌جی» (شهبانو) داشته باشد. مانند کان آهن «آجه‌گک» بامیان که نادرست به شکل «حاجی‌گک» معروف شده است. باید گفت که «آ» در زبان چینی چوان نشانه احترام و تکریم و تعظیم به کار می‌رود. به گونه مثال، در اخیر نام سردار آشین (سردار آسین یعنی سردار آسمانی) که آن را به شکل آشینا نوشته‌اند. به دور نیست که در کلمه‌هایی چون آقا و آچا (آجه - مادربزرگ) در زبان‌های ترکی، آجا (آجه)، آپا (آپه)، آبا (آبای) در گویش هزارگی پارسی دری و نیز آنا و آکا (اکا) (مادربزرگ و عمو) در زبان پشتو و... «آ»، از همین نشانه احترام چینی «آ» گرفته شده باشد. —گ.

۲ چنین برمی‌آید که آیین گروگان گرفتن و گروگان گذاشتن در میان کوچی‌های آن زمان مرسوم بوده باشد. با این همه، نباید از یاد برد که این تنها روایت چینی‌ها نیست. سنت نوزادبخشی (اَوَنکولات avunculat) در میان اوسون‌های باستان^[۱۲] نیز رواج داشت که مطابق آن، نوزادان را به خاندان مادری می‌سپردند. زیرا چنین می‌پنداشتند که نوزاد مال آنان است. چون دخترشان آن را به دنیا آورده است. سپس کودک را می‌توانستند دوباره از خاندان مادری‌اش خریده و به خانواده پدرش بازگردانند.

یادداشت گزارنده: چون چنین رسمی در میان ایرانی‌زبانان نیست، روشن است به دشوار بتوان چنین هم‌تاوژه‌ای در زبان پارسی دری برای اَوَنکولات یافت. شاید ترجمه تحت‌اللفظی avuncular، گذاشتن نوزاد نزد برادر مادر، ماما (دایی) باشد. هر چه است، ما در این‌جا نوزادبخشی نوشته‌ایم. —گ.

۳ ماجرای در گروگانی به سر بردن شهزاده ماودون و بازگشت دراماتیک او و کشتن پدر و نامادری و برادر ناتنی‌اش (شاه و شهبانو ولی‌عهد هونوها) را بسیاری از پژوهش‌گران تاریخ هونوها از جمله اکادمیسین گومیلیف در کتاب معروف خود «تاریخ خلق هونو» با تکیه بر منابع چینی آورده‌اند. فشرده ماجرا چنین است که هونوها کنفدراسیون قبیله‌ای بودند زیر فرمان پادشاهان کشور ماه‌تابی (پسان‌ها یوئه‌شی‌ها). پادشاه ماه‌تابیان بنا بر مصلحت‌های سیاسی، یکی از شاه‌دخت‌ها را به همسری تومان شانیو، پادشاه هونوها داده بود. تومان شانیو هم بنا بر مصلحت‌های سیاسی، همانا همین شاه‌دخت ماه‌تابی را شهبانوی کشور ساخته و پسر وی را ولی‌عهد رسمی اعلام کرده بود. در این حال، تومان شانیو، برای حفظ روابط حسنه با دربار شاهنشاهی کشور ماه‌تابیان و به خاطر کسب اعتماد شاهنشاه و تضمین پادشاهی آینده برای نواده وی، ماودون پسر ارشد خود از همسر نخستین‌اش را چوان گروگان به دربار ماه‌تابیان فرستاده بود.

اما، ماودون که خود را سزاوار تخت شاهی هونوها می‌پنداشت، با فریب دادن یوئه‌شی‌ها و ربودن یک اسب از نزد آنان گریخت و به اردوگاه پدری آمد. سپس با کشتن شهبانو، ولی‌عهد و شاه، خود شانیو شد و سپاه بزرگی فراهم آورد و —

درباره این سنت‌شکنی بی‌سابقه روابط سنتی در جامعه سیونوها، سیما کیان چنین حکایت می‌کند که «در حالی که مردم خاموش بودند و چاره‌ای جز اطاعت و فرمان‌برداری نداشتند، دشمنان جسور در کشورهای هم‌سایه، بر آن شدند تا ماودون را که در چپ و راست سرگرم زدن سرهای بستگانش بود، تهدید به جنگ نمایند و خواهان پرداخت باج و خراج گردند. این بود که سفیران دون‌خوها (دون‌هوها) از راه رسیدند و اظهار داشتند که ماودون به نشانه صلح با آن‌ها باید بهترین اسب از گله هونوها و زیباترین همسرش را به آن‌ها بدهد. نزدیکان ماودون شوریدند و برآشفتمند و می‌خواستند تا به خاطر چنین گستاخی، سفیران را بکشند. اما ماودن جلو آنان را گرفت و با لبخند گفت: «آیا ارزش دارد که از دوستان هم‌سایه یک اسب یا یک زن را دریغ کنیم؟».

و دستور داد هر چه می‌خواهند، به ایشان بدهید.

قبایل کوچی دون‌هو (Donghu یا [dunhu]^۱ - هم‌سایگان شرقی هونوها بودند. مرزهای جنوب خاوری متصرفات دون‌هوها به جزیره نمای کوریا می‌رسید. آن‌ها هم‌چنین در لیادونگ و مناطق مرزی شمال چین زندگی می‌کردند.

دون‌هوها، بارها و بارها با دودمان‌های حاکم چین باستان پیمان‌هایی می‌بستند، مگر، باز هم، همه بند و بست‌ها را زیر پا می‌گذاشتند و با چینی‌ها از سر جنگ و ستیز پیش می‌آمدند و گه‌گاهی هم بر آنان به پیروزی‌هایی دست می‌یافتند. در سده سوم پیش از میلاد، دون‌هوها، نیروی شایان توجهی در استپ‌های آسیای مرکزی به شمار می‌رفتند.

→ آغاز به جهان‌گشایی کرد و همه قبایل کوچ‌رو را از خاکاس‌ها یا خیگاس‌ها (نیاکان قرقیزها) گرفته تا دونخوها (نیاکان مغول‌ها) و اوسون‌ها و... (در کل ۲۴ قبیله) را زیر فرمان خود درآورد و این‌گونه، شاهنشاهی کوچی بزرگی را پی ریخت. سپس، بر یوئه‌شی‌ها تاخت و با یورش غیر منتظره پادشاه آنان را کشت و سپاه آنان را به سختی شکست داد. این بود که یوئه‌شی‌ها ناگزیر به ترک ترکستان شرقی و همه متصرفات خود شدند و به سوی غرب و جنوب گریختند و در آن‌جا یکی از قبایل شان، کوشانی‌ها، با شکست دادن یونان و باختری‌ها پادشاهی نوی را پی ریختند.

این در حالی بود که در زمان پدرش، هونوها در وضع بس دشواری به سر می‌بردند و از چهار سو در محاصره دشمنان نیرومند قرار داشتند: در جنوب چینی‌ها، در شرق دونخوها (نیاکان مغول‌ها) در شمال خاکاس‌ها یا خیگاس‌ها (نیاکان قرقیزها که در آن هنگام در سرچشمه رود ینی‌سئی به سر می‌بردند) و در غرب، اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها. —گ.

۱ به گونه‌ای که پیش‌تر نوشتیم، نیاکان هونوها متشکل از دو قبیله خیونی یا خیانی، هیان یون‌ها (Хяньйюнь) و هون‌یو‌ها (Хуньюй) بودند. هونوها از اثر آمیزش چینی‌ها با هیان یون‌ها به وجود آمدند. دون‌هوها از اثر آمیزش هون یو‌ها با قبیله تورانی دیگر به نام ژون‌ها پدید آمدند. چنین برمی‌آید که باید نام قبیله نو، «ژون‌هو» می‌بود، مگر، به هر دلیلی که بوده، منابع چینی آن‌ها «دون‌هو» نوشته‌اند و آن‌ها با همین نام وارد تاریخ شده‌اند. بایسته یادآوری است که ژون‌ها با دی‌ها دو قبیله هم‌سایه بسیار نزدیک خویشاوند بوده‌اند که چینی‌ها به دشوار می‌توانسته‌اند آن‌ها را از هم دیگر تفکیک کنند. در سده سوم پیش از میلاد، قبایل سیان‌بی (نیاکان مغول‌ها) از اتحادیه دون‌هو بیرون شدند. چینی‌ها دون‌هوها را به نام وحشیان خاوری می‌خواندند. دون‌هوها در دوره دودمان چژو باستان در ۱۱۰۰ پیش از میلاد به میان آمده بودند. پس از آن‌که در ۱۵۰ پیش از میلاد، هونوها، دون‌هوها را سرکوب کردند، از اثر آمیزش هونوها با بخشی از دون‌هوها، قبیله نوی به نام هو‌هوان‌ها پدید آمدند. این بود که سیان بی‌ها از آنان جدا شدند و در میانه‌های سده چهارم میلادی آن‌ها را استیلا و اسیمیله کردند. —گ.

دون‌هوها با هونوها مناسبات برابانه و متساوی‌الحقوقی داشتند. گستره بود و باش آنان را نوار سرحدی بی از هم جدا می‌ساخت که به هیچ کسی تعلق نداشت. در دو سوی سرحد، پاس‌داران دو دولت به گزمه (گشت‌زنی) و پَهره (پاس‌بانی) می‌پرداختند. مرزبانان دون‌هوها در خاور و مرزبانان هونوها در باختر. به سال ۲۰۹ پیش از میلاد، دون‌هوها زیر فشار چین، ناگزیر به عقب‌نشینی از نوار مرزی شدند و از همین رو، از هونوها خواستند تا زمینی به عرض ۱۰۰۰ لی (۵۰۰ کیلومتر) را به آنان بدهند.

سیما کیان در این باره چنین گزارش می‌دهد: «...دون‌هوها، دشمنان هونوها با جسارت و گستاخی بار دیگر از هونوها خواستند تا زمین‌های مرزی را به آنان واگذار شوند. ریش‌سپیدان و بزرگان، کارآزموده و درس‌آموخته از تجربه تلخ پیشین، هیچ اعتراضی نکردند و گفتند: «این زمین‌ها بیابانی‌اند و یک‌سره مردابی و نمک‌سار و سنگلاخی، که در آن‌ها هیچ‌کسی گاو و گوسفندی را به چرا نمی‌برد». از این رو، به ماودون سپارش کردند تا زمین‌ها را به دون‌هوها بدهد. اما ماودون خشم‌گین شد و آغاز به داد زدن بر سر بزرگان کرد که از ترس نزدیک بود بمیرند: «زمین، پایه و اساس دولت است. آیا می‌توان آن را به کسی داد؟».

او هر کسی را که به وی توصیه کرده بود تا زمین‌ها را واگذار شود، سر برید. سپس بر پشت زین نشست و سوار بر اسب فرمان داد تا بی‌درنگ بر دشمن لشکرکشی کنند و هر کسی را هم که تعلل بورزد و دیر بیاید، سر بزنند. این‌گونه، او، بی‌درنگ، رزمندگان را گرد آورد و بر سر دون‌هوها که انتظار هیچ چیزی را نداشتند، ریخت.^[۳] سیما کیان این‌گونه، آغاز فتوحات هونوها را شرح می‌دهد. ماودون، با حيله‌گری و خشونت و ستم، هم قبیله‌ای‌هایش را وادار به فرمان‌برداری بی‌قید و شرط کرده، فرمان‌روای عالی شد.

ماودون مدیریت پایتخت متصرفات خویش را، خود به دوش گرفت و سرزمین‌های خاوری و باختری گستره زیر فرمانش را به فرمان‌دارانی از میان بستگان نزدیک خود سپرد. دوره امپراتوری هونوها از همین اعلام پادشاهی ماودون آغاز می‌شود.

سپاهیان همیشه پیروزمند و شکست‌ناپذیر ماودن شانیو روی ناکامی را ندیده بودند. در میدان نبرد جنگ‌جویان در سه صف آرایش می‌یافتند؛ مرکز و جناح‌های چپ و راست (قلب، میمنه و میسره) که هر یک وظیفه خود را نیک می‌دانستند. در سپاه، نظم و انضباط آهنینی برپا بود: به خاطر کوتاهی و سهل‌انگاری یک رزمنده، همه دسته را (به شمول فرمان‌ده وی) سر می‌بردند. سربازان ماودون، در یک زمان کوتاه در شمال تا دریاچه بایکال،

در باختر تا ترکستان خاوری، در خاور تا رودخانه لیائو رسیدند و در جنوب به سر زمین چین باستان نزدیک شدند.

در گزارش‌های منابع چینی آمده است که در سال ۲۰۱ پیش از میلاد، هونوها به رهبری او، قبایل شمالی هون‌یوی hunyuy، تسیویی‌شی tsyuyshe، دینیلین Dinlin، گیگون gekun و تسایلی Zeil را زیر فرمان خود درآوردند، و در سال بعد به برداشتن گام‌های پویاتر در مرزهای شمالی امپراتوری هان پرداختند.

برتری نظامی سواران چابک هونوها بر سربازان کم‌تحرک چینی چنان بزرگ بود که به سال ۱۹۲ پیش از میلاد، ماودون در نامه دراز خود، بی‌پروا و بلندپروازانه، از ملکه بیوه هان، گائو خواستگاری کرد که با این کار، به گونه بسیار اهانت بار، سنت دیرین چینی وفاداری به همسر حتی پس از مرگ وی را زیر پا می‌گذاشت. در این حال، ماودون چنین می‌پنداشت که مطابق آیین‌های کوچی‌ها، عروسی با نماینده دودمان حاکم کشور فتح شده به خودی خود، باید مستلزم گنجاندن زمین و مردم آن به گستره کشور فاتح باشد.

شیوه و سبک نوشتن نامه به آن پیمانه چندان‌آور و تحریک‌آمیز بود که سیما کیان یارای ترجمه متن آن را نداشت. اما نامه تا روز ما حفظ شده است^۱ و آشکارا نشان‌دهنده تراز روابط میان هونوها و چین باستان است. ماودون نوشته بود: «من تنها هستم. من در

۱ به گونه‌ای که دیده می‌شود، ماودون به ملکه بیوه چین، نامه مفصل خواستگاری نوشته بود. در این‌جا چند پرسش اصولی مطرح می‌شود:

- آیا هونوها از خود رسم‌الخط داشتند یا نه؟
- اگر داشتند، آیا به این رسم‌الخط آثاری برجامانده است یا نه؟
- نامه‌هایی که نوشته بودند، به کدام زبان بوده است؟
- آیا این نامه و یا سایر نامه‌ای که شانیوهای هونویی به دربار چین می‌فرستاده‌اند، کنون در بایگانی‌های چینی هنوز هم موجود است یا نه؟

در این‌جا، نویسنده نوشته است که گویا نامه خواستگاری ماودون تا کنون حفظ شده باشد. اما ننوشته است که این نامه در کجا است؟ به چه زبانی و به کدام خطی نوشته شده بود؟ آیا چینی‌ها اصل نامه را در معرض دید همگانی یا دست کم محافل پژوهشی گذاشته‌اند یا نه؟

ای کاش چنین باشد. اما من، زیاد باورم نمی‌آید. شاید نویسنده اشتباه کرده باشد. گمان غالب این است که چون هونوها و سایر قبایل کوچی یا این‌که اصلاً از خود رسم‌الخطی نداشته بودند و یا این‌که نامه‌هایشان را به روی پوست‌های بره‌ها می‌نوشتند، به دلیل فرسوده شدن و نابود شدن چنین نامه‌های پوستی در درازمدت، شاید چیزی از آنان بر جا نمانده باشد. اگر نامه مانده باشد، موضوع این‌که هونوها به کدام زبان سخن می‌گفته‌اند، به گونه نهایی حل می‌شود. اما موضوع زبان و نوشتار هونوها کماکان رازهایی‌اند که تا کنون در پرده ابهام مانده‌اند و شاید هرگز هم پاسخ درخور و بایسته نیابند.

به باور من، شاید نامه شانیو ماودون به زبان هونویی با رسم‌الخط چینی نوشته شده بود. در آن هنگام در میان هونوها شمار بسیار اسیران چینی بودند. حال، سخن بر سر نامه بسیار مفصل و دراز است. اگر به راستی چنین نامه‌ای تا کنون مانده باشد، پس این همه جر و بحث ده‌ها دانش‌مند بزرگ در دست کم یک سده‌ونیم گذشته بر سر چه بوده است؟ گمان من این است که از این نامه تنها همان جمله‌هایی به زبان چینی مانده است، که سیما کیان در نوشته خود آن را بازتاب داده است. گومیلیف در تاریخ خلق هونو نوشته است که به زبان هونوها تنها یک جمله مانده است. —گ.

سرزمین استپ‌های پُر از گاوها و اسب‌ها بزرگ شده‌ام. تنهایی برای هر دو ما خسته‌کننده است، ما از آن چه می‌تواند به ما آرامش ببخشد، محروم هستیم...».

ملکه، پس از دریافت این نامه، خشم‌گین و پُرآزنگ شد و پیش‌نهاد اهانت‌آمیز ماودون را رد کرد. در این حال، درگیری هونوها با مرزبانان چینی در سراسر مرز شمال و شمال باختری امپراتوری هان ادامه داشت. اما، کار به جنگ بزرگ نکشید. چین آماده جنگ نبود. از این رو، ملکه ناگزیر شد نامه پاسخ خفت‌باری به دور از شأن امپراتوری چین بنویسد، که چنین نامه‌ای را در تاریخ چین هرگز هیچ فرمان‌روایی برای «وحشیان» ننوشته بودند.^[۴] توازن قدرت میان هونوها و چین، دست یازیدن به چنین کاری را یک امر ناگزیر ساخته بود. هر چند، برای چینی‌های باستان، که متکبرانه می‌پنداشتند که هونوها دارای «چهره انسان و قلب جانوران وحشی‌اند»، چنین چیزی چونان بزرگ‌ترین آبروریزی بود.

مقارن این زمان، هونوها توانسته بودند همه زمین‌های یوئه‌شی‌ها را بگیرند و آنان را به غرب به گستره میان تسیلیان Qilian و دان‌هوانگ برانند.

به سال ۱۷۷ پیش از میلاد، ماودون شانپو برای تنبیه چینی‌ها به خاطر زیر پا گذاشتن خودسرانه و عمدی پیمان صلح بسته شده در آن برهه با امپراتوری هان، از سوی آن‌ها؛ به جانشین غربی خود فرمان داد تا به سرزمین یوئه‌شی‌های هنوز هم قدرت‌مند، لشکرکشی کند. سواره‌نظام هونو، یوئه‌شی‌ها را به سختی شکست داد و هم‌چنین توانست مهم‌ترین مناطق باختری را که در گذشته زیر فرمان یوئه‌شی‌ها بود، بگیرد.

ماودون در این باره به امپراتور [(امپراتریس؟)-گ.] هان نوشت: «به لطف [خداوند-گ.] آسمان، همه سپاهیان ما تندرست‌اند و اسب‌های‌شان سالم و تناور. آن‌ها یوئه‌شی‌ها را نابود و رام کردند. به شماری از آنان شمشیر آهیخته زده شد و شماری دیگر را زیر فرمان آوردند و (آرامش و حاکمیت را) برقرار ساختند. لولان (کرورایانه) (Loulou Krorayna)، اوسون، اوتسزی (اوگال Utsze) و بیست‌وشش سردارنشین هم‌سایه با آن‌ها (در واقع، باید ۳۶ باشد؛ یعنی همه سردارنشین‌های وقت ترکستان خاوری) شامل ارتش (هونو) و یک خانواده (یعنی یک دولت) شدند.^[۵]

پروزی نهایی هونوها بر یوئه‌شی‌ها میان سال‌های ۱۷۴-۱۶۵ پیش از میلاد به دست آمد. سر از این زمان، دیگر در منابع هیچ اشاره‌ای به درگیری‌های رو در رو میان هونوها و یوئه‌شی‌ها دیده نمی‌شود. و اما آغاز به کوچیدن یوئه‌شی‌ها به هفت‌رود و سپس به آسیای میانه در سال‌های ۱۶۰ و ۱۵۸ سال پیش از میلاد، به دلیل یورش اوسون‌ها بر آنان بوده است. یوئه‌شی‌های رانده شده به غرب آسیای میانه، سرزمین‌های گستره‌علیای آمو و وادی‌های میانی رود سیردریا را گرفتند.

یوئه‌شی‌ها در آینده، بنیادگذاران دولت غربی کنتسزوی Kantszyuy، پادشاهی کنگ یا کنگویی‌ها (Kangha)، (که از ۱۵۰ پیش از میلاد شناخته شده است و در ترکیب آن از سال ۲۱ پیش از میلاد تا ۲۲۱ میلادی زمین‌های بین دریای آرال و کاسپین قرار داشت) و نیز امپراتوری آسیای مرکزی، هندی کوشانی (قدرت جهانی سده‌های یکم-چهارم میلادی در کنار امپراتوری‌های هان و روم [و نیز امپراتوری اشکانی -گ.]) شدند.

در «هو هان شو» درباره ریشه‌های امپراتوری کوشانی چنین گفته شده است: «هنگامی که دودمان یوئه‌شی به دست هونوها برافتاد و واژگون شد، به (گستره یونان و باختر، به جنوب آسیای میانه) کوچید و به پنج سردارنشین فرو پاشید... پس از گذشت صد سال سردار گویشانی guyshuan (کوشانی) شاه‌زاده کیوتسزیوکیو (Kiotszyukyu) (کودجولا کدفی) (Kudzula Kadfiz) چهار شاه‌زاده‌نشین دیگر را تابع خود ساخت و خود را پادشاه اعلام کرد. پادشاهی او گویشانی (کوشانی) نامیده می‌شد.»^[۶]

همراه با آن، در علم تصور واحدی درباره چگونگی براندازی دولت یونان و باختری به دست یوئه‌شی‌ها وجود ندارد. گروهی می‌پندارند که در ۱۶۴ سال پیش از میلاد یوئه‌شی‌ها زیر فشار بزرگ هونوها ناگزیر به ترک اراضی خود در ترکستان خاوری شدند. آن‌ها با آمدن به غرب، از راه فرغانه، بر یونان و باختری‌ها یورش آوردند و این پادشاهی را برانداختند و پای‌تخت خود را در شمال آمو بنیاد گذاشتند.

هم‌زمان، در غرب، آن‌ها سئه‌ها (ساک‌ها) را که در آن سوی رود یکرست (سیر یا سیحون) زندگی می‌کردند (یعنی در شرق سیردریا) سرکوب کردند که بخشی از آن‌ها ناگزیر به مهاجرت به کاپیسا (دره کابل [پروان] -گ.) شدند و بخش دیگر آن‌ها در سرزمین درنگیانای باستان (حوضه رود هلمند، زرنج) اسکان گزیدند که از همین رو، سکستان یا سیستان Sakastan نام گرفت. [مغرب آن سجستان -گ.]

تاریخ دقیق باژگونی پادشاهی یونانی و باختری تاکنون تثبیت نشده است. برخی باور دارند که این واژگونی در سال‌های ۱۴۰-۱۳۸ پیش از میلاد اتفاق افتاده بود.

مطابق گمانه‌زنی دیگر، باختر را که مدت درازی زیر فرمان یونانیان باستان بود، نه بیگانگان آمده از ترکستان خاوری (که به زبان‌های هندواروپایی (احتمالاً به زبان‌های ایرانی باستان) سخن می‌گفتند)، بلکه قبایل بومی کوچی ایرانی باستان ساکن در کرانه‌های سیردریا و آمو (که بخشی از اتحادیه قبایلی که یوئه‌شی‌های بزرگ یا ماساگت‌ها نامیده و ساکنان خوارزم شمرده می‌شدند و پسان‌ها هسته اصلی دولت کنگ‌ها Kangha را تشکیل دادند)، آزاد ساختند.

در کل، در ترکیب دولت یوئه‌شی در آسیای میانه، پیش‌گامان یا پیشینیان امپراتوری کوشانی‌ها، مناطقی در قلمرو ازبکستان و تاجیکستان کنونی، پادشاهی کنگویی‌ها Kanghai (سغد، چاچ (تاشکند کنونی)، خوارزم) و پرکنه parkana (فرغانه کنونی که در واقع معرب پرکنه یا پرگنه است به معنای منطقه درو افتاده —گ.) شامل بودند.

یوئه‌شی‌ها در هفت‌رود (سمی ریچیا، گستره قرقیزستان و جنوب قزاقستان کنونی در دامنه‌های تیان‌شان) نیز در کنار اوسون‌ها و ساک‌ها حضور داشتند. باشگاه اصلی یوئه‌شی‌ها در سده یکم پیش از میلاد، ترکستان خاوری بود که در آغاز، پیش از کوچیدن‌شان از آن، زیر فشار هونوها، به نام تخارستان یاد می‌شد و مقارن این زمان، دیگر، با کوچیدن آن‌ها به گستره جنوبی تاجیکستان کنونی این نام یعنی تخارستان بر آن اطلاق می‌شد. نویسندگان باستان گزارش می‌دهند که مردم این دولت، زمین‌دار و کشاورز بودند، خانه‌ها می‌ساختند، باشندگان آن از نگاه تباری و زبانی مانند ساکنان فرغانه بودند و در کار بازرگانی ماهر.

جمعیت در این کشور به یک‌میلیون نفر می‌رسید و شهر اصلی آن «بازاری با کالاهای گوناگون و رنگارنگ» داشت. پیامدهای ناشی از پیروزی هونوها بر یوئه‌شی‌ها چنان بودند که به گونه ریشه‌ای نه تنها نقشه تباری، سیاسی آسیای مرکزی و سرزمین‌های هم‌سایه با آن، بل نیز هند را هم تغییر دادند.

پس از رفتن یوئه‌شی‌ها از خاور آسیای مرکزی، مرزهای باختری متصرفات هونوها در ترکستان خاوری و مرزهای جنوب شرقی آن با چین، برای مدت درازی با ثبات شدند. این‌گونه، ماودون، فرمان‌روای سرزمین‌های گسترده و مردمان بسیاری شد. دست‌آوردهای او می‌توانستند حتی از این هم بیش‌تر گسترش بیابند. اما او آدم نیکوکار و مهربانی نبود. کسانی که از دست او زنده مانده بودند، برای کودکان و بازماندگان و نوه‌های خود از خودکامگی‌ها و ستم‌های فرمان‌روای هونوها داستان‌ها می‌گفتند. هونوها به یک کابوس فاجعه‌بار واقعی برای امپراتوری هان چین تبدیل شده بودند. جلو تاخت و تازهای کوچ‌روها را هیچ مانعی نمی‌توانست بگیرد؛ نه سدهای بافته شده از درختان بید، نه خندق‌های عمیق و نه خاک‌ریزها و دیوارهای خشتی (آجری) و سنگی دژها.

تا جنگ‌جویان هونویی از راه می‌رسیدند، مردم با بر جا گذاشتن خانمان و دام و دد خود، می‌گریختند تا در پشت دیوارهای ستر دژها و سنگرها پنهان شوند و سربازان دستور اکید دریافت داشته بودند: به پدافند دژها از دورن از سر کنگره‌ها و دیواره‌ها بپردازند و به هیچ رو در بیرون از دیوارهای دژها با هونوها درگیر نشوند و به پی‌گرد آن‌ها نپردازند.

سپه‌داران چینی از گذشته‌ها تجربه‌های تلخی در پیکار با کوچی‌ها داشتند: هونوها در آغاز، با نیروهای کوچکی یورش می‌آوردند (معمولاً با سواران چابک تیرانداز و اسب‌های تیزرفتار و بادپا) و با انجام مانورهای فریبنده، سپاهیان چینی را با نیرنگ از پشت دیوارهای دژها یا سنگرها به تعقیب خود یا طعمه یا چیز جالبی که سبب عطف توجه‌شان شود، به نزدیکی محل استقرار نیروهای اصلی خود که پنهانی در کمین نشسته بودند، می‌کشانیدند. وانگهی آنان را از چهار سو با نیروی بزرگی در چنبر محاصره می‌گرفتند و از دور تیرباران می‌کردند. کمتر کسی از چنین کارزاری می‌توانست جان به سلامت به در برد. سپس همه در میان بیابان‌ها ناپدید می‌شدند.

حتی دیوار بزرگ چین، «چانگ چنگ» این ساخت و ساز به یاد ماندنی و گران که با هزینه گزاف و هنگفت، نیروی بزرگ و رنج‌توان فرسا، خاص برای پاس‌داری از چین در برابر کوچ‌روان برپا شده بود، برای دفاع از سازندگان خود، بیهوده و ناتوان از کار برآمد.

«امپراتوری آسمانی» چین، با اذعان به نیروی شگرف هونوها، تلاش می‌ورزید دل حاکمان آنان را به دست بیاورد. هنگامی که مادون شانیو برای امپراتور هان، یک نفر اشتر، دو رأس اسب سواری تناور و دو پالان چهاربند اسب فرستاد؛ در پاسخ، یک دست جامه بلند و گشاد (تن‌پوش) زردوزی، یک دیهیم زرین، یک حلقه کمر بند طلاکاری شده با سگک ساخته شده از استخوان کرگدن و ده بار ابریشم هدیه گرفت.

به سال ۱۶۲ پیش از میلاد، امپراتور شیائو ون‌دی برای پسر ماودون، لاوشان Laoshan، پیامی فرستاد که متن آن چنین بود: «هان (یعنی چین، به رهبری دودمان هان) و هونو چونان دو کشور برابر هم‌سایه‌اند. اما برای هونوها چنین به رسمیت شناختن، کم بود. هر چند، برای چین، با آن ایده‌های دیگر در آن هنگام پا گرفته در اذهان نخبگان و لایه‌های گسترده جامعه آن کشور، مبنی بر این‌که «چین، مرکز جهان است و در پیرامون آن توده‌های وحشی زندگی می‌کنند»، چنین چیزی نهایت کرنش و بی‌آبرویی و افت بود.

هونوها می‌خواستند از چین، نان، پارچه، به خصوص ابریشم، ابزارهای فلزی و کالاهای لوکس را در ازای چارپایان (گوسفند، بز، گاو و اسب)، پشم، پوست، چرم و... به دست بیاورند. آن‌ها با برشمردن خواست‌های خود به چینی‌ها و تحمیل شرایط خود، به ادامه بحران در مناسبات میان دو طرف دامن می‌زدند. آتش جنگ پیوسته فرزوان بود و روابط با هونوها برای چین باستان مسئله مرگ و زندگی.

در این وضعیت، در ۱۳۹ سال پیش از میلاد، ژانگ کیان، جهان‌گرد و دیپلمات سرشناس چینی، به غرب آسیای مرکزی رفت. او پس از ده سال اسارت در نزد هونوها توانست بگریزد و به آسیای میانه برود؛ جایی که در آن امپراتوری هان با اوسون‌ها که در

هفت‌رود زندگی می‌کردند، در برابر هونوها و کنتسزیویی‌ها kantszyuy پیمان ببندد. کنگوی Kangüy، هم‌سایه غربی اوسونی‌ها، به نوبه خود با یک پیوند زناشویی دودمانی با هونوها پیمان بست. پادشاه کنگه‌ی‌ها Kangh یا کنگوی‌ها Kangüy دختر خود را برای شانیو داد و خود دختر او را گرفت.

ژانگ کیان با برگشت به چین، هم‌چنین گزارش داد که در حوضه رود سیر یا یکسرت (Yaksart)^۱ یوئه‌شی‌ها که به تازگی به این‌جا کوچیده‌اند، زندگی می‌کنند، که سیطره خود

۱ درباره رود آمو و رود سیر در ویکی‌پدیا چنین نوشته‌اند: آمودریا یا جیحون (به یونانی باستان: Oxus/Oξος / اکسوس - یونانی‌شده نام پارسی باستان رود: وُخش است).

سیردِریا یا سیحون (پارسی باستان: یخْشه آرته، به معنای مروارید واقعی؛ پهلوی: یخْشَرْت؛ یونانی: Jaxartes/Ιαξάρτης / یکسرتس (یکسرت)؛ عربی: سیحون یا گل‌زریون، دومین رود پُرآبی است که در آسیای میانه است که بعد از پیوستن به آمودریا به دریاچه خوارزم (آرال) می‌ریزد. رود دیگر آمودریا نام دارد. بخش ترکی این نام، سیر، تا پیش از سدهٔ دهم هجری شانزدهم میلادی در هیچ منبع تاریخی یافت نشده است؛ نخستین مرجع این نام در این سده (دهم هجری) است، که ابوالغازی بهادرخان، مورخ و خان خویه، دریاچه خوارزم را سیر تیزی (دریای سرخ‌رنگ) نامید.

در منابع اروپای غربی، سیردِریا با نام یونانی باستانی‌اش Jaxartes/Ιαξάρτης / یکسرتس شناخته می‌شود، که برگرفته از واژهٔ زبان پهلوی یخْشَرْت (آن‌طور که یوزف مارکوارت، خاورشناس نام‌دار آلمانی، در «Die Chronologic der alttiirkischen Inschriften» یاد کرده)، برگرفته از واژهٔ پارسی باستانی یخْشه آرته، به معنای مروارید واقعی است.

شایان یادآوری است که کلمه یخشی در زبان‌های ازبکی و قزاقی به معنای خوب و نیکو، از همین یخْشه پارسی باستان گرفته شده است. —گ.

در انسکلوپدیا چین آمده است: «دیرین‌ترین نام جیحون در تاریخ، اکسس / اکسیوس است. نخستین بار یونانیان در لشکرکشی اسکندر (متوفا ۳۲۳ ق م) با این نام آشنا شدند و آن را در نوشته‌های یونانی و رومی حفظ کردند. هندیان دست‌کم از سده هفتم میلادی نام این رود را ذکر کرده‌اند (مارکوارت، ۱۹۳۸، ص ۳۱؛ برای نام یونانی و لاتینی جیحون رجوع کنید به پاولی، ذیل «Oxos»؛ اشپولر، ص ۲۳۱).

به نوشته مارکوارت (۱۹۳۸، ص ۳۳)، ریشه اکسس از وُخش بوده که در فارسی باستان به معنای روینده و آمانسده است و خوارزمیان نیز آن را به‌کار می‌بردند. از سوی دیگر، بر اساس آثار به دست آمده، جیحون در سرزمین اصلی کوشان (بلخ) وخش نام داشت و نماد آن خدایی نرینه با نام وُخشوا و در خوارزم خدای مادینه آب با نام وُخش بود. نقش مسکوکات کوشان، پیکر مردی است با یک ماهی در دست چپ او (که نشانه دریاخدا یا رود خدای است) و نام او OAXPO نوشته شده است (مارکوارت، ۱۹۳۸، ص ۳۳، ۴۱). جیحون در دوره ساسانیان (ح ۲۲۶ - ح ۶۵۲ میلادی) و هُروذ، به‌رود، به‌رود، یا وُهرود، مأخوذ از نام ایرانی وُخ - آب، خوانده می‌شد (همان، ص ۴۵؛

برای نام‌های دیگر جیحون رجوع کنید به همو، ۱۹۰۱، ص ۱۴۸؛ اشپولر، ص ۲۳۱-۲۳۲). نام جیحون به صورت جِخُون، شاخه‌ای که از عدن سرچشمه گرفته و در سرزمین کُوش جاری است، در تورات (سفر پیدایش، ۱۰: ۱۳-۱۲) آمده و احتمالاً همان اکسس است که به دریای قزوین (کاسپین) می‌ریزد. لفظ جیحون به معنای تندرو (از ویژگی‌های این رود) است و برخی گفته‌اند که همان اکسس است (هاکس، ذیل ماده: قس مارکوارت، ۱۹۳۸، ص ۳۵، که جیحون را معرب جِخُون ذکر کرده است). چنینان از آن با نام های کوئی - شویی، وو - هو، پو- تسو (اشپولر، ص ۲۳۲) و نیز آمومو - لین یا آموموران (مُوران یا مولین در مغولی به معنای رود است؛ برتشنایدر، ج ۱، ص ۸۵ و پانویس ۲۱۳) یاد کرده‌اند.

با آمدن مغولان، واژه جیحون از رواج افتاد و در منابع جغرافیایی و تاریخی، آمودریا هم به کار رفت (رجوع کنید به ادامه مقاله). با توجه به اهمیت شهر بلخ، بدون در نظر گرفتن فاصله زیاد آن با رود جیحون، آن را بلخ‌آب یا رود بلخ نیز می‌خواندند (رجوع کنید به یعقوبی، ص ۲۷۸؛ مسعودی، ص ۱۸۳؛ سهراب، ص ۱۴۴-۱۴۵؛ یاقوت حموی، ذیل ماده؛ نیز رجوع کنید به بلخاب). ابوالفداء نیز در تقویم‌البلدان (ص ۶۱) اشاره کرده که رود بلخ همان رود جیحون است. به نوشته محمدبن نجیب بکران در قرن هفتم، مردم رود بزرگ را جیحون می‌نامیدند (ص ۴۵). ←

را بر گستره‌های پیرامون‌شان از جمله کشور داسیا Dasia (یونان و باختر) پهن ساخته‌اند. یونانی‌ها پس از گرفتن گستره یونان و باختری، پادشاهان کشور داسیا Dasia شدند. ورناندازی (مقایسه) این خبر، با اطلاعات نویسندگان باستان، استرابو و تروگوس پولیتی Trogus Politeya باعث شد تا پژوهش‌گران به این اندیشه بیفتند که کشور داسیا Dasia نه گستره دولت یونان و باختری، بلکه گستره بود و باش مردم هندواروپایی باستانی، یعنی تُخاری‌ها - «تُخارستان» است که متصرفات‌شان در آغاز مانند یونانی‌ها در تسلیانشان Tsilyanshan خاوری و در ترکستان خاوری بود و از آن‌جا، برخی از ایشان شاید همراه با یونانی‌ها به سمت غرب به آسیای میانه به راه افتاده بودند.

دست‌آورد جهان‌گردی و کشورپیمایی نخستین چینی پیش‌گام و پیش‌آهنگ «گشاینده راه به سوی باختر» لشکرکشی چین باستان به دره فرغانه شد که در آن‌جا، بر پایه منابع چینی، در سده‌های یکم و دوم پیش از میلاد دولت ذوان (فرغانه باستان) قرار داشت. ژانگ کیان ذوان را چونان یک کشور کشاورزی با دژها و آبادی‌های مستحکم توصیف می‌کند.

→ سرزمینی که جیحون در آن جاری است (ماوراءالنهر)، در یونانی باستان ترانس‌اکسانیا و در فارسی وَرْزُ رود (فرارود) خوانده می‌شد. در منابع اسلامی به زبان عربی، ناحیه واقع در شمال جیحون ماوراءالنهر نامیده شده است (لسترنج، ص ۴۳۳). دولتهایی که در کرانه‌های جیحون به وجود آمدند، در زمان قدیم به اکسس مشهور بودند (بولشایا، همان‌جا). در آثار جغرافیای‌نویسانی مانند ابن‌خرداذبه، قرن سوم (ص ۳۳)، ابن‌رسته (قرن سوم؛ ص ۹۱)، ابن‌فقیه (قرن سوم؛ ص ۳۲۴)، مقدسی (قرن چهارم؛ ص ۲۲)، حدودالعالم (قرن چهارم؛ ص ۴۰)، اصطخری (قرن چهارم؛ ص ۲۸۷)، گردیزی (قرن پنجم؛ ص ۱۵۴) و یاقوت حموی (متوفی ۶۲۶؛ ذیل «ارْتُخْشَمِیْتُن» و «جیحون») نام رود، جیحون ثبت شده، ولی محمدبن‌نجیب بکران (قرن هفتم؛ ص ۴۸) نام آن را جیحون خوارزم ذکر کرده است و به نوشته حافظ ابرو (متوفی ۸۳۳؛ ج ۱، ص ۱۶۹)، به آن در عربی جیحون و در خراسان آب آمویه گفته‌اند و دلیل آن قرار گرفتن قریه آمویه بر سر راه خراسان - بخاراست. ابن‌رسته سرچشمه رود جیحون را شهرهای تَبَّت و مسیر آن را به سوی مشرق و در جهت باد صبا ذکر کرده است (همان‌جا)، که از معادن این مسیر طلا استخراج می‌شود (همان، ص ۹۳؛ جیهانی، ص ۱۸۱). در مقاله «نام کهن سیر دریا»، نوشته لیوشتیس (گزارنده: عسگری، لیلا)، نشریه: ادبیات و زبان‌ها «نامه فرهنگستان» تابستان ۱۳۸۴ - شماره ۲۶ - گ. درباره سیردریا چنین آمده است: «آمودریا، Āmu، حاصل تحول Āmuya، Āmuya (بعدها چارجوی و اکنون ترکمن‌آباد) است که شهری بوده است در کرانه جنوبی این رود بر سر راه بازرگانی خراسان به آسیای مرکزی در سده‌های میانه.

در ترکیب سیردریا، جز sīr پیچیده‌تر است. به طوری که کلیاشتورنی اشاره کرده، جز sīr نخستین بار در نام منطقه‌ای در مسیر سفلی سیردریا دیده شده است. شرف‌الدین عبدالله ملقب به وصاف‌الحضره (۶۶۳-۷۳۴) در اثر خود، تاریخ وصاف، به این نام اشاره کرده است. وصاف، در حدود ۷۰۶ هـ، در باره جنگ داخلی اخلاف چنگیزیان جوچی در سمیرچ، اطراف جند، چنین نقل می‌کند: «شاهانی از دودمان چغتای و اوگده بر شاه پسر قیدو و بر توکتای پسر اردو تاختند. شاهان به غارت ایل فرمان دادند. آنان اردوی زرین را، که سیر اردو خوانند، بسوختند و سرزمین طراز و ینی را بر باد دادند». یوستی و بارتولد sīr را در زبان ترکی با silis، نام سیردریا در آثار نویسندگان متقدم، مقایسه کرده‌اند که نخستین بار در تاریخ طبیعی، اثر پلینی، به آن اشاره شده است: «رود یاکسارت (یکسرت) Yaxarte را، که سکاها سیلیس خوانند، اسکندر و سپاه او در برابر تانائیس (Tanais) به کار بردند» (NH. VI, §۴۹). به نظر کلیاشتورنی، sīr با šīrā در ختنی-سکایی یا [šyr و šir] «خوب، نیکو» در سغدی (اوستا - sīra، هندی باستان - śrīrā، śrīlā) - مطابقت دارد - فرضیه‌ای که تنها بر پایه شباهت آوایی استوار است... - گ.

باشندگان دوان به پرورش نژاد خاصی از اسب‌ها می‌پرداختند که عرق‌شان رنگ سرخ‌گون خونی داشت. به گفته گاه‌نامه‌نویسان چین باستان (به گمان بسیار نیاکان نسل اسب‌های بادپای آخال akhaltekins کنونی)، به خاطر به دست آوردن همین اسب‌ها بود که امپراتوری هان با دوانی‌ها به جنگ پرداخت. پس از کشته شدن سفیر چین در ۱۰۴ پیش از میلاد در فرغانه، به سال‌های ۱۰۲ و ۱۰۱ پیش از میلاد، سپاهیان چینی به دوان لشکرکشی کردند و با بیش از ۶۰ هزار جنگ‌جو (به اضافه سپاهیان رسانی یا لجستیکی) بر آن تاختند.^۱

هرگاه به سال ۱۰۲ سپاهیان هان با یورش توانسته بودند تنها شهر «یو» در حومه اُزگن کنونی را بگیرند، لشکرکشی دومی را با هدف تصرف پای‌تخت دوان انجام دادند. چینی‌ها در این تهاجم، خط بیرونی سنگرهای پدافندی دوان را درهم کوبیدند و نابود کردند، مگر، با این همه قادر به گرفتن دژ استوار ارگ نشدند. پرگانه‌ای‌ها یا فرغانه‌ای‌ها (دوانی‌ها) از ترس حمله هم‌سایه‌های کنگویی‌شان Kanga، با چینی‌ها در زمینه صلح به توافق رسیدند. این بود که چینی‌ها چند ده رأس «اسب خوش‌پیکر و برین‌نژاد» و سه هزار رأس اسب عادی به دست آوردند. فرمان‌روای پیشین را برکنار کردند و به جای وی پادشاه نوی گماشتند.

با این همه، نیروهای هان در راه بازگشت به خانه، آماج شبیخون‌های پیوسته مردمان بومی قرار گرفتند. از سوی دیگر، پس از رفتن چینی‌ها، دوانی‌ها شاه دست‌نشانده چین بر تخت خود را کشتند. مقارن با این زمان، در دره فرغانه آبادی‌های بسیاری ساخته شد؛ هم آبادی‌های دژگونه و مستحکم و هم آبادی‌های غیر مستحکم unfortified.^[۷]

و اما دست‌آورد اصلی مأموریت ژانگ کیان به دست آوردن هم‌پیمان نیرومندی برای امپراتوری هان در سیمای دولت اوسون‌ها بود با جمعیت ۶۳۰،۰۰۰ نفری و ارتشی ۱۸۸،۰۰۰ نفری، که در آن گارد دولتی اوسون مرکب از سی‌هزار سپاهی حرفه‌ای خدنگ‌افکن کمان‌دار سواره و پیاده شامل بود. زور این رزمندگان را هونوها هنگامی که در سده یکم میلادی رهبر اوسون‌ها، وی گویمی Guymi بر آنان تاخت و چهل‌هزار اسیر گرفت، دیدند.

۱ دلیل این کار، آن بود که دشت‌نشینان کوچ‌رو، به ویژه هونوها، اسب‌های بسیار نیرومند و تندپا داشتند. برعکس، چینی‌ها از کوچک‌جثه و کندرو بودن اسب‌های‌شان رنج می‌بردند و در نبرد سواران، حریف هونوها نبودند. به ویژه این‌که هونوها با دسته‌های سواران خدنگ‌افکن به روستاها و آبادی‌های چینی به سرعت یورش می‌بردند و با به یغما بردن آن، آذرخش‌آسا در دل بیابان‌ها ناپدید می‌شدند. در این حال، سواره‌نظام چین از پی‌گرد آنان عاجز بودند و به فرض گیر کردن آن‌ها، به دلیل ناتوان بودن اسب‌های‌شان، باز هم کاری از پیش برده نمی‌توانستند. برای شکستن این بن‌بست نظامی، تنها به دست آوردن اسب‌های دوانی می‌توانست این ضعف ارتش چین را جبران کند. از این رو، پیش‌روی چین دو راه بود: یا این‌که از راه گفت‌وگو و بازرگانی، این اسب‌ها به دست بیاورد و یا این‌که با لشکرکشی و به کارگیری روش‌های سخت‌ابزاری. این‌گونه، پس از ناکام شدن دیپلماسی، لشکرکشی به دوان امری بود ناگزیر. سگ.

هونوها در دوره ماودون شانپو نزدیک به ۳۰۰-۴۰۰ هزار سپاهی و در دوره پسرش، لاوشان شانپو ۱۴۰ هزار سپاهی داشتند. نیروهای اصلی هونوها در گروه‌های ده نفری سواره آرایش می‌یافت که آن را «تئمه» (تومه) می‌خواندند و فرمان‌ده آن را «تئمان» (تومان)، یعنی سرکرده گروه‌های ده نفری.

همین‌گونه، سازمان نیروهای رزمی هونوها در سیستم «دهی» یا ده‌تایی (تومه‌ها) آرایش می‌یافت: گروه ده نفری، ده گروه ده نفری (صد نفری)، ده گروه صد نفری (هزار نفری) و ده گروه هزار نفری (یک لشکر ده هزار نفری) که همه مردان بالغ قادر به برداشتن جنگ افزار را در آن به خدمت می‌گرفتند. هم‌چنین می‌دانیم که ارتش هونوها چهار سپاه سواره داشت که هر سپاه متشکل از اسب‌های دارای یک رنگ مشخص بود (مانند سفید، سیاه، نسواری، خاکستری یا...). از اردوگاه شانپو، سواران گارد شاهی پاس‌بانی می‌کردند. اطلاعاتی درباره گارد شخصی پیشوای هونوها در دست است که سپاهیان آن را به نام لنچژون‌ها lanchzhun می‌خوانده‌اند.

ماودون، در سال ۲۰۰ پیش از میلاد، ارتش چین به رهبری شخص امپراتور گاودی Gaodi را در بیابان به محاصره کشانید و آن را به مدت هفت روز در چنبره گرفت. اما نتوانست به رغم برتری افراد، در این نبرد به پیروزی دست یابد. دلیل این کار شاید در آن بوده باشد که هونوها نبردهای تن به تن و جنگ نزدیک را دوست نداشتند. آنان تنها از راه دور با تیرباران دشمنان به آنان یورش می‌آوردند و تنها هنگامی بر سر آنان می‌ریختند که نیروهای شکست‌خورده، آرایش جنگی خود را از دست داده و هراسان و پراکنده و پریشان آغاز به عقب‌نشینی می‌کردند.^۱ سپس هونوها شانس می‌یافتند به پیروزی سریع دست یابند. حمله ناگهانی به دشمن، تهی ساختن زمین دشمن از هر چیزی، رخنه عمیق به پشت جبهه آن، به دست آوردن تا جای امکان بیش‌تر غنائم و بازگشت سریع در صورت امکان بدون دادن تلفات و ضایعات، استراتژی اصلی نظامی هونوها بود. انگیزه اصلی در این‌گونه تاخت و تازها، به دست آوردن غنیمت‌های جنگی بود. به گفته منابع چینی، «جایی که طعمه‌ای را ببینند، هیچ رفتار و کردار شایسته و عدالت را نمی‌شناسند».^[۸]

هونوها در روند لشکرکشی‌های خود، به اهداف راه‌بردی‌ای که شانپوهای‌شان پیش‌روای خود گذاشته بودند، دست یافتند. کوچ‌روان آسیای مرکزی و جنوب سیبیری را زیر فرمان خود درآوردند، بر جاده بزرگ ابریشم از طریق ترکستان خاوری کنترل قایم کردند و بر

۱ منابع دیگر گزارش می‌دهند که امپراتور در این جنگ به محضی که احساس کرد سپاهش در حال شکست است، به ماودن پیش‌نهاد گفت‌وگوهای صلح کرد و توانست با زرنگی او را فریب بدهد و از حلقه محاصره جان سالم به در ببرد. —گ.

امپراتوری هان معاهدات «صلح و خویشاوندی» را تحمیل کردند که بر پایه آن، چینیان باستان به هونوها باج می‌پرداختند.

هونوها، بیش‌تر کوچی بودند، گرچه در منابع بارها و بارها اطلاعاتی درباره زمین‌دار بودن برخی از تیره‌های آنان و موجودیت آبادی‌های مسکون در گستره بود و باش‌شان دیده می‌شود و کاوش‌های باستان‌شناسی در استپ‌های مغولستان کنونی، دانش‌مندان را به این باور رسانده است که امپراتوری هونو، «کشور شهرها» بود.^[۹]

ساختار دولتی هونوها، بر اصل نظامی، «دموکراتیک» تقسیم کشور به دو جناح و مرکز استوار بود. اتحادیه جناح چپ (خاوری) در برگیرنده یوئه‌شی‌ها بود که اصل و نسب‌شان، خویان Huyan یا خویان Huiyan، خایان Hayyan بود. این سرزمین شهبانو بود که همانا فرزند او بودن، شرط اصلی داشتن ادعا بر تاج و تخت شانیو بود.^۱ احتمالاً اردوگاه (پای‌گاه) شهبانو در خاور بیابان بزرگ خینگان در وادی رود چور، قرار داشت که به نام «یان‌شی» (Yanchji)، (ای‌شی، آتی؟) (Echzhy, Ati) یاد می‌شد. با این حال، صلاحیت جناح چپ کشور، به سمت شرق تا سردارنشین‌های کوریای شمالی پهن می‌شد.

جناح راست اتحادیه، گسترش قدرت هونوها را (حتی تنها بالقوه) تا دوردست‌ها در غرب، الی سرزمین اوسون‌ها در بر می‌گرفت. این بخش، زمین‌های مرکزی پیشین یوئه‌شی‌ها در تسلیان‌شان، شان (نان‌شان)، در ژانگ، در گانژو Ganzhou و در امتداد اندزین-گوالو Edzin-goal، را نیز در بر می‌گرفت. یوئه‌شی، به تیول یا وسال‌های هونوها مبدل شده بودند و آن‌ها را در زبان چین باستان به عنوان «خون»‌ها می‌خواندند (در زبان چینی معاصر - «وئن»).

با این حال، تیول در این مفهوم، چیزی شبیح‌مانند و گنگی بود، زیرا گاهی شانیو حتی نمی‌توانست تصور کند که این سرزمین‌ها، چگونه جاهایی هستند، در آن‌چه می‌روید، چه کسانی در آن می‌زیزند، چه آداب و رسومی دارند و چه کسانی بر آنان فرمان می‌رانند؟^[۱۰] بیش‌ترین دل‌چسپی را برای موضوع پژوهش ما، پرداختن به مسئله تباری در جناح چپ (خاوری) اتحادیه هونوها و پیوندهای تباری-سیاسی آن با غرب آسیای مرکزی برمی‌انگیزد.

۱ چنین برمی‌آید که طبق سنت، شهبانوی هونوها، همیشه زنی از یوئه‌شی‌ها بوده است. می‌توان گمان برد که در آغاز، هنگامی که یوئه‌شی‌ها بر هونوها فرمان می‌راندند، عروسی با شاه‌دختی از دودمان یوئه‌شی، برای شانیوی هونوها متضمن تاج و تخت وی و رشته پیوند با دربار شاهنشاهی و نوعی مشروعیت در میان مردم خودش به شمار می‌رفته است. اما، پسان‌ها که کار برعکس شد، یعنی هونوها بر یوئه‌شی‌ها چیرگی یافتند، شاید چنین سنتی به این دلیل ادامه یافت که به گونه‌ای بتواند، سیطره هونوها را بر بقایای یوئه‌شی‌های برج‌مانده از دولت بزرگ پیشین تأمین کند. از سوی دیگر، یوئه‌شی‌ها از قدیم‌ها، قوم برتر و اشرافی استپ‌ها شمرده می‌شدند و به خودی خود، این که شانیوها از نسل شاه‌دخت‌های دودمان یوئه‌شی بودند، به آنان جای‌گاه بلندتری در میان توده‌های عادی کوچی استپ‌ها می‌داد. گ.

در سال ۵۷ پیش از میلاد، برادر بزرگ شانیو، به نام اودو-اوسی (شاید Hada-asi و یا شاید هم Huda-yasi) که از مادر دیگری (از لایه‌های غیر اشرافی پایینی جامعه) به جهان آمده بود، رهبر جناح چپ، شد.

برادر شانیو که «برخاسته از میان مردم عادی» بود، تقریباً در ناحیه علیای ارگون و نوار نزدیک به بیابان خنگان آغاز به رهبری قبایل خاوری کرد. در این هنگام امپراتوری هونوها رو به واژگونی و انقراض داشت و در آستانه فروپاشی قرار گرفته بود.

پس از آن که شانیو در سال ۵۵ پیش از میلاد تابعیت امپراتوری چینی هان را پذیرفت، یعنی پس از پیش‌گیری گرایش سیاسی نام نهاد «جنوبی» (بر پایه اسناد چینی)، بخشی از هونوها نام هونوهای جنوبی را به خود گرفتند. اما در مقابل آن‌ها، قبایل باشنده جناح چپ که بیش‌تر از نگاه تباری از جمع یوئه‌شی‌ها بودند، حاضر نشدند، زیر بار تابعیت چین بروند و از همین رو، به نام هونوهای شمالی خوانده می‌شدند. در این حال، هودو-اوسو، خودسرانه خود را شانیو اعلام کرد. [این‌گونه، دولت هونوها به دو بخش جنوبی زیر نفوذ چین و شمالی «مستقل» تقسیم شد.-گ.]

به هر رو، او خود را چژی‌چژی Chzhichzhi خواند [اگر آن را به شکل «شی‌شی» بپذیریم، چیزی همانند شاهنشاه، شاه شاهان می‌شود. -گ.] داد و در طی چند سال آینده در غرب موفق به شکست دادن چندین گروه از اوسون‌ها (烏孫 Wūsūn) شد و هم‌چنین متصرفات مربوط به قبایل اوتسزی Utsze (اوگال) (Avgal) را گرفت و با نیروهای اوگالی توانست سپاهیان تسزینکون‌ها (tszyankun) (کرکیرها) Kerkyr را در هم بکوبد، و در شمال دینلین‌ها Dinlin را شکست بدهد.

فرمان‌روای تسزیوشی‌ها Jushi که مشتمل بر شش قبیله مستقل کوچی بودند و متصرفات‌شان در سده‌های نخستین میلادی از غرب تا شرق «از دانهوانگ تا اوسون» پهن بود و مرکز دولت‌شان در واحه تورفان قرار داشت، از نگاه سیاسی وابسته به هونوهای شمالی بودند.

چژی‌چژی (اودو-اوسی)- فرمان‌روای هونوهای شمالی، با توجه به فشار پیوسته‌ای که از سوی هونوهای جنوبی متوجه وی بود و نیز تهدید نظامی سپاهیان چینی هان، در وضع بسیار دشوار «در تنگنا قرار گرفت» و با بهره‌گیری از دعوت پادشاه کانتسزوی Kantszyu (کنگا یا کنگها Kanga)، که دختر خود را به وی داده بود، با هم‌راهان خود (با تنها سه‌هزار نفر) به کرانه‌های میانه سیردریا، و سپس رود تالاس (Dulay)، در منطقه مرزی میان کنگها و کشور اوسون‌ها کوچید.

شاید، این سرزمین‌ها که در آن‌ها به قول منابع چینی، قبایل هسو hesu، یانتسای yantsay و دایوان dayuan زندگی می‌کردند و در گذشته وابسته به پادشاه کنگها Kangha بودند، نه «به خاطر تغذیه» که در منبع به نام «باج یا جزیه» خوانده شده است، در دسترس شانیوی هونوهای شمالی که مقارن با این زمان دارای پای‌گاه اقتصادی خودش بوده باشد، گذاشته شده بود.

در واقع، از کاروان سه‌هزار نفری همراهان وی، هنگام ورود به تالاس ۱۵۱۸ نفر زنده مانده بودند، همسران، پسران و دخترانش و کارمندان برجسته و نام‌دار دولتی.

پادشاه کنگهایی‌ها، بر آن سنجش داشت تا با نیروی چژی چژی، در برابر برابر فشار اوسون‌ها از شرق ایستادگی کند و از آن «برای پاس‌بانی از مرزهای خود» کار بگیرد. اما امیدهای او بر باد رفتند و بیهوده از کار برآمدند. چژی چژی طی دو سال، در کرانه رود تالاس کاخی ساخت دژمانند که چشم را خیره می‌ساخت و هوش از سر می‌ربود. دژ، دیوارهای دولا داشت که در میان دیوار کاخ و دیوار بیرونی، خندقی ژرف کنده شده بود. این ارگ، در سال ۳۶ پیش از میلاد به دست نیروهای اوسون‌ها و هان‌ها و حتی بخشی از خود کانتسزیویی‌ها نابود شد و همه ۱۵۱۸ نفر سر به نیست شدند.

چژی چژی، خود و وابستگان خویش را با پذیرفتن شرایط ناگوار و ناسازگار شاه کنگهایی‌ها به دست خود به مرگ محکوم ساخت. او با آن‌ها درگیر شد و همسر خود شاه‌دخت را به آب تالاس انداخت که به همین خاطر، به نوشته منابع چینی، «شانیوی «خودگماشته»، پس از اشغال دژ از سوی نیروهای متحده، از سوی یکی از رهبران کنگهایی [۱۱] گردن زده شد.

چنین بود پایان غم‌انگیز نخستین حضور هونوها در غرب (یعنی در گستره آسیای میانه) و چنین شد سرنوشت سرایت زبان هونوها در کشورهای اوسون و کانتسزیوی [۱۲]. این‌گونه، هان، امپراتوری باستانی چین که خود توانایی درهم شکستن هونوها را نداشت، موفق شد این کار را به دست دیگر قبایل چادرنشین و نیمه‌کوچ‌نشین آسیای مرکزی اوسون‌ها، دینیلین‌های ینی‌سئی، دونهوها، کنگویی‌ها و حتی خود هونوها انجام بدهد.

موج دوم «تهاجم هونوها» به آسیای میانه، در آخرین دهه سده یکم میلادی سرازیر می‌شود که هم‌چنین با کنگها Kangha همراه است. نخستین اطلاعات از این روی‌داد در گزارش دولت یوئی‌بان^۱ Yueban که در دفتر «تاریخ دودمان‌های شمالی» [چین - گ.] به نام اورپن Urpen آمده است، بازتاب یافته است. در این‌جا، گفته می‌شود که یوئی‌بان‌ها که

۱ پس از گریختن چژی چژی، قدرت در دولت هونوی شمالی به دست یوئی‌بان‌ها افتاده بود. - گ.

در سده‌های چهارم-پنجم میلادی در گستره آسیای میانه می‌زیستند، در گذشته زیر فرمان قبایل شانیوی شمالی هونو بودند.

«ارابه‌های رزمی و سواره‌نظام زیر فرمان سپه‌دار هانی-داو سیان، به سرزمین هونوهای شمالی از راه کوه‌های کیم یا تسزین‌وئی (Jinwei) تاختند و به غرب کاناتسزیوی Kantszyuy ره‌سپار شدند. سپاه‌یانی که توان راه‌پیمایی نداشتند، در شمال منطقه کوچا (در قلمرو تسزوی‌ها Tszyuy) مستقر شدند.

در گذشته، منطقه یوئی‌بان (Yueban) در گستره چندین هزار لی پهن بود و نزدیک به دوصدهزار نفر باشندده داشت. باشندگان منطقه لیان‌چژو، چنین برمی‌آید که فرمان‌روای ایشان را به نام شانیوشاه می‌خواندند. رسم و رواج‌ها و زبان آن‌ها با گاوچه‌ها (کوچاها، تخارها)^۱ نزدیک است.^[۱۳]

در سال‌های ۸۹-۹۳ سده یکم میلادی دربار هان برای واپسین بار تلاش کرد تا در گستره شمالی راه بزرگ ابریشم که از «خاور به سوی باختر» می‌رفت و در گذشته زیر کنترل هونوهای شمالی بود، سیطره خود را پهن کند. در نتیجه یک رشته تلاش‌ها، نیروهای هان، به فرمان‌دهی سپهبد درباری دوا سیان، با پشتیبانی نیروهای هونوهای جنوبی، توانستند در مناطق دور افتاده نواحی شمال بیابان خینگان به وادی‌های رودهای «چور» و «تور» (شاخه‌های نونیم- سونگاری) Songhua-Nonnm جایی که اردوگاه شانیوی هونوهای شمالی قرار داشت، رخنه کنند. در روند جنگ، شانیو زخم برداشت و از اسب پایین افتاد. مگر، هر چه بود توانست بگریزد و پنهان شود.^[۱۴]

در این حال، گزارش‌های آمده در عین گاه‌نامه درباره این‌که شانیو به کجا گریخته بود، مختلف‌اند. هر چند، هر دو از کشور کنگ‌هاها نام می‌برند.^[۱۵]

اما این واقعیت است که شانیوی زخمی «برهنه» که تنها چند ده (یا بیش‌تر) از آن، سرباز سوار در اسکورث داشت، نمی‌توانست در زمان کوتاه، فاصله‌ای به این بزرگی و پیچیدگی، از منچوری تا آسیای میانه را بپیماید و درنوردد.

۱ این یک سند بسیار مهم است که نشان می‌دهد که زبان بخش بزرگی از جمعیت هونوها به زبان تخاری نزدیک بوده است. روشن است، جمعیت هونوها را که ۲۴ قبیله بودند، نزدیک به ۳۶۰ هزار نفر تخمین می‌زنند که از جمله ۲۰۰ هزار نفر آن در هونوی شمالی و ۱۶۰ هزار دیگر در هونوی جنوبی می‌زیسته‌اند. باشندگان هونوی جنوبی که بیش‌تر به چینی‌ها نزدیک بودند، از نگاه تباری و زبانی بسیار با چینی‌ها آمیزش یافته بودند و زبان‌شان بیش‌تر به پروتومغولی و پروتوتورکی نزدیک بود. در حالی که اکثریت هونوها همان زبان نخستین ایرانی خاوری خود را که گفته منابع چینی به زبان تخاری نزدیک بود، نگه داشته بودند. —گ.

بایسته یادآوری است که گستره دولت کنگ‌هاها یا کانتسزیویی‌ها در دامنه‌های شمالی خینگان بزرگ هم پهن بود. در گزارش‌های چینی، اطلاعات بسیار اندکی درباره این منطقه داده می‌شود. اما به هر رو، چنین اطلاعاتی وجود داشتند.

برگ‌های باقی‌مانده از دفتر «مروری بر دوره وئی»، حاکی از وجود دو دولت کانتسزیویی اند؛ یکی در آسیای میانه و دیگری در جنوب خاوری گستره کنترکی‌های حوضه رود ینی‌سئی (قرقیزها و تسزیا‌نکون) (tszyankun) در جنوب گستره دینلین‌های آن سوی دریاچه بایکال: «متصرفات تسزیا‌نکون در شمال باختری گستره کانتسزیویی واقع است که شمار سپاهیان رزمی آن به سی‌هزار تن می‌رسد. در آن‌جا سمور sables بسیار است و اسب‌های نیکویی دارند. متصرفات دینلین‌ها در شمال کانتسزیویی واقع است...»^[۱۶]

در فهرست قبایل زیردست هونوها از قبیله تسزیا‌نیوی tsyantsyuy نام می‌برند که با قبیله کانتسزیوی kantszyuy عین چیز شمرده می‌شود^[۱۷] که در کنار هالال‌آتاها (Hal-ALAT) یا (ala al- piebald horses) یا دارندگان اسب‌های ابلق) یاد می‌شوند. در میانه‌های سده نوزدهم منبع هم‌چنین از حضور قبیله کانتسزیوی در کوه‌های زرین، در بیابان خینگان بزرگ که به زبان ترکی کهن «آلتون‌کان» Altunkan و به زبان مغولی «آلتاخان» Altahan خوانده می‌شد، یاد می‌کند.^۱

در شاهنامه فردوسی این منطقه در آن سوی دریای چین دالایی نور با کنگ سیاوش ربط داده می‌شود^۲ و گفته می‌شود که کنگ سیاوخش در نزدیکی دریای کیماک Kimek واقع است^۳ که کاملاً (در شمار دیگر شواهد با رودخانه کنونی ایمین (Yiming) هم‌خوانی دارد).^[۱۸] منطقه کنگ در خاورزمین (با کنگ ده پارس می‌شود) که بیخی با کنکاتی Kankati در ریزش‌گاه رود ارگون (آرگان) و کن یا کنگ دوره قدیم مغولستان قابل انطباق است.^[۱۹]

کنگ‌ها یا کنگ‌هاهای خاوری (Kangha) به طور مستقیم با قبیله کارا کنگلی (به زبان چینی - هئی - چئی - تسزی، یعنی دارندگان ارابه‌های سیاه، به زبان تبتی - «گا - را گنگ

۱ شایان یادآوری است که درباره وجه تسمیه خان، اطلاعات دقیقی در دست نیست. شماری بر آن‌اند که این کلمه درست مانند خاقان از کلمه دهگان (دهقان، دهخان) ایرانی گرفته شده است. از سوی دیگر، کان-خان به کسی گفته می‌شود که دارنده زر است. شاید کلمه کان یا کان‌سار هم ریشه در همین داشته باشد. تردیدی نیست که این کلمه از زبان‌های ایرانی خاوری به ترکی و مغولی راه یافته است. —گ.

۲ شایان یادآوری است که در مورد محل موقعیت کنگ سیاوش در میان پژوهش‌گران اختلاف نظر هست. —گ.

۳ در شاهنامه چند بار به کنگ سیاوش و دریای کیماک اشاره شده است. به گونه مثال:

همه چین و ماچین سپه گسترم به دریای کیماک بر بگذرم

«لئی» [قره‌قائلی‌ها که در کنفدراسیون اوغوز شامل بودند. —گ.] ربطی ندارند.^۱ نخستین اطلاعات تاریخی درباره کاراکنگلی‌ها به طور مشخص تنها در میانه‌های سده نهم پدید می‌آید و در همین چارچوب به گفته برخی از پژوهش‌گران، کنگلی‌ها مردمان باستانی‌اند. در واقع، نام تباری «کانگلی» [قائلی] چنان لایه اشرافی قبایل ترک قپچاق (پولوفسی‌های polovtse گاه‌نامه‌های کهن روسی، کومان‌های تاریخ‌های اروپا و بیزانتینی یا روم شرقی)، در نتیجه جابه‌جایی آن‌ها در کرانه‌های رود سیردریا در مرزهای هزاره‌های یکم-دوم پیش از میلاد، تمایل آن‌ها را به مرتبط ساختن خود با سنت‌های ژنیالوژی (نسب (شجره‌شناسی) کانتسزیوبی‌ها یا کنگویی‌های (Kangüy) باستانی، که از مدت‌های طولانی در کرانه‌های سیردریا زندگی می‌کردند، نشان می‌دهد تا این‌گونه، حق خود را به این سرزمین‌ها توجیه کنند.^۲

شایان یادآوری است که منابع متأخر چینی، به ویژه، «یوان‌شی» Yuan Shih (تاریخ دودمان (مغولی) یوان، که در سده چهاردهم تدوین شده است، به طور مستقیم به آن تداوم اشاره می‌کند که میان کنگلی و باشندگان باستان آسیای مرکزی وجود داشته است: «کنلی» Canley (کنگلی) Kangly، همان است که در عهد هان گاوچئه Gaoche نامیده می‌شد؛ کشور (دولت) چرخ‌دستی‌های بلند...»^[۲۰]

اطلاعات همانندی را درباره کنگلی، با آن‌که به اندازه کافی کامل هم نیست، رشیدالدین^۳ تاریخ‌نویس پارسی سده‌های سیزدهم، اوایل چهاردهم میلادی ارائه کرده است.^[۲۱] او اشاره

۱ این نکته از دید تاریخ تباری و زبانی آسیای میانه بسیار مهم است؛ زیرا برخی از دانش‌مندان برنامه‌ای ازبکستان و قزاقستان همانا با یکی پنداشتن آگاهانه این دو، می‌کوشند با سوءاستفاده از همانندی دو قوم بیخی دور از هم، تاریخ دولت‌های ترکی‌زبان در آسیای میانه را پیش از سده ششم میلادی قلمداد کنند. در حالی که بسیاری از دانش‌مندان واقع‌گرای ترکی‌زبان از جمله نویسنده همین مقاله، دکتر قادر بایف (قزاق)، با پابندی به وجدان علمی، خلاف دیدگاه‌های سیاسی حاکم بر کشورهای‌شان، از بازگویی حقیقت چشم‌پوشی نکرده‌اند که شایسته ارج‌گزاری فراوان است. —گ.

۲ به سخن دیگر، یعنی با گذاشتن کاراکنگلی‌ها (قره‌قائلی‌ها) به جای کنگویی‌ها، خود را چنان باشندگان بومی و کهن این سرزمین‌ها جا بزنند. چنین گرایشی در نوشته‌های شماری از دانش‌مندان دولتی ازبکستان، از جمله اکادمیسین عسکرف دیده می‌شود که تلاش دارد نه تنها تاریخ خلق ازبک را از چند سده به ۳،۵ هزار سال پیش بکشد، بلکه همه آریایی‌ها از جمله پارس‌ها-خامنه‌ی را ترک و به گونه خاص ازبک جا بزند! روشن است چنین چیزی در جمهوری‌های آسیای میانه و قفقاز تازگی ندارد. هرگاه آذری‌ها دولت ماد را دولت ترکان آذری می‌پندارند و ترکمن‌ها دولت‌های اشکانیان و ساسانیان را دولت‌های نیاکان ترکمانان قلمداد می‌کنند، پس چرا ازبک‌ها چنین نکنند! این است که ازبک‌ها نه تنها شاهنشاهی‌های هخامنشی، کوشانی، کیداری و یفتلی را ترک و ازبک می‌شمارند، بلکه همه آریایی‌ها را ترک و نیاکان ازبک‌ها می‌دانند! به قول معروف، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! —گ.

۳ در ویکی‌پدیا درباره رشیدالدین چنین آمده است: «رشیدالدین فضل‌الله (زاده در حدود سال ۶۴۸ قمری / ۶۲۹ خورشیدی در همدان، درگذشته ۲۸ دی ۶۹۶ خورشیدی / ذی‌القعدة ۷۱۷ قمری) رجل سیاسی، تاریخ‌نگار و پزشک ایرانی آخر سده هفتم خورشیدی بود که کتاب جامع‌التواریخ را به رشته تحریر درآورد و در دوران وزارت خود بناهای فراوانی هم‌چون ربع رشیدی ساخت. دانش و آگاهی‌های بسیار رشیدالدین فضل‌الله از دامنه گسترده‌ای از فرهنگ‌ها—

می‌کند که کنگلی‌ها نخستین کسانی بودند که چرخ‌دستی بلند را اختراع کردند که به زبان ترکی آن را «قانقلی» (قنقلی) می‌گویند و نام قبیله آن‌ها هم از همین ریشه گرفته است. شاید رشیدالدین و تدوین‌کنندگان «یوان‌شی» مدارک درباره کنگلی‌ها را از یک منبع گرفته باشند و به همین دلیل هم است که اطلاعات‌شان با هم هم‌خوانی دارند.

و اما در علم اتمولوژی یا ریشه‌شناسی (فقه‌الغت)، چنین ابراز نظر شده است که کلمه کنگلی یا کانگلی یا قانقلی (قنقلی) در زبان ترکی ریشه ندارد و می‌تواند نام یک کشور باشد که مردم آن به پیش‌گاه چرخ‌ها یا ارابه‌ها چونان ارابه «الیه باروری و آب» به نیایش می‌پرداخته‌اند و آن را پرستش می‌کرده‌اند. از این دیدگاه، پیوند احتمالی کلمه «کنگلی» (در صورت موجودیت کانگئلگ kanglyg) با نام‌های باستانی کانتسزیوی خاوری (Kanghadih، کنگ‌دی Kangdi) و یا کانتسزیوی غربی کنگ، کنگها Kangha، کنگیوی Kang-kü/Kangju و حتی با تُخارها «کوچه، گاوئچه gaoche مدلل می‌شود.

اکنون مسائل مربوط به تاریخ کهن تباری اوسون‌های باستان را بررسی می‌کنیم که «در برابر پژوهش‌گران پرسش‌های بیش‌تری را نسبت به پاسخ‌های ممکن آن مطرح می‌کند». نسخه نسبتاً کامل روایت‌های تاریخی، شجره‌نامه‌ای اوسون‌ها در گزارش بان گو Ban Gu حفظ شده است که در آن فرمان‌روای اوسون‌ها به نام کونمو kunmo یاد می‌شود.

پدر کونمو، ناندومی Nandoumi هم‌راه با یوئه‌شی‌های بزرگ میان (کوه‌های) تسیلیان و دان‌هوانگ می‌زیست و فرمان‌روای دولت پادشاهی کوچکی بود. یوئه‌شی‌های بزرگ با حمله‌ای او را کشتند و زمین‌های وی را گرفتند. مردم او نزد هونوها گریختند و به آن‌ها پناه

→ سبب شده است تا کتاب وی به عنوان یکی از منابع مستقیم برای اطلاع از دوران پایانی عصر مغول قلمداد شود. موریس روزامبی، تاریخ‌نگار، او را برجسته‌ترین چهره‌ی ایران در دوره مغول برمی‌شمارد.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله الوزیر ابن‌عمادالدوله ابی‌الخیرین موفق‌الدوله علی همدانی در حدود سال ۶۴۸ قمری/۶۲۹ خورشیدی در همدان در یک خانواده پزشک یهودی متولد شد. نیای بزرگ او «موفق‌الدوله علی» یک عطار یهودی بود و به همراه دانش‌مند بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی در دژ الموت مهمان اجباری اسماعیلیان بود و پس از یورش هلاکو به آن‌جا به خدمت وی درآمد. رشیدالدین که به دلیل یهودی بودن نخست «رشیدالدوله» خوانده می‌شد و پس از مسلمان شدن، نامش به رشیدالدین تغییر یافت و در دستگاه ایلخانان مغول پیش‌رفت کرد.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی در زمان چیرگی مغول (سلسله ایلخانان) زندگی می‌کرد. در زمان پادشاهی اباق‌خان، پزشک مخصوص او بود و در نزد او احترام و نفوذی به دست آورد. در زمان ارغون‌خان و کیخاتوخان نیز گام‌های پیش‌رفت را سپری کرد. مهم‌ترین کار رشیدالدین فضل‌الله همدانی نگارش کتاب جامع‌التواریخ بود که از شاه‌کارهای تاریخی زبان فارسی و تاریخ جهان به شمار می‌آید. این کتاب درباره تاریخ، اسطوره‌ها، باورها و فرهنگ‌های قبایل ترک و مغول و هم‌چنین تاریخ پیامبران از آدم تا محمد پیامبر اسلام، تاریخ ایران تا پایان دوره ساسانیان و سایر اقوام است. در حقیقت جامع‌التواریخ نخستین دوره کامل تاریخ و جغرافیای آسیا است که با استفاده از وسایل و منابعی ترتیب داده شده است که تا آن زمان در اختیار هیچ‌کس قرار نگرفته بود. — گ.

بردند. پسر او، کونمو kunmo تازه به جهان آمده بود. سرپرست او، بوتسوزو شیهو Butszyu Shiho با نوزاد در آغوش می‌گریخت.

او با گذاشتن نوزاد روی چمنی در میان سبزه‌ها، به جست‌وجوی خوراک رفت و هنگامی که بازگشت، دید که ماده گرگی از پستانش او را شیر می‌دهد و کلاغی بر سر او با گوشت در منقار در پرواز و گشت‌زنی است. بوتسوزو شیهو (Butszyu-Shiho) دریافت که نوزاد موجود مقدس است و نشانه‌ای از الوهیت دارد. این بود که او را به هونوها سپرد.^[۲۲]

این اسطوره توت‌پرستی totemic myth است درباره به جهان آمدن فرزند الهی در نتیجه تعامل میان دو جهان بالا و پایین. تجسم incarnation جهان بالا، کلاغ کیهانی است با گوشت توت‌نیا. ریشه‌شناسی رونویسی هیروگلیف Hieroglyphic transcription etymology «اوسون» به گونه تحت‌الفظی به معنای «نواده کلاغ» است. نیاکان احتمالی اوسون‌های هفت‌رود در اندین Andin (کنون، بخش جنوبی گانسو - چین)، به نام «موتیان‌تسزی چوژان Mu-Tianjie Zhuan یعنی «تیره کلاغ سرخ» (چی‌اوشی) یاد می‌شوند. در اساطیر چین باستان، کلاغ سرخ، همواره با خورشید در حال طلوع، چونان نمادی از آسمان بامدادی، پیوند دارد. نقش همانندی را در اسطوره‌های هند باستان «ارونا» (سرخ) بازی می‌کند.

ارونای هند باستان ARUNA، برادر بزرگ «پادشاه پرندگان» عقاب گارودا Garuda بود. او پیش از موعد مقرر از شکم مادرش بیرون پرید تا برآمدن خورشید را بنگرد و بال و پر وی در پرتو نور سرخ سپیده‌دم، به رنگ سرخ بود. کیش کلاغ سرخ در نام‌های تباری مردمان آلتای («قزل‌کرگه» (قرغه؟) در شوری Shoria) بازتاب دارد و در فرهنگ عامه یاکوتیا، کلاغ برای مردمان، آتش را به ارمغان می‌آورد.

گوشت در منقار کلاغ افسانه‌ای اوسونی‌ها، در واقع گوشت نیای توت‌می، خورشید در حال طلوع، در آسمان آبی سپیده‌دم است. این‌گونه، کودک در اسطوره کهن اوسونی‌ها چونان حامل ماهیت خورشید و آسمان «برآمد» می‌کند.

ماده‌گرگ در اسطوره، چونان تجسم incarnation خدای باروی، ازدها نماد جهان پایین است. ازدهای اسطوره‌ای معمولاً و در گام نخست، با آب به عنوان پیش‌زمینه باروری، پیوند دارد و به راستی، در واریانت ترکی باستانی اسطوره، کودک نه به چمن رها می‌شود، بلکه در مرداب پرتاب می‌شود (و یا در دریاچه پر از گیاه و علف). در این حال، همانندی رفتار ماده‌گرگ (ازدها) و پدر - سرپرست، که نیز دست اندر کار سیر ساختن کودک اند، جلب توجه می‌کند.

سرپرست نوزاد، بوتسوزیو شیهو (Butszyu-Shiho) لقب یوئه‌شی «شیهو» دارد (...و به میزان کم‌تری کانتسزیویی) و کودک را از همان دوره نوزادی روی دست خود می‌گیرد و می‌پرورد.

شاید، در این واقعیت بایسته باشد شواهد درباره موجودیت سنت آوانکولات avunkulata را در نظر گرفت که در آن، نوزاد هنوز به عنوان دارایی قوم مادری پنداشته می‌شود و در این مورد مشخص، مربوط به یوئه‌شی‌ها که از دودمان تیره ماه‌تابی اند و نماد آن در مورد مشخص، ماده‌گرگ (به جای اژدها) است. چنین تفسیری ما را به اندیشه درباره موجودیت اداره باهمی دودمانی «خورشیدی - ماه‌تابی» می‌کشاند. درست مانند آن‌چه که در جوامع ترک‌های باستان، خزرها و دیگران بود.

این پنداشت اجازه می‌دهد تا سرانجام گزارش درباره زندگی «باهمی» اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها را «میان تسیلیان Qilian و دان‌هوانگ» را درک کنیم. اوسون‌ها و یوئه‌شی‌های دوره گانسوی، دودمان ماه‌تابی-آفتابی یک دولت یا تشکیلات قبیله‌ای زیر نظارت تیره ماه‌تابی شهبانو و یا حتی یک پادشاه زن (سلطان) است.

گزارش درباره کشته شدن فرمان‌روای اوسونی‌ها به دست یوئه‌شی‌ها و پس از آن، آزار و شکنجه یوئه‌شی‌ها از سوی اوسونی‌ها نشان‌دهنده یک مبارزه دردناک و طولانی میان ضوابط مدارسالارانه و آیین رو به رشد پدرسالاری است. از این منظر، برپایی نهاد نخستین دولت اوسونی در هفت‌رود را بایسته است همین‌گونه هم‌زمان به عنوان پیروزی نهایی پدرسالاری بر مدارسالاری و چیرگی‌یابی تیره آفتابیان بر تیره ماه‌تابیان ارزیابی کرد.

نمونه‌هایی از چنین وضعیتی در جوامع آسیای مرکزی می‌تواند، به عنوان مثال، تاریخ شکنجه خشونت‌بار و حتی نابودسازی نمایندگان فراتیری phratry دودمانی خاتونی اشیداها ashide (اژدها)، از سوی فیراتیری «آسمانی‌زادگان» آشینا (آشینا، «آسمان»^۱ کوک ترک)

۱ بایسته یادآوری است که در زبان چینی نشانه بزرگ‌داری و ستایش و تمجید و توصیف «آ» است؛ یعنی با افزودن «آ» از آشین-آشینا ساخته شده است. آشین-آسین (آس+ین) یعنی آسمانی، سردار آسمانی یا پادشاه آسمانی، که روشن است یک واژه ایرانی است. آشینا، لقب رهبر پنج‌صد خانواده بود مشکل از قبایل گوناگون که به گمان غالب، در منطقه تورفان به سر می‌بردند. پدرش نولوشاز، شاه نولو، پیشوای این اتحادیه قبیله‌ای بود. در میانه‌های سده پنج میلادی به دلیل این‌که از جانب قبایل رقیب زیر فشار بودند، به گستره قبایل پروتومغولی ژوژون‌ها پناه بردند. درباره زبان‌شان اطلاعی در دست نیست. شماری زبان آن را پروتومغولی یا پروتوترکی می‌دانند. اما با توجه به این‌که آن‌ها بیش‌تر از جمع هون‌های سفید بوده‌اند، که در گستره دولت‌های کوشانی و سپس هم یفتلی می‌زیسته‌اند، شاید به یکی از زبان گروه ایرانی خاوری ختنی-تخاری یا پروتوسغدی سخن می‌گفته‌اند. ژوژون‌ها آن‌ها را در گستره دامنه‌های جنوبی کوه‌های آلتای جا دادند که به ذوب آهن و آهن‌گری اشتغال داشتند. آن‌ها در همین جا زبان آلتایی را از باشندگان بومی فرا گرفتند. پسان‌ها همین‌ها بودند که توانستند اتحادیه قبیله‌ای بزرگی را بسازند و ژوژون‌ها براندازند و دولت بزرگی را برپا کنند که تورکیوت نام گرفت. چینی‌ها چون مخرج «ر» ندارند، آن‌ها را به نام توکیوها می‌خواندند. یوت یک پس‌وند پروتومغولی است. ←

[گوک تُرک-گ.] در خاقانات دوم تُرک پس از سال ۷۱۶ میلادی ۲۳ و نیز مبارزه همانند از دیدگاه انگیزه در خاقانات اویغور در میانه‌های سده نهم شمرده شود که درباره آن در یکی از اسناد گفته می‌شود: «ما، اویغورهای دو بخش هستیم. ما اویغورهای مرگ و «اژدها»ها هستیم، ما با هم دشمنان سیاه و سفید [آشتی‌ناپذیر —گ.] شده‌ایم». در مبارزه میان فراتوری‌ها «خاقانی-پدرسالارانه» و «خاتونی-مادرسالارانه» بر سر حاکمیت، در درون ائتلاف دودمانی حاکم، بافت اجتماعی و مبارزه اجتماعی در جامعه بازتاب می‌یافت. چون، پشت سر

→ «تو کیو» (Tūjué / T'u-chüeh 突厥) شاید چنین شده باشد که در آغاز تور+پوت بوده باشد و پسان‌ها به دلیل آسانی تلفظ حرف صدادار «ک» در میان دو حرف بی‌صدا به آن افزوده شده باشد. جالب این است که معنای ترک، نیرومند است. تور هم به همین معنا به کار می‌رود. یعنی اتحادیه تورانی‌ها یا تورها. واژه دیگری که احتمال می‌رود کلمه ترک از آن گرفته شده باشد، تورگش است. باز هم در جا ممکن است که تور+ش یا تور+اش بوده که «گ» به آن افزوده شده باشد. در این مورد، تورگش یعنی «چیزی را ساختن» است. روشن نیست که پس‌وند «اش» در کدام معنا به کار می‌رفته است. این که این پس‌وند پروتومغولی است یا چینی، نیاز به کاوش‌های زبان‌شناسیک دارد.

به هر رو، هر چند، ترک با توران عین چیز نیست، اما می‌توان گمان برد که قبایل کوچ‌رو آسیای میانه از زمانه‌های باستان به همین نام تورانی یاد می‌شده‌اند و روشن است چنین نامی را همیشه به یاد داشته بودند. این‌گونه ترک یعنی اتحادیه نیرومند قبایل تورانی. در این حال، باید متوجه بود که تورانی‌ها مردمانی بودند بیخی آریایی و هم‌نژاد و هم‌زبان ایرانی‌ها. تنها تفاوت آن‌ها در شیوه زندگانی‌شان بود که ایرانی‌ها زیر تأثیر باشندگان بومی ایران، شهرنشین و کشاورز شدند و تورانی‌ها کماکان دشت نورد و کوچی ماندند. تفاوت دیگر در آینده پدید آمد که ایرانی‌ها در زمان گشتاسپ آیین رزتشی را پذیرفتند، اما تورانی‌ها به همان آیین نخستین‌شان پایبند ماندند.

تفاوت اصلی میان تورانی‌ها و ترک‌ها در چند چیز بود:

— یکی آمیزش به پیمانه معینی با مردمان نژاد زرد مانند چینی‌ها و تبتی‌ها که به دو رگه شدن و منگولوپیدی شدن آن‌ها انجامید؛

— تغییر در زبان که با بودوباش در گستره آلتای زبان آلتایی را که آمیزه‌ای از زبان بوریالی و زبان چینی بود، فرا گرفته بودند. پسان‌ها این زبان ترکی نام گرفت.

— پذیرفتن مذاهب دیگر مانند بودایی و... از سوی شماری از قبایل ترکی‌زبان مانند اویغورها. هر چند شماری از قبایل تورانی مانند کوشانی‌ها هم از طریق تبتی‌ها آیین بودایی را پذیرفته بودند.

به هر رو، این‌گونه، کنفدراسیون قبیله‌ای به میان آمد، متشکل بر ترکی‌زبان‌ها و مغولی‌ها که در آینده بر آن خاقانات ترک نام دادند. روشن است در آن هنگام نمی‌توانست ترکیبی با بهره‌گیری از نشانه جمع عربی «ات» به میان بیاید.

آن‌چه مربوط به واژه «شاه» می‌شود، این واژه «شاه» در کتیبه‌های پارسی باستان ("xšāyaēiya" خشایئیه) نوشته شده است. این واژه پُر بسامد در متون پارسی باستان گویا بر خلاف قواعد آوایی پارسی باستان بوده و آن را مادی دانسته‌اند. دلیل چیست؟ شکل واژه xšāyaēiya در زبان آریایی آغازین *ksājatja- بوده هست. tī در این واژه در تحول به ایرانی آغازین به شکل tī بوده و این شکل در زبان‌های اوستایی و مادی باقی مانده است. اما در پارسی باستان بر اساس شواهد این tī ایرانی آغازین به tī تحول پیدا کرده است. شاهد این تحول را می‌توانیم صفت پارسی باستان hašiya- به معنای «حقیقت» تلقی کنیم. این واژه در زبان سنسکریت به شکل satyā- و در اوستایی به شکل haēiya- هستند. ملاحظه می‌کنید که در این واژه تحول tī آریایی آغازین به tī اوستایی و tī پارسی باستان کاملاً قابل مشاهده است. پس اگر بخواهیم واژه شاه را بر اساس قواعد نگارشی پارسی باستان بنویسیم، باید به جای xšāyaēiya مندرج در کتیبه ها، واژه xšāyašiya را بنویسیم. —گ.

هر یک از این نیروها، گروه‌های معینی از قبایل که از موقعیت ممتاز خود در سلسله مراتب قدرت استپی دفاع می‌کردند، ایستاده بودند.^۱

اسطوره اوسونی داشتن نسب کیهانی (آسمانی)، که در سیمای یک روایت تاریخی بافته شده است، نوعی پوشش اساطیری است که به کمک آن، وضعیت نو سیاسی-تباری جامعه اوسونی در هنگام نوشتن این اطلاعات تاریخی، اعلام و توجیه می‌شود. شاید، مبارزه یاد شده، دارای بار جامع و همه‌جانبه نبوده باشد و به طور مستقیم به جنبش‌های تباری جمعی در میانه‌های سده دوم پیش از میلاد پیوندی نداشته است.

به هر حال، پژوهش‌های باستان‌شناسی در هفت‌رود، امکان نمی‌دهند به این برداشت رسید که دگرگونی بارزی در فرهنگ مادی در این زمان رخ داده باشد.^[۲۴]

در همین حال، باستان‌شناسان چینی موفق شده‌اند برخی از ویژگی‌های تازه را در یادمان‌های باستان‌شناسی عهد اوسون‌ها برجسته بسازند و آن‌ها را با موجودیت «شاخه‌های سئهی (سکایی) و یوئەشی» در بافتار اوسون‌ها پیوند بزنند.^[۲۵]

چند دیدگاه درباره ریشه‌های تباری و زبانی اوسونی‌های باستانی هست:

آبل رمیوزه Remusat و کلاپورت Klaproth آن‌ها را هندوآریایی-گوتی (گاتی) می‌پنداشتند. گروم-گرژمایلو (G.E.Grumm Grzhimailo) اوسون‌ها را دارای ریشه آمیخته ترکی-هندواروپایی-گوتی می‌پنداشت.

شماری از پژوهش‌گران، از دیگین Degin گرفته تا...، پیک شکست یوئەشی‌ها از سوی اوسون‌ها را با گزارش‌های نویسنده باستانی درباره آسیان‌ها که پادشاهان تخاری شده بودند،

۱ همان‌گونه که می‌دانیم، پیش از به میان آمدن شاهنشاهی هونوها، بر استپ‌ها، دولت شاهنشاهی ماه‌تابیان یا یوئەشی‌ها فرمان می‌راند که روشن است همونوها و اوسونی‌ها و سایر قبایل دشت‌نشین همه فرمان‌بردارشان بودند. روشن است در گذشته، پادشاهان برای نگهداری دولت خود، حرم‌سراهایی می‌آراستند و در آن گلچینی از بانوان را از همه قبایل زیر دست خود گرد می‌آوردند و این‌گونه، با برپایی پیوندهای خویشاوندی، به گونه‌ای همه قبایل را از رشته دختران‌شان در ساختار قدرت مشارکت می‌دادند. به گونه‌ای که افتخار خویشاوندی با خاندان شاهی را پیدا می‌کردند. همین‌گونه، دختران خود را به زنی پادشاهان و یا شهزادگان کشورهای زیر دست خود می‌دادند تا با رشته پیوندهای خانوادگی، قدرت خود را بیش‌تر استوار گردانند.

در مورد، مشخص مورد نظر، ماه‌تابیان با دادن شاه‌دخت‌ها به شاهان کشورهای زیر دست، چنین سنتی را رایج ساخته بودند که همانا ولی‌عهد، شاه آینده، از شه‌بانوی مه‌تابی باشد. در مورد ماودون، برعکس چنین شد که چون او، پسر ارشد شاه از زن نخستش بود، و روشن است خود را جانشین تاج و تخت پدر می‌پنداشت و برعکس، پدرش می‌خواست پسر کوچک‌تر خود از زن ماه‌تابی (ماه‌بانو) را ولی‌عهد بسازد، و از همین رو او را به دربار ماه‌تابیان به عنوان گروگان فرستاده بود، در برابر پدر برآشف و دست به کودتا زد و کار به جایی رسید که دولت ماه‌تابیان را از بن برانداخت. روشن است در این کار، او این شانس را داشت تا از دشمنی اوسونی‌ها با ماه‌تابیان بهره‌برداری بایسته‌ای کند.

در مورد مشخص مورد نظر، سخن بر سر این است که قبیله یوئەشی (ماه‌تابیان) پاس‌دار منافع خود از راه کیش مادرسالاری و قبیله‌های دیگر، مانند اوسون‌ها و هونوها به رهبری ماودون، برعکس، مدافع پدرسالاری بودند که کشاکش میان این دو گروه، سرانجام به سود پدرسالاران پایان یافت. —گ.

ورانداز (مقایسه) کرده و متمایل به یک چیز پنداشتن اوسونی‌ها و آسیانی‌ها شده بودند.^[۲۶] با آن‌که به گونه‌ای که اومنیاکف خاطرنشان ساخته است «هیچ مدرکی را جز از همانندی ظاهری واژه‌های «اوسون» و «آسیان» نمی‌توان به سود این دیدگاه ارائه کرد». به این موضوع، به پیمان‌ه معینی در آثار پژوهش‌گرانی چون ژ. شارپانتیه Zh.Sharpante، گ. هالوان g.Haloun، گ. او. ویلی G.U.Veyli، ی. گارمات Ya.Garmatta، س. آلتهایم S.Althaym و دیگران نیز پرداخته شده است.^[۲۷]

به سال ۱۹۷۴ آ. ن. برنشتام (Bernshtam N A) اندیشه اوسونی بودن کوشانی‌ها را مطرح کرد.^[۲۸] اکنون، ای. پولیبیلنک بر اندیشه تخری زبان بودن اوسون‌ها پا می‌فشارد.^[۲۹] یو. ا. زویف هم با پیروی از نو. ا. اریستف و ک. سیراتوری، به اندیشه ترکی‌زبان بودن اوسونی‌های باستان، متمایل است.^[۳۰]

افزون بر این، به باور آن‌ها، نام اوسون، در نام‌های سرزمین‌های بازماندگان اوسون‌های باستانی هفت‌رودژوز (جُز)‌های بزرگ یا کهن (که در سنت‌های نَسبی-تباری قزاق‌ها به نام اویسون‌ها Uysun و در سنت‌های نَسبی-تباری قرقیزهای معاصر در سیمای ساختار قبیله‌ای تیره اویشان (uyshun) متباز شده؛ بازتاب یافته است.^[۳۱]

به پنداشت چینی‌ها، اوسونی‌ها کوچیان «ناب» بودند. آن‌ها «زمین‌ها را قلبه و ماله نمی‌کردند و در آن چیزی نمی‌کاریدند» (کشت نمی‌کردند) - گ. ا. هم‌راه با چارپایان در جست‌وجوی آب و سبزه می‌کوچیدند و این آداب و رسوم‌شان با هونوها هم‌خوانی داشت.^[۳۲] عبارت قالبی و متحدالمال «در جست‌وجوی آب و سبزه می‌کوچیدند» برای توصیف بسیاری از توده‌ها در این سوی دیوار بزرگ چین (چانگ‌چنگ یا چان‌چئن) به کار می‌رود. مگر، این که این قبایل کوچیان «ناب» بوده باشند، درست نیست. برای مثال، بان‌گو گزارش می‌دهد که بانو فئن Fyn - شاه‌دخت چینی که همسر کونمو kunmo - شاه اوسونی‌ها بود و در بارگاه او می‌زیست، هدایایی را در میان گرداندگان اوسون که «زمین‌دار و مسکون» بودند، پخش کرد. سرزمین مغولستان کنونی، که در گذشته کشور یورت‌ها (چادرها یا خیمه‌ها)ی هونوهای باستانی شمرده می‌شد، پس از کاوش‌های دامنه‌دار باستان‌شناسی، امروزه چونان «کشور شهرهای باستانی» شناخته می‌شود.^[۳۳]

درباره کشور اوسون، خود گزارش‌گران چینی به «چئن-ی» (آبادی‌های احاطه شده با دیوارها) و آن‌که اوسون‌ها «دارای شهرها و روستاها» اند، و نیز «به کاشت درختان می‌پردازند»؛ اشاره کرده‌اند و نگاشته‌اند که «اوسون‌ها دارای اسب‌های بسیارند و ثروت‌مندان آن‌ها تا چهار یا پنج‌هزار اسب دارند».^[۳۴]

به احتمال زیاد، اوسون‌ها نه کوچ‌روان «کلاسیک» و نه هم «کشاورزان و زمین‌داران «کلاسیک» بودند، بلکه به شیوه نیمه‌کوچ‌روی و نیمه‌زمین‌داری می‌زیستند که در آن دام‌داری با کشاورزی و شیوه زندگانی دشت‌نوردی با زندگی نیمه‌مسکون آمیخته شده بود. کاوش‌های باستان‌شناسی کنون به گونه مدلی نشان داده است که شیوه اصلی پیش‌برد اقتصاد دام‌داری در میان اوسون‌ها باستان به چرا بردن رمه‌ها در مسیرهای نصف‌النهار و کوچ‌روی در مناطق و گستره‌های بیخی معین در زمان‌های معین سال بوده است. به سخن دیگر، کوچ‌روی نه به گونه نامنظم، بلکه به شدت سامان‌مند صورت می‌گرفته است. شاید دلیل ویژه بودن شیوه زندگی اوسون‌های باستان همین بوده باشد؛ بود و باش در یورت‌ها یا چادرهای «تسیون‌لیو» (tsyunlu)، «کلبه‌های نوع تسیونی» Sünnu^[۳۵] گردی‌نما (rounded shape) دارای چهارچوب‌ها یا استخوان‌بندی‌های بافته‌شده از شاخه‌های درختان بید. «شاخه‌های بافته‌شده درختان بید، دیواره‌ها و چترهای بوریایی، بام خانه‌های‌شان را می‌پوشانید».

شالوده شمارش نظامی-قبیله‌ای یگان‌ها در اتحادیه اوسونی، سیستم ده‌تایی (دهی یا تومانی) بود، نشانه استاندارد که بایسته است آن را در گزارش‌ها درباره «ده پسر» شاه کونمو دید. تقریباً همین‌گونه عبارت «ده پیشوا» یا «پیشوایان دهگانه» در خاقانات نیمه‌تاریخی ترکی غربی - ایستیمی خاقان (Eshtemi) هنگام توضیح خاقانات دهگانه بعدی‌تر «اون‌اوک» («ده پیکان»)، که در همین سرزمین‌ها پسان‌تر (به سال‌های ۶۰۳-۶۹۹) ساخته شد، حضور دارد.

خاقانات ترکی غربی، چونان میراث سامانه نظامی، دموکراتیک، به شکل یک سازمان «سه‌سازه‌ای ساخته شد: «جناح چپ، مرکز و جناح راست» در پنج منطقه قبیله‌ای در هر جناح و مرکز خاقانات. درست همین‌گونه، نیاکان اوسونی [تورکیوت‌ها یا کوگ ترک‌ها-گ.] به سه بخش تقسیم شده بودند و نقش رهبری را در این اتحادیه، پیشوا کونمو بازی می‌کرد. ساختارهای سه‌گانه همانند بسیار مناسب برای جنگ و «شکار»های گروهی و از نظر ظاهری شبیه با اتحادیه سه‌سازه‌ای، خویشاوندی با ازدواج‌های درون‌خانوادگی پسرعموها با دخترعموها cross-cousin^[۳۶] در دوران باستان بسیار رواج داشت که در این خویشاوندی‌ها، رشته‌های هم‌پیوندی با ازدواج فرزندان تیره‌های فرمان‌روایان که خودگردانی و خودمختاری آن‌ها را از راه چنین خویشاوندی‌ها تأمین می‌کرد، شیرازه می‌یافت. مدت‌ها پسان‌تر از این، بر اساس ترکیبی از سازمان سه‌سازه‌ای و سامانه‌های شمارش سه‌دهی یا سه ده‌تایی decimal number system (سه «صدتایی» - بخش دوم آن) در گستره قزاقستان سه ژور (جزء) «صدتایی» چونان نمادی از همه مردم قزاق شکل یافت.

ویژگی‌های فرهنگ مادی اوسونی‌ها در نامه شکواییه و گلایه‌آمیز شاه‌دخت چینی از بستگانش که وی را به زنی پادشاه اوسونی‌ها داده بودند، بازتاب یافته است: «شما مرا به زنی پادشاه اوسون‌ها داده‌اید که به دور از کشور آسمانی (کشور بهشت‌گون چین) در آخر جهان زندگی می‌کند. تسیونلو Tsyunlu (خیمه کروی)، خانه من است که دیوارهای آن از چوب‌های بید ساخته شده است. خوراکم گوشت و نوشیدنی‌ام شیر ترش است.»^[۳۷]

سخن گفتن درباره قلمرو تباری اوسونی‌ها از روی اطلاعات در دست داشته منابع چینی بسیار دشوار است. چون، نفوس گروه حاکم یا قبیله حاکم به طور کامل شناخته نشده مانده است و خود اتحادیه سیاسی، که در نتیجه تعویض دودمان، نام سیاسی اوسون را به خود گرفته بود، از دیدگاه تباری متشکل از قبایل گوناگون بوده است.

از گزارش سال ۷۳ پیش از میلاد چنین برمی‌آید که گستره دولت اوسونی در خاور در برگیرنده مناطق تسزیان و ائشی بوده است. درباره تسزیان با اطمینان گفت که این منطقه مربوط یوئه‌شی‌ها بوده است و نام آن هم یک نام یوئه‌شی، کیان Kayaan به معنای سفید. نام چینی ائشی (اکسا) مطابق نوشته‌های بطليموس، منطقه اکسا-اسکیت Scythians Akassa در آن سوی کوه‌های کاسیاس Kasiys در خاور تیان‌شان را به خاطر می‌آورد. به گفته بطليموس، در آن سوی آن، در دامنه‌های کوه‌های اندومی Emod، اسکیت‌های هاورانی یا خاورانی Hauran می‌زیستند که با گستره «فرمان‌روای خونی یا هونی» گاه‌نامه‌های چینی یک چیز است.

قبیله یوئه‌شی خونی hune tribe، در میانه‌های سده دوم پیش از میلاد، به بخش‌های میانی استان کنونی گانشو در ناحیه‌های چژان‌ئی Zhangye و تسزیویان Jiuquan کوچیده بودند.^[۳۸]

با شکست یوئه‌شی، این زمین‌ها زیر سیطره امپراتوری هونوها قرار گرفت و بر این اساس، دیگر یک منطقه هونویی شمرده می‌شد. به سال ۱۲۱ پیش از میلاد، باشندگان آن به گستره دولت چینی هان پیوستند و محل بود و باش‌شان دیگر یک گستره «متروک و تهی از سکنه» شمرده می‌شد. سفیر دولت هان، در سال ۱۲۰ پیش از میلاد، کونمو، پادشاه اوسونی‌ها را مایل به کوچیدن به همین‌جا کرده بود.^[۳۹]

مرزهای سیاسی اوسون‌ها در غرب، از روی شرح روی‌دادهای مربوط به دعوت شانیوی خودگماشته هونوی شمالی به کانتسزیو-کنگها Kantszyuy-Kangha و تاخت و تازهای او بر اوسون‌ها در سال‌های دهه چهل پیش از میلادی می‌شود. گزارش شده است که در یکی از یورش‌ها بر اوسون‌ها، شی‌شی (شاه شاهان)، پادشاه دولت هونوی شمالی، تا نزدیکی

پای تخت اوسون‌ها- شیگو Chigu رسیده بود و مردمان بسیاری را کشته و شماری را هم به اسارت برده بود و رمله‌های‌شان را هم ربوده بود.

اوسونی‌ها مصمم به پی‌گرد او نشدند. این‌گونه، مرز غربی آن‌ها، به فاصله یک‌هزار لی، به یک سرزمین تهی از باشنده مبدل گردید.^[۴۰] شاید، در این زمان، مرز غربی اوسون‌ها به دره تالاس نمی‌رسید، چون شی‌شی همو در کرانه تالاس دژی برپا کرده بود که در نظر داشت از همان‌جا گستره اوسونی‌ها را بگیرد. از همین رو بود که اوسون‌ها مصمم به بستن اتحادیه با دولت چینی‌ها در برابر هونوهای شمالی شدند؛ چیزی که نفوذ چین را در کشور اوسون‌ها تقویت بخشید و خشم و ناخشنودی باشندگان بومی را برانگیخت. به ویژه دخالت چین در امور جانشینی پادشاه که در آن گروه‌های دارای گرایش‌های هونویی و چینی، بر سر تاج و تخت مناقشه داشتند، به آتش تنش‌ها هیمة می‌انداخت.

نتیجه این درگیری، فروپاشی دولت اوسون به دو بخش، کونموی بزرگ و کوچک بود. این روی‌داده‌ها بین سال‌های ۶۴-۵۱ پیش از میلاد رخ داده بودند. اما سال‌های ۴۵-۱۴ پیش از میلاد، سال‌های پادشاهی کونمو تسیلیمی Tsylimi اوج شکوفایی دولت اوسون شمرده می‌شود. چون، او تخت و تاج را با اقتدار در دست داشت و در متصرفاتش، «آرامش و صلح پای‌دار» فرمان‌فرما بود. پیوند زناشویی او با شاه‌دختی از دودمان حاکم‌ها، خود گواه بر اهمیت دولت اوسون در نقشه سیاسی آسیای مرکزی و خاوری و ذی‌نفع بودن اوسون‌ها در روابط هم‌پیمانی با دولت‌ها است.

این تنها دودمان حاکم چین نبود که شاه‌زاده خانمی را به زنی کونموی اوسون‌ها داده بود. شانیوهای هونویی هم شاه‌دخت‌هایی را به همسری کونموهای اوسونی می‌دادند. در عین حال، دختر کونمو به نام دی‌شی Dishì (شهبانوی دی)، همسر فرمان‌روای ترکستان خاوری بود.

چینی‌ها پیش از سده سوم میلادی، به گونه مفصل، بر تاریخ اوسون‌ها روشنی می‌افکنند. هنوز، به سال ۴۳۷ پیش از میلاد، گزارش‌هایی درباره سفارت اوسون‌ها به چین دیده می‌شود. از دوره اوسون‌ها یادمان‌های باستان‌شناسی بسیاری بر جا مانده است: ظروف گرد سفالی و گلی، پیکان‌های دارای نوک‌های آهنی arrowheads، شمشیرها، خنجرها، سنجاق‌ها، گردنبندها از سنگ‌های گران‌بها، گوشواره‌ها، دست‌بندها، آینه‌ها و... همه و همه، گواه بر فرهنگ شکوهنده‌ای اند.

تجزیه و تحلیل واژه‌های سیاسی چینی که نشان‌دهنده اشکال مختلف سازمان‌های اجتماعی در میان کوچیان آسیای مرکزی اند و در دفترهای تاریخ دودمانی از دوره «شی‌تسزی» حفظ شده‌اند، بسیار جالب است. ایچیدی H. Echedi، تجزیه و تحلیل بسیار

دقیقی از ترمینولوژی چینی، مربوط به مرحله پیش از تشکیل دولت تحول اجتماعی جوامع کوچ‌رو انجام داده است.

تجزیه و تحلیل ترمینولوژی مقتضی که برای عهد مورد بررسی به کار می‌رود، به دلیل شکل‌گیری دولت‌ها و امپراتوری‌های کوچی در گستره آسیای مرکزی، دل‌چسبی ویژه‌ای بر می‌انگیزد. به عنوان مثال، با سخن گفتن در مورد اوسون‌ها و گاوچه‌ها (gaoche) (کوچه‌ها، تخارها، یا کانتسزبوی‌ها)، منابع چینی از واژه «گو» یعنی «دولت» کار می‌گیرند؛ مانند:

«اوسون-گو»، یعنی دولت اوسونی،

«شین-گو»، یعنی دولت کوچی،

«گاوچه-گو» یعنی دولت گاوچه،

که گواه بر شکل‌گیری مناسبات دولتی در میان آن‌ها است.

بایسته یادآوری است که در عهد «مهاجرت‌های بزرگ»، به ویژه حمله قبایل کوچی یوئه‌شی، به نوبه خود، هونوها و اوسون‌ها را به خاور رانده بودند، زمینه ایجاد امپراتوری آسیای مرکزی-هندی کوشانی را در سده‌های یکم-چهارم میلادی از پیش تعیین کرده بود. شاهنشاهی کوشانی، یکی از نیرومندترین کشورهای عهد باستان بود که تأثیر شگرفی بر اوسون‌ها و کنگویی‌ها برجا گذاشته بود و اقلیم سیاسی و فرهنگی دیگری را غیر از آن‌چه که دولت‌های هخامنشی و پادشاهان هلنی آسیای مرکزی به میان آورده بودند، بر شالوده هم‌زیستی و آمیزش سنت‌های یونانی و بومی و فرهنگ هندی و آسیای مرکزی، پدید آورده بود که به ویژه در پذیرفتن آیین بودایی (که میهن و خاستگاه آن، هند شمرده می‌شود) چونان دین رسمی کشور، بازتاب می‌یافت.

یوئه‌شی‌های در گذشته کوچ‌رو، بسیار زود سنت‌های فرهنگ زمین‌داری و کشاورزی را پذیرفتند و شایستگی خود را در دولت‌داری ثابت ساختند. آن‌ها در سده یکم میلادی در بلخ، جوی‌های آبرسانی و آبیاری نو، واحه‌های دهگانی و شهرها ساختند. فرمان‌روای آن‌ها، هرایوس (به روسی گیرای Giray، به انگلیسی Heraios) برای خود سکه‌هایی سیم‌گونی با تصویر image خودش به شکل یک سوار مسلح با نوشتار یونانی ضرب زد که نمادی از سنت‌های استپ‌ها و دولت‌داری هلنی‌ها بود. هرایوس، خود را «کوشان» لقب داد.^۱

۱ در باره کوشانی‌ها در ویکی پدیا چنین آمده است:

طبری نوشته‌است که بهرام گور که از ۴۲۱ میلادی تا ۴۳۸ میلادی پادشاه ساسانی بود، با ترک‌ها جنگیده است. فردوسی هم از شکست ترک‌ها به دست بهرام گور سخن گفته است و این در حالی است که در زمان بهرام گور هنوز ترکان به این ناحیه نیامده بودند؛ بنابراین، درباره کدام ترک‌ها سخن رفته است؟ مارکوارت نظر دارد که بهرام گور در واقع با خیانیان جنگیده بود. در ایران گمان می‌کردند یا می‌دانستند که بین خیانیان نو آمده و کوشانیان از قدیم یک نوع ارتباط وجود دارد. به قول طبری، بهرام گور در آن زمان یک قسمت از خاک هندوستان را که در آن نقاط ملک ←

→ کوشانیان وجود داشت، می‌خواست به مملکت خود ملحق کند. تاریخ‌دان ارمنی به نام یگیشه واردپت نیز خبر می‌دهد که یزدگرد دوم ناگهان به کشور خیانیان تاخت که آن‌ها را کوشانیان هم می‌گویند. خلاصه دو مآخذی که اصلاً هیچ ارتباطی با هم ندارند، خیانیان را با کوشانیان پیوند داده‌اند و این امر ثابت می‌کند که جدا کردن خیانیان از کوشانیان نشاید.

در مآخذ زبان پهلوی و زرتشتی، هیتالیان با خیانیان و در مآخذ عربی، هیتالیان با ترک‌ها و در مآخذ ارمنی، هیتالیان با کوشانیان آمیخته شده‌اند و این یکی از دلایلی است که مطالعه در مورد تاریخ این منطقه را مشکل ساخته است. کمی بعد از مرگ گندفر، قندهار و پنجاب به دست یک سلسله از طایفه یوئه‌چی افتاد که آن‌ها را از نژاد ایرانی سکا می‌دانند. یوئه‌ژی‌ها یکی از پنج قبیله اتحادیه کوچ‌نشینان، کوشانی‌ها بودند، که قبایل یوئه‌ژی را متحد ساختند و امپراتوری را تأسیس کردند که در اوج قدرت از ترکمنستان تا غرب چین تا مناطق مرکزی هند وسعت داشت. استراتژی یورش‌گری کوشانیان و مرکزیت فرمان‌روایی‌شان در امتداد جاده ابریشم، آن‌ها را قادر ساخت تا در سرزمین‌های میان چین و روم سومین ابرقدرت عصر باستان شوند. بدین‌سان، آن‌ها که زمانی قومی کوچ‌نشین بودند، پس از یک‌جانشینی و شهرنشینی، تبدیل به یک دولت‌شهر (Cosmopolitan) متمول شده بودند.

نخستین حکمران خودخوانده کوشانی هرایوس (Heraios؛ فرمان‌روایی: ۳۰-۱ م.) بود که در یک قدمی ریاست قبیله کوشانی قرار داشت. اما به زودی قدرت به دست کوچوله کادفیز (Kujula Kadphises؛ فرمان‌روایی: ۸۰-۳۰ م.) افتاد و او شاهنشاه واقعی کوشان شد و قبایل متفرق و ستیزه‌جوی یوئه‌ژی را زیر لوای کوشانیان در سده نخست میلادی متحد ساخت.

سکه طلایی کانیشکا یکم (Kanishka I)، شاهنشاه مقتدر کوشانی روی سکه: تصویر ایستاده شاهنشاه با پوشاک کوشانی: بالاپوش (پالتو) سنگینی بر تن، بوت‌های (چکمه‌ها) بلند به پا، و شلوار بلند و پُرچین بر جانش. پیش رویش میز کوچک قربانی است و به دست چپش نیزه طولی گرفته و از شانه‌هایش شعله‌های آتش ساطع می‌شوند.

نوشته روی سکه به زبان باختری و خط یونانی (با اضافه شدن حرف کوشانی «ش»): PAONANONPAO $\text{KANHPKI KO\text{P}ANO}$ ؛ تلفظ: «Shaananoshaos Kanishki Koshano»؛ شاهنشاه، کانیشکای کوشانی.

پشت سکه: تصویر بودای ایستاده به سبک هیلنی، که با دست راستش رُستی نمادین از نشان اطمینان و امنیت (آبه‌یا مودرا) را شکل داده، و با دست چپش چین ردایش را گرفته است.

نوشته پشت سکه به خط یونانی: BODDO «بودا». در سمت راست نشان کانیشکا (tamgha) ترسیم شده است. یادداشت‌گزارنده: این سکه که در موزه بریتانیا موجود است، بزرگ‌ترین سندی است که هم آریایی بودن کوشانی‌ها و هم ایرانی‌زبان بودن‌شان را ثابت می‌سازد.

پادشاهان کوشان کوچوله کادفیز و ویمه کادفیز جانشین او تمام قلمرو یوئه‌چیان و تخاریان را با بخش بزرگی از سرزمین سکاها به تصرف خویش درآوردند. کوچوله کادفیز پس از گرفتن باختر از سکاها و هندوپارتیان قلمرو فرمان‌روایی کوشان را به سرزمین گندهارا (در شمال‌شرقی افغانستان و شمال پاکستان) گستراند و شهر تاکسیلا (در شمال‌غرب پاکستان) را پای‌تخت مهم خود، و شهر بگرام (که در دوران باستان زیر کاپیسا نامیده می‌شد، در نزدیکی پای‌گاه هوایی بگرام) را به‌عنوان پای‌تخت تابستانی خود برگزید که این شهر مرکز عمده بازرگانی نیز بود. از این دو پای‌تخت، و چند مرکز مسکونی و بازرگانی دیگر در شمال، کوشانیان به زودی فعال‌ترین بازرگانان شده، و الفبای یونانی را برگزیدند و سکه‌های طلایی خود را ضرب کردند که در آن چهره‌های شاهنشاهان کوشانی، شعارهای و نمادهای یونانی و تأثیرپذیرفته از مسکوکات رومی نقش و از این سکه‌ها برای داد و ستد از کاروان‌های جاده ابریشم استفاده می‌شد.

در سال ۴۸ میلادی، کوچوله کادفیز از هندوکش عبور کرد و در دره کابل با هرمایوس (Hermaeus) واپسین پادشاه یونانی آن منطقه متحد شد تا سکاها (دولت هندوسکایی) را در شمال هند شکست داده و امپراتوری را بنیان گذارد که بازماندگان کوشانی پس از او آن را از رود گنگ در شرق تا صحرای گبی در شمال وسعت بخشیدند.

سرانجام، پس از سال ۱۲۵ میلادی این کشور به پادشاهی تعلق گرفت کانیشکا نام، که در ادبیات بودایی شهرتی به کمال دارد و از مبلغان و معتقدان مؤمن دیانت بودایی به شمار است. فرمان‌روایی کانیشکا، سومین امپراتور کوشان، که از اواخر سده اول تا اوایل / اواسط سده دوم میلادی به طول انجامید، از دو پای‌تخت اداره می‌شد: پوروشاپوره (شهر) ←

→ امروزه پیشاور، و مجموعه پای‌تخت تابستانی در بگرام (کاپیسا)، که با قصرهای خوش‌گذرانی امپراتورهای روم و دودمان‌ها در چین رقابت می‌کرد.

ولایت (استان) تخار در شمال افغانستان از مناطقی است که تخارها (کوشانی‌ها) نام خود را به او داده‌اند و مردم این استان از بازماندگان کوشانی‌ها هستند که زبان‌شان فارسی و خود را تاجیک می‌نامند.

اردشیر بابکان نخستین شاهنشاه ساسانی پس از تسخیر سگستان و ابرشهر (خراسان فعلی) و مرو و خوارزم و بلخ قدرت خود را بر نواحی شرقی نیز بسط داد و پادشاهان کوشان (دره کابل و پنجاب) و توران قزدار (در جنوب کویت) و مکوران (یا مکران)، سفیرانی به حضور او فرستادند، و او را به شاهنشاهی شناختند. در زمان شاپور یکم برادر او شاهزاده پیروز به حکومت کوشان گماشته شد و لقب پادشاه بزرگ کوشان داشت.

۳۰-۸۰ میلادی: کوجوله کادفیز (Kujula Kadphises)، فرمان‌روای کوشانی، از طریق فرارود (ماوراءالنهر)، شمال آمودریا (یونانی: Oxus)، گندهارا را فتح کرده، بر هندوپارتیان یورش می‌آورد، و آن‌ها را از هند به سوی دره کابل رانده، و به انقراض آن‌ها سرعت می‌بخشد.

۸۰-۱۲۷ میلادی: ویم کادفیز (Vima Kadphises)، جانشین کوجوله، قلمرو کوشانیان را تا جنوب و مرکز افغانستان می‌گستراند.

۱۲۷-۱۴۷ میلادی: کانیشکا یکم (Kanishka I)، شاهنشاهی کوشان را با برگزیدن پای‌تخت در پیشاور و بگرام استحکام می‌بخشد، جامعه کاسموپولیتنی ((Cosmopolitan))؛ جهان‌شهری یا بین‌المللی شکل می‌گیرد، این دوران به سبب به دست آوردن ثروت کلان از راه تجارت جاده ابریشم و تبادل فرهنگی بین شرق و غرب، دوران طلایی آسیای میانه به شمار می‌رود. خلق آثار هنری بی‌نظیر و تبادل فرهنگی در عهد شاهنشاهی کانیشکا (ح. ۱۰۰ تا ۲۲۵ م.) به اوج خود می‌رسد. تشویق کوشانیان به آیین‌های بوداگرایی (در شرق افغانستان در نیایش‌گاه‌ها و زیارت‌گاه‌هایی چون هده) و زرتشتی (در غرب، در بین آنانی که از تبار پارس‌ها هستند، در پای‌گاه‌هایی چون سرخ‌کوتل) و ارجحیت‌دادن آن‌ها به سبک نگارگری رئالیسم یونانی (Hellenistic) موجب ظهور دوره‌ای برجسته و بارور از بروز هنری می‌شود. به طور مثال، نخستین تندیس‌گری‌ها و ترسیم شناخته‌شده از بودا بصورت انسان در یک سکه کوشانی از سده اول میلادی ظهور می‌کند. شواهد هنردوستی و تبادل فرهنگی کوشانیان در هده (در نزدیکی جلال‌آباد)، سرخ‌کوتل (در ولایت بغلان در شمال افغانستان) و بگرام (شمال کابل) و دیگر پای‌گاه‌های باستان‌شناسی در پاکستان و هند یافت شده است. ۱۴۰-۲۲۵ میلادی: پارچه‌پارچه شدن در عهد فرمان‌روایی هوویشکا (Huvishka؛ ۱۸۳-۱۴۰ م.)، حکومت کوشانیان رو به ضعف می‌نهد؛ ساسانیان در اواخر سلطنت واسودوا یکم (Vasudeva I؛ ۲۲۵-۱۹۱ م.) سرزمین‌های کوشانیان در افغانستان را می‌گیرند.

۲۴۱ میلادی: تاریخ احتمالی دست‌یابی ساسانیان بر بگرام. امپراتوری کوشانی که زمانی ابرقدرتی توان‌گر بود از میان می‌رود و به دولت‌های خرد و چندتکه کوشانی‌ساسانیان و کوشان‌شاهان هندو تقسیم می‌شود.

شاپور دوم لازم دید که از جانب حدود شرقی کشور نیز تکلیف خود را با کوشانیان که مداخلات آن‌ها ممکن بود مانع از توفیق در کار روم باشد، روشن کند. در این‌جا نیز بخت با وی یار شد، چرا که ضعف کوشانیان، سرزمین آن‌ها را که یک بار نیز در مقابل پدرش هرمز دوم، تسلیم شده بود، در سال ۳۷۵ میلادی به قلمرو شاپور درآورد و کوشان از آن پس تا دوران بهرام دوم که هیاطله (هفتالیان) در آن حدود غلبه یافتند، یک ایالت ایران گشت. سکه‌های معروف به سکه‌های سکایی و ساسانی که از طرف نواب سلطنت قسمت شرقی دولت ایران (خراسان) ضرب شده، حاکی از اینست که تا زمان بهرام دوم این ایالت بزرگ در زیر فرمان یکی از شاهزادگان خانواده سلطنتی ملقب به کوشان‌شاه بوده است.

سنگ‌نوشته رباطک به زبان باختری و خط یونانی، از دوران کانیشکا، امپراتور مقتدر کوشانی، در این سنگ‌نوشته زبان به کار رفته در آن به نام «زبان آریایی (ariao)» یاد شده، پای‌گاه باستان‌شناسی سرخ‌کوتل در ولایت بغلان، سده دوم میلادی، موزه ملی افغانستان در کابل.

کوشانیان در عهد فرمان‌روایی کانیشکا بر آسیای میانه فرمان می‌راندند و از طریق فعالیت‌های گسترده بازرگانی ثروتی بزرگ جمع‌آوری کردند و در این دوره شهرها رونق بسیار پیدا کرده و تندیس‌گری بودایی و بنای معابد شکوفا شد. یک‌جانشینی تحول بزرگی در زندگی این کوچ‌نشینان به‌وجود آورد. آن‌ها که تجربه‌ای در هنر و معماری نداشتند، هر هنری را که در مسیر راه‌شان می‌دیدند و با ویژگی‌های آن‌ها تناسب داشت اقتباس می‌کردند. این منجر به زایش یک هنر بومی درخشان شد که از هم‌آمیزی مفکوره‌های غربی یونانی-باختری با مفکوره‌های شرقی هندی و تعبیری از ویژگی مؤثر پُرشور و پویای آسیای میانه تأثیر می‌پذیرفت. ←

→ منطقه گندهارا قلب شاهنشاهی کوشان و زادبوم یک جامعه چندقومی و مدارا با گوناگونی‌های مذهبی بود. موقعیت مطلوب استراتژیک (سوق الجیشی) گندهارا و دسترسی مستقیم آن به راه‌های تجاری زمینی جاده ابریشم و پیوند آن با بنادر در دریای عرب، این منطقه را در طول تاریخ طولانی آن آماج لشکرگشایی‌های متعدد چون هخامنشیان، اسکندر مقدونی (۲۴۳/۲۲۷-۲۴/۳۲۷ پ.م)، مائوریاهای هند، سلوکیان، شاهان یونانی باختری و بازماندگان هندویونانی آن (سده‌های سوم تا دوم ق.م)، سکاها و اشکانیان (سده‌های دوم تا یکم ق.م)، ساخت.

ادغام نژادها، باورها و مهارت‌هایی که در غرب و شرق رشد یافته بودند، فرهنگی دست‌چین و التقاطی پدید آورد که به طور روشن در هنرهای تصویری دوره کوشانی دیده می‌شود. درون‌مایه‌های (تم‌ها) برگرفته از اساطیر یونانی و رومی با نمادها و ظرافت‌های بودایی درآمیخته و نخستین ترسیم بودا در شکل یک انسان و ابتدایی‌ترین نگاره‌های شخصیت‌های مهم بودایی چون بوداسف (Bodhisattva) را در عصر کوشانیان خلق کرد.

زنی ایستاده بر روی یک ماکارا (makara: موجود دریایی افسانه‌ای در آیین هندو)، پای‌گاه باستان‌شناسی بگرام در ولایت پروان، سده نخست میلادی، موزه ملی افغانستان در کابل.

کوشانیان صرفاً گردآورندگان هنر نبودند، بلکه حامیان و مشوقان اصلی هنر نیز بودند. کوشانیان در سفارش دادن آثار هنری، دستور می‌دادند تا چهره‌ها و پوشاک آنان در کنار بودا و همراهان وی قرار داده شوند. این خوداستواری جدید سبکی بی‌نظیر از هنر گندهارا را پدید آورد که در آن هنر یونانی و رومی و دورنمایه‌های تأثیرپذیرفته از مفکوره‌های هندی بدون کم‌وکاستی توسط هزاران هنرمند مشغول خدمت آیین در حال گسترش بودایی به کار برده می‌شد.

در نوشته‌های بودایی، از کانیشکا شاهنشاه کوشانی (حدود ۱۰۰ م)، او که هیچ‌کس دیگری چون او پشتیبانی نیک‌خواهش آیین بودایی را حمایت کرده، تجلیل شده است.

سُرخ‌کوتل: وجود نمادهای ایرانی در فرهنگ کوشانی از همه پیش‌تر در ویرانه‌های به جای مانده از مجموعه نیایش‌گاه زرتشتی سُرخ‌کوتل، با پلکان (راه‌زین) پیش‌رفته، واقع شمال هندوکش در نزدیکی شهر پُل خُمَری، مرکز ولایت بغلان دیده می‌شود. کاوش‌های سرخ‌کوتل بین سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۶۶ هم‌زیستی آیین خالص بومی زرتشتی، بدون هیچ‌گونه تأثیرپذیری از بوداگرایی، را در این منطقه نشان می‌داد. به نظر می‌رسد کانیشکا از هر دو آیین بودایی و آیین ایرانی میتراییسم استقبال کرده است. قطعاتی از تندیس کانیشکا در سرخ‌کوتل پیدا شده که از آثار نفیس باستانی موزه ملی افغانستان در کابل به شمار می‌روند.

گنجینه بگرام: در شصت کیلومتری شمال‌غرب کابل، در نزدیکی شهر امروزی چاریکار، در محل پیوندگاه غوربند و دره پنجشیر، پای‌تخت تابستانی شاهنشاهی کوشانیان بنا شد، در جایی به نام کاپیسا (که بعدها بگرام نام گرفت، و نباید با پای‌گاه هوایی بگرام امروزی اشتباه شود).

بگرام که در یک نقطه گذرگاه کلیدی در امتداد جاده ابریشم بین کابل و بامیان واقع بود، زمانی توسط کوروش بزرگ، شاهنشاه هخامنشی ویران شد، و بعد از مدت کوتاهی توسط جانشینش داریوش بزرگ ترمیم شد، و بعدها توسط اسکندر مقدونی از نو بنا شده و در آن دژی برپا شد و به نام اسکندریه قفقاز (Alexandria of the Caucasus) مسما شد که این شهر را به یک پای‌گاه دفاعی برای یونانیان باختر تبدیل کرد. در اطراف جاده اصلی در بگرام، که توسط دیوار خشتی (آجری) بلند با برج و باروهایی در چهار گوشه آن مستحکم شده بود و قصر تابستانی کوشانی واقع در این شهر کارگاه‌ها و دکان‌هایی واقع بودند. عاج‌های نفیس از هند، جعبه‌های لاک (lacquer) از چین، ظروف شیشه‌ای و بُرنزی از مصر و روم، برجسته‌کاری‌های گچی تزئینی و دیگر اشیاء از جاده ابریشم نمایش داد و ستد می‌شدند و احتمالاً در صورت کالاهای نگهداری می‌شدند تا از روی آن‌ها کاپی‌برداری شود.

علی‌رغم افتادن کاپیسا (بگرام) به دست ساسانیان در حدود سال ۲۴۱ میلادی، دو انبارخانه مملو از کالاهای جاده ابریشم، که برای جلوگیری از شناسایی آن‌ها مهر و موم شده بودند، تا مدت قریب به هفده قرن در داخل قصر در امان مانده بودند تا این‌که در سال‌های دهه ۱۹۳۰ میلادی توسط باستان‌شناسان فرانسوی کشف شدند. هر یک از این آثار نفیس «گنجینه بگرام» گواهی است بر رونق بازرگانی در عصر کوشانی و احتمال وجود بازارهای مشابه در امتداد جاده ابریشم در سرتاسر جهان متعتمد آن دوران. این کشفیات شیفتگی ما را با دست‌ساخت‌های ماهرانه و شهروندی بسیار فرهیخته و با فرهنگ در عصر کوشانیان تجدید می‌کند.

مجموعه معابد بودایی در هده: هده که یک پای‌گاه (ساحه) باستان‌شناسی یونانی-بودایی واقع در سرزمین باستانی گندهارا، در شش مایلی (ده کیلومتری) جنوب شهر جلال‌آباد در شرق افغانستان است، یکی از بزرگ‌ترین معابد و مجموعه زیارت‌گاه‌های بودایی در جهان، طی سده‌های نخست تا سوم میلادی بوده‌است. هده با موقعیت کلیدی ←

رشد بیش‌تر متصرفات هرایوس به ایجاد دولت عظیم کوشانی انجامید، که بنیادگذار آن کدفیژ یکم Kadfiz I بود که عنوان «شاه شاهان» (شاهنشاه) داشت و چهار سردارنشین کوچک قبایل کوچی را در قلمرو بلخ زیر فرمان خود درآورد و آخرین نمایندگان دودمان‌های هلنی را سرکوب کرد. باختر (باکتريا) در عهد کدفیژ یکم مرکز دولت کوشان و شهر بلخ، پای‌تخت آن بود.

این وقایع به گونه تقریبی مربوط سده یکم میلادی می‌شود. پسر کدفیژ یکم، کدفیژ دوم، سرزمین‌های شمال غربی هند را به سرزمین خود افزود و به هندویسم گرایش یافت.

→ در مسیر دوهزار مایلی سفر زائران و مبلغان بودایی از هند به چین، مرکزی فعال برای ترجمه و تکثیر (نسخه‌برداری) نوشته‌های بودایی و هم‌چنین هنر تندیس‌گری شمرده می‌شد.

بیش از ۲۳۷۰۰۰ پیکره‌های یونانی-بودایی ساخته‌شده از خاک رُس و گچ، تزیینات معماری و سردیس‌ها و تندیس‌هایی که مردان، زنان، کودکان، دیوهای گوناگون، سال‌خوردگان، با حالات و پوشاک قابل تصور، از هر طبقه و مقامی، از هر گونه چهره‌ای از هر گوشه دنیا را نشان می‌داد — حتی چهره‌های بیش‌تر از آن‌چه که برای بازآفرینی تمام یک شهر بودایی ضرورت باشد — در سلسله کاوش‌های باستان‌شناسی در هده بین دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ کشف شد. پیکره‌های به دست‌آمده از هده، عناصری از فرهنگ بودایی و هِلنی (یونانی) را در سبکی کامل و بی‌نظیر قابل شناسایی از هِلنی تلفیق (باهم‌درآمیختن) می‌کنند.

اگرچه به‌عقیده کارشناسان خود سبک متعلق به هِلنی واپسین (متأخر) در سده‌های دوم و اول پیش از میلاد است، اما پیکره‌های به دست آمده از هده احتمالاً متعلق به سده اول پس از میلاد و پس از آن هستند. با توجه به تاریخ کهن، کیفیت عالی، ظرافت کار، گوناگونی و کیفیت حیرت‌انگیز پیکره‌ها، هده می‌بایست یک «شهر کارخانه‌ای» بوده باشد که در آن هنرمندان یونانی و کارآموزان آن‌ها، آشنا با تمام جنبه‌های تندیس‌گری هِلنی، زندگی و کار می‌کردند، به طوری که جان بردمن (John Boardman) دانش‌مند هده را «مهد تندیس‌گری آغازین بودایی به سبک هندویونانی» تعبیر کرده است. ترانسفرانس (انتقال) قهرمانان یونانی به بودایی (به طور مثال از هِراکلیس (Herakles) که در بوداسف (Bodhisatva) بودایی الهام گرفته شده است) به طور روشن در هده دیده می‌شود.

افزون بر این، هده یکی از کهن‌ترین نسخه‌های بودایی به جای مانده در دنیا را ارائه می‌دهد، که احتمالاً یکی از کهن‌ترین نسخه‌های هندی به جای مانده، مجموعه قوانین فرقه سَرُوستیوادا (Sarvastivadin) که مدت‌ها گم بوده و زمانی در تمام سرزمین گندهارا رایج بوده و در نشر آیین بودایی از هند به چین کارساز بوده است. این نوشته‌های بودایی که احتمالاً متعلق به حدود سده نخست میلادی است، و در طی سال‌های ۱۹۹۰ میلادی از هده غارت شده و به پاکستان قاچاق شده، بر پوست درخت توس (غان) به زبان گندهاری نوشته شده‌اند. این نوشته‌ها در درون ظرف سفالی (که بر روی آن نوشته‌ای به همان زبان برنوشته شده بود) کشف شدند و سرانجام سر از کتاب‌خانه بریتانیا در لندن و دانشگاه واشنگتن در سیاتل آوردند. صاحب قانونی این نوشته‌ها هنوز مورد بحث است.

بیش از ۱۰۰۰ مجموعه پیکره‌ها در هده در طی سال‌های دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ کشف شدند و به موزه ملی افغانستان در کابل و موزه گیمه در پاریس منتقل شدند. معابد و استوپه‌های بودایی هده به صورت موزه‌ای آزاد تبدیل شده‌اند که امروزه در معرض خطر جدی قرار دارند. در زمان جنگ شوروی در افغانستان، شمار زیادی از پیکره‌های هده به غارت رفت و به سرعت سر از بازارهای بین‌المللی آثار عتیقه درآوردند. بسیاری از این معابد هده در جریان نبردهای تانک بین سربازان شوروی و چریک‌های افغان که به این منطقه کشیده شده بودند، تخریب شدند. آن‌چه که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان به جای مانده بود در طی جنگ‌های داخلی افغانستان بین سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۱ میلادی تا سرحد نابودی به غارت رفتند. این پای‌گاه افسانه‌ای، که زمانی تاج جواهرنشان عصر کوشانی بود، اینک به ویرانه‌ای تبدیل شده‌است. —گ.

مهاجرت‌های بزرگ توده‌ها از خاور به میانه آسیا □ ۱۴۱

در این باره تصویر الهه شیوا، خدای هندو در سکه‌های عهد کدفیز دوم گواهی می‌دهد. نام‌دارترین پادشاه کوشانی، کنشکا بود که در ثلث نخست سده دوم میلادی می‌زیست.

در عهد کنیشکا، پای‌تخت دولت کوشانی از آسیای میانه، از باختر (بلخ) به پوروشاپورا Purushapura (پیشاور امروزی) منتقل شد. کنشکا به عنوان حامی بودیسم شناخته شده است، اما به روی سکه‌های دوره فرمان‌روایی او، نه تنها تصاویری از بودا، بلکه خدایان مختلف آیین‌های دیگر مانند یونانی و زرتشتی هم دیده می‌شود. خورشید دولت کوشان در میانه‌های سده چهارم میلادی غروب کرد و گستره آن زیر سیطره شاهنشاهی پارسی ساسانی، که جانشین امپراتوری اشکانیان شده بود، رفت.

یافت شدن صدها عدد سکه در گستره آسیای میانه کنونی گواه بر توسعه مناسبات پولی در شاهنشاهی کوشانی است.

شهرهای بزرگ و کوچک کوشانی سامانه کاملی را تشکیل می‌دادند که با جاده‌ها و مسیرهای کاروان‌پیما با هم پیوند می‌یافتند. به گونه‌ای که منابع چینی نشان می‌دهند، هنگامی که کوشانی‌ها بخش چشم‌گیر درازترین مسیر بازرگانی بین‌المللی، جاده بزرگ ابریشم را کنترل می‌کردند، روابط تجاری با امپراتوری‌های روم و هان دارای اهمیت بسیاری بود. در این حال، کوشانی‌ها که به عنوان دلالان در تجارت ابریشم و بسیاری دیگر از فراورده‌ها میان رُم و چین باستان عمل می‌کردند، سود هنگفتی به دست می‌آوردند.

امپراتوری کوشانی یک دولت متمرکز بود، که در آن به شخصیت پادشاه تقدس و الوهیت و ربانیت قائل بودند. از همین رو، کیش ویژه دودمانی با نیایش‌گاه‌های خاص ساخته شده بود. دستگاه دولت کوشانی بسیار پرشاخ و برگ بود و دارای شمار بسیاری از رتبه‌ها و مدارج اداری. دوره کوشانی چکاد و بلندترین ستیغ در توسعه تمدن باستانی مسکون آسیای میانه شمرده می‌شود.

فرهنگ کوشانی آمیزه‌ای بود از فرهنگ‌های بومی طراز خاور باستانی و فرهنگ شادی‌آفرینی دیرین هلی، ظرافت هندی و سبک توفانی gusty style که توسط کوچی‌ها از استپ‌های آسیا آورده شده بودند.

هنر کوشانی در مواد یافت‌شده و به‌دست‌آمده در آرام‌گاه‌های سرشناسان و اشراف گور شده در گورستان‌های باستانی که در کاوش‌های باستان‌شناسان شوروی کشف شده‌اند، بسیار به خوبی مشاهده می‌شود. کنون، نقش بودیسم از روی آثار بودایی که در هر گوشه و کنار امپراتوری کوشانی، دیده می‌شد، برجسته شده است.

در شمار یادمان‌های برجسته عهد کوشانی می‌توان از صومعه مغاره‌ای بودایی در قره‌تپه و نیایش‌گاه فیاض‌تپه در نزدیکی شهر ترمز در جنوب آسیای میانه، محراب مقدس بودایی

sanctuary در سرخ‌کوتل در شمال افغانستان، کاخ کوشانی در خلچه‌یان Halchayane در باکتریای شمالی و... یاد کرد.

فرهنگ کوشانی، که پیوندهای تنگاتنگی با فرهنگ‌های هندی، پارسی، چینی و فرهنگ مردمان استپ اورآسیایی داشت، شکوفایی تمدن‌های باستانی ایرانی آسیای میانه را بازتاب می‌دهد. ارزش‌های فرهنگی کوشانی، تأثیر چشم‌گیری بر توده‌ها و کشورهای هم‌سایه بر جا گذاشته بود که چنین تأثیری به ویژه در منطقه مهم دیگر آسیای میانه باستانی، سغد یا سغدیانا، که شامل واحه‌های بارور وادی‌های رودبارهای قشقه‌دریا و زرافشان است، مشاهده می‌شود.

سغد احتمالاً بخشی از دولت سلوکی و یونان و باختر بود. در پای‌تخت آن، شهر ماراکنده Marakanda، که ویرانه‌های آن به عنوان شهر افراسیاب در حومه سمرقند کنونی شناخته شده است، باستان‌شناسان دیوارها و سازه‌های دیگر دژگونه این عهد را کشف کرده‌اند.

در فرهنگ سغدی، به عنوان مثال، در ظروف سفالی، تأثیر نمونه‌های یونانی باستان دیده می‌شود و حتی کتیبه‌ای هم به زبان یونانی باستان در یکی از رگ‌ها ثبت شده است. فرض بر این است که سغد پیش‌تر از باختر (بلخ) زیر حاکمیت قبایل کوچ‌نشین درآمده بود. حاکمان این متصرفات، که در آن هنگام در این سرزمین‌ها حضور داشتند، به تقلید از سکه‌های یونانی و باختری، سکه‌های ضرب می‌زدند. نوشته‌های روی این سکه‌ها به زبان آرامی بودند (زبان باستانی سامی)^۱ که الفبای آن در زبان سغدی اقتباس شده بود. در سده‌های نخست میلادی، در فرهنگ سغدی تأثیرات ارزش‌های فرهنگی کوشانی به مشاهده می‌رسد. شاید سغد از لحاظ سیاسی وابسته به هم‌سایه نیرومند خود بود. این‌گونه، جمع‌بندی موارد فوق، به طور خاص، تجزیه و تحلیل اطلاعات مکتوب چینی، امکان دادند به چند نتیجه‌گیری، هم دارای بار خصوصی و هم دارای بار عمومی دست بیابیم.

می‌توان اظهار داشت که در دوره‌ای از سده سوم پیش از میلاد، تا سده چهارم میلادی، پیوندهای تنگاتنگ تباری و فرهنگی میان باشندگان غرب آسیای مرکزی (آسیای میانه و قزاقستان) و سرزمین‌های هم‌سایه بلافصل جنوبی آن، ایران، افغانستان و شمال هند و مردم

۱ زبان آرامی عضوی از زبان‌های سامی است که بیش از ۳۰۰۰ سال قدمت دارد. زبان آرامی‌ها، زبان اداری امپراتوری‌ها و حتی کاهنان بوده است. زبان اصلی بخش عمده‌ای از کتاب‌های آسمانی دانیال و عزرا و زبان کتاب تلمود است. آرامی را زبان عیسی دانسته‌اند و امروزه هنوز زبان مادری اقلیت‌های کوچک متعددی است. امروزه شماری از جوامع که پیش‌تر آن‌ها آشوری هستند به زبان آرامی نو سخن می‌گویند. این زبان اکنون در حال انقراض به شمار می‌رود. آرامی از خانواده زبان‌های افرو آسیایی است و در میان زبان‌های متعدد این خانواده از زیرشاخه سامی محسوب می‌شود. آرامی قسمتی از گروه زبان‌های سامی شمال غرب است که هم‌چنین شامل زبان‌های کنعانی مثل زبان عربی می‌شود.

باشنده بخش شرقی آن (در قلمرو ترکستان خاوری، مغولستان و... کنونی) و بخش شمالی شرق آسیا، موجود بودند.

به عنوان مثال، وجود چندین مرکز یوئەشی در آسیای میانه، در دره رود ایلی در شمال نانشان و مغولستان داخلی هویدا می‌شود. منابع نوشتاری همین‌گونه وجود دست کم دو کشور با نام کنگ Kangha را که میان هم نه تنها با پیوندهای تباری، بلکه احتمالاً هم‌چنین به لحاظ سیاسی مرتبط بودند، ضبط می‌کنند.

منابع مادی اجازه نمی‌دهند به طور مستقیم پدیدآیی اصطلاح «هون» را با کلمه «سیونو» (هونو) ربط داد که صدای باستانی آن می‌تواند پروتوفرم‌های protoforms نوع «Frun» و «هونگنام» Hungnam را بازتاب دهد. اما دلایل کافی به دست می‌دهند گمان زد که این واژه برای بار نخست در اتنونی‌های یوئەشی ثبت شده بود. پدیدآیی آن در غرب را می‌توان با حرکت‌های چندباره یوئەشی در غرب که درباره آن شواهد و اسناد مکتوب حفظ شده است، پیوند داد.

شاید ریشه‌های هم‌زیستی با همه توده‌های ایرانی-ترکی ویژه آسیای مرکزی کنونی، همانا به دوران «مهاجرت بزرگ توده‌ها» برسند. چون یوئەشی‌ها و کنتسزیویی‌ها و هم‌چنین کوشانی‌ها، باشندگان سغد و دوان، احتمالاً توده‌های ایران باستانی بودند که به دایره قبیله ساکایی-اسکیتی مربوط می‌شدند و هون‌ها و اوسونی‌ها هم احتمالاً مربوط به دایره قبایل آلتایی، که از جمع آنان در آینده، جوامع تباری ترکی، مغولی و تونگوزی-منچوری جدا شدند.

سراسر این دوره، عبارت است از عهد استحکام قبایل پراکنده و چند زبانی آسیای مرکزی در تشکیلات نسبتاً پای‌دار نوع دولتی از جمله هم‌چنین در گستره قزاقستان و قرقیزستان کنونی، اوسون‌ها و کنتسزیویی‌ها، که رد پای موجودیت‌شان به خوبی در یادمان‌های تباری توده‌های قزاق و قرقیز حفظ شده است.

اهمیت این دوره که به نام «مهاجرت بزرگ توده‌ها» شهرت یافته است، نه تنها منوط به آن نفوذی است که کانتسزیویی‌ها، اوسونی‌ها و به ویژه یوئەشی‌ها و هونوها بر تاریخ آسیای مرکزی و خاوری داشتند، بل که هم به آن تأثیری است که آنان بر روند آینده تاریخ جهانی بر جا گذاشتند. هر چند اسامی برخی از توده‌های در ظاهر نابود شده و فراموش شده، مانند هونوها و بازماندگان احتمالی آن‌ها، هون‌ها تاکنون مترادف با ستیزه‌جویی، بربریت، لگام گسیختگی و خشونت و ستم‌بارگی پنداشته و نگاشته می‌شود.

در سده پنجم میلادی، هون‌ها، احتمالاً در راه غرب اورآسیا با بسیاری از توده‌های دیگر، که بر سر راه‌شان قرار داشتند، آمیزش می‌یابند. آن‌ها که تقریباً گذشته باشکوه نیاکان خود،

هونوها را فراموش کرده بودند که کم‌تر یادآور ظاهر آنان بودند، اما با این همه، شایستگی‌های جنگی آنان را از دست نداده بودند، در برابر اروپای وحشت‌زده قرار گرفتند و با رهبری آتیلا ضربه ویران‌گر و خردکننده‌ای بر آخرین تکیه‌گاه عهد باستان، امپراتوری روم غربی زدند.

یوئه‌شی‌ها هم که قبلاً در سده یکم میلادی به سیطره یونان باستان در آسیای مرکزی در سیمای پادشاهی یونان و باختری پایان بخشیده بودند، در آستانه پی‌ریزی شاهنشاهی جهانی کوشانی‌ها قرار داشتند که در سده‌های یکم-چهارم میلادی در جنوب غربی آسیای مرکزی (آسیای میانه) و شمال هند فرمان راند.

امپراتوری‌های بزرگ باستانی به شیوه‌های مختلف نابود و به فراموشی سپرده شدند. برخی از آن‌ها، مانند دولت‌های چینی باستانی شین (تسین) و هان در اثر یک تصادف از هم فرو پاشیدند و یا هم پس از بیماری‌های سنگین و دیرپا درگذشتند؛ مانند امپراتوری‌های هونوها و کوشانی‌ها. شمار دیگری از این دولت‌ها مانند یوئه‌شی، دوان، کانتسزیویی و اوسون، به سان رؤیای مبهمی ناپدید شدند و مانند حبابی ترکیدند.^۱

کتاب‌شناسی

1. Сыма Цянь, глава 123, «Ши-цзи» («Исторические записки»). Издательство Бо -на. Пекин, 1928.
2. Там же, глава 3.
3. Там же, глава 123. В.С.Таскин. Материалы по истории сюнну. Москва, т.1, 1979, с.122-123
4. М.В.Крюков, Л.С.Переломов, М.В.Софронов, Н.Н.Чебоксаров, Древние китайцы в эпоху централизованных империй, Москва, 1983, с.105-120.
۵. Бань Гу, глава 94, Хань-шу (История династии Хань). Изд. Бо-на. Пекин, 1928.
6. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу (История династии Поздняя Хань). Изд. Бо -на, Пекин, 1958.
7. Л.Н.Гумилев, Хунну в Китае, Москва, 1974, с.21; В.С.Кузнецов. Поход за Небесными лошадьми. М., 2007; С.Г.Кляшторный. Древнетюркские рунические памятники. М., 1964, с.171.
8. Ю.С.Худяков. Вооружение средневековых кочевников Сибири и Центральной Азии. Новосибирск, 1986, с.25-52.
9. Л.Р.Кызласов. Ранние монголы (к проблеме истоков средневековой культуры).- История и культура востока Азии, том 3, Новосибирск, 1975.
10. Бань Гу, глава 94 б, Хань-шу. В.С.Таскин, Материалы по истории сюнну (по китайским источникам), выпуск 2, Москва, 1973.
11. Ю.А.Зуев, К вопросу о взаимоотношениях усуней и канцзюй с гуннами и Китаем.- Известия АН Казахской ССР, серия общественных наук, выпуск 2, Алма-Ата, 1957.

12. И.Бенциг. Языки гуннов, дунайских и волжских болгар.- Зарубежная тюркология, Москва, 1986, с.11-29. Э.Дж.Пуллиблэнк, Язык сюнну. -Зарубежная тюркология, с. 29-71. Г.Дерфер, О языке гуннов.- Зарубежная тюркология, с.71-135.
13. Ли Янь-шоу, глава ۹۷, Бэй-ши (История Северных династий). Изд.Бо-на, 1958.
14. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу.
15. Там же, главы 19, 23.
16. Чэнь Шоу, глава 30, Сань го чжи (Записи о трех царствах). Изд. Бо-на, Пекин, 1958.
17. Яо Вэй-юань, Бэй чао ху син као (Исследование варварских фамилий, существовавших во время Северных династий). Пекин, 1958.
18. М.Н.Дьяконов, Образ Сийавуша в среднеазиатской мифологии.- КСИИМК, вып.10, 1951, с.31-39. Фирдоуси, «Шах-намэ», том 2, 1960,с.266-354.
19. Рашид-ад-Дин,Сборник летописей, М., т.1, ч.1, 1951.
20. Юань-ши» (История династии Юань), цзюань 130 , с.(1502) 27454, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.
21. Рашид-ад-Дин, с.64
22. Бань Гу, глава 61, Хань-шу.
23. “Синь Тан-шу” (Новая история династии Тан), глава 217 б, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.
24. К.А.Акишев, Г.А.Кушаев, Древняя культура саков и усуней долины реки Или, Алма-Ата, 1983, с. 10-18.
25. E. Pulleyblank . The Wu-sun and the Yueh-chih migration. – BSO (A), vol. 33, Pt. 1, 1970.
26. С.П.Толстов, Древний Хорезм, Москва, 1948. И.И.Умняков, Тохарская проблема, Вестник древней истории, 1940, № 3-4, с.181.
27. G.Haloyн, Zur Uetsi-Frage Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft, 1937, s. 306. F. Altheim , Geschichte der Hunnen , Berlin , 1959. O. Maenchen-Helfen, The World of the Huns, London , 1973.
28. А.Н.Бернштам, История кыргыз и Киргизстана с древнейших времен до монгольского нашествия,-КСИИМК (Краткие сообщения Института истории материальной культуры), Москва-Ленинград, 1947, вып.16, с.266 -354.
29. E Pulleyblank , Chinese and Indo-Europeans , JRAS, 1966, №1–2, p. 29.
30. K. Shiratori, Sinologische Beitrage zur Geschichte der Turkvolker II. Uber der Hiugnu und der Tughu-Stamme. – УАН, 1902, t. 13.
31. Ю.А.Зуев, Исторические проекции казахских генеалогических преданий. К вопросу о пережитках. – Казахстан в эпоху феодализма, Алма-Ата, 1981, с.69–76.
32. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
33. Л.Р.Кызласов, с. 20–29.
34. Сыма Цянь, «Ши-цзи», с.2051 (1521).
35. С.И.Вайнштейн. Проблемы жилища степных кочевников Евразии. Советская этнография, 1976, №4.
36. Ю.А.Зуев, с.69–76.
37. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
- 38.А.Г.Малявкин, Танские хроники о государствах Центральной Азии. Тексты и исследования), Новосибирск, 1989.
39. Сыма Цянь, глава 123«Ши-цзи». Бань Гу, глава 61, Хань-шу.
40. Бань Гу, глава 70, Хань-шу.

هونوها (نیاکان هون‌ها) و یوئه‌جی‌ها (نیاکان کوشانیان)

پروفسور دکتر س. گ. کلاشتورنی / پژوهش‌گر ارشد تاریخ (از جمهوری تاتارستان) در پژوهشکده خاورشناسی پژوهش‌گاه علوم روسیه، شعبه سانکت پترزبورگ، مدیر شعبه مطالعات آسیای میانه و جنوبی در پژوهشکده خاورشناسی پژوهش‌گاه علوم فدراسیون روسیه
گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر

به گونه‌ای که می‌دانیم، [شمار بسیاری از کارشناسان برجسته تاریخ خاور باستان و سایر علم مربوطه، به مسئله پیچیده و بحث‌برانگیز تُخارها و یوئه‌جی‌ها پرداخته‌اند. در همین راستا برای نمونه می‌توان از پروفسور یو. ان. رایخ (رایش Y. Rerikh) [نام برد] که در آثار منتشر شده و منتشر نشده خود بارها و بارها به این مسئله —مسئله نام نهاد تخار (یوئه‌جی) یا به سخن دیگر، میراث هند و اروپایی باستانی در اعماق قاره آسیا که یکی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل تاریخ باستانی آسیای مرکزی است، پرداخته است.

«یوئه‌جی»، چونان اتحاد قبیله‌ای نیرومند کوچیان آسیای مرکزی، با این نام تنها در منابع چینی یاد می‌شده‌اند. منابعی که به شرح وقایعی که در استپ‌ها در کنار دولت‌های شمالی، چین، در سده‌های II-III پیش از میلاد رخ داده بودند، می‌پرداختند.

اما مقارن با این زمان، یوئه‌جی‌ها باشندگان قدیمی آسیا بودند؛ «داده‌ها درباره یوئه‌جی‌ها، اوسون‌ها و سئه‌ها (ساک‌ها) نشان می‌دهند که این قبایل در اعماق آسیا به سوی خاور (یوئه‌جی‌ها تا استان گانسو) مدت‌ها پیش از سده III پیش از میلاد، احتمالاً در سده‌های VI-VII پیش از میلاد، پیش رفته بودند. [۳، ص. ۸۰]

هر چند، سئما تسیان (سیما کیان) گستره مشخص بود و باش یوئه‌جی‌ها را بین «دان‌هوانگ و تسیلیان‌پان Tsilyanypan» یعنی در شمال نانی‌پان Nanypan در جنوب باختری استان گانسو، می‌پندارد، تجزیه و تحلیل‌های گسترده‌تر به کدزوئو انوکی Enoki

اجازه دادند تا ادعا کند که در این گستره، تنها مراکز اصلی یوئه‌جی‌ها واقع بوده است که بر سر راه مسیر بازرگانی ترانس آسیایی باستان قرار داشته است.

در واقع، در آن هنگام، قلمرو واقعی رهبران یوئه‌جی و چراگاه‌های قبایل آن‌ها بخش بزرگی از مغولستان، جونگاریا Dzungaria و تیان‌شان، جایی که آن‌ها با اوسون‌ها هم‌سایه بودند و نیز حوضه رود تاریم و مناطق علیای هوان‌هی را در بر می‌گرفت.

اطلاعات مبهم و گنگ درباره یوئه‌جی‌ها و کشور آن‌ها در چین هنوز در آثار ادبی، تاریخ‌نگاری پیش از امپراتوری هان han دیده می‌شود. البته، در ترانسکریپسیون (رونویسی) اندکی متفاوت با هیروگلیف‌ها به اشکال یوشی ((Yushi یا یوژی (Yuzhi). اتونیم یا نام تباری یوئه‌جی، در رساله گانتسزی «Guantszy» سده‌های V-IV پیش از میلاد چونان نام مردم و کشوری که در آن سنگ یشم (نفريت) استخراج می‌شود، ذکر شده است.

پسان‌ها، مفسران چینی متن، توضیح داده‌اند که «یوشی Yushi نام مردمان وحشی شمال غربی بوده است».^۱ [۲۲، ص. ۳۱۶]. کشور Yuzhi در یک رساله دیگر باستانی چینی «داستان درباره پسر آسمان، مو» هم یاد شده است. رساله که به روی بانس‌های نای (بامبو) به سال ۲۷۹ پیش از میلاد نوشته شده است، در گور به تاراج رفته یک شاه‌زاده با یک گاه‌نامه یا تاریخچه نوشته شده به روی بانس (بامبو) به دست آمد. تاریخ نگارش این گاه‌نامه سال ۲۹۹ پیش از میلاد تثبیت شده است. [۶، ص. ۳۵۴-۳۶۳]

کشور یوئه‌جی، مطابق بخش واقعی سفر «مو»، «پسر آسمان» که دقیقاً با مسیر راه‌پیمایی پادشاه چژاو، واولین Wulin، وانگ مطابقت دارد (او به سال‌های ۳۲۵-۲۹۹ پیش از میلاد حکومت می‌کرد)، به فاصله پنج روز راه به سوی غرب از گریوه (کُتل) کنونی

۱ دکتر اسکندر قادربایف، کارمند علمی پژوهشکده خاورشناسی پژوهش‌گاه علوم روسیه در مقاله‌ای زیر نام «مهاجرت‌های بزرگ توده‌ها» بر پایه تجزیه و تحلیل مدارک چینی نشان داده است که معنای دقیق کلمه «یوئه‌شی» (شهبانوی سفید یا شهبانوی کشور مه‌تابی) است. چون کلمه «شی» به معنای شهبانو، بیش‌تر به شاه یا شه ایرانی نزدیک است، از همین رو، بهتر است، به شکل «یوئه‌شی» (کشور شهبانوی مه‌تابی) نوشته شود. این مقاله در همین کتاب آمده است.

سخن بر سر آن است که پیش از پی‌ریزی امپراتوری هونو به دست ماودون شانیو، دولت پدرش تومان شانیو وابسته به امپراتوری «کشور ماه‌تابی» بود. دولت کشور ماه‌تابی برای تحکیم مودت، شاه‌دختی را به زنی تومان شانیو داده بود. این‌گونه، نامادری مودون شانیو، همسر نخست پدرش، لقب شهبانوی سفید یا شهبانوی ماه‌تابی داشته است که به زبان چینی به اشکال یوشی، یوئه‌شی، یوئه‌ژی، یوئه‌چی و دای‌یوئه‌جی یا تایی‌یوئه‌جی (یوئه‌جژی) نوشته می‌شده است. از همین رو هم کشور وی را کشور ماه‌تابی می‌خوانده‌اند.

تومان شانیو، برای تأمین ثبات کشورش و جلوگیری از برخورد با یوئه‌جی‌ها در آینده، در نظر داشت تا پسر همین شهبانوی سفید را ولی‌عهد بسازد و ماودون را برای کسب اعتماد یوئه‌جی‌ها چونان گروگان به دربار آنان می‌فرستد. اما او با ربودن یک اسب از چنگ یوئه‌جی‌ها می‌گریزد، شهبانوی سفید، پسرش (برادر ناتنی خود) و تومان شانیو (پدر خویش) را می‌کشد و دولت نیرومندی را پی می‌ریزد و سپس هم یوئه‌شی‌ها را برمی‌اندازد و پاشده آنان را می‌کشد. —گ.

یانمینگوان Yanmenguan در شمال شانشی، به سوی شرق رود زرد قرار دارد. نام این کشور در پیوند با «کوه یشمه» یاد شده است. ترانسکریپسیون (رونویسی) چینی: یوشی Yushi، یوژی Yuzhi و یوئه‌چی Yuezhi همه یک نام تباری را بازتاب می‌دهند. [۲۴]

بعد دیگر، مسئله یوئه‌چی، هویت تباری-زبانی دارندگان این نام است. پژوهش‌گران بزرگ میانه آسیای باستان چون نامیو اگامی و کدزئو انوکی در پی هئلو به گونه قاطعانه یوئه‌چی‌ها را با جامعه تباری-فرهنگی اسکیتی-سکایی مربوط می‌دانند. [۲۲، ص. ۳۱۶؛ ۱۸ ص. ۲۲۷-۲۳۲]

دیدگاه رایج دیگر، یوئه‌چی‌ها را همان تخرهای یاد شده در منابع عهد باستان و منابع کهن هندی می‌پندارد. چنین هویتی به طور جدی با متون میانه‌ها و نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد، کشف‌شده در ترکستان خاوری مدلل می‌شود و یوئه‌چی را با تخرهای حوضه رود تاریم پیوند می‌دهد که به زبان‌ها و لهجه‌های باستانی هندواروپایی (تخاری و تخری «ب») سخن می‌گفته و خط می‌نوشته‌اند. [۴، ۱۹۶۷، ص. ۱۰۶-۱۱۸]

تجربه بازسازی مراحل پیش‌روی تخرها به خاور و پیوندهای ممکنه زبانی چینی و تخاری پیش‌نهاد شده از سوی ای. پولیبلینک E. Pulliblenk به طور بنیادی فرضیه یکی بودن یوئه‌چی‌ها با تخرها را تقویت می‌کند. [۱۹، ص. ۹-۳۹؛ ۲۰، ۱۵۴-۱۶۰]

داوری بیش‌تر قطعی‌تر درباره ریشه‌های تباری-زبانی یوئه‌چی‌ها، چنین برمی‌آید که در نتیجه تجزیه و تحلیل آن مواد زبانی که در آثار تاریخی بازماندگان آسیای میانه‌ای یوئه‌چی‌ها، سازندگان امپراتوری کوشان، بر جا مانده است، میسر باشد.^۱

به یمن یافته‌های مکتوب epigraphic و سکه‌شناسی، روشن شده است که افزون بر زبان‌های یونانی و سانسکریت، در مکاتبات رسمی کوشانی، زبان ایرانی که بدون شک با قلمرو باختر باستان در ارتباط بوده است و «باختری» نامیده می‌شده است؛ به کار می‌رفته است. [۹، ص. ۳۱۲-۳۱۳]

پرسشی که از دیرباز در میان پژوهش‌گران مطرح است، این است که نیاکان کوشانی‌ها، یوئه‌چی‌ها، تخرها، چه زبانی را با خود به باختر به ارمغان آورده بودند؟ به پنداشت لیوشتیتس V.A. Livshits، سخن می‌تواند تنها بر سر «لهجه ساکایی کوشانی» مستقیماً مرتبط با لهجه ختنی-سکایی ترکستان خاوری در میان باشد [۸، ص. ۴۸].

زبان ساکی کوشان، مانند زبان پارنی‌ها در پارت، در نتیجه اسیمیلاسیون (هم‌گون‌شوی) تازه‌واردان از سوی باشندگان بومی ایرانی ناپدید شد [همان‌جا]. برعکس، و. و. ایوانف، تعلق

۱ منظور کتیبه‌های «رباطک» و «سرخ کتل» و... است-گ.

تخاری بودن اولی زبان تخاری-کوشانی را با اشاره به گویش تخاری کوچی رد نمی‌کند. [۵، ص. ۱۹-۲۰]. همراه با آن، همو ایوانف بود که فرضیه ناهم‌گونی تباری اتحادیه قبیله‌ای یوئه‌جی را که در آن «در مرحله معینی در کنار تخارها، قبایل خاوری ایرانی هم شامل بودند»، مطرح ساخت. [۵، ص. ۱۷]

با توجه به این‌که در سده دوم پیش از میلاد، همه یوئه‌جی‌ها، میانه آسیا را ترک نگفته بودند، (مطابق منابع چینی، در گانسو و ترکستان خاوری یوئه‌جی‌های «کوچک» ماندگار شده بودند)، ایوانف، درست فاکت «کوچیدن همین بخش ایرانی خاوری اتحادیه قبیله‌ای یوئه‌جی‌ها را که همراه با دیگران، تخاری خوانده می‌شدند؛ به غرب، به آسیای میانه، مجاز می‌شمارد. [همان‌جا].

تر ناهم‌گونی تباری-سیاسی اتحاد قبیله‌ای یوئه‌جی به گونه غیر منتظره‌ای پس از یافت شدن یک رشته پتروگلیف (petroglyph) (سنگ‌نقش)‌ها در جنوب باختری مغولستان، جایی که در صخره‌های دره تسگانگل (Tsaganbol) ایماق گوبی‌لاتای (Gobialtay Aimag) در میان نقاشی‌های صخره‌ای، کمپلکس نشانه‌های پیچیده تامگویی tamgo جا داده شده بود، تأیید شدند. [۲، ص. ۶۹-۷۳]

ب. ای. واینبرگ (B.I. Vaynberg) پیوندهای احتمالی تاماگاهای tamgas ساگانگولی را با سایر تاماگاهای بررسی کرد و یگانگی آن‌ها را چه از نظر پرداز (نقاشی) و چه هم‌ریشه بودن با گروه بسیار خاص تاماگاهای آسیای میانه و دریای سیاه و نیز با تاماگاهای رسم شده به روی سکه‌های پادشاهان خوارزم، سغد و بخارا، و هم‌چنین با تاماگاهای سارماتی نشان داد. [همان اثر]

حتی پیش‌تر از این هم، تثبیت شده بود که دودمان‌های با هم خویشاوند سغد، بخارا و خوارزم سده‌های دوم و یکم پیش از میلاد از میان قبایل کوچی برخاسته بودند که در شکست دادن دولت یونان و باختری مشارکت داشتند، اما همراه با آن، هیچ پیوندی با دودمان کوشانی نداشتند. [۱، ص. ۱۴۶-۱۵۴].

واینبرگ آن‌ها را یوئه‌جی‌های دربار یا خاندان چژاو (Chzhao) می‌خواند.^۱ همانا با همین «دربار» مطابق با منابع چینی، همه دودمان‌های ایجاد شده از سوی یوئه‌جی‌ها در شمال باکتریا (باختر) پیوند دارند.

۱ دودمان‌هایی که تاریخ چین آمده اند، قرار زیر اند:

سه کشور و پنج امپراتور: تسیه؛ شان؛ ژائو یا چژاو (هم‌زمان چژوای شرقی، سلطنت‌های با هم درگیر و دودمان تسین)؛ چو (دوره تیره و تار خانه جنگی‌ها)؛ هان (هان غربی)، سین‌وان مان‌های شرقی.

سه شاهي دودمان‌های وی: شو و او ۲۲۰-۲۶۴؛ تسزین ۲۶۵-۴۲۰؛ سون جنوبی، سون خاوری، و ۱۶ دولت وحشی

تسی ۴۷۹-۵۰۱؛ لیان ۵۵۷-۵۸۸؛ چن ۵۸۱-۶۱۸؛ سوی ۵۸۱-۶۱۸؛ تان ۶۱۸-۵۸۱. ←

چنین برمی‌آید که آن شاخه قبایل یوئه‌جی که تاماگاهای‌شان در آلتای گوبی و پسان‌تر در سغد، بخارا و خوارزم تثبیت شده است، با گروه جنوبی کوشانی‌ها یکی نبودند. از نظر پیوندهای ژنتیکی خود، یوئه‌جی‌های شمالی به قبایل سرماتی قزاقستان و دامنه‌های باختری اورال که تاماگاهای همانند تساگانگلی‌شان با قدمت سده‌های سوم-یکم پیش از میلاد تثبیت شده است، بیش‌تر نزدیک بوده‌اند. (در باره پیوندهای سارماتی یوئه‌جی‌ها نگاه شود به: [۱۰، ص. ۱۹۴-۱۹۵])

سایت تاماگاهای تساگانگل مغولستان گواه بر آن است که در جنوب باختری مغولستان، دست کم در گستره آلتای مغولستان و آلتای بیابان گوبی، در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد گروهی از قبایل ایرانی اسکان یافته بودند. [۲، ص. ۷۱].

بنابراین، درست، تاماگاهای تساگانگلی به گونه موثقی فرضیه تعلق یوئه‌جی‌ها به فرهنگ «پازیریکی‌ها» و بالاتر از آن، پیوندهای سارماتی (ایران خاوری) آن‌ها را که از سوی س. ای. رودنکو پیش‌نهاد شده است، تأیید می‌کنند. تقسیم تباری-سیاسی قبایل یوئه‌جی و «خاندان‌های حاکم آن‌ها» در سده‌های دوم و یکم پیش از میلاد، به دو گروه شمالی و جنوبی، بازتاب‌دهنده فروپاشی اتحادیه چندین‌قبیله‌ای یا مولتی‌تریبال multitribal یوئه‌جی (تُخاری) (که پیش‌تر در گستره مغولستان امپراتوری باستانی کوچی را که در رأس آن یک فرمان‌روا بود و همه سپاه صد هزار نفری جنگ‌جویان سواره از وی فرمان می‌بردند، پی ریخته بودند)؛ پس از شکست‌های سنگین نظامی اواخر سده سوم پیش از میلاد است. [۲۳، ص. ۱۱۹-۱۲۰]

درباره این دوره تاریخ یوئه‌جی‌ها سئما تسیان (سیما کیان) می‌نویسد، «در گذشته (یوئه‌جی‌ها) نیرومند بودند و با سیونوها (هونوها) با تحقیر برمی‌خوردند.» [۷، ص. ۲۳۷] افزون بر این، هونوها (سیونوها یا خونوها) [۵] از لحاظ سیاسی به یوئه‌جی‌ها وابسته بودند که آنان را وادار می‌کردند تا پسران شانیهوا (شاهان خود) را چونان گروگان به دربار یوئه‌جی بفرستند. آخرین شه‌زاده گروگان، ماودون (Maodun) بود که با شانیهو شدن، نخستین شکست نظامی را بر یوئه‌جی‌ها تحمیل کرد و به سرزمین‌های مادری آن‌ها به ترکستان خاوری یورش برد. اما تنها پس از چند دهه، وارث ماودون، «شانیهو سیونی (شاه

→ پنج دودمان و ده پادشاه ۹۰۷-۹۵۹: لیناو، سون (شمالی و جنوبی) ۹۶۰-۱۲۷۹؛ یوان (مغول) ۱۲۸۰-۱۳۶۸؛ مین ۱۳۶۸-۱۶۴۴؛ تسین (منچوری) ۱۶۴۴-۱۹۱۱.

جمهوری توده‌ای چین: به گونه‌ای که از تاریخ چین دیده می‌شود، ژائو یا چژاو (به چینی (趙)Zhào) یکی از پادشاهی‌های شمالی چین در «دوران سلطنت‌های با هم درگیر» (چژانگو) که از سال ۴۰۳ پیش از میلاد تا ۲۲۲ پیش از میلاد فرمان‌روایی می‌کردند، بود. پسان‌ها چژاو، یکی از ۱۶ دولتی بود که در سده چهارم چین شمالی میان آن‌ها تقسیم شده بود. —گ.

هونویی) لاوشان Laoshan، فرمان‌روای یوئه‌جی را کشت و از استخوان کاسه سر او جام نیوشیدنی ساخت» [۷، ص. ۲۳۷].

پس از سال ۱۶۵ پیش از میلاد، مهاجرت سترگ بخش بزرگی از یوئه‌جی‌ها به غرب آغاز شد.

این‌گونه، تاریخ‌نگاری چین، هم مستقیم و هم غیرمستقیم از پیشینه دراز نبردهای هونوها و یوئه‌جی‌ها، از دو دوره در تاریخ روابط هونوها و یوئه‌جی‌ها، سخن می‌گوید. تا پایان سده سوم پیش از میلاد، یوئه‌جی‌ها بر هونوها برتری آشکار سیاسی و نظامی داشتند و به آن‌ها به دیده تحقیر می‌نگریستند. اما در مرزهای سده‌های سوم و دوم پیش از میلاد، این برتری را از دست دادند.^۱

۱ هونوها (به چینی سیونوها) توده بسیار اسرازمیزی بودند در تاریخ باستان که در آثار چینی به نام‌های گوناگونی یاد شده‌اند. مانند خونوها، خوها (هوها) و...

درباره خاستگاه، منشأ تباری و زبان آن‌ها در دست کم یک سده و نیم گذشته میان پژوهش‌گران کنکاش‌های فراوانی روان بوده است. برخی، آن‌ها را از بازماندگان همان خیون‌ها یاد شده در اوستا می‌دانند. در گوش‌یشت اوستا چنین نوشته است: «از برای او کی گشتاسب بلند همت روبه‌روی آب «دائیتیا» (رود بلخ) قربانی کرد که من به «اُشت اُتورونت» پسر «ویسپِ ئُتورُ اُشتی» (از تورانیان خُیون) با خود سرتیز با سپر سرتیز و با گردن ستبر که دارای هفت‌صد شتر است، در پشت «ژئنیاوَر خویذاه» در یک جنگ پیروزمند مقابل توانم شد. که من به ارجاسب خُیون نابه‌کار در یک جنگ پیروزمند مقابل توانم شد، که من دگر باره «هُمای» و «واریدکنا» را از مملکت خُیونی‌ها به خانه برگردانم که من ممالک خُیون را برافکنم»

به هر رو، بیش‌تر پژوهش‌گران بر آن اند که همانا همین خیون‌ها، نیاکان هونوها بوده‌اند که از سرزمین‌های نیایی خود به سوی مرزهای جنوبی سبیری و شمال چین در امتداد مرزی که کنون دیوار بزرگ چین در آن‌جا برپا است، شتافته بودند. در آن‌جا دو قبیله خیونی استقرار یافتند که پسان‌ها در اثر آمیزش‌شان با چینی‌ها، تبار نوی به نام هونوها (خونوها) پدید آمد.

چنین پنداشته می‌شود که (بنا به برخی از داده‌ها) در حوالی ۲۶۰۰ سال پیش از میلاد تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد در درازای تقریباً ۱۶۰۰ سال شماری از زردپوستان چینی با بخشی از سپیدپوستان، هیان‌یون‌ها (Хяньيونь) و هون‌یوی‌ها (Хуньюй) آمیزش یافتند و هونوها را به میان آوردند. هیان‌یون‌ها و هون‌یوی‌ها در دشت‌های کناری جنوبی بیابان گوبی بود و باش داشتند. داده‌های دیگر، این تاریخ را ۱۶۵۰ سال پیش از میلاد می‌پندارند.

در افسانه‌های چینی آمده است که شهزاده یا سرداری از دودمان نیمه‌افسانه‌ای سیا (سیه) با خانوار و پیروان و هواداران خود در برابر دربار برافروخت و به بیابان گریخت و در آن‌جا با شماری از تیره‌های کوچ‌رو و دام‌دار بیابان‌گرد و دشت‌نورد هیان‌یون‌ها و هون‌یوی‌ها آمیزش یافت. این‌ها را روشن است نمی‌توان هونو خواند. اما می‌توان نیاکان هونوها یا پروتو‌هونو شمرد. نسل نوی که از آمیزش چینی‌های زردپوست و بیابان‌گردان سپیدپوست پدید آمد، هونو نام گرفت. در منابع چینی نام این قوم سین‌هو آمده است. در انگلیسی Hsiung-nu و در آلمانی Hiung-nu. باید متوجه بود که هونوها را که می‌شود هون‌های قدیم یا هون‌های آسیایی خواند، با خیونی‌های سپیدپوست تورانی، ایرانی و هون‌های اروپایی Hunn عوضی نگرفت. هونوها هر چند هم از بازماندگان خیونی‌ها بودند، با توجه به آمیزش با چینی‌ها و سایر بومیان میتیست (دورگه و چندرگه) از آن‌ها متفاوت شده بودند.

بر سر این که هونوها به چه زبانی سخن می‌گفته‌اند، جر و بحث‌های فراوانی روان است. اما می‌توان گمان برد که زبان هونوها زبانی بوده است مخلوط از زبان آریایی قدیم (اوستایی)، چینی و تبتی که در دامنه‌های آلتای و بیابان‌های گوبی و خنگان شکل گرفت و می‌شود آن را پروتو-ترکی و پروتو-مغولی نام داد. از این زبان تا کنون چیزی به ما نرسیده است. ←

نخستین تماس‌ها میان یوئه‌چی‌ها و هونوها کی و در کجا ممکن بودند؟ سیما کیان از هونوها در پیوند با تاخت و تازه‌های‌شان بر گستره پادشاهی ژائو (چزاو) (در ۴۰۳-۲۲۲ پیش از میلاد) یاد می‌کند. گستره پادشاهی ژائو بخش جنوبی استان هئی‌بی، بخش خاوری استان

→ چون یا این که اصلاً رسم‌الخط نداشتند و یا هم به روی پوست می‌نوشتند که حفظ نشده است. با این همه، آن چه در نوشته‌های چینی مانده است، برخی کلمه‌های ترکی در آن دیده می‌شود مانند اوزون-دراز، اویون-خرگوش و... درباره برخی از واژه‌ها تا کنون جر و بحث‌های بی‌پایان روان است. تردیدی نیست که زبان نخستین هونوها همان زبان خیونی ایرانی خاوری بوده است که با زبان اوستایی بسیار نزدیک بوده. برای نمونه هونوها، پادشاه خود را شانیو می‌گفتند. برخی‌ها شانیو را از ایرانی قدیم می‌دانند که از شاه گرفته شده است (شاه‌نیو؟) و برخی دیگر (از جمله گومیلیف) آن را از مغولی، سایان یا شایان می‌دانند که به معنای برجسته و نمایان و برازنده است. باز هم دیده می‌شود که شایان در زبان پارسی دری کنونی هم به معنای برجسته و برازنده و نمایان است. شه‌بانوی هونوها به قرار منابع چینی، «شی» لقب داشته است که باز هم به شاه و شه ایرانی نزدیک است. بسیاری از پژوهش‌گران کوشیده‌اند، نام‌های برخی از شاهان هونو را همانند نام‌های ایرانی باستان ارزیابی کنند؛ مانند ماودون شانیو (به سان فریدون، ایدون و...)، رنه گروسه در گناب امپراتوری صحرانوردان و باباجان غغوراف در کتاب تاریخ خلق تاجیک وی را ماودون خوانده‌اند. روس‌ها وی را بیش‌تر مودی می‌خوانند.

هر چه بود، این زبان به نام زبان ترکی یاد نمی‌شد و هونوها هم ترک نبودند. با این همه، زبان‌شان را حالا بیش‌تر دانش‌مندان پروتو ترکی-پروتو مغولی می‌خوانند و می‌توان خودشان را هم از نیاکان ترکی‌زبانان باستان انگاشت. دیدگاه بیش‌تر رایج، هوادار ترکی‌زبان بودن هونوها است. با این همه، حتی هواداران چنین دیدگاهی، پیوند زبان هونوها را با زبان‌های ایرانی خاوری منتفی نمی‌پندارند. دیدگاه دیگری که هست، زبان هونوها را مربوط به گروه زبان‌های قدیمی شرقی ایرانی می‌دانند که بسیار با زبان سکایی‌ها یا ساک‌ها یا زبان باشندگان سپیدپوست گستره سرچشمه رود ینی‌سئی (پولی بلینک) نزدیک بوده است. شماری از دانش‌مندان به عنوان نمونه ب. آ. سیریریانیکف می‌پندارند که زبان‌های چواشی (بلغاری) ریشه در زبان هونوها دارند. زبان پروتوترکی چواشی یک زبان به ویژه کهن است و در بر دارنده بسیار از واژه‌های دارای ریشه و خاست‌گاه هونویی. مانند هوناشاداماد، هونام‌خشو (مادر زن)، هونات‌تکثر است. همین‌گونه ژون‌ها و دی‌ها، دو تیره دیگر تورانی، با آمیزش با چینی‌ها، تبتی‌های منگولوبید که از تبت شرقی به مغولستان کوچیده بودند، با بخش دیگری از هونوها آمیزش یافتند و دون‌خوها یعنی نیاکان مغول‌ها را پدید آوردند. پسان‌ها بخشی از هونوها با دون‌خوها آمیزش یافتند و اوهون‌ها را تشکیل دادند که از آنان نیاکان دومی مغول‌ها یعنی سیان‌بای‌ها به میان آمدند. از جمع سیان‌بای‌ها، ژوژون‌ها زاده شدند که پیشینیان بعدی مغول‌ها شدند. هونوها همین‌گونه با خاکاس‌ها (که در منابع چینی به نام خیاگاس‌ها یاد شده‌اند)؛ پسان‌ها قرقیزها و دیگر اقوام سپیدپوست سائیریای جنوبی آمیزش یافتند.

خونوها، پس از فروپاشی دولت‌شان، چهار گروه شدند: گروه نخست که در جنوب بودند، با چینی‌ها آمیزش یافتند و از صحنه تاریخ ناپدید شدند. گروه دومی که در شرق بودند، با توده‌های پروتومغولی آمیختند و نیز همین‌گونه، ناپدید شدند. آن‌هایی که در شمال بودند، به سوی اورال و ولگا شتافتند و به اوگرها پیوستند و توده نوهون‌ها را به میان آوردند که آتیلائی پرآوازه از میان‌شان برخاسته بود. گروه دیگر آن‌ها با سرمات‌های سپیدپوست و آل‌های سپیدپوست ایرانی آمیزش یافتند که به ترتیب خزرها و بلغارها را به میان آوردند. یعنی تاتارهای بعدی دقیقاً با بلغارها یکی‌اند و شالوده ایرانی دارند.

گروه چهارمی که در باختر بودند، به دو بخش تقسیم شدند: بخشی با اوسون‌ها یک‌جا شدند و یویی‌بان‌ها را پدید آوردند و بخش دیگر، به یوئه‌چی‌ها یا نیاکان سغدیان پیوستند و در میان آن‌ها ذوب شدند.

به هر رو، به دلیل این که از هونوها هیچ اثر مکتوبی بر جا نمانده است و همه بر نوشته‌های چینی‌ها تکیه می‌زنند، رسیدن به نتیجه قطعی در زمینه بسیار دشوار است. شاید بهترین کار این باشد که زبان آن‌ها را آمیزه‌ای از زبان‌های ایرانی خاوری باستان، پروتومغولی و پروتوترکی با سازه‌هایی از زبان‌های چینی و تبتی و دیگر زبان‌های توده‌های هم‌سایه بپنداریم. —گ.

شانسی و زمین‌های واقع در شمال رودخانه زرد (هوان‌هی) و هئانی را در بر می‌گرفتند. [۱۴، ص. ۱۲۴].

زمین‌های شمال اُردوس Ordos که برای کوچ‌روان باشنده استپ‌های مغولستان بس پُرازش بودند، زیر کنترل پادشاهی ژائو قرار داشت. برای رویارویی با تاخت و تازهای آن‌ها چند پادگان رزمی ایجاد شده بود. حریف اصلی ژائوها در شمال، هونوها بودند. در میانه‌های سده سوم پیش از میلاد، لی من، زبده‌ترین سپهدار پادشاهی ژائو بر این پادگان‌ها فرمان می‌راند. او برای سال‌های بسیاری در برابر هونوها ایستاد و رزمید و باری حتی خود شانیو را هم شکست سنگینی داد. تنها به سال ۲۴۴ پیش از میلاد بود که او را از خدمت مرزبانی فرا خواندند. [۱۳، ص. ۲۵۹-۲۶۰]

یوئه‌جی‌ها، مدت‌ها پیش‌تر از هونوها در گستره سرزمین مغولستان، در نزدیکی اُردوس پدیدار شده بودند که حضورشان را مدارک مختلف از جمله شواهد باستان‌شناسی تأیید می‌کنند. به گونه‌ای که بانو ائما بانکر Emma Bunker نشان داده است، یافته‌های فزون‌شمار در میانه‌های سرزمین مغولستان دارای قدمت شده چهارم پیش از میلاد (از جمله، پناه‌گاه‌های زیرزمینی با تصاویر صحنه‌های پیکار شکارچیان افسانه‌ای دارای سیمای بیخی پازیریکی با جانوران درنده) را، می‌توان تنها به یوئه‌جی‌ها مربوط دانست. [۱۶، ص. ۹۹-۱۱۶؛ ص. ۴۱-۷۴]

یوئه‌جی‌ها سیاست پویای نظامی را نه تنها در غرب آلتای پیش می‌بردند (که برخی از «غنائم» به‌دست‌آمده از رهبران قبایل دارنده فرهنگ پازیریکی بر آن دلالت می‌کنند)، بلکه در دوردست‌های خاوری استپ سترگ هم که در این‌جا با قبایل دارای سیمای بس متفاوت از خود [(توده‌های منگولوییدی) -گ.] برخوردند.

پیوسته پرسشی مطرح بوده است که آیا هونوها منگولوییدی بوده‌اند؟ مواد انسان‌شناسانه (انترپولوژیک) به‌دست‌آمده از گورستان‌های هونوها در مغولستان، این منگولوییدی بودن (داشتن چهره‌های مغولی‌نما) را با این قید پذیرفته است که [با این هم -گ.] «هیچ تصویری یا هیچ‌پردازی از سیمای نوهوها و دون‌هوها در دست نیست».^۱ [۱۱-۱۲، ص. ۱۷۷]

۱ تردیدی نیست که همان‌گونه که منابع چین باستان نوشته‌اند، بیش‌تر تیره‌های کوچ‌رو و دشت‌نورد، سپیدی‌پوستانی بوده‌اند بلندبالا، با موهای خرمایی و زرد، چشمان آبی و سبز و بینی‌های بلند. روشن است خیونی‌ها هم در آغاز از این قاعده مستثنا نبوده‌اند. با این هم، ناگفته پیداست که در روند سده‌ها بود و باش در هم‌سایگی توده‌های زردپوست و منگولوییدی، با آن‌ها آمیزش‌هایی فراوانی یافته و دگرگونی‌هایی بسیاری در سیمای و زبان‌شان پدید آمده بود. -گ.

آن‌چه مربوط به سیمای منگولوبیدی دون‌هوها می‌شود، حرفی نیست. -گ] اما: این قید درباره هونوها چندان درست نیست. مواد ایکونوگرافیک یا شمایل نگاشتی iconographic کاملاً قانع‌کننده‌ای هست که اجازه می‌دهد تا زمینه‌های تصویری‌ای را «به سان لگام‌ها در آویزه‌های کمری افسارهای پازیریکی» بیابیم.

در ۱۲۱ سال پیش از میلاد امپراتور اودی سپه‌دار نامی هوتسیوی بین Tsyuybin را به سمت فرمان‌ده «سواره‌نظام نیرومند» گماشت که می‌بایستی به سرکوب هون‌ها در قلمرو خودشان می‌پرداخت. اقدامات او به آن پیمانۀ موفق بود که، به رغم مرگ قریب‌الوقوع وی را ۱۱۷ پیش از میلاد، توانست شکست جبران‌ناپذیری به هونوها بدهد. به خصوص پیروزی وی بر هونوها در دامنه‌های کوه‌های تسلیان Qilian، در سرزمین «یوئه‌جی‌های کوچک» شکوهندۀ و چشم‌گیر بود.

بر روی آرام‌گاه هوتسیوی بین Tsyuybina تپه‌های خاکی‌ای ساختند (ریختند) که یادآور کوه‌های Qilian باشد. [۱۴، ص. ۹۴] به روی سنگ مرمر گذاشته شده بر گور او، نقوش برجسته‌ای از چند گروه از دشمنانش و صحنه‌هایی از پیروزی وی، کنده‌کاری و حجاری شده بود. در سال ۱۹۳۶، انسان‌شناس مجارستانی، زولتان تاکاچ Takacs از سایت آرام‌گاه هوتسیوی بین بازدید کرد و از روی سنگ قبر کپی (نسخه) برداری (اشتمپاژ) کرد. به ویژه تصویری که «سواران هونوها را پای‌مال می‌کنند» بسیار شایان توجه است.

به سال ۱۹۳۸، نسخه کپی برداشته شده (اشتمپاژ) تاکاچ و نقاشی‌ها در پکن [۲۱] به چاپ رسیدند. در این حال، شکوه مواد ایکونوگرافیک (شمایل‌نگاشتی) iconographic بیرون از دایره دید پژوهش‌گران ماندند. در همین حال، نتایج کارهای تاکاچ دارای اهمیت معیاری (مرجعی، محکی)‌اند و ما با بهره‌گیری از فرصت، همانا از تصاویر در همین چهارچوب بهره‌برداری می‌کنیم.

تصاویر ایکونوگرافیک Iconographic هونوها از آرام‌گاه هوتسیوی بین بیش از هر چیزی نزدیک به آویزه‌های کمری جامه‌های پازیریکی‌اند. [نگاه شود به: ۱۱-۲۱] - همان نشانه‌ها و ویژگی‌های منگولوبیدی: استخوان‌های برجسته‌گونه‌ها، پیشانی پست، لب‌های پُرگوشت، بینی‌های پهن، ریش چسبیده و موهای راست و سفت.^۱

این‌گونه، همه دلایل در دست است تا بپنداریم که سرهای تزیین‌شده و طلاکاری‌شده در افسار یافت شده پازیریک، آویزه‌های ضیافتی افسار اسب یکی از سران یوئه‌جی بوده است

۱ روشن است همان‌گونه که تردیدی در اورپاوبیدی بودن چهره‌های توده‌های کوچ‌رو باشند مرزهای چین از جمله خیون‌ها در مراحل آغازین تعامل شدن با چینی‌ها نیست، همان‌گونه در منگولوبیدی شدن چهره‌های هونوها در دوره‌های اخیر حضورشان در تاریخ نیست. -گ.

این سرها، سرهای رزمندگان به خاک افتاده هونوها به دست وی بوده است، که از مجسمه‌های‌شان جام‌های طلاکاری شده ساخته شده بود. چنین چیزی گواه بر نبردهای خشن هونوها و یوئه‌جی‌ها در سده‌های چهارم و سوم پیش از میلاد است. در روند این جنگ‌ها، که مدت‌ها جلو گسترش هونوها به سوی غرب را گرفته بود، یوئه‌جی‌ها در درون آسیا امپراتوری کوچ‌نشین خود را پی ریخته بودند که بنا به ارزیابی سیما کیان «به شکوفایی رسیده بود».

این‌که شاه‌زاده‌ها و سرداران یوئه‌جی (به خاک سپرده شده در آلتای در سرزمین‌های دوردست خاور) در استپ سترگ بر سر قدرت می‌جنگیدند، گواه بر گستره‌جویی آن‌ها بر سایر توده‌ها است تا به رسم تعظیم پیش‌شان سر فرو آورند. [۱۴، ص. ۴۳]، و همین بوده است که افسار‌پازیریک پدید آمده است. پس از گذشتن دو سده، در آلتای هم فرمان‌روایان کبیر نو استپ بزرگ سر برآوردند که از کاسه‌های سر رهبران اربابان پیشین خود- یوئه جی ها جام‌های شراب ساختند.

کتاب‌شناسی

1. Вайнберг Б.И. Некоторые вопросы истории Тохаристана в V—V вв. // Буддийский культовый центр в Кара-тепе в Старом Термезе. М., 1972.
2. Вайнберг Б.И., Новгородцева Э.А. Заметки о знаках и тамгах Монголии // История и культура народов Средней Азии. М., 1976.
3. Грантовский Э.А. О восточноиранских племенах кушанского ареала // Центральная Азия в кушанскую эпоху. Т. II. М., 1975.
4. Иванов В.В. Языковые данные о происхождении Кушанской династии и тохарская проблема // НАА. № 3.
5. Иванов В.В. Тохары // Восточный Туркестан в древности и раннем средневековье. М., 1992.
6. Кравцова М.Е. «Жизнеописание Сына Неба Му». Вопросы и проблемы // ПИВ. 1992. Вып. 2.
7. Крюков М.В. Туркестан в III в. о н.э. — VI в. н.э. // Восточный Туркестан в древности и раннем средневековье. М., 1988.
8. Лившиц В.А. К открытию бактрийских надписей на Кара-тепе // Буддийские пещеры Кара-тепе в Старом Термезе. М., 1969.
9. Лившиц В.А. Кушаны: письменность и язык // Центральная Азия в кушанскую эпоху. Т. I. М., 1974.
10. Мандельштам А.М. Происхождение и ранняя история кушан в свете археологических данных // Центральная Азия в кушанскую эпоху. Т. I.

11. Руденко С.И. Культура населения Горного Алтая в скифское время. М.-Л., 1953.
12. Руденко С.И. Культура населения Центрального Алтая в скифское время. М.-Л., 1960.
13. Сыма Цянь. Исторические записки. Т VII. / Перевод с китайского Р.В.Вяткина. М., 1996.
14. Таскин В.С. Материалы по истории сюнну. М., 1968. Вып. I.
15. Таскин В.С. Материалы по истории сюнну. М., 1973. Вып. II.
16. Bunker E. Significant changes in iconography and technology among ancient China's north-western pastoral neighbours (IV—I B. C.) // Bulletin of the Asia Institute. Vol. 6 (1992) Bloomfield Hills.
17. Bunker E.C. Ancient Bronzes of the Eastern Eurasian Steppes. New York, 1997.
18. Enoki K. The Jueh-chie-Scythians identity. A hypothesis // International Symposion on history of Eastern and Western Cultural contacts. Tokyo, 1959.
19. Pulleyblank E.G. Chinese and Indo-Europeans // Journal of the Royal Asiatic Society, 1966.
20. Pulleyblank E.G. The Wusun and Saka and the Jueh-chie migration // Bulletin of the School of Oriental Studies. 1970. Vol. 33.
21. Takacs Z., de. On the Hsiung-nu figure at the tomb of Huo Ch'u-ping // Monumenta Serica, t. III, fasc. 1. Peiping, 1938.
22. Haloun G. Zur Uetsi Frage // ZDMG. 1937. Bd. 91.
23. Hulsewe A.F.P. China in Central Asia. Reiden, 1979.
24. Консультация С.Е.Яхонтова, которому автор обязан подробным комментарием приводимых сведений.
25. О возможном происхождении и истоках культуры сюнну см. работы С.С.Миняева.

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد ([تاریخ نیاکان کوشانیان و سایر توده‌های آسیایی] بر پایه مدارک تاریخی دودمان‌های شاهی چین)

دکتر اسکندر قادر بایف / پژوهش‌گر ارشد (قزاق تبار) در پژوهشکده خاورشناسی پژوهش‌گاه علوم روسیه
گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر

جهان آسیای مرکزی، که بخش خاوری آن از منچوری تا پانونیا (Pannonia)، استپ کبیر اورآسیا (Great Eurasian steppe) پهن بود، در سده سوم پیش از میلاد، سیمای آمیخته رنگارنگ تباری داشت.

وضعیت تاریخی و فرهنگی در خاور اورآسیا به گونه تنگاتنگی با قبایل باشنده این سرزمین یوئه‌شی‌ها، اوسون‌ها، کنتسزیویی (کنگویی‌ها) (kantszyuy Kangüy)، دون‌خوها (dunhu)، دینلین‌ها (dinlin)، تسزیانکون‌ها (tszyankuns) (کرکیرها، قرقیزها؟)، سئه‌ها (ساک‌ها) و به ویژه سیونوها (هونوها یا خونوها)^۱ که چهره‌آفرینان و گرداندگان روی‌دادهای بزرگ در تاریخ جهانی (مهاجرت کبیر توده‌ها از خاور) شدند، پیوند داشت.

۱ هونوها (به چینی سیونوها) توده بسیار اسرازمیزی بودند در تاریخ باستان که در آثار چینی به نام‌های گوناگونی یاد شده‌اند؛ مانند خونوها، خوها (هوها) و...

درباره خاستگاه، منشأ تباری و زبان آن‌ها در دست کم یک سده و نیم گذشته میان پژوهش‌گران کنکاش‌های فراوانی روان بوده است. برخی، آن‌ها را از بازماندگان همان خیون‌ها یاد شده در اوستا می‌دانند. درگوش یشت اوستا چنین نوشته است: «از برای او کی گشتاسب بلندهمت روبه‌روی آب «دائیتیا» (رود بلخ) قربانی کرد که من به «آشت» اُتورونت» پسر «وِیسپَ ئُتوروَ اُشتی (از تورانیان خُیون) با خود سرتیز با سپر سرتیز و با گردن ستر که دارای هفت‌صد شتر است، در پشت «زُئیاوَرِ خویناوه» در یک جنگ پیروزمند مقابل توانم شد. که من به ارجاسب خُیون نابه کار در یک جنگ پیروزمند مقابل توانم شد، که من دگر باره «همای» و «واریدکنا» را از مملکت خُیونی‌ها به خانه برگردانم که من ممالک خُیون را برفکنم.»

در ویکی پدیا درباره خیونیان چنین آمده است: ←

→ «خیونان یا خیون‌ها یا خیانیان (لاتین: Chionitae؛ احتمالاً برگرفته شده از پهلوی: Xyōn/Hyōn؛ اوستایی: [X'iaona Hyaona]) طایفه‌ای احتمالاً ایرانی‌تبار که در اواخر روزگار باستان در سرزمین‌های باختر و فرارود (ماوراءالنهر) ظهور کردند. معمای خاستگاه تباری خیون‌ها بسیار مبهم است، به ویژه این که این نام به نام‌های اوستایی X'iaona، پهلوی Xyōn، و هون/خیون بسیار نزدیک است و این که این مردمان تقریباً همان منطقه جغرافیایی بودند. در حقیقت، خیون‌ها یکی از امواج مهاجرت‌های شرقی به سوی ایران در اواخر روزگار باستان بودند. اما این که آن‌ها دقیقاً چه کسانی بودند، جای بحث دارد.

گیرشمن، باستان‌شناس فرانسوی، پس از مشاهده نام HIONO بر روی سکه‌های ایرانی شرقی این نام را به خیون‌ها نسبت می‌دهد. افزون بر این، او عبارت دیگر ÊPTLA ÊIONO بر روی این سکه‌ها را سندی بر حاکمیت نخبگان هفتالی بر خیون‌ها می‌داند و آن‌ها را با هون‌های سفید یکی می‌داند، و بر این باور است که خیون‌ها نه از نژاد ترک بودند و نه از نژاد مغول.

تورانیان، از جمله ارجاسب، رقیب کی گشتاسب بودند. قبیله‌های دانو و خوئین که در پهلوی و حماسه یادگار زیرین خیون گفته شده، دو قبیله تورانی بوده‌اند که در زمان کی گشتاسب کیانی، ایرانیان با این گروه جنگ‌های فراوانی کردند که بسیار مشهور و به جنگ‌های مذهبی معروف است. در یشت‌ها، ارجاسب، خَیْ اُنی خوانده شده و آشکار است که این نام هم اسم قبیله و هم نام اسکان این قبیله بوده‌است. به موجب یشت نوزدهم و رساله مذکور پهلوی، همه پهلوانانی که در جنگ‌های مذهبی با یشتاسب و اسفندیار و زریر و سایر پهلوانان ایرانی رقیب و هم نبرد بودند، خیونی خوانده شده‌اند. در روایات ساسانی برخی از قبایل زردپوست شمالی خیون نامیده می‌شدند و پادشاهان ساسانی با خیونان نبردهای بسیار داشتند. آمیانوس مارسلینوس، تاریخ‌نویس رومی سده چهارم میلادی، از خیونان و شاه آنان گروماتس که منازعات و جنگ‌هایی با شاپور دوم داشت، یاد می‌کند. آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus)، نخستین نویسنده‌ای است که از خیون‌ها یاد کرده. او مقام ارشدی بود که وقایع تاریخ نخستین خیون‌ها را ثبت کرده، دوره‌ای که با فرمان‌روایی شاپور دوم، امپراتور ساسانی (۳۷۹-۳۰۹ م.) هم‌عصر بوده است. خیون‌ها در میانه‌های دوره ساسانی ساکن دشت‌های مرو (واقع در کشور ترکمنستان کنونی) بوده‌اند. نام آن‌ها در جزء سپاهیانی که به یاری شاپور دوم آمده بودند، دیده می‌شود اما این طایفه در دوستی ایران وفادار نماندند و پس از مرگ شاپور دوم چند بار به خراسان بزرگ هجوم آوردند و در این سرحدات دشمن عمده ایران به شمار می‌رفتند. هیونگونوا (هونوها)، نیاکان «هون»‌های بعدی هستند که کتاب پهلوی، که تفسیر اوستا باشد، آن‌ها را خیونان می‌نویسد. اما در خود کتاب مقدس زردشتیان صفت هیائونا (Hyaona) یعنی خیونی نگاشته آمده است.»

به هر رو، بیش‌تر پژوهش‌گران بر آن‌اند که همانا همین خیون‌ها، نیاکان هونوا بوده‌اند که از سرزمین‌های نیایی خود به سوی مرزهای جنوبی سبیری و شمال چین در امتداد مرزی که کنون دیوار بزرگ چین در آن‌جا برپا است، شتافته بودند. در آن‌جا دو قبیله خیونی استقرار یافتند که پسان‌ها در اثر آمیزش‌شان با چینی‌ها، تبار نوی به نام هونوها (خونوها، سیونوها) پدید آمد.

چنین پنداشته می‌شود که (بنا به برخی از داده‌ها) در حوالی ۲۶۰۰ سال پیش از میلاد تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد در درازای تقریباً ۱۶۰۰ سال شماری از زردپوستان چینی با بخشی از سپیدپوستان، هیان‌یون‌ها (Хяньيونь) و هون‌یوی‌ها (Хуньюй) آمیزش یافتند و هونوها را به میان آوردند. هیان‌یون‌ها و هون‌یوی‌ها در دشت‌های کناری جنوبی بیابان گوبی بود و باش داشتند. داده‌های دیگر، این تاریخ را ۱۶۵۰ سال پیش از میلاد می‌پندارند.

در افسانه‌های چینی آمده است که شه‌زاده یا سرداری از دودمان نیمه‌افسانه‌ای سیا (سیه) با خانوار و پیروان و هواداران خود در برابر دربار برافروخت و به بیابان گریخت و در آن‌جا با شماری از تیره‌های کوچ‌رو و دام‌دار بیابان‌گرد و دشت‌نورد هیان‌یون‌ها و هون‌یوی‌ها آمیزش یافت. این‌ها را روشن است نمی‌توان هونو خواند. اما می‌توان نیاکان هونوها یا پرتو هونو شمرد. نسل نوی که از آمیزش چینی‌های زردپوست و بیابان‌گردان سپیدپوست پدید آمد، هونو نام گرفت. در منابع چینی نام این قوم سین‌هو یا سینو آمده است. در انگلیسی Hsiung-nu و در آلمانی Hiung-nu نامیده می‌شود. باید متوجه بود که هونوها را که می‌شود هون‌های قدیم یا هون‌های آسیایی خواند، با خیونی‌های سپیدپوست تورانی-ایرانی و هون‌های اروپایی Hunn عوضی نگرفت. هونوها هر چند هم از بازماندگان خیونی‌ها بودند، با توجه به آمیزش با چینی‌ها و سایر بومیان میتیست (دورگه و چندرگه) از آن‌ها متفاوت شده بودند.

بر سر این که هونوها به چه زبانی سخن می‌گفته‌اند، جرّ و بحث‌های فراوانی روان است. از این زبان تا کنون چیزی به ما نرسیده است. چون یا این که اصلاً رسم‌الخط نداشتند و یا هم به روی پوست می‌نوشتند که حفظ نشده است. ←

→ درباره برخی از واژه‌ها تاکنون جرّ و بحث‌های بی‌پایان روان است. تردیدی نیست که زبان نخستین هونوها همان زبان خیونی ایرانی خاوری بوده است که با زبان اوستایی بسیار نزدیک بوده است. برای نمونه هونوها، پادشاه خود را شانیو می‌گفتند. برخی‌ها شانیو را از ایرانی قدیم می‌دانند که از شاه گرفته شده است (شاه نیو؟) و برخی دیگر (از جمله گومیلیف) آن را از پروتومغولی، سایان یا شایان می‌دانند که به معنای برجسته و نمایان و برازنده است. باز هم دیده می‌شود که شایان در زبان پارسی دری کنونی هم به معنای برجسته و برازنده و نمایان است. شهبانوی هونوها به قرار منابع چینی، «شی» لقب داشته است که بازهم به شاه و شه ایرانی نزدیک است. بسیاری از پژوهش‌گران کوشیده‌اند، نام‌های برخی از شاهان هونو را همانند نام‌های ایرانی باستان ارزیابی کنند. مانند مادون شانیو (به سان فریدون، ایدون و...). رنه گروسه در کتاب *امپراتوری صحرائوردان* و باباجان غفوراف در کتاب *تاریخ خلق تاجیک وی را ماودون* خوانده‌اند. روس‌ها وی را بیش‌تر مودی می‌خوانند.

دیدگاه بیش‌تر رایج، هوادار ترکی‌زبان بودن هونوها است. با این همه، حتی هواداران چنین دیدگاهی، پیوند زبان هونوها را با زبان‌های ایرانی خاوری منتفی نمی‌پندارند. دیدگاه دیگری که هست، زبان هونوها را مربوط به گروه زبان‌های قدیمی شرقی ایرانی می‌دانند که بسیار با زبان سکایی‌ها یا ساک‌ها یا زبان باشندگان سپیدپوست گستره سرچشمه رود ینی‌سئی (پولی‌بلینک) نزدیک بوده است. شماری از دانش‌مندان به عنوان نمونه ب. آ. سربیریانیکف می‌پندارند که زبان‌های چواشی (بلغاری) ریشه در زبان هونوها دارند. زبان پروتوترکی چواشی یک زبان به ویژه کهن است و در بر دارنده بسیار از واژه‌های دارای ریشه و خاستگاه هونویی. مانند هوناشاداماد، هونام‌خشو (مادرزن)، هونات-تکثر است. در این‌جا یک چیز بسیار شایان اهمیت است: باید دقیق متوجه بود که درباره زبان هونوها در کدام دوره سخن گفته می‌شود؟ تردیدی نیست که در آغاز، زبان‌شان همان زبان خیونی بسیار نزدیک به زبان اوستایی بوده است. اما در مراحل بعدی دگرگونی‌هایی در زبان‌شان رونمایی شد. باید از یاد نبرد که هونوها کنفدراسیونی بوده‌اند شامل ۲۴ قبیله گوناگون. در اواخر پادشاهی هونوها، کشورشان به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده بود. در جنوب بیش‌تر متمایل به چین بودند و سرانجام هم تابعیت چین را پذیرفتند. اما در شمال وضع به گونه دیگر شکل گرفت. آن‌چه مربوط به زبان جنوبی‌ها می‌شود، تردیدی نیست که بیش‌تر به زبان‌های خانواده ترکی نزدیک بوده است. برخی از واژه‌هایی که از زبان آن‌ها بر جا مانده است مانند اوزون (دراز) و اوپون (خرگوش) ریشه آلتایی دارند.

اما به گونه‌ای که منابع چینی نوشته‌اند، زبان هونوهای شمالی بیش‌تر به زبان تخری نزدیک بوده است. همین‌گونه ژون‌ها و دی‌ها، دو تیره دیگر تورانی، با آمیزش با چینی‌ها، تبتی‌های منگولویید که از تبت شرقی به مغولستان کوچیده بودند، با بخش دیگری از هونوها آمیزش یافتند و دون‌خوها (دون‌هوها) یعنی نیاکان مغول‌ها را پدید آوردند.

پسان‌ها بخشی از هونوها با دون‌خوها آمیزش یافتند و اوهون‌ها را تشکیل دادند که از آنان نیاکان دومی مغول‌ها یعنی سیان‌بای‌ها به میان آمدند. از جمع سیان‌بای‌ها، ژوژون‌ها زاده شدند که پیشینیان بعدی مغول‌ها شدند. هونوها همین‌گونه با خاکاس‌ها (که در منابع چینی به نام خیاگاس‌ها یاد شده‌اند؛ پسان‌ها قرقیزها و دیگر اقوام سپیدپوست سایبریای جنوبی آمیزش یافتند.

هونوها، پس از فروپاشی دولت‌شان، چهار گروه شدند:

- گروه نخست که در جنوب بودند، با چینی‌ها آمیزش یافتند و از صحنه تاریخ ناپدید شدند.
- گروه دومی که در شرق بودند، با توده‌های پروتومغولی آمیختند و نیز همین‌گونه، ناپدید شدند.
- گروه سومی که در شمال بودند، به چند بخش تقسیم شدند که بخشی از آنان به سوی اورال و ولگا شتافتند و به اوگرها پیوستند و توده نوهون‌ها را به میان آوردند که آتیلائی پراآوازه از میان‌شان برخاسته بود. بخش دیگر آن‌ها با سمرات‌های سپیدپوست و آلن‌های سپیدپوست ایرانی آمیزش یافتند که به ترتیب خزرها و بلغارها را به میان آوردند. یعنی تاتارهای بعدی دقیقاً با بلغارها یکی‌اند و شالوده ایرانی دارند.
- گروه چهارمی که در شمال باختری بودند، به دو بخش تقسیم شدند: بخشی با اوسون‌ها یک‌جا شدند؛ بویی‌بان‌ها (که شماری آن‌ها را به نام هون‌های سفید هم یاد کرده‌اند و یفتلی‌ها را از بازماندگان ایشان می‌شناسند) و بخش دیگر، به یوئه‌شی‌ها یا نیاکان سغدیان و کوشانیان پیوستند و در میان آن‌ها ذوب شدند.

آن‌چه مربوط به هون‌های سفید می‌شود، باید گفت که شمار هونوهایی که به اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها پیوسته بودند، بسیار اندک بود. در حالی که نفوس اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها را هر یک بیش‌تر از ۶۰۰ هزار نفر تخمین می‌زنند (جمعاً بیش از ۱٫۲ میلیون نفر). شمار هونوها در کل ۳۶۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود که از این جمع، همان‌گونه که ←

نخستین اطلاعات موثق منابع چینی درباره قبایل پرتو-هونوی‌ها متعلق به سده‌های هفتم-چهارم پیش از میلاد است. در آن هنگام، قلمرو مرکزی این قبایل بخش شمالی استان کنونی شآنشی چین هم‌مرز با اوردوس Ordos بود. در حوضه رودخانه وی‌هی Weihe در شمال شهرستان لونسیان Lunsyan، لیوهون‌ها lyuhun زندگی می‌کردند.

در شمال آن‌ها در «بای‌دی» Beidi (شهرستان کنونی تسینیان Tsinyan) قبیله سیوی‌یان syuyyan بود و باش داشت. میان لیوهون lyuhun و سیویان syuyyan در اندین Andin و پین‌لیان Pinlyan (پینگ‌لیانگ Pingliang و گون‌یون Guyuan کنونی) «نسل اوشی» به سر می‌بردند.

جدا شدن دامداری از کشاورزی، که در مواد پژوهش‌های باستان‌شناسی در شمال چین و گستره مغولستان در سده‌های هفتم-پنجم پیش از میلاد، ترصد شده است، منجر به ظهور قبایل کوچ‌رو دامدار و شبان‌دشت‌نشین در این‌جا شد.

پیامد این فرایند در کوتاه‌مدت، گرد آمدن برخی از این قبایل در اتحادیه‌های قبیله‌ای بود. منابع نوشتاری این دوره، سرشار از گزارش‌ها درباره یورش‌های پیوسته و پی هم کوچ‌روان دشت‌نشین، بر آبادی‌های پراکنده و روستاها و دیهه‌های کشاورزان چین است.

تاخت و تازها و شبیخون‌ها، تنها مقارن با سده چهارم پیش از میلاد با استقرار هژمونی سردارنشین تسین که توانست بخش بیش‌تر آبادی‌ها و دوک‌های دودمان رو به افت چژو (ژو) را زیر چتر خود متحد بگرداند، کاهش می‌یابد.

در اواخر سده چهارم پیش از میلاد، گردانندگان کشور تسین (شین) گستره زیست‌گاه اقوام پرتو-سیونو protosyunnus (نیاکان هونوها) را اشغال کردند و کوچیانی که در آن‌جا می‌زیستند، زیر فشار جنگ‌افزارهای چینی، ناگزیر کوچیدن به شمال باختری شدند.

→ گفتیم هونوهای جنوبی به چینی‌ها، هونوهای شرقی به توده‌های پرتومغولی و بخش دیگر یعنی هونوهای شمالی به سایر قبایل خاوری و شمالی و به اوگراها در اورال پیوسته بودند که در آینده هون‌ها را ساختند. تنها گروه چهارمی که در شمال غربی می‌زیستند، به اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها پناه آوردند. تازه چنانی که در همین مقاله کمی پسان‌تر خواهید دید، هونوهای شمالی و غربی، بیش‌تر متشکل از بازماندگان یوئه‌شی‌ها بودند.

روشن است چنین تعدادی نمی‌توانستند بافتار تباری و زبانی اوسون‌ها و یوئه‌شی‌های غربی را به گونه بنیادی دگرگون بسازند. البته، پیش‌تر از این هم اوسونی‌ها در جنگی توانسته بودند، نزدیک به ۴۰ هزار تن از هونوی‌های شمالی بیش‌تر یوئه‌شی‌تبار را اسیر بگیرند. روشن است در چنین موارد، مردان را می‌کشتند و دختران و زنان و کودکان‌شان را به بردگی و کنیزی می‌بردند. به هر رو، هر چند در چنین موارد، تا اندازه‌ای بافتاری تباری و زبانی دست‌خوش دگرگونی می‌شود، اما به گونه‌ای که تاریخ بارها نشان داده است، بیش‌تر به سود تبار و زبان پیروزمندان. از همین رو هم بوده است که بیش‌تر پژوهش‌گران نوشته‌اند که هون‌های سفید از سایر هون‌ها تفاوت داشته و زبان‌شان از گروه ایرانی شرقی بوده است. به هر رو، به دلیل این‌که از هونوها هیچ اثر مکتوبی بر جا نمانده است و همه بر نوشته‌های چینی‌ها تکیه می‌زنند، رسیدن به نتیجه قطعی در زمینه بسیار دشوار می‌نماید. —

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد □ ۱۶۳

برای جلوگیری از تاخت و تازهای کوچ‌روان مرزی بر چین باستان، نخستین بخش دیوار بزرگ چین «چان‌چئن» (چانگ‌چنگ) ساخته شد. پس از چندی، قبایل یاد شده در تسلیان شان Qilian و ادرین‌گولا ظاهر می‌شوند.

سما تسیان (سیما کیان Sima Qian)، «پدر تاریخ چین»، نویسنده کتاب «شی-تزی» (چی چی Chi Chi) («یادداشت‌های تاریخی» Historical Notes) با سخن گفتن درباره نیاکان بلافصل قبایل سونیو (هونو) واقعیت‌های تلخ رویارویی دو فرهنگ بزرگ زمان خود، فرهنگ کشور امپراتوری چین کشاورز و زمین‌دار settled agricultural China و فرهنگ امپراتوری سیونو (هونو)ی کوچ‌نشین و دام‌دار nomadic Xiongnu Empire را که روند تاریخ تباری-سیاسی ethno-political history بخش شمالی آسیا را برای چندین سده تعیین می‌کرد، مد نظر داشت.

در واقع، وضعیت تا حدودی متفاوت بود. باشندگان جلگه‌های آسیای مرکزی و کوه‌پایه‌های میانه آسیا، متشکل بر چندین قبیله پراکنده و تکه‌تکه و چندپارچه و چندزبانه بودند. تا پایان سده سوم پیش از میلاد، نیروی سیاسی اصلی در منطقه، امپراتوری یوئه‌شی Yuezhi (در زبان یونان باستان یاتی «yati» در لاتین «آسی‌ها» و نیز اتاکوری‌ها attakory) بود که گستره سرزمینی آن‌ها از شمال خاوری چین (بخش باختری منچوری متأخر) تا واحه‌های ترکستان خاوری پهن بود.

سیما کیان، گستره بود و باش یوئه‌شی‌ها را به گونه تقریبی چونان دایره بود و باش قبایل سکایی-اسکیتی که به زبان‌های ایرانی قدیم یا دیگر زبان‌های هندواروپایی سخن می‌گفتند؛ چنین پرداز می‌کند: «یوئه‌شی‌ها در آغاز میان دان‌هوانگ و تسیلیان‌شان زندگی می‌کردند». در این حال، درباره یوئه‌شی چنین توضیح می‌دهد: «درآغاز، یوئه‌شی‌ها در گستره‌ای از دان‌هوانگ در شرق، و از تسیلیان‌شان در غرب... بود و باش داشتند». دان‌هوانگ، همین شاجژوی کنونی Shachzhou است و تسیلان‌شان Qilian در جنوب باختری گانچژو Ganzhou واقع است.

این اطلاعات در نوشتارهای برجامانده از «تسیان‌هان‌شو» یا کیان‌هان‌شو (Qian Han Shu) یا (تاریخ اولیه امپراتوری هان) The early history of the Han گردآوری شده است که بر طبق آن، یوئه‌شی‌ها سرزمین‌های واقع در امتداد خط‌الرأس اصلی رشته‌کوه‌های ریشت‌هوفن (Richthofen) در جنوب سوژو و جنوب غربی گانچژو Ganzhou را زیر فرمان داشتند.

اسناد عهد اواخر امپراتوری هان، گستره بود و باش یوئه‌شی‌های باستان را میان ژانگ و تسزیو بسیوان Jiuquan، یعنی در مناطق کنونی گانچژو Ganzhou و سوژو Suzhou جا می‌دهد؛ به علاوه بولانگیر Bulangir و اندزین گل. Edzin.

مطابق اطلاعات چینی‌ها، یوئه‌شی‌ها نیرومندترین اتحادیه در مرزهای چین در عهد امپراتوری تسین (شین) بودند که چینی‌ها از کشورشان اسب‌های تنومند و خوش‌پیکر به دست می‌آوردند. آن‌ها یک‌صد هزار جنگ‌جوی آماده رزم داشتند و بیش‌تر قبایل کوچ‌نشین هم‌سایه، از جمله سیونوها (هونوها)، که هم‌سایه خاوری‌شان بودند، در در وابستگی از آنان به سر می‌بردند. گاه‌نامه‌های چینی می‌نویسند که: «زمانی یوئه‌شی‌ها بسیار نیرومند بودند و به سیونوها (هونوها) به دیده تحقیر می‌نگریستند».^[۱]

مقارن با اواخر سده سوم پیش از میلاد، قبایل کوچی غیر چینی، که در میان آن‌ها هونوها هم بودند، زیر فشار پادشاهی شمال چین-ژائو، از استپ‌های اوردوس Ordos به شمال عقب‌نشینی کردند. در این زمان، رهبری هونوها به دست تومان^۱ بود که همسر ارشد وی «ملکه»، یک بانو از یوئه‌شی‌ها بود. در این باره می‌توان با این واقعیت جدی داورى کرد که شهبانوی «ئه‌شی» در میان ائتلاف دودمانی هونو-خویان (هویان Huyan) و یا خیان (هایان Hayyan) خوانده می‌شد.

این واژه (خویان (هویان Huyan)) و یا خیان (هایان Hayyan) موازی مستقیمی در تعیین مفهوم اصلی مقدس یوئه‌شی «تسزیوییان» (tszyuyyan) («سفید»، «راه سفید»، «راه شیری») می‌یابد، و اصطلاح «ئه‌جی» («ئه‌شی») («شهبانو») که در قالب «اتی» (ati) بازسازی می‌شود، کپی دقیقی از یکی از واریاسیون‌ها (تغییرات) گرافیکی variations همان کلمه (خویان (یا هویان Huyan) و یا خیان / خیایان (هایان Hayyan) است، که بعدها به شکل «یوئه‌جی»^۲ [یوئه‌شی] - گ. ثبت شده بود. به سخن دیگر، در

۱ از گذشته‌های بسیار دور، قبایل کوچ‌رو تورانی، سپاهیان‌شان را در گروهان‌های ده نفری «تومان‌ها»، آرایش می‌دادند. از ده گروهان ده نفری، یک گردان صد نفری و همین‌گونه از ده گردان صد نفری، یک هنگ هزار نفری و از ده هنگ هزار نفری، یک سپاه ده هزار نفری تشکیل می‌شد. معمولاً تومان‌های ارشد در رأس همین سپاه‌های ده‌هزار نفری قرار می‌گرفتند. چنین برمی‌آید که تومان منصب لشکری رهبر هونوها بوده باشد تا نام وی. - گ.

۲ شایان یادآوری است که کلمه یوئه‌شی را به زبان روسی به شکل یوئه‌چژی (Юэчи) می‌نویسند. در زبان چینی، به اشکال گوناگون آمده است؛ مانند: یوئه‌جی، یوئه‌ژی، یوئه‌شی، دایوئه‌جی و هم تالیوئه‌جی. روشن است در زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی هم به پیروی از چینی‌ها آن را به اشکال گوناگون نوشته‌اند. از دید ما، برای جلوگیری از سردرگمی بهتر است تنها به یک شکل نوشته شود. چون معنای دقیق این کلمه، شهبانوی ماه‌تابی (یعنی ملکه آمده از سرزمین ماه‌تابی‌ها- ماه‌بانو) است، و «شی» به شهبانو بسیار نزدیک است، از همین رو، آن را به شکل «یوئه‌شی» آورده‌ایم. بایسته یادآوری است که هونوها پادشاه خود را به نام شانیو و شهبانوی خود را به نام «شی» یاد می‌کرده‌اند. منظور از سرزمین ماه‌تابی، کشوری است که در ترکستان خاوری واقع بود و در آن پنج قبیله آریایی (ایرانی‌زبان) زندگی می‌کردند که نام‌دارترین‌شان کوشانی‌ها بودند. شاید در آینده، پس از فروپاشی امپراتوری هونوها و پیوستن بخشی از آنان به یوئه‌شی‌ها و اوسون‌ها، آن‌ها را از همین رو، هون‌های سفید خواندند. - گ.

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد □ ۱۶۵

جامعه هونوهای قدیم، کلمه «یوئه‌جی» [(«یوئه‌شی»)-گ.] عیناً «شه‌بانو» یا «ملکه» معنا می‌داد.^۱

پسر تومان Touman، ماودون Maodun به نوشته همان نویسنده چینی، در نزد یوئه‌شی‌ها «گروگان» بود.^۲ ماودون دیگر بزرگ شده، با فریب دادن یوئه‌شی‌ها و گریز از نزد آنان، نوعی «کودتای کاخی» (کودتای دورن خانگی) را به راه انداخت: او زن پدر خود (نامادری خود)، همسر ارشد یا شه‌بانو، و پسر او، ولی‌عهد و وارث تاج و تخت شاهی (یعنی برادر ناتنی خود از رشته پدری)، و سرانجام هم پدر خود، تومان شانیو را که به دلایلی مخالف بازگشت ماودون بود، کشت.^۳

۱ بایسته یادآوری است که در زبان‌های ایرانی خاوری باستان «هو» به معنای نکو و خوب به کار می‌رفته است؛ مانند هوشنگ (نکوکار) و هومن و... هم‌چنین امکان آن می‌رود که کلمه «آجه» یا «آجی» هزارگی که چوان نشانۀ تکریم و تعظیم به بانوان پیر و کهن‌سال^۴ به کار می‌رود، نیز ریشه در همین «ئه‌جی» (شه‌بانو) داشته باشد. مانند کان آهن «آجه‌گک» بامیان که نادرست به شکل «حاجی‌گک» معروف شده است. باید گفت که «آ» در زبان چینی چوان نشانۀ احترام و تکریم و تعظیم به کار می‌رود. به گونه مثال، در اخیر نام سردار آشین (سردار آسین یعنی سردار آسمانی) که آن را به شکل آشینا نوشته اند. به دور نیست که در کلمه‌هایی چون آقا و آچا (آچهمادر بزرگ) در زبان‌های ترکی، آجا (آجه)، آپا (آپه)، آبا (آبای) در گویش هزارگی پارسی دری و نیز آنا و آکا (اکا) (مادربزرگ و عمو) در زبان پشتو و... «آ»، از همین نشانۀ احترام چینی «آ» گرفته شده باشد. —گ.

۲ چنین برمی‌آید که آیین گروگان گرفتن و گروگان گذاشتن در میان کوچی‌های آن زمان مرسوم بوده باشد. با این همه، نباید از یاد برد که این تنها روایت چینی‌ها نیست. سنت نوزادبخشی (آونکولات avunculat) در میان اوسون‌های باستان نیز رواج داشت که مطابق آن، نوزادان را به خاندان مادری‌اش می‌سپردند. زیرا چنین می‌پنداشتند که نوزاد مال آنان است. چون دخترشان آن را به دنیا آورده است. سپس کودک را می‌توانستند دوباره از خاندان مادری‌اش خریده و به خانواده پدرش بازگردانند.

یادداشت گزارنده: چون چنین رسمی در میان ایرانی‌زبانان نیست، روشن است به دشوار بتوان چنین هم‌تأوی‌های در زبان پارسی دری برای آونکولات یافت. شاید ترجمه تحت‌اللفظی avunculat گذاشتن نوزاد نزد برادر مادر، ماما (دایی) شده بتواند. هر چه است، ما در این‌جا نوزادبخشی نوشته‌ایم. —گ.

۳ ماجرای در گروگان به سر بردن شه‌زاده ماودون و بازگشت دراماتیک او و کشتن پدر و نامادری و برادر ناتنی‌اش (شاه و شه‌بانو ولی‌عهد هونوها) را بسیاری از پژوهش‌گران تاریخ هونوها از جمله اکادمیسین گومیلیف در کتاب معروف خود، «تاریخ خلق هونو» با تکیه بر منابع چینی آورده‌اند. فشرده ماجرا چنین است که هونوها کنفدراسیون قبیله‌ای بودند زیر فرمان پادشاهان کشور ماه‌تابی (پسان‌ها یوئه‌شی‌ها). پادشاه ماه‌تابیان بنا بر مصلحت‌های سیاسی، یکی از شاه‌دخت‌ها را به همسری تومان شانیو، پادشاه هونوها داده بود. تومان شانیو هم بنا بر مصلحت‌های سیاسی، همانا همین شاه‌دخت ماه‌تابی را شه‌بانوی کشور ساخته و پسر وی را ولی‌عهد رسمی اعلام داشته بود.

در این حال، تومان شانیو، برای حفظ روابط حسنه با دربار شاهنشاهی کشور ماه‌تابیان و به خاطر کسب اعتماد شاهنشاه و تضمین پادشاهی آینده برای نواده وی، ماودون پسر ارشد خود از همسر نخستین‌اش را چوان گروگان به دربار ماه‌تابیان فرستاده بود.

اما، ماودون که خود را سزاوار تخت شاهی هونوها می‌پنداشت، با فریب دادن یوئه‌شی‌ها و ربودن یک اسب از نزد آنان گریخت و به اردوگاه پدری آمد. سپس با کشتن شه‌بانو، ولی‌عهد و شاه، خود شانیو شد و سپاه بزرگی فراهم آورد و آغاز به جهان‌گشایی کرد و همه قبایل کوچ‌رو را از خاک‌اس‌ها یا خیگاس‌ها (نیاکان قرقیزها) گرفته تا دون‌خوا (نیاکان مغول‌ها) و اوسون‌ها و... (در کل ۲۴ قبیله) را زیر فرمان خود درآورد و این‌گونه، شاهنشاهی کوچی بزرگی را پی ریخت. سپس، بر یوئه‌شی‌ها تاخت و با یورش غیر منتظره پادشاه آنان را کشت و سپاه آنان را به سختی شکست داد. —

درباره این سنت‌شکنی بی‌سابقه روابط سنتی در جامعه سیونوها، سیما کیان چنین حکایت می‌کند که «در حالی که مردم خاموش بودند و چاره‌ای جز اطاعت و فرمان‌برداری نداشتند، دشمنان جسور در کشورهای هم‌سایه، بر آن شدند تا ماودون را که در چپ و راست سرگرم زدن سرهای بستگانش بود، تهدید به جنگ کنند و خواهان پرداخت باج و خراج شدند. این بود که سفیران دون‌خوها (دون‌هوها) از راه رسیدند و اظهار داشتند که ماودون به نشانه صلح با آن‌ها باید بهترین اسب از گله هونوها و زیباترین همسرش را به آن‌ها بدهد.

نزدیکان ماودون شوریدند و برآشفتمند و می‌خواستند تا به خاطر چنین گستاخی، سفیران را بکشند. اما ماودون جلو آنان را گرفت و با لبخند گفت: «آیا ارزش دارد که از دوستان هم‌سایه یک اسب یا یک زن را دریغ کنیم؟».

و دستور داد هر چه می‌خواهند، برای‌شان بدهید.

قبایل کوچی دون‌هو (Donghu یا dunhu)^۱ هم‌سایگان شرقی هونوها بودند. مرزهای جنوب خاوری متصرفات دون‌هوها به جزیره نمای کوریا می‌رسید. آن‌ها همچنین در لیادونگ و مناطق مرزی شمال چین زندگی می‌کردند.

دون‌هوها، بارها و بارها با دودمان‌های حاکم چین باستان پیمان‌هایی می‌بستند، مگر، باز هم، همه بند و بست‌ها را زیر پا می‌گذاشتند و با چینی‌ها از سر جنگ و ستیز پیش می‌آمدند و گه‌گاهی هم بر آنان به پیروزی‌هایی دست می‌یافتند. در سده سوم پیش از میلاد، دون‌هوها، نیروی شایان توجهی در استپ‌های آسیای مرکزی به شمار می‌رفتند.

→ این بود که یوئه‌شی‌ها ناگزیر به ترک ترکستان شرقی و همه متصرفات خود شدند و به سوی غرب و جنوب گریختند و در آن‌جا یکی از قبایل‌شان، کوشانی‌ها، با شکست دادن یونان و باختری‌ها پادشاهی نوی را پی ریختند.

این در حالی بود که در زمان پدرش، هونوها در وضع بس دشواری به سر می‌بردند و از چهار سو در محاصره دشمنان نیرومند قرار داشتند: در جنوب چینی‌ها، در شرق دون‌خوها (نیاکان مغول‌ها) در شمال خاکاس‌ها یا خیاگاس‌ها (نیاکان قرقیزها که در آن هنگام در سرچشمه رود ینی‌سئی به سر می‌بردند) و در غرب، اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها. — گ.

۱ به گونه‌ای که پیش‌تر نوشتیم، نیاکان هونوها متشکل از دو قبیله خیونی یا خیانی، هیان‌یون‌ها (Хяньйонь) و هون‌یوی‌ها (Хуньйуй) بودند. هونوها از اثر آمیزش چینی‌ها با هیان‌یون‌ها به وجود آمدند. دون‌هوها از اثر آمیزش هون‌یوی‌ها با قبیله تورانی دیگر به نام ژون‌ها پدید آمدند. چنین برمی‌آید که باید نام قبیله نو، «ژون‌هو» می‌بود، مگر، به هر دلیلی که بوده، منابع چینی آن‌ها «دون‌هو» نوشته‌اند و آن‌ها با همین نام وارد تاریخ شده‌اند. بایسته یادآوری است که ژون‌ها با دی‌ها دو قبیله هم‌سایه بسیار نزدیک خویشاوند بوده‌اند که چینی‌ها به دشوار می‌توانسته‌اند آن‌ها را از هم دیگر تفکیک کنند. در سده سوم پیش از میلاد، قبایل سیان‌بی (نیاکان مغول‌ها) از اتحادیه دون‌هو بیرون شدند. چینی‌ها دون‌هوها را به نام وحشیان خاوری می‌خواندند. دون‌هوها در دوره دودمان چژو باستان در ۱۱۰۰ پیش از میلاد به میان آمده بودند. پس از آن‌که در ۱۵۰ پیش از میلاد، هونوها، دون‌هوها را سرکوب کردند، از اثر آمیزش هونوها با بخشی از دون‌هوها، قبیله نوی به نام هو‌هوان‌ها پدید آمدند. این بود که سیان‌بی‌ها از آنان جدا شدند و در میانه‌های سده چهارم میلادی آن‌ها را استیلا و اسیمیله کردند. — گ.

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد □ ۱۶۷

دون‌هوها با هونوها مناسبات برابانه و متساوی‌الحقوقی داشتند. گستره بود و باش آنان را نوار سرحدی‌ای از هم جدا می‌ساخت که به هیچ کسی تعلق نداشت. در دو سوی سرحد، پاس‌داران دو دولت به گزمه (گشت‌زنی) و پَهره (پاس‌بانی) می‌پرداختند. مرزبانان دون‌هوها در خاور و مرزبانان هونوها در باختر. به سال ۲۰۹ پیش از میلاد، دون‌هوها زیر فشار چین، ناگزیر به عقب‌نشینی از نوار مرزی شدند و از همین رو، از هونوها خواستند تا زمینی به عرض ۱۰۰۰ لی (۵۰۰ کیلومتر) را به آنان بدهند.

سیما کیان در این باره چنین گزارش می‌دهد: «...دون‌هوها، دشمنان هونوها با جسارت و گستاخی بار دیگر از هونوها خواستند تا زمین‌های مرزی را به آنان واگذار شوند.».

ریش‌سپیدان و بزرگان، کارآموده و درس‌آموخته از تجربه تلخ پیشین، هیچ اعتراضی نکردند و گفتند: «این زمین‌ها بیابانی‌اند و یک‌سره مردابی و نمک‌سار و سنگلاخی، که در آن‌ها هیچ‌کسی گاو و گوسفندی را به چرا نمی‌برد». از این رو، به ماودون سفارش کردند تا زمین‌ها را به دون‌هوها بدهد. اما ماودون خشم‌گین شد و آغاز به داد زدن بر سر بزرگان کرد که از ترس نزدیک بود بمیرند: «زمین، پایه و اساس دولت است. آیا می‌توان آن را به کسی داد؟».

او هر کسی را که به وی توصیه کرده بود تا زمین‌ها را واگذار شود، سر برید. سپس بر پشت زین نشست و سوار بر اسب فرمان داد تا بی‌درنگ بر دشمن لشکرکشی کنند و هر کسی را هم که تعلل بورزد و دیر بیاید، سر بزنند. این‌گونه، او، بی‌درنگ، رزمندگان را گرد آورد و بر سر دون‌هوها که انتظار هیچ چیزی را نداشتند، ریخت.^[۳۱]

سیما کیان این‌گونه، آغاز فتوحات هونوها را شرح می‌دهد. ماودون، با حيله‌گری و خشونت و ستم، هم‌قبیله‌ای‌هایش را وادار به فرمان‌برداری بی‌قید و شرط کرده، فرمان‌روای عالی شد.

ماودون مدیریت پای‌تخت متصرفات خویش را، خود به دوش گرفت و سرزمین‌های خاوری و باختری گستره زیر فرمانش را به فرمان‌دارانی از میان بستگان نزدیک خود سپرد. دوره امپراتوری هونوها از همین اعلام پادشاهی ماودون، سپاهیان همیشه پیروزمند و شکست‌ناپذیر ماودن شانوی روی ناکامی را ندیده بودند. در میدان نبرد جنگ‌جویان در سه صف آرایش می‌یافتند؛ مرکز و جناح‌های چپ و راست (قلب، میمنه و میسره) که هر یک وظیفه خود را نیک می‌دانستند. در سپاه، نظم و انضباط آهنینی برپا بود: به خاطر کوتاهی و سهل‌انگاری یک رزمنده، همه دسته را (به شمول فرمان‌ده وی) سر می‌بریدند. سربازان ماودون، در یک زمان کوتاه در شمال تا دریاچه بایکال، در باختر تا ترکستان خاوری، در خاور تا رودخانه لیائو رسیدند و در جنوب به سر زمین چین باستان نزدیک شدند.

در گزارش‌های منابع چینی آمده است که در سال ۲۰۱ پیش از میلاد، هونوها به رهبری او، قبایل شمالی هونیوی hunyuy، تسیویی‌شی tsyuyshe، دینیلین Dinlin، گیکون gekun و تسایلی Zeil را زیر فرمان خود درآوردند، و در سال بعد به برداشتن گام‌های پویاتر در مرزهای شمالی امپراتوری هان پرداختند.

برتری نظامی سواران چابک هونوها بر سربازان کم‌تحرک چینی چنان بزرگ بود که به سال ۱۹۲ سال پیش از میلاد، ماودون در نامه دراز خود، بی‌پروا و بلندپروازانه، از ملکه بیوه هان-گائو خواستگاری کرد که با این کار، به گونه بسیار اهانت‌بار، سنت دیرین چینی وفاداری به همسر حتی پس از مرگ وی را زیر پا می‌گذاشت. در این حال، ماودون چنین می‌پنداشت که مطابق آیین‌های کوچی‌ها، عروسی با نماینده دودمان حاکم کشور فتح‌شده به خودی خود، باید مستلزم گنجاندن زمین و مردم آن به گستره کشور فاتح باشد.

شیوه و سبک نوشتن نامه به آن پیمان چندان‌آور و تحریک‌آمیز بود که سیما کیان یارای ترجمه متن آن را نداشت. اما نامه تا روزگار ما حفظ شده است^۱ و آشکارا نشان‌دهنده تراز روابط میان هونوها و چین باستان است. ماودون نوشته بود: «من تنها هستم. من در سرزمین استپ‌های پُر از گاوها و اسب‌ها بزرگ شده‌ام. تنهایی برای هر دو ما خسته‌کننده است، ما از آن چه می‌تواند به ما آرامش ببخشد، محروم هستیم...».

۱ به گونه‌ای که دیده می‌شود، ماودون به ملکه بیوه چین نامه مفصل خواستگاری نوشته بود. در این‌جا چند پرسش اصولی مطرح می‌شود:

- آیا هونوها از خود رسم‌الخط داشتند یا نه؟
- اگر داشتند، آیا به این رسم‌الخط آثاری بر جا مانده است یا نه؟
- نامه‌هایی که نوشته بودند، به کدام زبان بوده است؟
- آیا این نامه و یا سایر نامه‌هایی که شانیوهای هونیوی به دربار چین می‌فرستاده‌اند، کنون در بایگانی‌های چینی هنوز هم موجود است یا نه؟

در این‌جا، نویسنده نوشته است که گویا نامه خواستگاری ماودون تاکنون حفظ شده باشد. اما ننوخته است که این نامه در کجاست؟ به چه زبانی و به کدام خطی نوشته شده بود؟ آیا چینی‌ها اصل نامه را در معرض دید همگانی یا دست کم محافل پژوهشی گذاشته‌اند یا نه؟

ای کاش چنین باشد. اما من، زیاد باورم نمی‌آید. شاید نویسنده اشتباه کرده باشد. گمان غالب این است که چون هونوها و سایر قبایل کوچی یا این که اصلاً از خود رسم‌الخطی نداشته بودند و یا این که نامه‌هایشان را به روی پوست‌های بره‌ها می‌نوشته‌اند، به دلیل فرسوده شدن و نابود شدن چنین نامه‌های پوستی در درازمدت، شاید چیزی از آنان بر جا نمانده باشد. اگر نامه مانده باشد، موضوع این که هونوها به کدام زبان سخن می‌گفته‌اند، به گونه‌ی نهایی حل می‌شود. اما موضوع زبان و نوشتار هونوها کماکان رازهایی‌اند که تا کنون در پرده ابهام مانده‌اند و شاید هرگز هم پاسخ درخور و بایسته نیابند.

به باور من، شاید نامه شانیو ماودون به زبان هونیوی با رسم‌الخط چینی نوشته شده بود. در آن هنگام در میان هونوها شمار بسیار اسیران چینی بودند. حال، سخن بر سر نامه بسیار مفصل و دراز است. اگر به راستی چنین نامه‌ای تاکنون مانده باشد، پس این همه جر و بحث ده‌ها دانش‌مند بزرگ در دست کم یک سده و نیم گذشته بر سر چه بوده است؟ گمان من این است که از این نامه تنها همان جمله‌هایی به زبان چینی مانده است، که سیما کیان در نوشته خود آن را بازتاب داده است. گومیلیف در تاریخ خلق هونو نوشته است که به زبان هونوها تنها یک جمله مانده است. —.

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد □ ۱۶۹

ملکه، پس از دریافت این نامه، خشم‌گین و پُرآزنگ شد و پیش‌نهاد اهانت‌آمیز ماودون را رد کرد. در این حال، درگیری هونوها با مرزبانان چینی در سراسر مرز شمال و شمال باختری امپراتوری هان ادامه داشت. اما، کار به جنگ بزرگ نکشید. چین آماده جنگ نبود. از این رو، ملکه ناگزیر شد نامه پاسخ خفت‌باری به دور از شأن امپراتوری چین بنویسد، که چنین نامه‌ای را در تاریخ چین هرگز هیچ فرمان‌روایی برای «وحشیان» ننوشته بودند.^[۴] توازن قدرت میان هونوها و چین، دست یازیدن به چنین کاری را یک امر ناگزیر ساخته بود. هر چند، برای چینی‌های باستان، که متکبرانه می‌پنداشتند که هونوها دارای «چهره انسان و قلب جانوران وحشی‌اند»، چنین چیزی چونان بزرگ‌ترین آبروریزی بود. مقارن این زمان، هونوها توانسته بودند همه زمین‌های یوئه‌شی‌ها را بگیرند و آنان را به غرب به گستره میان تسیلیان Qilian و دان‌هوانگ برانند.

به سال ۱۷۷ پیش از میلاد، ماودون شانپو برای تنبیه چینی‌ها به خاطر زیر پا گذاشتن خودسرانه و عمدی پیمان صلح بسته شده در آن برهه با امپراتوری هان، از سوی آن‌ها؛ به جانشین غربی خود فرمان داد تا به سرزمین یوئه‌شی‌های هنوز هم قدرت‌مند، لشکرکشی نماید. سواره نظام هونو، یوئه‌شی‌ها را به سختی شکست داد و هم‌چنین توانست مهم‌ترین مناطق باختری را که در گذشته زیر فرمان یوئه‌شی‌ها بود، بگیرد.

ماودون در این باره به امپراتور [(امپراتریس؟) —گ.] هان نوشت: «به لطف [خداوند —گ.] آسمان، همه سپاهیان ما تندرست اند و اسب‌های‌شان سالم و تناور. آن‌ها یوئه‌شی‌ها را نابود و رام کردند. به شماری از آنان شمشیر آهیخته زده شد و شماری دیگر را زیر فرمان آوردند و (آرامش و حاکمیت را) برقرار ساختند.

لولان (کرورایانه) Loulan (Krorayna)، اوسون، اوتسزی Utsze (اوگال Avgal) و بیست‌وشش سردارنشین هم‌سایه با آن‌ها (در واقع، باید ۳۶ باشد، یعنی همه سردارنشین‌های وقت ترکستان خاوری) شامل ارتش (هونو) و یک خانواده (یعنی یک دولت) شدند.^[۵]

پیروزی نهایی هونوها بر یوئه‌شی‌ها میان سال‌های ۱۷۴-۱۶۵ پیش از میلاد به دست آمد. سر از این زمان، دیگر در منابع هیچ اشاره‌ای به درگیری‌های رو در رو میان هونوها و یوئه‌شی‌ها دیده نمی‌شود. و اما آغاز به کوچیدن یوئه‌شی‌ها به هفت‌رود و سپس به آسیای میانه در سال‌های ۱۶۰ و ۱۵۸ سال پیش از میلاد، به دلیل یورش اوسون‌ها بر آنان بوده است. یوئه‌شی‌های رانده شده به غرب آسیای میانه، سرزمین‌های گستره علیای آمو و وادی‌های میانی رود سیردریا را گرفتند.

یوئه‌شی‌ها در آینده، بنیادگذاران دولت غربی کنتسزوی Kantszyuy، پادشاهی کنگ یا کنگویی‌ها (Kangha)، (که از ۱۵۰ پیش از میلاد شناخته شده است و در ترکیب آن از سال ۲۱ پیش از میلاد تا ۲۲۱ میلادی زمین‌های بین دریای آرال و کاسپین قرار داشت) و نیز امپراتوری آسیای مرکزی-هندی کوشانی (قدرت جهانی سده‌های یکم-چهارم میلادی در کنار امپراتوری‌های هان و روم [و نیز امپراتوری اشکانی -گ.ا.] شدند.

در «هوهان‌شو» درباره ریشه‌های امپراتوری کوشانی چنین گفته شده است: «هنگامی که دودمان یوئه‌شی به دست هونوها برافتاد و واژگون شد، به (گستره یونان و باختر، به جنوب آسیای میانه) کوچید و به پنج سردارنشین فروپاشید... پس از گذشت صد سال سردار گویشانی guyshuan (کوشانی) شاهزاده کیوتسزیوکیو (Kiotszyukyu) (کودجولا کدفی) (Kudzula Kadfiz) چهار شاهزاده‌نشین دیگر را تابع خود ساخت و خود را پادشاه اعلام کرد. پادشاهی او گویشانی (کوشانی) نامیده می‌شد.^[۶]

همراه با آن، در علم تصور واحدی درباره چگونگی براندازی دولت یونان و باختری به دست یوئه‌شی‌ها وجود ندارد. گروهی می‌پندارند که در ۱۶۴ سال پیش از میلاد یوئه‌شی‌ها زیر فشار بزرگ هونوها ناگزیر به ترک اراضی خود در ترکستان خاوری شدند. آن‌ها با آمدن به غرب، از راه فرغانه، بر یونان و باختری‌ها یورش آوردند و این پادشاهی را برانداختند و پای‌تخت خود را در شمال آمو بنیاد گذاشتند.

هم‌زمان، در غرب، آن‌ها سئه‌ها (ساک‌ها) را که در آن سوی رود یکرست (سیر یا سیحون) زندگی می‌کردند (یعنی در شرق سیردریا) سرکوب کردند که بخشی از آن‌ها ناگزیر به مهاجرت به کاپیسا (دره کابل [پروان] -گ.ا.) شدند و بخش دیگر آن‌ها در سرزمین درنگیانای باستان (حوضه رود هلمند-زرنج) اسکان گزیدند که از همین رو، سکستان یا سیستان Sakastan نام گرفت. [مغرب آن سجستان -گ.ا.]

تاریخ دقیق باژگونی پادشاهی یونانی و باختری تاکنون تثبیت نشده است. برخی باور دارند که این واژگونی در سال‌های ۱۴۰-۱۳۸ پیش از میلاد اتفاق افتاده بود.

مطابق گمانه‌زنی دیگر، باختر را که مدت درازی زیر فرمان یونانیان باستان بود، نه بیگانگان آمده از ترکستان خاوری (که به زبان‌های هندواروپایی (احتمالاً به زبان‌های ایرانی باستان) سخن می‌گفتند)، بلکه قبایل بومی کوچی ایرانی باستان ساکن در کرانه‌های سیردریا و آمو (که بخشی از اتحادیه قبایلی که یوئه‌شی‌های بزرگ یا ماساگت‌ها نامیده می‌شدند و ساکنان خوارزم شمرده می‌شدند و پسان‌ها هسته اصلی دولت کنگ‌ها Kangha را تشکیل دادند)، آزاد ساختند.

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد □ ۱۷۱

در کل، در ترکیب دولت یوئه‌شی در آسیای میانه —پیش‌گامان یا پیشینیان امپراتوری کوشانی‌ها، مناطقی در قلمرو ازبکستان و تاجیکستان کنونی— پادشاهی کنگویی‌ها Kanghai (سغد، چاچ (تاشکنت کنونی)، خوارزم) و پرکنه parkana (فرغانه کنونی که در واقع معرب پرکنه یا پرگنه است به معنای منطقه درو افتاده —گ.) شامل بودند.

یوئه‌شی‌ها در هفت‌رود (سمی ریچیا، گستره قرقیزستان و جنوب قزاقستان کنونی در دامنه‌های تیان‌شان) نیز در کنار اوسون‌ها و ساک‌ها حضور داشتند. باشگاه اصلی یوئه‌شی‌ها در سده یکم پیش از میلاد، ترکستان خاوری بود که در آغاز، پیش از کوچیدن‌شان از آن، زیر فشار هونوها، به نام تخارستان یاد می‌شد و مقارن این زمان، دیگر، با کوچیدن آن‌ها به گستره جنوبی تاجیکستان کنونی این نام یعنی تخارستان بر آن اطلاق می‌شد.

نویسندگان باستان گزارش می‌دهند که مردم این دولت، زمین‌دار و کشاورز بودند، خانه‌ها می‌ساختند، باشندگان آن از نگاه تباری و زبانی مانند ساکنان فرغانه بودند و در کار بازرگانی ماهر.

جمعیت در این کشور به یک‌میلیون نفر می‌رسید و شهر اصلی آن «بازاری با کالاهای گوناگون و رنگارنگ» داشت. پیامدهای ناشی از پیروزی هونوها بر یوئه‌شی‌ها چنان بودند که به گونه ریشه‌ای نه‌تنها نقشه تباری، سیاسی آسیای مرکزی و سرزمین‌های هم‌سایه با آن، بل نیز هند را هم تغییر دادند.

پس از رفتن یوئه‌شی‌ها از خاور آسیای مرکزی، مرزهای باختری متصرفات هونوها در ترکستان خاوری و مرزهای جنوب شرقی آن با چین، برای مدت درازی با ثبات شدند. این‌گونه، ماودون، فرمان‌روای سرزمین‌های گسترده و مردمان بسیاری شد. دست‌آوردهای او می‌توانستند حتی از این هم بیش‌تر گسترش بیابند. اما او آدم نیکوکار و مهربانی نبود. کسانی که از دست او زنده مانده بودند، برای کودکان و بازماندگان و نوه‌های خود از خودکامگی‌ها و ستم‌های فرمان‌روای هونوها داستان‌ها می‌گفتند. هونوها به یک کابوس فاجعه‌بار واقعی برای امپراتوری هان چین تبدیل شده بودند. جلو تاخت و تازهای کوچ‌روها را هیچ مانعی نمی‌توانست بگیرد، نه سدهای بافته شده از درختان بید، نه خندق‌های عمیق و نه خاک‌ریزها و دیوارهای خشتی (آجری) و سنگی دژها.

تا جنگ‌جویان هونویی از راه می‌رسیدند، مردم با برجا گذاشتن خانمان و دام و دد خود، می‌گریختند تا در پشت دیوارهای ستبر دژها و سنگرها پنهان شوند و سربازان دستور اکید دریافت داشته بودند: به پدافند دژها از دورن از سر کنگره‌ها و دیواره‌ها بپردازند و به هیچ رو در بیرون از دیوارهای دژها با هونوها درگیر نشوند و به پی‌گرد آن‌ها نپردازند.

سپه‌داران چینی از گذشته‌ها تجربه‌های تلخی در پیکار با کوچی‌ها داشتند: هونوها در آغاز، با نیروهای کوچکی یورش می‌آوردند (معمولاً با سواران چابک تیرانداز و اسب‌های تیزرفتار و بادپا) و با انجام مانورهای فریبنده، سپاهیان چینی را با نیرنگ از پشت دیوارهای دژها یا سنگرها به تعقیب خود یا طعمه یا چیز جالبی که سبب عطف توجه‌شان شود، به نزدیکی محل استقرار نیروهای اصلی خود که پنهانی در کمین نشسته بودند، می‌کشانیدند. وانگهی آنان را از چهار سو با نیروی بزرگی در چنبر محاصره می‌گرفتند و از دور تیرباران می‌کردند. کمتر کسی از چنین کارزاری می‌توانست جان به سلامت به در برد. سپس همه در میان بیابان‌ها ناپدید می‌شدند.

حتی دیوار بزرگ چین، «چانگ‌چنگ» این ساخت‌وساز به یاد ماندنی و گران که با هزینه گزاف و هنگفت، نیروی بزرگ و رنج‌توان فرسا، خاص برای پاس‌داری از چین در برابر کوچ‌روان برپا شده بود، برای دفاع از سازندگان خود، بیهوده و ناتوان از کار برآمد.

«امپراتوری آسمانی» چین، با اذعان به نیروی شگرف هونوها، تلاش می‌ورزید دل حاکمان آنان را به دست بیاورد. هنگامی که مادون شانیو برای امپراتور هان، یک نفر اشتر، دو رأس اسب سواری تناور و دو پالان چهاربند اسب فرستاد؛ در پاسخ، یک دست جامه بلند و گشاد (تن‌پوش) زردوزی، یک دیهیم زرین، یک حلقه کمر بند طلاکاری شده با سگک ساخته شده از استخوان کرگدن و ده بار ابریشم هدیه گرفت.

به سال ۱۶۲ پیش از میلاد، امپراتور شیائو ون دی برای پسر ماودون، لاوشان Laoshan، پیامی فرستاد که متن آن چنین بود: «هان (یعنی چین، به رهبری دودمان هان) و هونو چونان دو کشور برابر هم‌سایه‌اند. اما برای هونوها چنین به رسمیت شناختن، کم بود. هر چند، برای چین، با آن ایده‌های دیگر در آن هنگام پا گرفته در اذهان نخبگان و لایه‌های گسترده جامعه آن کشور، مبنی بر این‌که «چین، مرکز جهان است و در پیرامون آن توده‌های وحشی زندگی می‌کنند»، چنین چیزی نهایت کرنش و بی‌آبرویی و افت بود.

هونوها می‌خواستند از چین، نان، پارچه، به خصوص ابریشم، ابزارهای فلزی و کالاهای لوکس را در ازای چارپایان (گوسفند، بز، گاو و اسب)، پشم، پوست، چرم و... به دست بیاورند. آن‌ها با برشمردن خواست‌های خود به چینی‌ها، و تحمیل شرایط خود، به ادامه بحران در مناسبات میان دو طرف دامن می‌زدند. آتش جنگ پیوسته فرزوان بود و روابط با هونوها برای چین باستان مسئله مرگ و زندگی.

در این وضعیت، در ۱۳۹ سال پیش از میلاد، ژانگ کیان، جهان‌گرد و دیپلمات سرشناس چینی، به غرب آسیای مرکزی رفت. او پس از ده سال اسارت در نزد هونوها توانست بگریزد و به آسیای میانه برود؛ جایی که در آن امپراتوری هان با اوسون‌ها که در

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد □ ۱۷۳

هفت‌رود زندگی می‌کردند، در برابر هونوها و کنتسزیویی‌ها kantszyuy پیمان ببندد. کنگوی Kangüy هم‌سایه غربی اوسونی‌ها، به نوبه خود با یک پیوند زناشویی دودمانی با هونوها پیمان بست. پادشاه کنگهی‌ها Kangh یا کنگوی Kangüy ها دختر خود را برای شانیو داد و خود دختر او را گرفت.

ژانگ کیان با برگشت به چین، هم‌چنین گزارش داد که در حوضه رود سیر یا یکسرت (Yaksart)^۱ یوئه‌شی‌ها که به تازگی به این‌جا کوچیده‌اند، زندگی می‌کنند، که سیطره خود

۱ درباره رود آمو و رود سیر در ویکی‌پدیا چنین نوشته‌اند: آمودریا یا جیحون (به یونانی باستان: Oxus/Oξος / آکسوس) یونانی‌شده نام پارسی باستان رود: وُخش است.

سیردِریا یا سیحون (پارسی باستان: یخشه آرته، به معنای مروارید واقعی؛ پهلوی: یخسَرْت؛ یونانی: Jaxartes / Ιαξάρτης / یکسرتس (یکسرت)؛ عربی: سیحون یا گل‌زریون، دومین رود پرآبی است که در آسیای میانه است که بعد از پیوستن به آمو دریا به دریاچه خوارزم (آرال) می‌ریزد. رود دیگر آمودریا نام دارد. بخش ترکی این نام، سیر، تا پیش از سدهٔ دهم هجری شانزدهم میلادی در هیچ منبع تاریخی یافت نشده است؛ نخستین مرجع این نام در این سده (دهم هجری) است، که ابوالغازی بهادرخان، مورخ و خان خیوه، دریاچه خوارزم را سیر تیزی (دریای سرخ‌رنگ) نامید. در منابع اروپای غربی، سیردِریا با نام یونانی باستانی‌اش Jaxartes / Ιαξάρτης / یکسرتس شناخته می‌شود، که برگرفته از واژهٔ زبان پهلوی یخسَرْت (آن‌طور که یوزف مارکوارت، خاورشناس نام‌دار آلمانی، در «Die Chronologic der alttiirkischen Inschriften» یاد کرده)، برگرفته از واژهٔ پارسی باستانی یخشه آرته، به معنای مروارید واقعی است.» شایان یادآوری است که کلمه یخشی در زبان‌های ازبکی و قزاقی به معنای خوب و نیکو، از همین یخشه پارسی باستان گرفته شده است. —گ.

در انسکلوپدیا چین آمده است: «دیرین‌ترین نام جیحون در تاریخ، اکسس / اکسیوس است. نخستین بار یونانیان در لشکرکشی اسکندر (متوفای ۳۲۳ ق‌م) با این نام آشنا شدند و آن را در نوشته‌های یونانی و رومی حفظ کردند. هندیان دست‌کم از سده هفتم میلادی نام این رود را ذکر کرده‌اند (مارکوارت، ۱۹۳۸، ص ۳۱؛ برای نام یونانی و لاتینی جیحون رجوع کنید به پاولی، ذیل "Oxos"؛ اشپولر، ص ۲۳۱).

به نوشته مارکوارت (۱۹۳۸، ص ۳۳)، ریشه اکسس از وُخش بوده که در فارسی باستان به معنای روینده و آماننده است و خوارزمیان نیز آن را به‌کار می‌بردند. از سوی دیگر، بر اساس آثار به دست آمده، جیحون در سرزمین اصلی کوشان (بلخ) وخش نام داشت و نماد آن خدایی نرینه با نام وُخشوا و در خوارزم خدای مادینه آب با نام وُخش بود. نقش مسکوکات کوشان، پیکر مردی است با یک ماهی در دست چپ او (که نشانه دریاخدا یا رود خدای است) و نام او OAXPO نوشته شده است (مارکوارت، ۱۹۳۸، ص ۳۳، ۴۱). جیحون در دوره ساسانیان (ح ۲۲۶ – ح ۶۵۲ میلادی) و هُروذ، به‌رود، به‌رود یا و هُروت، مأخوذ از نام ایرانی وُخ – آب، خوانده می‌شد (همان، ص ۳۵؛ برای نام‌های دیگر جیحون رجوع کنید به همو، ۱۹۰۱، ص ۱۴۸؛ اشپولر، ص ۲۳۱–۲۳۲). نام جیحون به صورت گِجُون، شاخه‌ای که از عدن سرچشمه گرفته و در سرزمین گوش جاری است، در تورات (سفر پیدایش، ۱۰: ۱۳–۱۳) آمده و احتمالاً همان اکسس است که به دریای قزوين (کاسپین) می‌ریزد. لفظ جیحون به معنای تندرو (از ویژگی‌های این رود) است و برخی گفته‌اند که همان اکسس است (هاکس، ذیل ماده: قس مارکوارت، ۱۹۳۸، ص ۳۵، که جیحون را معرب گجُون ذکر کرده است). چنینان از آن با نام‌های کوئی‌شویی، ووهو، پوتسو (اشپولر، ص ۲۳۲) و نیز آمومولین یا آموموران (مُوزان یا مولین در مغولی به معنای رود است؛ برتشنايدر، ج ۱، ص ۸۵ و پانویس ۲۱۳) یاد کرده‌اند.

با آمدن مغولان، واژه جیحون از رواج افتاد و در منابع جغرافیایی و تاریخی، آمودریا هم به کار رفت (رجوع کنید به ادامه مقاله). با توجه به اهمیت شهر بلخ، بدون در نظر گرفتن فاصله زیاد آن با رود جیحون، آن را بلخ‌آب یا رود بلخ نیز می‌خواندند (رجوع کنید به یعقوبی، ص ۲۷۸؛ مسعودی، ص ۱۸۳؛ سهراب، ص ۱۴۴–۱۴۵؛ یاقوت حموی، ذیل ماده؛ نیز رجوع کنید به بلخاب). ابوالفداء نیز در تقویم‌البلدان (ص ۶۱) اشاره کرده که رود بلخ همان رود جیحون است. به نوشته محمدبن نجیب بکران در قرن هفتم، مردم رود بزرگ را جیحون می‌نامیدند (ص ۴۵). ←

را بر گستره‌های پیرامون‌شان از جمله کشور داسیا Dasia (یونان و باختر) پهن ساخته‌اند. یوئه‌شی‌ها پس از گرفتن گستره یونان و باختری، پادشاهان کشور داسیا Dasia شدند.

وراندازی (مقایسه) این خبر، با اطلاعات نویسندگان باستان، استرابو و تروگوس پولیتی و Trogus Politeya باعث شد تا پژوهش‌گران به این اندیشه بیفتند که کشور داسیا Dasia نه گستره دولت یونان و باختری، بلکه گستره بود و باش مردم هندواروپایی باستانی، یعنی تُخاری‌ها- «تُخارستان» است که متصرفات‌شان در آغاز مانند یوئه‌شی‌ها در تسلیانشان Tsilyanshan خاوری و در ترکستان خاوری بود و از آن‌جا، برخی از ایشان شاید همراه با یوئه‌شی‌ها به سمت غرب به آسیای میانه به راه افتاده بودند.

دست‌آورد جهان‌گردی و کشورپیمایی نخستین چینی پیش‌گام و پیش‌آهنگ «گشاینده راه به سوی باختر» لشکرکشی چین باستان به دره فرغانه شد که در آن‌جا، بر پایه منابع چینی، در سده‌های یکم و دوم پیش از میلاد دولت ذوان (فرغانه باستان) قرار داشت. ژانگ کیان ذوان را چونان یک کشور کشاورزی با دژها و آبادی‌های مستحکم توصیف می‌کند.

→ سرزمینی که جیحون در آن جاری است (ماوراءالنهر)، در یونانی باستان ترانس‌اکسانیا و در فارسی وَرَزْ رود (فرارود) خوانده می‌شد. در منابع اسلامی به زبان عربی، ناحیه واقع در شمال جیحون ماوراءالنهر نامیده شده است (لسترنج، ص ۴۳۳). دولتهایی که در کرانه‌های جیحون به وجود آمدند، در زمان قدیم به اکسس مشهور بودند (بولشایا، همان‌جا). در آثار جغرافیای‌نویسانی مانند ابن‌خرداذبه، قرن سوم (ص ۳۳)، ابن‌رسته (قرن سوم؛ ص ۹۱)، ابن‌فقیه (قرن سوم؛ ص ۳۲۴)، مقدسی (قرن چهارم؛ ص ۲۲)، حدودالعالم (قرن چهارم؛ ص ۴۰)، اصطخری (قرن چهارم؛ ص ۲۸۷)، گردیزی (قرن پنجم؛ ص ۱۵۴) و یاقوت حموی (متوفی ۶۲۶؛ ذیل «رُئُخْشُمِیْنُ» و «جیحون») نام رود، جیحون ثبت شده، ولی محمدبن نجیب بکران (قرن هفتم؛ ص ۴۸) نام آن را جیحون خوارزم ذکر کرده است و به نوشته حافظ ابرو (متوفی ۸۳۳؛ ج ۱، ص ۱۶۹)، به آن در عربی جیحون و در خراسان آب آمویه گفته اند و دلیل آن قرار گرفتن قریه آمویه بر سر راه خراسان-بخارا است. ابن‌رسته سرچشمه رود جیحون را شهرهای تَبْت و مسیر آن را به سوی مشرق و در جهت باد صبا ذکر کرده است (همان‌جا)، که از معادن این مسیر طلا استخراج می‌شود (همان، ص ۹۳؛ جیهانی، ص ۱۸۱). در مقاله «نام کهن سیردریا» نوشته لیوشیتس (گزارنده: عسگری، لیلان)، نشریه: ادبیات و زبان‌ها «نامه فرهنگستان» تابستان ۱۳۸۴ - شماره ۲۶ - گ. درباره سیر دریا چنین آمده است: «آمودریا، Āmu، حاصل تحول Āmuya، Āmū (بعدها چارجوی و اکنون ترکمن‌آباد) است که شهری بوده است در کرانه جنوبی این رود بر سر راه بازرگانی خراسان به آسیای مرکزی در سده‌های میانه.

در ترکیب سیردریا، جز sīr پیچیده‌تر است. به طوری که کلیاشتورنی اشاره کرده، جزء sīr نخستین بار در نام منطقه‌ای در مسیر سفلی سیردریا دیده شده است. شرف‌الدین عبدالله ملقب به وصاف‌الحضره (۶۶۳-۷۳۴) در اثر خود، تاریخ وصاف، به این نام اشاره کرده است. وصاف، در حدود ۷۰۶ ه، در باره جنگ داخلی اخلاف چنگیزیان جوچی در سمیرچ، اطراف جند، چنین نقل می‌کند:

«شاهانی از دودمان جغتای و اوگده بر شاه پسر قیدو و بر توکتهای پسر اردو تاختند. شاهان به غارت ایل فرمان دادند. آنان اردوی زرین را، که سیر اردو خوانند، بسوختند و سرزمین طراز و ینگی را بر باد دادند.

یوستی و بارتولد sīr را در زبان ترکی با silis، نام سیردریا در آثار نویسندگان متقدم، مقایسه کرده‌اند که نخستین بار در تاریخ طبیعی، اثر پلینی، به آن اشاره شده است: «رود یاکسارت (یکسرت) Yaxarte را، که سکاها سیلیس خوانند، اسکندر و سپاه او در برابر تانائیس (Tanais) به کار بردند» (NH. VI, §۴۹).

به نظر کلیاشتورنی، sīr با šīr در خنتی-سکایی یا «šīr [šyr] خوب، نیکو» در سغدی (اوستا- sīra، هندی باستان -šīrā, šīlā)، مطابقت دارد. فرضیه‌ای که تنها بر پایه شباهت آوایی استوار است...» - گ.

باشندگان دوان به پرورش نژاد خاصی از اسب‌ها می‌پرداختند که عرق‌شان رنگ سرخ‌گون خونی داشت. به گفته گاه‌نامه‌نویسان چین باستان (به گمان بسیار نیاکان نسل اسب‌های بادپای آخال akhaltekins کنونی)، به خاطر به دست آوردن همین اسب‌ها بود که امپراتوری هان با دوانی‌ها به جنگ پرداخت. پس از کشته شدن سفیر چین در ۱۰۴ پیش از میلاد در فرغانه، به سال‌های ۱۰۲ و ۱۰۱ پیش از میلاد، سپاهیان چینی به دوان لشکرکشی کردند و با بیش از ۶۰ هزار جنگ‌جو (به اضافه سپاهیان ر‌س‌رسانی یا لجستیکی) بر آن تاختند.^۱

هرگاه به سال ۱۰۲ سپاهیان هان با یورش توانسته بودند تنها شهر «یو» در حومه اُزگن کنونی را بگیرند، لشکرکشی دومی را با هدف تصرف پای‌تخت دوان انجام دادند. چینی‌ها در این تهاجم، خط بیرونی سنگرهای پدافندی دوان را در هم کوبیدند و نابود کردند، مگر، با این هم قادر به گرفتن دژ استوار ارگ نشدند. پرگانه‌ای‌ها یا فرغانه‌ای‌ها (دوانی‌ها) از ترس حمله هم‌سایه‌های کنگویی‌شان Kanga، با چینی‌ها در زمینه صلح به توافق رسیدند. این بود که چینی‌ها چند ده رأس «اسب خوش‌پیکر و برین‌نژاد» و سه‌هزار رأس اسب عادی به دست آوردند. فرمان‌روای پیشین را برکنار کردند و به جای وی پادشاه نوی گماشتند.

با این همه، نیروهای هان در راه بازگشت به خانه، آماج شبیخون‌های پیوسته مردمان بومی قرار گرفتند. از سوی دیگر، پس از رفتن چینی‌ها، دوانی‌ها شاه دست‌نشانده چین بر تخت خود را کشتند. مقارن با این زمان، در دره فرغانه آبادی‌های بسیاری ساخته شد؛ هم آبادی‌های دژگونه و مستحکم و هم آبادی‌های غیر مستحکم unfortified.^[۷]

و اما دست‌آورد اصلی مأموریت ژانگ کیان به دست آوردن هم‌پیمان نیرومندی برای امپراتوری هان در سیمای دولت اوسون‌ها بود با جمعیت ۶۳۰،۰۰۰ نفری و ارتشی ۱۸۸،۰۰۰ نفری، که در آن گارد دولتی اوسون مرکب از سی‌هزار سپاهی حرفه‌ای خدنگ‌افکن کمان‌دار سواره و پیاده شامل بود. زور این رزمندگان را هونوها هنگامی که در سده یکم میلادی رهبر اوسون‌ها؛ وی گویمی Guymi بر آنان تاخت و چهل‌هزار اسیر گرفت، دیدند.

۱ دلیل این کار، آن بود که دشت‌نشینان کوچ‌رو، به ویژه هونوها، اسب‌های بسیار نیرومند و تندپا داشتند. برعکس، چینی‌ها از کوچک‌جثه و کندرو بودن اسب‌های‌شان رنج می‌بردند و در نبرد سواران، حریف هونوها نبودند. به ویژه این‌که هونوها با دسته‌های سواران خدنگ‌افکن به روستاها و آبادی‌های چینی به سرعت یورش می‌بردند و با به یغما بردن آن، آذرخش‌آسا در دل بیابان‌ها ناپدید می‌شدند. در این حال، سواره‌نظام چین از پی‌گرد آنان عاجز بودند و به فرض گیر کردن آن‌ها، به دلیل ناتوان بودن اسب‌های‌شان، باز هم کاری از پیش برده نمی‌توانستند. برای شکستن این بن‌بست نظامی، تنها به دست آوردن اسب‌های دوانی می‌توانست این ضعف ارتش چین را جبران کند. از این رو، پیش‌روی چین دو راه بود: یا این‌که از راه گفت‌وگو و بازگانی، این اسب‌ها به دست بیاورد و یا این‌که با لشکرکشی و به کارگیری روش‌های سخت‌ابزاری. این‌گونه، پس از ناکام شدن دیپلماسی، لشکرکشی به دوان امری بود ناگزیر. سگ.

هونوها در دوره ماودون شانپو نزدیک به ۳۰۰-۴۰۰ هزار سپاهی و در دوره پسرش، لاوشان شانپو ۱۴۰ هزار سپاهی داشتند. نیروهای اصلی هونوها در گروه‌های ده نفری سواره آرایش می‌یافت که آن را «تئمه» (تومه) می‌خواندند و فرمان‌ده آن را «تئمان» (تومان)، یعنی سرکرده گروه‌های ده نفری.

همین‌گونه، سازمان نیروهای رزمی هونوها در سیستم «دهی» یا ده‌تایی (تومه‌ها) آرایش می‌یافت: گروه ده نفری، ده گروه ده نفری (صد نفری)، ده گروه صد نفری (هزار نفری) و ده گروه هزار نفری (یک لشکر ده هزار نفری) که همه مردان بالغ قادر به برداشتن جنگ‌افزار را در آن به خدمت می‌گرفتند. هم‌چنین می‌دانیم که ارتش هونوها چهار سپاه سواره داشت که هر سپاه متشکل از اسب‌های دارای یک رنگ مشخص بود (مانند سفید، سیاه، نسواری، خاکستری یا...). از اردوگاه شانپو، سواران گارد شاهی پاس‌بانی می‌کردند. اطلاعاتی درباره گارد شخصی پیشوای هونوها در دست است که سپاهیان آن را به نام لنچژون‌ها lanchzhun می‌خوانده‌اند.

ماودون، در سال ۲۰۰ پیش از میلاد، ارتش چین به رهبری شخص امپراتور گاودی Gaodi را در بیابان به محاصره کشانید و آن را به مدت هفت روز در چنبره گرفت. اما نتوانست به رغم برتری افراد، در این نبرد به پیروزی دست یابد. دلیل این کار شاید در آن بوده باشد که هونوها نبردهای تن به تن و جنگ نزدیک را دوست نداشتند. آنان تنها از راه دور با تیرباران دشمنان به آنان یورش می‌آوردند و تنها هنگامی بر سر آنان می‌ریختند که نیروهای شکست‌خورده، آرایش جنگی خود را از دست داده و هراسان و پراکنده و پریشان آغاز به عقب‌نشینی می‌کردند.^۱ سپس هونوها شانس می‌یافتند به پیروزی سریع دست یابند. حمله ناگهانی به دشمن، تهی ساختن زمین دشمن از هر چیزی، رخنه عمیق به پشت جبهه آن، به دست آوردن تا جای امکان بیش‌تر غنائم و بازگشت سریع در صورت امکان بدون دادن تلفات و ضایعات، استراتژی اصلی نظامی هونوها بود. انگیزه اصلی در این‌گونه تاخت و تازها، به دست آوردن غنیمت‌های جنگی بود. به گفته منابع چینی، «جایی که طعمه‌ای را ببینند، هیچ رفتار و کردار شایسته و عدالت را نمی‌شناسند».^[۸]

هونوها در روند لشکرکشی‌های خود، به اهداف راه‌بردی‌ای که شانپوهای‌شان پیش‌روای خود گذاشته بودند، دست یافتند؛ کوچ‌روان آسیای مرکزی و جنوب سیبری را زیر فرمان خود درآوردند، بر جاده بزرگ ابریشم از طریق ترکستان خاوری کنترل قایم کردند و بر

۱ منابع دیگر گزارش می‌دهند که امپراتور در این جنگ به محضی که احساس کرد سپاهش در حال شکست است، به ماودن پیش‌نهاد گفت‌وگوهای صلح کرد و توانست با زرنگی او را فریب بدهد و از حلقه محاصره جان سالم به در ببرد. — گ.

امپراتوری هان معاهدات «صلح و خویشاوندی» را تحمیل کردند که بر پایه آن، چینیان باستان به هونوها باج می‌پرداختند.

هونوها، بیش‌تر کوچی بودند، گرچه در منابع بارها و بارها اطلاعاتی درباره زمین‌دار بودن برخی از تیره‌های آنان و موجودیت آبادی‌های مسکون در گستره بود و باش‌شان دیده می‌شود و کاوش‌های باستان‌شناسی در استپ‌های مغولستان کنونی، دانش‌مندان را به این باور رسانده است که امپراتوری هونو، «کشور شهرها» بود.^[۹]

ساختار دولتی هونوها، بر اصل نظامی «دموکراتیک» تقسیم کشور به دو جناح و مرکز استوار بود. اتحادیه جناح چپ (خاوری) در بر گیرنده یوئه‌شی‌ها بود که اصل و نسب‌شان، خویان (Huyan) یا خویان Huiyan، خایان Hayyan بود. این سرزمین شهبانو بود که همانا فرزند او بودن، شرط اصلی داشتن ادعا بر تاج و تخت شانیو بود.^۱ احتمالاً اردوگاه (پای‌گاه) شهبانو در خاور بیابان بزرگ خینگان در وادی رود چور، قرار داشت که به نام «یان‌شی» (Yanchji) (ای‌شی، آتی؟) (Echzhy, Ati) یاد می‌شد. با این حال، صلاحیت جناح چپ کشور، به سمت شرق تا سردارنشین‌های کوریای شمالی پهن می‌شد.

جناح راست اتحادیه، گسترش قدرت هونوها را (حتی تنها بالقوه) تا دوردست‌ها در غرب، الی سرزمین اوسون‌ها در بر می‌گرفت. این بخش، زمین‌های مرکزی پیشین یوئه‌شی‌ها در تسلیان، شان‌شان (نان‌شان) در ژانگ، در گانژو Ganzhou و در امتداد اندزین-گوالو Edzin-goal، را نیز در بر می‌گرفت. یوئه‌شی، به تیول یا وسال‌های هونوها مبدل شده بودند و آن‌ها را در زبان چین باستان به عنوان «خون»‌ها می‌خواندند (در زبان چینی معاصر - «وئن»).

با این حال، تیول در این مفهوم، چیزی شبیح‌مانند وگنگی بود، زیرا گاهی شانیو حتی نمی‌توانست تصور کند که این سرزمین‌ها، چگونه جاهایی هستند، در آن چه می‌روید، چه کسانی در آن می‌زیند، چه آداب و رسومی دارند، و چه کسانی بر آنان فرمان می‌رانند؟^[۱۰] بیش‌ترین دل‌چسپی را برای موضوع پژوهش ما، پرداختن به مسئله تباری در جناح چپ (خاوری) اتحادیه هونوها و پیوندهای تباری-سیاسی آن با غرب آسیای مرکزی بر می‌انگیزد.

۱ چنین برمی‌آید که طبق سنت، شهبانوی هونوها، همیشه زنی از یوئه‌شی‌ها بوده است. می‌توان گمان برد که در آغاز، هنگامی که یوئه‌شی‌ها بر هونوها فرمان می‌راندند، عروسی با شاه‌دختی از دودمان یوئه‌شی، برای شانیوی هونوها متضمن تاج و تخت وی و رشته‌پیوند با دربار شاهنشاهی و نوعی مشروعیت در میان مردم خودش به شمار می‌رفته است. اما، پس‌ان‌ها که کار برعکس شد، یعنی هونوها بر یوئه‌شی‌ها چیرگی یافتند، شاید چنین سنتی به این دلیل ادامه یافت که به گونه‌ای بتواند، سیطره هونوها را بر بقایای یوئه‌شی‌های بر جا مانده از دولت بزرگ پیشین تأمین کند. از سوی دیگر، یوئه‌شی‌ها از قدیم‌ها، قوم برتر و اشرافی استپ‌ها شمرده می‌شدند و به خودی خود، این که شانیوها از نسل شاه‌دخت‌های دودمان یوئه‌شی بودند، به آنان جای‌گاه بلندتری در میان توده‌های عادی کوچی استپ‌ها می‌داد. گ.

در سال ۵۷ پیش از میلاد، برادر بزرگ شانویو، به نام اودو-اوسی (شاید Hada-asi و یا شاید هم Huda-yasi) که از مادر دیگری (از لایه‌های غیراشرافی پایین جامعه) به جهان آمده بود، رهبر جناح چپ، شد.

برادر شانویو که «برخاسته از میان مردم عادی» بود، تقریباً در ناحیه علیای ارگون و نوار نزدیک به بیابان خنگان آغاز به رهبری قبایل خاوری کرد. در این هنگام امپراتوری هونوها رو به واژگونی و انقراض داشت و در آستانه فروپاشی قرار گرفته بود.

پس از آن که شانویو در سال ۵۵ پیش از میلاد تابعیت امپراتوری چینی هان را پذیرفت، یعنی پس از پیش‌گیری گرایش سیاسی نام نهاد «جنوبی» (بر پایه اسناد چینی)، بخشی از هونوها نام هونوهای جنوبی را به خود گرفتند. اما در مقابل آن‌ها، قبایل باشنده جناح چپ که بیش‌تر از نگاه تباری از جمع یوئه‌شی‌ها بودند، حاضر نشدند، زیر بار تابعیت چین بروند و از همین رو، به نام هونوهای شمالی خوانده می‌شدند. در این حال، هودو-اوسو، خودسرانه خود را شانویو اعلام کرد. [این‌گونه، دولت هونوها به دو بخش جنوبی زیر نفوذ چین و شمالی «مستقل» تقسیم شد. گ.]

به هر رو، او خود را چژی‌چژی Chzhichzhi خواند [اگر آن را به شکل «شی‌شی» بپذیریم، چیزی همانند شاهنشاه-شاه شاهان می‌شود گ.] داد و در طی چند سال آینده در غرب موفق به شکست دادن چندین گروه از اوسون‌ها (Wūsūn (烏孫 شد و هم‌چنین متصرفات مربوط به قبایل اوتسزی Utsze (اوگال) (Avgal) را گرفت و با نیروهای اوگالی توانست سپاهیان تسزینکون‌ها (tszyankun) (کرکیرها) Kerkyr را در هم بکوبد، و در شمال دینلین‌ها Dinlin را شکست بدهد.

فرمان‌روای تسزیوشی‌ها Jushi که مشتمل بر شش قبیله مستقل کوچی بودند و متصرفات‌شان در سده‌های نخستین میلادی از غرب تا شرق «از دان‌هوانگ تا اوسون» پهن بود و مرکز دولت‌شان در واحه تورفان قرار داشت، از نگاه سیاسی وابسته به هونوهای شمالی بودند.

چژی‌چژی (اودو-اوسی) فرمان‌روای هونوهای شمالی، با توجه به فشار پیوسته‌ای که از سوی هونوهای جنوبی متوجه وی بود و نیز تهدید نظامی سپاهیان چینی هان، در وضع بسیار دشوار— «در تنگنا قرار گرفت» و با بهره‌گیری از دعوت پادشاه کانتسزوی Kantszyu (کنگا یا کنگها Kangha)، که دختر خود را به وی داده بود، با هم‌راهان خود (با تنها سه هزار نفر) به کرانه‌های میانه سیردریا، و سپس رود تالاس (Dulay)، در منطقه مرزی میان کنگها و کشور اوسون‌ها کوچید. شاید، این سرزمین‌ها که در آن‌ها به قول منابع چینی، قبایل هئسو hesu، یانتسای yantsay و دایوان dayuan زندگی می‌کردند و در گذشته

وابسته به پادشاه کنگها Kangha بودند، نه «به خاطر تغذیه» که در منبع به نام «باج یا جزیه» خوانده شده است، در دسترس شانیوی هونوهای شمالی که مقارن با این زمان دارای پای‌گاه اقتصادی خودش بوده باشد، گذاشته شده بود. در واقع، از کاروان سه‌هزار نفری همراهان وی، هنگام ورود به تالاس ۱۵۱۸ نفر زنده مانده بودند؛ همسران، پسران و دخترانش و کارمندان برجسته و نام‌دار دولتی.

پادشاه کنگهایی‌ها، بر آن سنجش داشت تا با نیروی چژی‌چژی، در برابر برابر فشار اوسون‌ها از شرق ایستادگی کند و از آن «برای پاس‌بانی از مرزهای خود» کار بگیرد. اما امیدهای او برباد رفتند و بیهوده از کار برآمدند. چژی‌چژی طی دو سال، در کرانه رود تالاس کاخی ساخت دژ مانند که چشم را خیره می‌ساخت و هوش از سر می‌ربود. دژ، دیوارهای دولا داشت که در میان دیوار کاخ و دیوار بیرونی، خندقی ژرف کنده شده بود. این ارگ، در سال ۳۶ پیش از میلاد به دست نیروهای اوسون‌ها و هان‌ها و حتی بخشی از خود کانتسزیویی‌ها نابود شد و همه ۱۵۱۸ نفر سر به نیست شدند.

چژی‌چژی، خود و وابستگان خویش را با پذیرفتن شرایط ناگوار و ناسازگار شاه کنگهایی‌ها به دست خود به مرگ محکوم ساخت. او با آن‌ها درگیر شد و همسر خود، شاه‌دخت را به آب تالاس انداخت که به همین خاطر، به نوشته منابع چینی، «شانیوی خود گماشته»، پس از اشغال دژ از سوی نیروهای متحده، از سوی یکی از رهبران کنگهایی گردن زده شد.^[۱۱]

چنین بود پایان غم انگیز نخستین حضور هونوها در غرب (یعنی در گستره آسیای میانه) و چنین شد سرنوشت سرایت زبان هونوها در کشورهای اوسون و کانتسزیوی^[۱۲]. این‌گونه هان، امپراتوری باستانی چین که خود توانایی درهم شکستن هونوها را نداشت، موفق شد این کار را به دست دیگر قبایل چادرنشین و نیمه‌کوچ‌نشین آسیای مرکزی اوسون‌ها، دینیلین‌های ینی‌سئی، دون‌هوها، کنگویی‌ها و حتی خود هونوها انجام بدهد.

موج دوم «تهاجم هونوها» به آسیای میانه، در آخرین دهه سده یکم میلادی سرازیر می‌شوند که هم‌چنین با کنگهاها Kangha همراه است. نخستین اطلاعاتی از این روی‌داد در گزارش دولت یوئی‌بان Yueban^[۱۴] که در دفتر «تاریخ دودمان‌های شمالی» [چین - گ.] به نام اورپن Urpen آمده، بازتاب یافته است. در این‌جا، گفته می‌شود که یوئی‌بان‌ها که در سده‌های چهارم-پنجم میلادی در گستره آسیای میانه می‌زیستند، در گذشته زیر فرمان قبایل شانیوی شمالی هونو بودند. «ارابه‌های رزمی و سواره‌نظام زیر فرمان سپه‌دار هانی‌داو سیان، به سرزمین هونوهای شمالی از راه کوه‌های کیم یا تسزین‌وئی (Jinwei) تاختند و به غرب کانتسزیوی Kantszyuy رهسپار شدند. سپاه‌یانی که توان راه‌پیمایی نداشتند، در

شمال منطقه کوچا (در قلمرو تسزیوی‌ها Tszuyu) مستقر شدند.^۱ در گذشته، منطقه یوئی‌بان (Yueban) در گستره چندین هزار لی پهن بود و نزدیک به دوصدهزار نفر باشنده داشت. باشندگان منطقه لیان‌چژو، چنین برمی‌آید که فرمان‌روای ایشان را به نام شانیو، شاه می‌خواندند. رسم و رواج‌ها و زبان آن‌ها با گاوچه‌ها (کوچاها، تخارها)^{۱۳} نزدیک است.

در سال‌های ۸۹-۹۳ سده یکم میلادی دربار هان برای واپسین بار تلاش کرد تا در گستره شمالی راه بزرگ ابریشم که از «خاور به سوی باختر» می‌رفت، و در گذشته زیر کنترل هونوهای شمالی بود، سیطره خود را پهن کند.

در نتیجه یک رشته تلاش‌ها، نیروهای هان، به فرمان‌دهی سپهبد درباری، دوا سیان با پشتیبانی نیروهای هونوهای جنوبی، توانستند در مناطق دور افتاده نواحی شمال بیابان خینگان به وادی‌های رودهای «چور» و «تور» (شاخه‌های نونیم-سونگاری) Songhua-Nonnm جایی که اردوگاه شانیوی هونوهای شمالی قرار داشت، رخنه کنند. در روند جنگ، شانیو زخم برداشت و از اسب پایین افتاد. مگر، هر چه بود توانست بگریزد و پنهان شود.^{۱۴} در این حال، گزارش‌های آمده در عین گاه‌نامه درباره این که شانیو به کجا گریخته بود، مختلف‌اند. هر چند، هر دو از کشور کنگهاها نام می‌برند.^{۱۵} اما این واقعیت است که شانیوی زخمی «برهنه» که تنها چند ده (یا بیش‌تر) از آن، سرباز سوار در اسکورت داشت، نمی‌توانست در زمان کوتاه، فاصله‌ای به این بزرگی و پیچیدگی، از منچوری تا آسیای میانه را بپیماید و درنوردد.

بایسته یادآوری است که گستره دولت کنگهاها یا کانتسزیویی‌ها در دامنه‌های شمالی خینگان بزرگ هم پهن بود. در گزارش‌های چینی، اطلاعات بسیار اندکی درباره این منطقه داده می‌شود. اما به هر رو، چنین اطلاعاتی وجود داشتند. برگ‌های باقی‌مانده از دفتر «مروری بر دوره‌وئی»، حاکی از وجود دو دولت کانتسزیویی‌اند؛ یکی در آسیای میانه و دیگری در جنوب خاوری گستره کثرکیرهای حوضه رود ینی‌سئی (قرقیزها و تسزیانکون) (tszyankun) در جنوب گستره دینلین‌های آن سوی دریاچه بایکال: «متصرفات تسزیانکون در شمال باختری گستره کانتسزیوی واقع است که شمار سپاهیان رزمی آن به سی‌هزار تن

۱ این یک سند بسیار مهم است و نشان می‌دهد که زبان بخش بزرگی از جمعیت هونوها به زبان تخاری نزدیک بوده است. روشن است، جمعیت هونوها را که ۲۴ قبیله بودند، نزدیک به ۳۶۰ هزار نفر تخمین می‌زنند که از جمله ۲۰۰ هزار نفر آن در هونوی شمالی و ۱۶۰ هزار دیگر در هونوی جنوبی می‌زیسته‌اند. باشندگان هونوی جنوبی که بیش‌تر به چینی‌ها نزدیک بودند، از نگاه تباری و زبانی بسیار با چینی‌ها آمیزش یافته بودند و زبان‌شان بیش‌تر به پروتومغولی و پروتوترکی نزدیک بود. در حالی که اکثریت هونوها همان زبان نخستین ایرانی خاوری خود را که گفته منابع چینی به زبان تخاری نزدیک بود، نگه داشته بودند. — گ.

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد □ ۱۸۱

می‌رسد. در آن‌جا سمور sables بسیار است و اسب‌های نیکویی دارند. متصرفات دینلین‌ها در شمال کانتسزیویی واقع است...»^[۱۶] در فهرست قبایل زیردست هونوها از قبیله تسیانیوی tsyantsyuy نام می‌برند که با قبیله کانتسزیوی kantszyuy عین چیز شمرده می‌شود^[۱۷] که در کنار هالا-آلاتاها (ala al- piebald horses) (Hal-ALAT) یا دارندگان اسب‌های ابلق یاد می‌شوند. در میانه‌های سده نوزدهم منبع هم‌چنین از حضور قبیله کانتسزیوی در کوه‌های زرین، در بیابان خینگان بزرگ که به زبان ترکی کهن «آلتون کان» Altunkan و به زبان مغولی «آلتاخان» Altahan خوانده می‌شد، یاد می‌کند.^۱

در شاهنامه فردوسی این منطقه در آن سوی دریای چین دالایی نور با کنگ سیاوش ربط داده می‌شود^۲ و گفته می‌شود که کنگ سیاوخش در نزدیکی دریای کیماک Kimek واقع است^۳ که کاملاً (در شمار دیگر شواهد با رودخانه کنونی ایمین (Yiming) هم‌خوانی دارد).^[۱۸] منطقه کنگ در خاورزمین (با کنگ ده پارسی مقایسه می‌شود) که بیخی با کنکاتی Kankati در ریزش‌گاه رود ارگون (آرگان) و کن یا کنگ دوره قدیم مغولستان قابل انطباق است.^[۱۹]

کنگ‌ها یا کنگ‌های خاوری (Kangha) به طور مستقیم با قبیله کارا کنگلی (به زبان چینی «هئی-چئی-تسزی»، یعنی دارندگان ارابه‌های سیاه، به زبان تبتی «گارا گنگ-لئی») [قره‌قائلی‌ها که در کنفدراسیون اوغوز شامل بودند -گ.] ربطی ندارند.^۴ نخستین اطلاعات تاریخی درباره کارا کنگلی‌ها به طور مشخص تنها در میانه‌های سده نهم پدید می‌آید و در همین چارچوب به گفته برخی از پژوهش‌گران، کنگلی‌ها مردمان باستانی‌اند. در واقع، نام تباری «کانگلی» [قائلی] چونان لایه اشرافی قبایل ترک قپچاق

۱ شایان یادآوری است که درباره وجه تسمیه خان، اطلاعات دقیقی در دست نیست. شماری بر آن اند که این کلمه درست مانند خاقان از کلمه دهگان (دهقان، دهخان) ایرانی گرفته شده است. از سوی دیگر، کان - خان به کسی گفته می‌شود که دارنده زر است. شاید کلمه کان یا کانسار هم ریشه در همین داشته باشد. تردیدی نیست که این کلمه از زبان‌های ایرانی خاوری به ترکی و مغولی راه یافته است. -گ.

۲ شایان یادآوری است که در مورد محل موقعیت کنگ سیاوش در میان پژوهش‌گران اختلاف نظر هست. -گ.

۳ در شاهنامه چند بار به کنگ سیاوش و دریای کیماک اشاره شده است. به گونه مثال:

همه چین و ماچین سپه گسترم به دریای کیماک بر بگذرم

۴ این نکته از دید تاریخ تباری و زبانی آسیای میانه بسیار مهم است. زیرا برخی از دانش‌مندان برنامه‌ای ازبکستان و قزاقستان همانا با یکی پنداشتن آگاهانه این دو، می‌کوشند با سوءاستفاده از همانندی دو قوم بیخی دور از هم، تاریخ دولت‌های ترک‌زبان در آسیای میانه را پیش از سده ششم میلادی قلمداد کنند. در حالی که بسیاری از دانش‌مندان واقع‌گرای ترک‌زبان از جمله نویسنده همین مقاله، دکتر قادر بایف (قزاق)، با پابندی به وجدان علمی، خلاف دیدگاه‌های سیاسی حاکم بر کشورهای‌شان، از بازگویی حقیقت چشم‌پوشی نکرده‌اند که شایسته ارج‌گزاری فراوان است. -گ.

(پولوفسی‌های polovtse گاه‌نامه‌های کهن روسی، کومان‌های تاریخ‌های اروپا و بیزانتینی یا روم شرقی)، در نتیجه جابه‌جایی آن‌ها در کرانه‌های رود سیردریا در مرزهای هزاره‌های یکم-دوم پیش از میلاد، تمایل آن‌ها را به مرتبط ساختن خود با سنت‌های ژنیالوژی (نسب‌شناسی (شجره)) کانتسزیویی‌ها یا کنگویی‌های (Kangüy) باستانی، که از مدت‌های طولانی در کرانه‌های سیردریا زندگی می‌کردند، نشان می‌دهد تا این‌گونه، حق خود را به این سرزمین‌ها توجیه کنند.^۱

شایان یادآوری است که منابع متأخر چینی، به ویژه، «یوان‌شی» Yuan Shih (تاریخ دودمان (مغولی) یوان)، که در سده چهاردهم تدوین شده است، به طور مستقیم به آن تداوم اشاره می‌کند که میان کنگلی و باشندگان باستان آسیای مرکزی وجود داشته است: «کنلی» Canley (کنگلی) Kangly همان است که در عهد هان گاوچنه Gaoche نامیده می‌شد؛ کشور (دولت) چرخ‌دستی‌های بلند...»^[۲۰]

اطلاعات همانندی را درباره کنگلی، با آن‌که به اندازه کافی کامل هم نیست، رشیدالدین^۲ تاریخ‌نویس پارسی سده‌های سیزدهم-اوایل چهاردهم میلادی ارائه کرده

۱ به سخن دیگر، یعنی با گذاشتن کاراکنگلی‌ها (قره‌قانی‌ها) به جای کنگویی‌ها، خود را چونان باشندگان بومی و کهن این سرزمین‌ها جا بزنند. چنین گرایشی در نوشته‌های شماری از دانش‌مندان دولتی ازبکستان، از جمله اکادمیسین عسکرف دیده می‌شود که تلاش دارد نه تنها تاریخ خلق ازبک را از چند سده به ۳۰۵ هزار سال پیش بکشد، بلکه همه آریایی‌ها از جمله پارسی‌ها (هخامنشی) را ترک و به گونه خاص ازبک جا بزند! روشن است چنین چیزی در جمهوری‌های آسیای میانه و قفقاز تازگی ندارد. هرگاه آذری‌ها دولت ماد را دولت ترکان آذری می‌پندارند و ترکمن‌ها دولت‌های اشکانیان و ساسانیان را دولت‌های نیاکان ترکمانان قلمداد می‌کنند، پس چرا ازبک‌ها چنین نکنند! این است که ازبک‌ها نه تنها شاهنشاهی‌های هخامنشی، کوشانی، کیداری و یفتلی را ترک و ازبک می‌شمارند، بلکه همه آریایی‌ها را ترک و نیاکان ازبک‌ها می‌دانند! به قول معروف، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! — گ.

۲ در ویکی‌پدیا درباره رشیدالدین چنین آمده است: «رشیدالدین فضل‌الله (زاده در حدود سال ۶۴۸ قمری / ۶۲۹ خورشیدی در همدان، درگذشته ۲۸ دی ۶۹۶ خورشیدی / ذی‌القعدة ۷۱۷ قمری) رجل سیاسی، تاریخ‌نگار و پزشک ایرانی آخر سده هفتم خورشیدی بود که کتاب جامع‌التواریخ را به رشته تحریر درآورد و در دوران وزارت خود بناهای فراوانی هم‌چون ربع رشیدی ساخت. دانش و آگاهی‌های بسیار رشیدالدین فضل‌الله از دامنه گسترده‌ای از فرهنگ‌ها سبب شده است تا کتاب وی به عنوان یکی از منابع مستقیم برای اطلاع از دوران پایانی عصر مغول قلمداد شود. موریس روزامبی، تاریخ‌نگار، او را برجسته‌ترین چهره ایران در دوره مغول برمی‌شمارد.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله الوزیر ابن عمادالدوله‌ابی‌الخیر بن موفق‌الدوله علی همدانی در حدود سال ۶۴۸ قمری / ۶۲۹ خورشیدی در همدان در یک خانواده پزشک یهودی متولد شد. بنای بزرگ او «موفق‌الدوله علی» یک عطار یهودی بود و به همراه دانش‌مند بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی در دژ الموت مهمان اجباری اسماعیلیان بود و پس از یورش هلاکو به آن‌جا به خدمت وی درآمد. رشیدالدین که به دلیل یهودی بودن نخست «رشیدالدوله» خوانده می‌شد و پس از مسلمان شدن، نامش به رشیدالدین تغییر یافت و در دستگاه ایلخانان مغول پیش‌رفت کرد. رشیدالدین فضل‌الله همدانی در زمان چیرگی مغول (سلسله ایلخانان) زندگی می‌کرد. در زمان پادشاهی اباخان، پزشک مخصوص او بود و در نزد او احترام و نفوذی به دست آورد. در زمان ارغون خان و کبک‌خان نیز گام‌های پیش‌رفت را سیری کرد. مهم‌ترین کار رشیدالدین فضل‌الله همدانی نگارش کتاب جامع‌التواریخ بود که از شاه‌کارهای تاریخی زبان فارسی و تاریخ جهان به شمار می‌آید. این کتاب درباره تاریخ، اسطوره‌ها، باورها و فرهنگ‌های قبایل ترک و مغول و هم‌چنین تاریخ پیامبران از آدم تا محمد پیامبر اسلام، تاریخ ایران تا پایان دوره ساسانیان و سایر اقوام است. در حقیقت ←

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد □ ۱۸۳

است.^[۲۱] او اشاره می‌کند که کنگلی‌ها نخستین کسانی بودند که چرخ‌دستی بلند را اختراع کردند که به زبان ترکی آن را «قانقلی» (قنقلی) می‌گویند و نام قبیله آن‌ها هم از همین ریشه گرفته است. شاید رشیدالدین و تدوین‌کنندگان «یوان‌شی» مدارک درباره کنگلی‌ها را از یک منبع گرفته باشند و به همین دلیل هم است که اطلاعات‌شان باهم هم‌خوانی دارند.

و اما در علم اتمولوژی یا ریشه‌شناسی (فقه‌الغت)، چنین ابراز نظر شده است که کلمه کنگلی یا کانگلی یا قانقلی (قنقلی) در زبان ترکی ریشه ندارد و می‌تواند نام یک کشور باشد که مردم آن به پیش‌گاه چرخ‌ها یا ارابه‌ها چونان ارابه «الهه باروری و آب» به نیایش می‌پرداخته‌اند و آن را پرستش می‌کرده‌اند. از این دیدگاه، پیوند احتمالی کلمه «کنگلی» (در صورت موجودیت کانگئلگ kanglyg) با نام‌های باستانی کانتسزیوی خاوری (Kanghadih، کنگ‌دی Kangdi) و یا کانتسزیوی غربی-کنگ، کنگ‌ها Kangha، کنگیوی (Kang-kü/Kangju و حتی با تُخارها، «کوچه، گاوچه gaoche مدلل می‌شود.

اکنون مسائل مربوط به تاریخ کهن تباری اوسون‌های باستان را بررسی می‌کنیم که «در برابر پژوهش‌گران پرسش‌های بیش‌تری را نسبت به پاسخ‌های ممکن آن مطرح می‌کند». نسخه نسبتاً کامل روایت‌های تاریخی، شجره‌نامه‌ای اوسون‌ها در گزارش بان‌گو Ban Gu حفظ شده است که در آن فرمان‌روای اوسون‌ها به نام کونمو kunmo یاد می‌شود.

پدر کونموناندومی Nandoumi همراه با یوئه‌شی‌های بزرگ میان (کوه‌های) تسیلیان و دان‌هوانگ می‌زیست و فرمان‌روای دولت پادشاهی کوچکی بود. یوئه‌شی‌های بزرگ با حمله‌ای او را کشتند و زمین‌های وی را گرفتند. مردم او نزد هونوها گریختند و به آن‌ها پناه بردند. پسر او، کونمو kunmo تازه به جهان آمده بود. سرپرست او، بوتسوزو شیهو Butszyu Shihō با نوزاد در آغوش می‌گریخت.

او با گذاشتن نوزاد روی چمنی در میان سبزه‌ها، به جست‌وجوی خوراک رفت و هنگامی که بازگشت، دید که ماده‌گرگی از پستانش او را شیر می‌دهد و کلاغی بر سر او با گوشت در منقار در پرواز و گشت‌زنی است. بوتسوزو شیهو (Butszyu-Shiho) دریافت که نوزاد موجود مقدس است و نشانه‌ای از الوهیت دارد. این بود که او را به هونوها سپرد.^[۲۲]

این اسطوره توت‌پرستی totemic myth است درباره به جهان آمدن فرزند الهی در نتیجه تعامل میان دو جهان بالا و پایین. تجسم incarnation جهان بالا، کلاغ کیهانی است با گوشت توت‌نیا.

→ جامع‌التواریخ نخستین دوره کامل تاریخ و جغرافیای آسیا است که با استفاده از وسایل و منابعی ترتیب داده شده است که تا آن زمان در اختیار هیچ‌کس قرار نگرفته بود. «-گ.

ریشه‌شناسی رونویسی هیروگلیف Hieroglyphic transcription etymology «اوسون» به گونه تحت‌اللفظی به معنای «نواده کلاغ» است. نیاکان احتمالی اوسون‌های هفت‌رود در اندین Andin (کنون، بخش جنوبی گانسو - چین)، به نام «مو-تیانتسزی چوژان - Mu-Tianjue Zhuan» یعنی «تیره کلاغ سرخ» (چی او شی) یاد می‌شوند.

در اساطیر چین باستان، کلاغ سرخ، همواره با خورشید در حال طلوع، چونان نمادی از آسمان بامدادی، پیوند دارد. نقش همانندی را در اسطوره‌های هند باستان «ارونا» (سرخ) بازی می‌کند.

ارونای هند باستان ARUNA، برادر بزرگ «پادشاه پرندگان»، عقاب گارودا Garuda بود. او پیش از موعد مقرر از شکم مادرش بیرون پرید تا برآمدن خورشید را بنگرد و بال و پر وی در پرتو نور سرخ سپیده‌دم، به رنگ سرخ بود. کیش کلاغ سرخ در نام‌های تباری مردمان آلتای («قلز کرگه» (قرغه؟) در شوری Shoria) بازتاب دارد و در فرهنگ عامه یاکوتیا، کلاغ برای مردمان، آتش را به ارمغان می‌آورد.

گوشت در منقار کلاغ افسانه‌ای اوسونی‌ها، در واقع گوشت نیای توتمی، خورشید در حال طلوع، در آسمان آبی سپیده‌دم است. این‌گونه، کودک در اسطوره کهن اوسونی‌ها چونان حامل ماهیت خورشید و آسمان «برآمد» می‌کند.

ماده گرگ در اسطوره، چونان تجسم incarnation خدای باروی اژدها- نماد جهان پایین است. اژدهای اسطوره‌ای معمولاً و در گام نخست، با آب به عنوان پیش زمینه باروری، پیوند دارد و به راستی، در واریانت ترکی باستانی اسطوره، کودک نه به چمن رها می‌شود، بلکه در مرداب پرتاب می‌شود (و یا در دریاچه پُر از گیاه و علف). در این حال، همانندی رفتار ماده گرگ (اژدها) و پدرسرپرست، که نیز دست اندر کار سیر ساختن کودک‌اند، جلب توجه می‌کند.

سرپرست نوزاد، بوتسوزیو شیهو (Butszyu-Shiho) لقب یوئه‌شی «شی‌هو» دارد (... و به میزان کم‌تری کانتسزیویی) و کودک را از همان دوره نوزادی روی دست خود می‌گیرد و می‌پرورد.

شاید، در این واقعیت بایسته باشد شواهد درباره موجودیت سنت آوانکولات avunkulata را در نظر گرفت که در آن، نوزاد هنوز به عنوان دارایی قوم مادری پنداشته می‌شود و در این مورد مشخص، مربوط به یوئه‌شی‌ها که از دودمان تیره ماه‌تابی‌اند و نماد آن در مورد مشخص، ماده‌گرگ (به جای اژدها) است. چنین تفسیری ما را به اندیشه درباره موجودیت اداره باهمی دودمانی «خورشیدی-ماه‌تابی» می‌کشاند. درست مانند آن‌چه که در جوامع ترک‌های باستان، خزرها و دیگران بود.

این پنداشت اجازه می‌دهد تا سر انجام گزارش درباره زندگی «باهمی» اوسون‌ها و یوئه‌شی‌ها را «میان تسیلیان Qilian و دان‌هوانگ» را درک کنیم. اوسون‌ها و یوئه‌شی‌های دوره گانسوی، دودمان ماه‌تابی-آفتابی یک دولت یا تشکیلات قبیله‌ای زیر نظارت تیره ماه‌تابی شهبانو و یا حتی یک پادشاه زن (سلطان) است.

گزارش درباره کشته شدن فرمان‌روای اوسونی‌ها به دست یوئه‌شی‌ها و پس از آن، آزار و شکنجه یوئه‌شی‌ها از سوی اوسونی‌ها نشان‌دهنده یک مبارزه دردناک و طولانی میان ضوابط مادرسالارانه و آیین رو به رشد پدرسالاری است. از این منظر، برپایی نهاد نخستین دولت اوسونی در هفت‌رود را بایسته است همین گونه هم‌زمان به عنوان پیروزی نهایی پدر سالاری بر مادر سالاری و چیرگی‌یابی تیره آفتابی‌ان بر تیره ماه‌تابیان ارزیابی کرد.

نمونه‌هایی از چنین وضعیتی در جوامع آسیای مرکزی می‌تواند، به عنوان مثال، تاریخ شکنجه خشونت‌بار و حتی نابودسازی نمایندگان فراتیری phratry دودمانی خاتونی اشیداها ashide (اژدها)، از سوی فیراتیری «آسمانی زادگان» آشینا (آشینا، «آسمان»^۱ کوک تُرک)

۱ بایسته یادآوری است که در زبان چینی نشانه بزرگ‌داری و ستایش و تمجید و توصیف «آ» است. یعنی با افزودن «آ» از آشین-آشینا ساخته شده است. آشین-آسین (آس+ین) یعنی آسمانی -سردار آسمانی یا پادشاه آسمانی- که روشن است یک واژه ایرانی است. آشینا، لقب رهبر پنج‌صد خانواده بود متشکل از قبایل گوناگون که به گمان غالب، در منطقه تورفان به سر می‌بردند. پدرش نولو شاز - شاه نولو، پیشوای این اتحادیه قبیله‌ای بود. در میانه‌های سده پنج میلادی به دلیل این‌که از جانب قبایل رقیب زیر فشار بودند، به گستره قبایل پروتومغولی ژوژون‌ها پناه بردند. درباره زبان‌شان اطلاعاتی در دست نیست. شماری زبان آن را پروتومغولی یا پروتوتورکی می‌دانند. اما با توجه به این‌که آن‌ها بیش‌تر از جمع هون‌های سفید بوده‌اند، که در گستره دولت‌های کوشانی و سپس هم یفتلی می‌زیسته‌اند، شاید به یکی از زبان گروه ایرانی خاوری خنتی-تخاری یا پروتوسغدی سخن می‌گفته‌اند. ژوژون‌ها آن‌ها را در گستره دامنه‌های جنوبی کوه‌های آلتای جا دادند که به ذوب آهن و آهن‌گری اشتغال داشتند. آن‌ها در همین جا زبان آلتایی را از باشندگان بومی فرا گرفتند. پسان‌ها همین‌ها بودند که توانستند اتحادیه قبیله‌ای بزرگی را بسازند و ژوژون‌ها براندازند و دولت بزرگی را برپا کنند که تورکیوت نام گرفت. چینی‌ها چون مخرج «ر» ندارند، آن‌ها را به نام توکیوها می‌خواندند. یوت یک پس‌وند پروتومغولی است. «توکیو» (Tūjué / T'u-chüeh, 突厥)

شاید چنین شده باشد که در آغاز تور+یوت بوده باشد و پسان‌ها به دلیل آسانی تلفظ حرف صدadar «ک» در میان دو حرف بی‌صدا به آن افزود شده باشد. جالب این است که معنای ترک، نیرومند است. تور هم به همین معنا به کار می‌رود. یعنی اتحادیه تورانی‌ها یا تورها. واژه دیگری که احتمال می‌رود کلمه تُرک از آن گرفته شده باشد، تورگش است. باز هم در جا ممکن است که تور+ش یا تور+اش بوده که «گ» به آن افزوده شده باشد. در این مورد، تورگش یعنی «چیزی را ساختن» است. روشن نیست که پس‌وند «اش» در کدام معنا به کار می‌رفته است. این‌که این پس‌وند پروتومغولی است یا چینی، نیاز به کاوش‌های زبان‌شناسیک دارد.

به هر رو، هر چند، ترک با توران عین چیز نیست، اما می‌توان گمان برد که قبایل کوچ‌رو آسیای میانه از زمانه‌های باستان به همین نام تورانی یاد می‌شده‌اند و روشن است چنین نامی را همیشه به یاد داشته بودند. این‌گونه ترک یعنی اتحادیه نیرومند قبایل تورانی. در این حال، باید متوجه بود که تورانی‌ها مردمانی بودند بیخی آریایی و هم‌نژاد و هم‌زبان ایرانی‌ها. تنها تفاوت آن‌ها در شیوه زندگانی‌شان بود که ایرانی‌ها زیر تأثیر باشندگان بومی ایران، شهرنشین و کشاورز شدند و تورانی‌ها کماکان دشت‌نورد و کوچی ماندند. تفاوت دیگر در آینده پدید آمد که ایرانی‌ها در زمان گشتاسپ آیین رزتشی را پذیرفتند، اما تورانی‌ها به همان آیین نخستین شان پابند ماندند. تفاوت اصلی میان تورانی‌ها و ترک‌ها در چند چیز بود:—

[گوک تُرک -گ.] در خاقانات دوم تُرک پس از سال ۷۱۶ میلادی ۲۳ و نیز مبارزه همانند از دیدگاه انگیزه در خاقانات اویغور در میانه‌های سده نهم شمرده شود که درباره آن در یکی از اسناد گفته می‌شود: «ما، اویغورهای دو بخش هستیم. ما اویغورهای مرگ و «اژدها»ها هستیم، ما با هم دشمنان سیاه و سفید [آشتی‌ناپذیر -گ.] شده‌ایم.»

در مبارزه میان فراتوری‌ها «خاقانی-پدرسالارانه» و «خاتونی-مادرسالارانه» بر سر حاکمیت، در درون ائتلاف دودمانی حاکم، بافت اجتماعی و مبارزه اجتماعی در جامعه بازتاب می‌یافت. چون، پشت سر هر یک از این نیروها، گروه‌های معینی از قبایل که از موقعیت ممتاز خود در سلسله‌مراتب قدرت استپی دفاع می‌کردند، ایستاده بودند.^۱

→ ی کی آمیزش به پیمان‌های معینی با مردمان نژاد زرد مانند چینی‌ها و تبتی‌های که به دو رگه شدن و منگولوبودی شدن آن‌ها انجامید.

— تغییر در زبان که با بود و باش در گستره آلتای زبان آلتایی را که آمیزه‌ای از زبان بوریالی و زبان چینی بود، فرا گرفته بودند. پسان‌ها این زبان ترکی نام گرفت.

— پذیرفتن مذاهب دیگر مانند بودایی و... از سوی شماری از قبایل ترک‌زبان مانند اویغورها. هر چند شماری از قبایل تورانی مانند کوشانی‌ها هم از طریق تبتی‌ها آیین بودایی را پذیرفته بودند.

به هر رو، این‌گونه، کنفدراسیون قبیله‌ای به میان آمد، متشکل بر ترکی‌زبان‌ها و مغولی‌ها که در آینده بر آن خاقانات تُرک نام دادند. روشن است در آن هنگام نمی‌توانست ترکیبی با بهره‌گیری از نشانه جمع عربی «ات» به میان بیاید.

آن‌چه مربوط به واژه «شاه» می‌شود، این واژه «شاه» در کتیبه‌های پارسی باستان ("xšāyaēiya" خشایئیه) نوشته شده است. این واژه پر بسامد در متون پارسی باستان گویا بر خلاف قواعد آوایی پارسی باستان بوده و آن را مادی دانسته‌اند. دلیل چیست؟ شکل واژه xšāyaēiya در زبان آریایی آغازین *ksājatja- بوده هست. t̪ در این واژه در تحول به ایرانی آغازین به شکل ɪ بوده و این شکل در زبان‌های اوستایی و مادی باقی مانده. اما در پارسی باستان بر اساس شواهد این t̪ ایرانی آغازین به ɪ تحول پیدا کرده است. شاهد این تحول را می‌توانیم صفت پارسی باستان hašiya- به معنای «حقیقت» تلقی کنیم. این واژه در زبان سنسکریت به شکل satyā- و در اوستایی به شکل haēya- هستند. ملاحظه می‌کنید که در این واژه تحول t̪ آریایی آغازین به ɪ اوستایی و ɪ پارسی باستان کاملاً قابل مشاهده است. پس اگر بخواهیم واژه شاه را بر اساس قواعد نگارشی پارسی باستان بنویسیم، باید به جای xšāyaēiya مندرج در کتیبه‌ها، واژه xšāyašiya را بنویسیم. —گ.

۱ همان گونه که می‌دانیم، پیش از به میان آمدن شاهنشاهی هونوها، بر استپ‌ها، دولت شاهنشاهی ماه‌تابیان یا یون‌هشی‌ها فرمان می‌راند که روشن است همونوها و اوسونی‌ها و سایر قبایل دشت‌نشین همه فرمان‌بردارشان بودند. روشن است در گذشته، پادشاهان برای نگهداری دولت خود، حرم‌سراهایی می‌آراستند و در آن گل‌چینی از بانوان را از همه قبایل زیردست خود گرد می‌آوردند و این‌گونه، با برپایی پیوندهای خویشاوندی، به گونه‌ای همه قبایل را از رشته دختران‌شان در ساختار قدرت مشارکت می‌دادند. به گونه‌ای که افتخار خویشاوندی با خاندان شاهی را پیدا می‌کردند. همین‌گونه، دختران خود را به زنی پادشاهان و یا شه‌زادگان کشورهای زیردست خود می‌دادند تا با رشته‌پیوندهای خانوادگی، قدرت خود را بیش‌تر استوار گردانند.

در مورد، مشخص مورد نظر، ماه‌تابیان با دادن شاه‌دخت‌ها به شاهان کشورهای زیردست، چنین سنتی را رایج ساخته بودند که همانا ولی‌عهدشاه آینده، از شبه‌انوی مه‌تابی باشد. در مورد ماودون، برعکس چنین شد که چون او، پسر ارشد شاه از زن نخستین بود، و روشن است خود را جانشین تاج و تخت پدر می‌پنداشت و برعکس، پدرش می‌خواست پسر کوچک‌تر خود از زن ماه‌تابی (ماه‌بانو) را ولی‌عهد بسازد، و از همین رو او را به دربار ماه‌تابیان به عنوان گروگان فرستاده بود، در برابر پدر برآشت و دست به کودتا زد و کار به جایی رسید که دولت ماه‌تابیان را از بن برانداخت. روشن است در این کار، او این شانس را داشت تا از دشمنی اوسونی‌ها با ماه‌تابیان بهره‌برداری بایسته‌ای بنماید. ←

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد □ ۱۸۷

اسطوره اوسونی داشتن نسب کیهانی (آسمانی)، که در سیمای یک روایت تاریخی بافته شده است، نوعی پوشش اساطیری است که به کمک آن، وضعیت نو سیاسی-تباری جامعه اوسونی در هنگام نوشتن این اطلاعات تاریخی، اعلام و توجیه می‌شود. شاید، مبارزه یاد شده، دارای بار جامع و همه‌جانبه نبوده باشد و به طور مستقیم به جنبش‌های تباری جمعی در میانه‌های سده دوم پیش از میلاد پیوندی نداشته است.

به هر حال، پژوهش‌های باستان‌شناسی در هفت‌رود، امکان نمی‌دهند به این برداشت رسید که دگرگونی بارزی در فرهنگ مادی در این زمان رخ داده باشد.^[۲۴]

در همین حال، باستان‌شناسان چینی موفق شده‌اند برخی از ویژگی‌های تازه را در یادمان‌های باستان‌شناسی عهد اوسون‌ها برجسته بسازند و آن‌ها را با موجودیت «شاخه‌های سئهی (سکایی) و یوئەشی» در بافتار اوسون‌ها پیوند بزنند.^[۲۵]

چند دیدگاه درباره ریشه‌های تباری و زبانی اوسونی‌ها باستان هست:

آبل رمیوزه Remusat و کلاپورت Klaproth آن‌ها را هندوآریایی-گوتی (گاتی) می‌پنداشتند. گروم-گرژمایلو (G.E.Grumm Grzhimailo) اوسون‌ها را دارای ریشه آمیخته ترکی-هندواروپایی-گوتی می‌پنداشت.

شماری از پژوهش‌گران، از دیگین Degin گرفته تا...، پیک شکست یوئەشی‌ها از سوی اوسون‌ها را با گزارش‌های نویسنده باستانی درباره آسیان‌ها که پادشاهان تخاری شده بودند، ورنانداز (مقایسه) کرده و متمایل به یک چیز پنداشتن اوسونی‌ها و آسیانی‌ها شده بودند.^[۲۶] با آن‌که به گونه‌ای که اومنیاکف خاطرنشان ساخته است «هیچ مدرکی را جز از همانندی ظاهری واژه‌های «اوسون» و «آسیان» نمی‌توان به سود این دیدگاه ارائه کرد».

به این موضوع، به پیمانه معینی در آثار پژوهش‌گرانی چون ژ. شارپانته Zh.Sharpante، گ. هالوان g.Haloun، گ. او. ویلی G.U.Veyli، ی. گارمات Ya.Garmatta، س. آلت‌هایم S.Althaym و دیگران نیز پرداخته شده است.^[۲۷]

به سال ۱۹۷۴ آ. ن. برنشتام (Bernshtam N A) اندیشه اوسونی بودن کوشانی‌ها را مطرح کرد.^[۲۸] اکنون، ای. پولیبیلنک بر اندیشه تخاری‌زبان بودن اوسون‌ها پا می‌فشارد.^[۲۹]

یو. ا. زویف هم با پیروی از نو. ا. اریستف و ک. سیراتوری، به اندیشه ترکی‌زبان بودن اوسونی‌های باستان، متمایل است.^[۳۰]

→ در مورد مشخص مورد نظر، سخن بر سر این است که قبیله یوئەشی (ماه‌تابیان) پاس‌دار منافع خود از راه کیش مادرسالاری و قبیله‌های دیگر، مانند اوسون‌ها و هونوها به رهبری ماودون، برعکس، مدافع پدرسالاری بودند که کشاکش میان این دو گروه، سرانجام به سود پدرسالاران پایان یافت. — گ.

افزون بر این، به باور آن‌ها، نام اوسون، در نام‌های سرزمین‌های بازماندگان اوسون‌های باستانی هفت‌رود، ژوز (جُز)‌های بزرگ یا کهن (که در سنت‌های نَسَبی-تباری قزاق‌ها به نام اویسون‌ها Uysun و در سنت‌های نَسَبی-تباری قرقیزهای معاصر در سیمای ساختار قبیله‌ای تیره اویشان (uyshun) متبارز شده، بازتاب یافته است.^[۳۱]

به پنداشت چینی‌ها، اوسونی‌ها کوچیان «ناب» بودند. آن‌ها «زمین‌ها را قلبه و ماله نمی‌کردند و در آن چیزی نمی‌کاریدند [کشت نمی‌کردند -گ.]. همراه با چارپایان در جست‌وجوی آب و سبزه می‌کوچیدند و این آداب و رسوم‌شان با هونوها هم‌خوانی داشت.»^[۳۲]

عبارت قالبی و متحدالمال «در جست‌وجوی آب و سبزه می‌کوچیدند» برای توصیف بسیاری از توده‌ها در این سوی دیوار بزرگ چین (چانگ‌چنگ یا چان‌چئن) به کار می‌رود. مگر، این‌که این قبایل کوچیان «ناب» بوده باشند، درست نیست.

برای مثال، بان گو گزارش می‌دهد که بانو فئن Fyn -شاه‌دخت چینی که همسر کونمو kunmo -شاه اوسونی‌ها بود و در بارگاه او می‌زیست، هدایایی را در میان گردانندگان اوسون که «زمین‌دار و مسکون» بودند، پخش کرد. سرزمین مغولستان کنونی، که در گذشته کشور یورت‌ها (چادرها یا خیمه‌ها)ی هونوهای باستانی شمرده می‌شد، پس از کاوش‌های دامنه‌دار باستان‌شناسی، امروزه چونان «کشور شهرهای باستانی» شناخته می‌شود.^[۳۳] درباره کشور اوسون، خود گزارش‌گران چینی به «چئن-ی» (آبادی‌های احاطه شده با دیوارها) و آن‌که اوسون‌ها «دارای شهرها و روستاها» اند، و نیز «به کاشت درختان می‌پردازند»؛ اشاره کرده‌اند و نگاشته‌اند که «اوسون‌ها دارای اسب‌های بسیارند و ثروت‌مندان آن‌ها تا چهار یا پنج‌هزار اسب دارند.»^[۳۴]

به احتمال زیاد، اوسون‌ها نه کوچ‌روان «کلاسیک» و نه هم «کشاورزان و زمین‌داران «کلاسیک» بودند، بلکه به شیوه نیمه‌کوچ‌روی و نیمه‌زمین‌داری می‌زیستند که در آن دام‌داری با کشاورزی و شیوه زندگانی دشت‌نوردی با زندگی نیمه‌مسکون آمیخته شده بود. کاوش‌های باستان‌شناسی کنون به گونه مدلی نشان داده است که شیوه اصلی پیش‌برد اقتصاد دام‌داری در میان اوسونی‌ها باستان به چرا بردن رمه‌ها در مسیرهای نصف‌النهار و کوچ‌روی در مناطق و گستره‌های بیخی معین در زمان‌های معین سال بوده است. به سخن دیگر، کوچ‌روی نه به گونه نامنظم، بل به شدت سامان‌مند صورت می‌گرفته است. شاید دلیل ویژه بودن شیوه زندگی اوسون‌های باستان همین بوده باشد، بود و باش در یورت‌ها یا چادرهای «تسیون‌لیو» (tsyunlu)، «کلبه‌های نوع تسیونی» Sünnu^[۳۵] گردی‌نما (rounded shape) دارای چهارچوب‌ها یا استخوان‌بندی‌های بافته شده از شاخه‌های درختان بید.

«شاخه‌های بافته‌شده درختان بید، دیواره‌ها و چترهای بوریاپی، بام خانه‌های‌شان را می‌پوشانید». شالوده شمارش نظامی-قبیله‌ای یگان‌ها در اتحادیه اوسونی، سیستم ده‌تایی (دهی یا تومانی) بود -نشانه استاندارد که بایسته است آن را در گزارش‌ها درباره «ده پسر» شاه کونمو دید. تقریباً همین گونه عبارت «ده پیشوا» یا «پیشوایان دهگانه» در خاقانات نیمه‌تاریخی ترکی غربی، ایستیمی خاقان Eshtemi هنگام توضیح خاقانات دهگانه بعدی‌تر «اون-اوک» (ده پیکان)، که در همین سرزمین‌ها پسان‌تر (به سال‌های ۶۰۳-۶۹۹) ساخته شد، حضور دارد.

خاقانات ترکی غربی، چونان میراث سامانه نظامی-دموکراتیک، به شکل یک سازمان «سه سازه‌ای ساخته شد: «جناح چپ، مرکز و جناح راست» در پنج منطقه قبیله‌ای در هر جناح و مرکز خاقانات. درست همین گونه، نیاکان اوسونی اتورکیوت‌ها یا کوگ ترک‌ها -گ. [به سه بخش تقسیم شده بودند و نقش رهبری را در این اتحادیه، پیشوا کونمو بازی می‌کرد.

ساختارهای سه‌گانه trial همانند بسیار مناسب برای جنگ و «شکار»های گروهی و از نظر ظاهری شبیه با اتحادیه سه سازه‌ای، خویشاوندی با ازدواج‌های درون خانوادگی پسر عموها با دخترعموها cross-cousin^[۳۶] در دوران باستان بسیار رواج داشت که در این خویشاوندی‌ها، رشته‌های هم‌پیوندی با ازدواج فرزندان تیره‌های فرمان‌روایان که خودگردانی و خودمختاری آن‌ها را از راه چنین خویشاوندی‌ها تأمین می‌کرد، شیرازه می‌یافت.

مدت‌ها پسان‌تر از این، بر اساس ترکیبی از سازمان سه سازه‌ای و سامانه‌های شمارش سده‌ای یا سه ده‌تایی decimal number system (سه‌صدتایی - بخش دوم آن) در گستره قزاقستان سه ژور (جزء)، «صدتایی» چونان نمادی از همه مردم قزاق تشکل یافت.

ویژگی‌های فرهنگ مادی اوسونی‌ها در نامه شکواییه‌ای و گلایه‌آمیز شاه‌دخت چینی از بستگانش که وی را به زنی پادشاه اوسونی‌ها داده بودند، بازتاب یافته است: «شما مرا به زنی پادشاه اوسون‌ها داده‌اید که به دور از کشور آسمانی (کشور بهشت‌گون چین) در آخر جهان زندگی می‌کند. تسیونلو Tsyunlu (خیمه کروی)، خانه من است که دیوارهای آن از چوب‌های بید ساخته شده است. خوراکم گوشت و نوشیدنی‌ام شیر ترش است.»^[۳۷]

سخن گفتن درباره قلمرو تباری اوسونی‌ها از روی اطلاعات در دست داشته منابع چینی بسیار دشوار است. چون، نفوس گروه حاکم یا قبیله حاکم به طور کامل شناخته نشده مانده است و خود اتحادیه سیاسی، که در نتیجه تعویض دودمان، نام سیاسی اوسون را به خود گرفته بود، از دیدگاه تباری متشکل از قبایل گوناگون بوده است.

از گزارش سال ۷۳ پیش از میلاد چنین برمی‌آید که گستره دولت اوسونی در خاور در برگیرنده مناطق تسزیان و ائشی بوده است. درباره تسزیان با اطمینان گفت که این منطقه مربوط یوئه‌شی‌ها بوده است و نام آن هم یک نام یوئه‌شی، کیان Kayaan به معنای سفید. نام چینی ائشی (اکسا) مطابق نوشته‌های بطليموس، منطقه اکسا-اسکیت Scythians Akassa در آن سوی کوه‌های کاسیاس Kasiys در خاور تیان‌شان را به خاطر می‌آورد. به گفته بطليموس، در آن سوی آن، در دامنه‌های کوه‌های اندومی Emod، اسکیت‌های هاورانی یا خاورانی Hauran می‌زیستند که با گستره «فرمان‌روای خونی یا هونی» گاه‌نامه‌های چینی یک چیز است.

قبیله یوئه‌شی خونی hune tribe، در میانه‌های سده دوم پیش از میلاد، به بخش‌های میانی استان کنونی گانشو در ناحیه‌های چژان ئی Zhangye و تسزیویان Jiuquan کوچیده بودند.^[۳۸]

با شکست یوئه‌شی، این زمین‌ها زیر سیطره امپراتوری هونوها قرار گرفت و بر این اساس، دیگر یک منطقه هونویی شمرده می‌شد. به سال ۱۲۱ پیش از میلاد، باشندگان آن به گستره دولت چینی هان پیوستند و محل بود و باش‌شان دیگر یک گستره «متروک و تهی از سکنه» شمرده می‌شد. سفیر دولت هان، در سال ۱۲۰ پیش از میلاد، کونمو، پادشاه اوسونی‌ها را مایل به کوچیدن به همین جا کرده بود.^[۳۹]

مرزهای سیاسی اوسون‌ها در غرب، از روی شرح روی‌دادهای مربوط به دعوت شانیوی خودگماشته هونوی شمالی به کانتسزیو-کنگها Kantszyuy-Kangha و تاخت و تازهای او بر اوسون‌ها در سال‌های دهه چهل پیش از میلادی برمی‌گردد. گزارش شده است که در یکی از یورش‌ها بر اوسون‌ها، شی‌شی (شاه شاهان)، پادشاه دولت هونوی شمالی، تا نزدیکی پای‌تخت اوسون‌ها، شیگو Chigu رسیده بود و مردمان بسیاری را کشته و شماری را هم به اسارت برده بود و رمه‌های‌شان را هم ربوده بود.

اوسونی‌ها مصمم به پی‌گرد او نشدند. این‌گونه، مرز غربی آن‌ها، به فاصله یک‌هزار لی، به یک سرزمین تهی از باشندده مبدل شد.^[۴۰] شاید، در این زمان، مرز غربی اوسون‌ها به دره تالاس نمی‌رسید، چون شی‌شی همو در کرانه تالاس دژی برپا کرده بود که در نظر داشت از همان جا گستره اوسونی‌ها را بگیرد. از همین رو بود که اوسون‌ها مصمم به بستن اتحادیه با دولت چینی هان در برابر هونوهای شمالی شدند- چیزی که نفوذ چین را در کشور اوسون‌ها تقویت بخشید و خشم و ناخشنودی باشندگان بومی را برانگیخت. به ویژه دخالت چین در امور جانشینی پادشاه که در آن گروه‌های دارای گرایش‌های هونویی و چینی، بر سر تاج و تخت مناقشه داشتند، به آتش تنش‌ها هیمة می‌انداخت.

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد □ ۱۹۱

نتیجه این درگیری، فروپاشی دولت اوسون به دو بخش کونمو بزرگ و کوچک بود. این روی‌دادها بین سال‌های ۶۴-۵۱ پیش از میلاد رخ داده بودند. اما سال‌های ۴۵-۱۴ پیش از میلاد، سال‌های پادشاهی کونمو تسیلیمی Tsylimi اوج شکوفایی دولت اوسون شمرده می‌شود. چون، او تخت و تاج را با اقتدار در دست داشت و در متصرفاتش، «آرامش و صلح پای‌دار» فرمان‌فرما بود. پیوند زناشویی او با شاه‌دختی از دودمان حاکم‌هان، خود گواه بر اهمیت دولت اوسون در نقشه سیاسی آسیای مرکزی و خاوری و ذی‌نفع بودن اوسون‌ها در روابط هم‌پیمانی با دولت‌هان است.

این تنها دودمان حاکم چین نبود که شاه‌زاده‌خانمی را به زنی کونمو اوسون‌ها داده بود. شانیوهای هونویی هم شاه‌دخت‌هایی را به همسری کونموهای اوسونی می‌دادند. در عین حال، دختر کونمو به نام دی‌شی Dishì (شه‌بانوی دی) همسر فرمان‌روای ترکستان خاوری بود.

چینی‌ها پیش از سده سوم میلادی، به گونه مفصل، بر تاریخ اوسون‌ها روشنی می‌افکنند.^[۴۱] هنوز، به سال ۴۳۷ پیش از میلاد، گزارش‌هایی درباره سفارت اوسون‌ها به چین دیده می‌شود. از دوره اوسون‌ها یادمان‌های باستان‌شناسی بسیاری بر جا مانده است: ظروف گرد سفالی و گلی، پیکان‌های دارای نوک‌های آهنی arrowheads، شمشیرها، خنجرها، سنجاق‌ها، گردن‌بندها از سنگ‌های گران‌بها، گوشواره‌ها، دست‌بندها، آینه‌ها و... همه و همه، گواه بر فرهنگ شکوهنده‌ای اند.

تجزیه و تحلیل واژه‌های سیاسی چینی که نشان‌دهنده اشکال مختلف سازمان‌های اجتماعی در میان کوچیان آسیای مرکزی اند و در دفترهای تاریخ دودمانی از دوره «شی-تسزی» حفظ شده‌اند، بسیار جالب است. ایچیدی H.Echedi، تجزیه و تحلیل بسیار دقیقی از ترمینولوژی چینی، مربوط به مرحله پیش از تشکیل دولت تحول اجتماعی جوامع کوچ‌رو انجام داده است.^[۴۲]

تجزیه و تحلیل ترمینولوژی مقتضی که برای عهد مورد بررسی به کار می‌رود، به دلیل شکل‌گیری دولت‌ها و امپراتوری‌های کوچی در گستره آسیای مرکزی، دل‌چسبی ویژه‌ای برمی‌انگیزد. به عنوان مثال، با سخن گفتن در مورد اوسون‌ها و گاوچه‌ها gaoche (کوچه‌ها، تخارها، یا کانتسزبوی‌ها)، منابع چینی از واژه «گو» یعنی «دولت» کار می‌گیرند؛ مانند:

«اوسون-گو»، یعنی دولت اوسونی،

«شین-گو»، یعنی دولت کوچی،

«گاوچه-گو» یعنی دولت گاوچه،

که گواه بر شکل‌گیری مناسبات دولتی در میان آن‌ها است.

بایسته یادآوری است که در عهد «مهاجرت‌های بزرگ»، به ویژه حمله قبایل کوچی یوئه‌شی، به نوبه خود، هونوها و اوسون‌ها را به خاور رانده بودند، زمینه ایجاد امپراتوری آسیای مرکزی-هندی کوشانی را در سده‌های یکم-چهارم میلادی از پیش تعیین کرده بود. شاهنشاهی کوشانی، یکی از نیرومندترین کشورهای عهد باستان بود که تأثیر شگرفی بر اوسون‌ها و کنگویی‌ها برجا گذاشته بود و اقلیم سیاسی و فرهنگی دیگری را غیر از آن‌چه که دولت‌های هخامنشی و پادشاهان هلنی آسیای مرکزی به میان آورده بودند، بر شالوده هم‌زیستی و آمیزش سنت‌های یونانی و بومی و فرهنگ هندی و آسیای مرکزی، پدید آورده بود که به ویژه در پذیرفتن آیین بودایی (که میهن و خاستگاه آن، هند شمرده می‌شود) چونان دین رسمی کشور، بازتاب می‌یافت.

یوئه‌شی‌های در گذشته کوچ‌رو، بسیار زود سنت‌های فرهنگ زمین‌داری و کشاورزی را پذیرفتند و شایستگی خود را در دولت‌داری ثابت ساختند. آن‌ها در سده یکم میلادی در بلخ، جوی‌های آبرسانی و آبیاری نو، واحه‌های دهگانی و شهرها ساختند. فرمان‌روای آن‌ها، هرایوس (به روسی گیرای Giray، به انگلیسی Heraios) برای خود سکه‌هایی سیم‌گونی با تصویر image خودش به شکل یک سوار مسلح با نوشتار یونانی ضرب زد که نمادی از سنت‌های استپ‌ها و دولت‌داری هلنی‌ها بود. هرایوس، خود را «کوشان» لقب داد.^۱

۱ درباره کوشانی‌ها در ویکی‌پدیا چنین آمده است:

طبری نوشته‌است که بهرام گور که از ۴۲۱ میلادی تا ۴۳۸ میلادی پادشاه ساسانی بود، با ترک‌ها جنگیده است. فردوسی هم از شکست ترک‌ها به دست بهرام گور سخن گفته است و این در حالی است که در زمان بهرام گور هنوز ترکان به این ناحیه نیامده بودند، بنابراین درباره کدام ترک‌ها سخن رفته است؟ مارکوارت نظر دارد که بهرام گور در واقع با خیانیان جنگیده بود. در ایران گمان می‌کردند یا می‌دانستند که بین خیانیان نو آمده و کوشانیان از قدیم یک نوع ارتباط وجود دارد. به قول طبری، بهرام گور در آن زمان یک قسمت از خاک هندوستان را که در آن نقاط ملک کوشانیان وجود داشت، می‌خواست به مملکت خود ملحق کند. تاریخ‌دان ارمنی به نام یگیشه واردایت نیز خبر می‌دهد که یزدگرد دوم ناگهان به کشور خیانیان تاخت که آن‌ها را کوشانیان هم می‌گویند. خلاصه دو مأخذی که اصلاً هیچ ارتباطی با هم ندارند، خیانیان را با کوشانیان پیوند داده‌اند و این امر ثابت می‌کند که جدا کردن خیانیان از کوشانیان نباید.

در مأخذ زبان پهلوی و زرتشتی، هیتالیان با خیانیان و در مأخذ عربی، هیتالیان با ترک‌ها و در مأخذ ارمنی، هیتالیان با کوشانیان آمیخته شده‌اند و این یکی از دلایلی است که مطالعه در مورد تاریخ این منطقه را مشکل ساخته‌است. کمی بعد از مرگ گندفر، قندهار و پنجاب به دست یک سلسله از طایفه یوئه‌چی افتاد که آن‌ها را از نژاد ایرانی سکا می‌دانند. یوئه‌ژی‌ها یکی از پنج قبیله اتحادیه کوچ‌نشینان، کوشانی‌ها بودند، که قبایل یوئه‌ژی را متحد ساختند و امپراتوری را تأسیس کردند که در اوج قدرت از ترکمنستان تا غرب چین تا مناطق مرکزی هند وسعت داشت. استراتژی یورش‌گری کوشانیان و مرکزیت فرمان‌روایی‌شان در امتداد جاده ابریشم، آن‌ها را قادر ساخت تا در سرزمین‌های میان چین و روم سومین ابرقدرت عصر باستان شوند. بدین‌سان، آن‌ها که زمانی قومی کوچ‌نشین بودند، پس از یک‌جانشینی و شهرنشینی، تبدیل به یک دولت‌شهر (Cosmopolitan) متمول شده بودند. نخستین حکمران خودخوانده کوشانی هرایوس (Heraios؛ فرمان‌روایی: ۳۰-۱ م.) بود که در یک قدمی ریاست قبیله کوشانی قرار داشت. اما به زودی قدرت به دست کوچوله کادفیز (Kujula Kadphises؛ فرمان‌روایی: ۸۰-۳۰ م.) ←

→ افتاد و او شاهنشاه واقعی کوشان شد و قبایل متفرق و ستیزه‌جوی یوئه‌ژی را زیر لوای کوشانیان در سده نخست میلادی متحد ساخت.

سکه طلایی کانیشکا یکم (Kanishka I)، شاهنشاه مقتدر کوشانی

روی سکه: تصویر ایستاده شاهنشاه با پوشاک کوشانی: بالاپوش (پالتو) سنگینی بر تن، بوت‌های (چکمه‌ها) بلند به پا، و شلوار بلند و پُر چین بر جانش. پیش رویش میز کوچک قربانی است و به دست چپش نیزه طویلی گرفته و از شانه‌هایش شعله‌های آتش ساطع می‌شوند.

نوشته روی سکه به زبان باختری و خط یونانی (با اضافه شدن حرف کوشانی P «ش»): PAONANOPAO KANHAKI KOPANO، تلفظ: «Shaonanosha Kanishki Koshano»: شاهنشاه، کانیشکای کوشانی
پشت سکه: تصویر بودای ایستاده به سبک هِلینی، که با دست راستش رُستی نمادین از نشان اطمینان و امنیت (آبه‌ایا مودرا) را شکل داده، و با دست چپش چین ردایش را گرفته است.

نوشته پشت سکه به خط یونانی: BODDO «بودا». در سمت راست نشان کانیشکا (tamgha) ترسیم شده است.
یادداشت گزارنده: این سکه که در موزه بریتانیا موجود است، بزرگ‌ترین سندی است که هم آریایی بودن کوشانی‌ها و هم ایرانی‌زبان بودن‌شان را ثابت می‌سازد.

پادشاهان کوشان کوجوله کادفیز و ویمه کادفیز جانشین او تمام قلمرو یوئه‌چیان و تخاریان را با بخش بزرگی از سرزمین سکاها به تصرف خویش درآوردند. کوجوله کادفیز پس از گرفتن باختر از سکاها و هندوپارتیان قلمرو فرمان‌روایی کوشان را به سرزمین گندهارا (در شمال‌شرقی افغانستان و شمال پاکستان) گستراند و شهر تاکسیلا (در شمال‌غرب پاکستان) را پای‌تخت مهم خود، و شهر بگرام (که در دوران باستان زیر کاپیسا نامیده می‌شد، در نزدیکی پای‌گاه هوایی بگرام) را به عنوان پای‌تخت تابستانی خود برگزید که این شهر مرکز عمده بازرگانی نیز بود.

از این دو پای‌تخت و چند مرکز مسکونی و بازرگانی دیگر در شمال، کوشانیان بزودی فعال‌ترین بازرگانان شده و الفبای یونانی را برگزیدند و سکه‌های طلایی خود را ضرب کردند که در آن چهره‌های شاهنشاهان کوشانی، شعارهای و نمادهای یونانی و تأثیرپذیرفته از مسکوکات رومی نقش می‌شد و از این سکه‌ها برای داد و ستد از کاروان‌های جاده ابریشم استفاده می‌شد.

در سال ۴۸ میلادی، کوجوله کادفیز از هندوکش عبور کرد و در دره کابل با هرمايوس (Hermaeus) واپسین پادشاه یونانی آن منطقه متحد شد تا سکاها (دولت هندوسکایی) را در شمال هند شکست داده و امپراتوری را بنیان گذارد که بازماندگان کوشانی پس از او آن را از رود گنگ در شرق تا صحرای گبی در شمال وسعت بخشیدند.
سرانجام، پس از سال ۱۲۵ میلادی این کشور به پادشاهی تعلق گرفت کانیشکا نام، که در ادبیات بودایی شهرتی به کمال دارد و از مبلغان و معتقدان مؤمن دیانت بودایی به شمار است. فرمان‌روایی کانیشکا، سومین امپراتور کوشان، که از اواخر سده اول تا اوایل / اواسط سده دوم میلادی به طول انجامید، از دو پای‌تخت اداره می‌شد: پوروشاپوره (شهر امروزی پیشاور)، و مجموعه پای‌تخت تابستانی در بگرام (کاپیسا)، که با قصرهای خوش‌گذرانی امپراتورهای روم و دودمان‌هان در چین رقابت می‌کرد.

ولایت (استان) تخار در شمال افغانستان از مناطقی است که تخارها (کوشانی‌ها) نام خود را به او داده‌اند و مردم این استان از بازماندگان کوشانی‌ها هستند که زبان‌شان فارسی و خود را تاجیک می‌نامند.

اردشیر بابکان نخستین شاهنشاه ساسانی پس از تسخیر سگستان و ابرشهر (خراسان فعلی) و مرو و خوارزم و بلخ قدرت خود را بر نواحی شرقی نیز بسط داد و پادشاهان کوشان (دره کابل و پنجاب) و توران قُدار (در جنوب کویت) و مَکوران (یا مَکران)، سفیرانی به حضور او فرستادند، و او را به شاهنشاهی شناختند. در زمان شاپور یکم برادر او شاهزاده پیروز به حکومت کوشان گماشته شد و لقب پادشاه بزرگ کوشان داشت.

۳۰-۸۰ میلادی: کوجوله کادفیز (Kujula Kadphises)، فرمان‌روای کوشانی، از طریق فرارود (ماوراءالنهر)، شمال آمودریا (یونانی: Oxus)، گندهارا را فتح کرده، بر هندوپارتیان یورش می‌آورد، و آن‌ها را از هند به‌سوی دره کابل راند، و به انقراض آن‌ها سرعت می‌بخشد.

۸۰-۱۲۷ میلادی: ویمه کادفیز (Vima Kadphises)، جانشین کوجوله، قلمرو کوشانیان را تا جنوب و مرکز افغانستان می‌گستراند. ←

→ ۱۲۷-۱۴۷ میلادی: کانیشکا یکم (Kanishka I)، شاهنشاهی کوشان را با برگزیدن پای‌تخت در پشاور و بگرام استحکام می‌بخشد، جامعه کاسموپولیتنی (Cosmopolitan؛ جهان‌شهری یا بین‌المللی) شکل می‌گیرد، این دوران به سبب به دست آوردن ثروت کلان از راه تجارت جاده ابریشم و تبادل فرهنگی بین شرق و غرب، دوران طلایی آسیای میانه به شمار می‌رود. خلق آثار هنری بی‌نظیر و تبادل فرهنگی در عهد شاهنشاهی کانیشکا (ح. ۱۰۰ تا ۲۲۵ م.) به اوج خود می‌رسد. تشویق کوشانیان به آیین‌های بوداگرایی (در شرق افغانستان در نیایش‌گاه‌ها و زیارت‌گاه‌هایی چون هده و زرتشتی (در غرب، در بین آنانی که از تبار پارس‌ها هستند، در پای‌گاه‌هایی چون سرخ‌کوتل) و ارجحیت دادن آن‌ها به سبک نگارگری رئالیسم یونانی (Hellenistic) موجب ظهور دوره‌ای برجسته و بارور از بروز هنری می‌شود. به طور مثال، نخستین تندیس‌گری‌ها و ترسیم شناخته‌شده از بودا به صورت انسان در یک سکه کوشانی از سده اول میلادی ظهور می‌کند. شواهد هنردوستی و تبادل فرهنگی کوشانیان در هده (در نزدیکی جلال‌آباد)، سرخ‌کوتل (در ولایت بغلان در شمال افغانستان) و بگرام (شمال کابل) و دیگر پای‌گاه‌های باستان‌شناسی در پاکستان و هند یافت شده است. ۱۴۰-۲۲۵ میلادی: پارچه‌پارچه شدن در عهد فرمان‌روایی هویشکا (Huvishka؛ ۱۸۳-۱۴۰ م.)، حکومت کوشانیان رو به ضعف می‌نهد؛ ساسانیان در اواخر سلطنت واسودوا یکم (Vasudeva I؛ ۲۲۵-۱۹۱ م.) سرزمین‌های کوشانیان در افغانستان را می‌گیرند.

۲۴۱ میلادی: تاریخ احتمالی دست‌یابی ساسانیان بر بگرام. امپراتوری کوشانی که زمانی ابرقدرتی توان‌گر بود از میان می‌رود و به دولت‌های خرد و چندتکه کوشانی‌ساسانیان و کوشان‌شاهان هندو تقسیم می‌شود. شاپور دوم لازم دید که از جانب حدود شرقی کشور نیز تکلیف خود را با کوشانیان که مداخلات آن‌ها ممکن بود مانع از توفیق در کار روم باشد، روشن کند. در این‌جا نیز بخت با وی یار شد، چرا که ضعف کوشانیان، سرزمین آن‌ها را که یک بار نیز در مقابل پدرش هرمز دوم، تسلیم شده بود، در سال ۳۷۵ میلادی به قلمرو شاپور درآورد و کوشان از آن پس تا دوران بهرام دوم که هیاطله (هفتالیان) در آن حدود غلبه یافتند، یک ایالت ایران شد. سکه‌های معروف به سکه‌های سکایی و ساسانی که از طرف نواب سلطنت قسمت شرقی دولت ایران (خراسان) ضرب شده، حاکی از اینست که تا زمان بهرام دوم این ایالت بزرگ در زیر فرمان یکی از شاه‌زادگان خانواده سلطنتی ملقب به کوشان‌شاه بوده است. سنگ‌نوشته رباطک به زبان باختری و خط یونانی، از دوران کانیشکا، امپراتور مقتدر کوشانی، در این سنگ‌نوشته زبان به کار رفته در آن به نام «زبان آریایی (ariao) یاد شده، پای‌گاه باستان‌شناسی سرخ‌کوتل در ولایت بغلان، سده دوم میلادی، موزه ملی افغانستان در کابل.

کوشانیان در عهد فرمان‌روایی کانیشکا بر آسیای میانه فرمان می‌راندند و از طریق فعالیت‌های گسترده بازرگانی ثروتی بزرگ جمع‌آوری کردند و در این دوره شهرها رونق بسیار پیدا کرده و تندیس‌گری بودایی و بنای معابد شکوفا شد. یک‌جانشینی تحول بزرگی در زندگی این کوچ‌نشینان به‌وجود آورد. آن‌ها که تجربه‌ای در هنر و معماری نداشتند، هر هنری را که در مسیر راه‌شان می‌دیدند و با ویژگی‌های آن‌ها تناسب داشت اقتباس می‌کردند. این منجر به زایش یک هنر بومی درخشان شد که از هم‌آمیزی مفکوره‌های غربی یونانی-باختری با مفکوره‌های شرقی هندی و تعبیری از ویژگی مؤثر پُرشور و پویای آسیای میانه تأثیر می‌پذیرفت.

منطقه گندهارا قلب شاهنشاهی کوشان و زادبوم یک جامعه چندقومی و مدارا با گوناگونی‌های مذهبی بود. موقعیت مطلوب استراتژیک (سوق‌الجیشی) گندهارا و دسترسی مستقیم آن به راه‌های تجاری زمینی جاده ابریشم و پیوند آن با بنادر در دریای عرب، این منطقه را در طول تاریخ طولانی آن آماج لشکرگشایی‌های متعدد چون هخامنشیان، اسکندر مقدونی (۲۴۳/۲۴۲-۲۶/۲۲۷ پ.م.)، مائوریاهای هند، سلوکیان، شاهان یونانی باختری و بازماندگان هندویونانی آنان (سده‌های سوم تا دوم ق.م.)، سکاه و اشکانیان (سده‌های دوم تا یکم ق.م.) ساخت.

ادغام نژادها، باورها و مهارت‌هایی که در غرب و شرق رشد یافته بودند، فرهنگی دست‌چین و التقاطی پدید آورد که به طور روشن در هنرهای تصویری دوره کوشانی دیده می‌شود. درون‌مایه‌های (تم‌ها) برگرفته از اساطیر یونانی و رومی با نمادها و ظرافت‌های بودایی درآمیخته و نخستین ترسیم بودا در شکل یک انسان و ابتدایی‌ترین نگاره‌های شخصیت‌های مهم بودایی چون بوداسف (Bodhisattva) را در عصر کوشانیان خلق کرد.

زنی ایستاده بر روی یک ماکارا (makara؛ موجود دریایی افسانه‌ای در آیین هندو)، پای‌گاه باستان‌شناسی بگرام در ولایت پروان، سده نخست میلادی، موزه ملی افغانستان در کابل.

کوشانیان صرفاً گردآورندگان هنر نبودند، بلکه حامیان و مشوقان اصلی هنر نیز بودند. کوشانیان در سفارش دادن آثار هنری، دستور می‌دادند تا چهره‌ها و پوشاک آنان در کنار بودا و هم‌راهان وی قرار داده شوند. این خوداستواری ←

→ جدید سبکی بی‌نظیر از هنر گندهارا را پدید آورد که در آن هنر یونانی و رومی و دورنمایه‌های تأثیرپذیرفته از مفکوره‌های هندی بدون کم‌وکاستی توسط هزاران هنرمند مشغول خدمت آیین در حال گسترش بودایی به کار برده می‌شد.

در نوشته‌های بودایی، از کانیشکا شاهنشاه کوشانی (حدود ۱۰۰ م)، او که هیچ‌کس دیگری چون او پشتیبانی نیک‌خواهش آیین بودایی را حمایت کرده، تجلیل شده است.

سُرخ‌کتل: وجود نمادهای ایرانی در فرهنگ کوشانی از همه بیش‌تر در ویرانه‌های به جای‌مانده از مجموعه نیایش‌گاه زرتشتی سُرخ‌کتل، با پلکان (راه‌زینه) پیش‌رفته، واقع شمال هندوکش در نزدیکی شهر پُل خُمَری، مرکز ولایت بغلان دیده می‌شود. کاوش‌های سرخ‌کتل بین سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۶۶ هم‌زیستی آیین خالص بومی زرتشتی، بدون هیچ‌گونه تأثیرپذیری از بوداگرایی، را در این منطقه نشان می‌داد. به نظر می‌رسد کانیشکا از هر دو آیین بودایی و آیین ایرانی میتراایسم استقبال کرده است. قطعاتی از تندیس کانیشکا در سرخ‌کتل پیدا شده که از آثار نفیس باستانی موزه ملی افغانستان در کابل به‌شمار می‌روند.

گنجینه بگرام: در شصت کیلومتری شمال‌غرب کابل، در نزدیکی شهر امروزی چاریکار، در محل پیوندگاه غوربند و دره پنجشیر، پای‌تخت تابستانی شاهنشاهی کوشانیان بنا شد، در جایی به نام کاپیسا (که بعدها بگرام نام گرفت، و نباید با پای‌گاه هوایی بگرام امروزی اشتباه شود).

بگرام که در یک نقطه گذرگاه کلیدی در امتداد جاده ابریشم بین کابل و بامیان واقع بود، زمانی توسط کوروش بزرگ، شاهنشاه هخامنشی ویران شد، و بعد از مدت کوتاهی توسط جانشینش داریوش بزرگ ترمیم شد، و بعدها توسط اسکندر مقدونی از نو بنا شده و در آن دژی برپا شد و به نام اسکندریه قفقاز (Alexandria of the Caucasus) مسما شد که این شهر را به یک پای‌گاه دفاعی برای یونانیان باختر تبدیل کرد. در اطراف جاده اصلی در بگرام، که توسط دیوار خشتی (آجری) بلند با برج و باروهایی در چهار گوشه آن مستحکم شده بود، و قصر تابستانی کوشانی واقع در این شهر کارگاه‌ها و دکان‌هایی واقع بودند. عاج‌های نفیس از هند، جعبه‌های لاک (lacquer) از چین، ظروف شیشه‌ای و بُرنزی از مصر و روم، برجسته‌کاری‌های گچی تزئینی و دیگر اشیاء از جاده ابریشم نمایش داد و ستد می‌شدند و احتمالاً در صورت کالاها نگهداری می‌شدند تا از روی آن‌ها کپی‌برداری شود.

علی‌رغم افتادن کاپیسا (بگرام) به دست ساسانیان در حدود سال ۲۴۱ میلادی، دو انبارخانه مملو از کالاهای جاده ابریشم، که برای جلوگیری از شناسایی آن‌ها مهر و موم شده بودند، تا مدت قریب به هفده قرن در داخل قصر در امان مانده بودند تا این که در سال‌های دهه ۱۹۳۰ میلادی توسط باستان‌شناسان فرانسوی کشف شدند. هر یک از این آثار نفیس «گنجینه بگرام» گواهی است بر رونق بازرگانی در عصر کوشانی و احتمال وجود بازارهای مشابه در امتداد جاده ابریشم در سرتاسر جهان متمدن آن دوران. این کشفیات شیفتگی ما را با دست‌ساخت‌های ماهرانه و شهروندی بسیار فرهیخته و بافرهنگ در عصر کوشانیان تجدید می‌کند.

مجموعه معابد بودایی در هده: هده که یک پای‌گاه (ساحه) باستان‌شناسی یونانی-بودایی واقع در سرزمین باستانی گندهارا، در شش مایلی (ده کیلومتری) جنوب شهر جلال‌آباد در شرق افغانستان است، یکی از بزرگ‌ترین معابد مجموعه زیارت‌گاه‌های بودایی در جهان، طی سده‌های نخست تا سوم میلادی بوده است. هده با موقعیت کلیدیش در مسیر دو هزار مایلی سفر زائران و مبلغان بودایی از هند به چین، مرکزی فعال برای ترجمه و تکثیر (نسخه‌برداری) نوشته‌های بودایی و هم‌چنین هنر تندیس‌گری شمرده می‌شد.

بیش از ۲۳/۰۰۰ پیکره‌های یونانی-بودایی ساخته‌شده از خاک رُس و گچ، تزئینات معماری و سردیس‌ها و تندیس‌هایی که مردان، زنان، کودکان، دیوهای گوناگون، سال‌خوردگان، با حالات و پوشاک قابل تصور، از هر طبقه و مقامی، از هر گونه چهره‌ای از هر گوشه دنیا را نشان می‌داد — حتی چهره‌های بیش‌تر از آن‌چه که برای باآفرینی تمام یک شهر بودایی ضرورت باشد — در سلسله کاوش‌های باستان‌شناسی در هده بین دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ کشف شد. پیکره‌های به دست‌آمده از هده، عناصری از فرهنگ بودایی و هِلنی (یونانی) را در سبکی کامل و بی‌نظیر قابل شناسایی از هِلنی تلفیق (باهم‌درآمیختن) می‌کنند.

اگرچه به‌عقیده کارشناسان خود سبک متعلق به هِلنی واپسین (متأخر) در سده‌های دوم و اول پیش از میلاد است، اما پیکره‌های به دست آمده از هده احتمالاً متعلق به سده اول پس از میلاد و پس از آن هستند. با توجه به تاریخ کهن، کیفیت عالی، ظرافت کار، گوناگونی و کیفیت حیرت‌انگیز پیکره‌ها، هده می‌بایست یک «شهر کارخانه‌ای» بوده باشد —

رشد بیش‌تر متصرفات هرایوس به ایجاد دولت عظیم کوشانی انجامید، که بنیادگذار آن کدفیز یکم Kadfiz I بود که عنوان «شاه شاهان» (شاهنشاه) داشت و چهار سردارنشین کوچک قبایل کوچی را در قلمرو بلخ زیر فرمان خود درآورد و آخرین نمایندگان دودمان‌های هلنی را سرکوب کرد. باختر (باکتریا) در عهد کدفیز یکم مرکز دولت کوشان و شهر بلخ پای‌تخت آن بود.

این وقایع به گونه تقریبی مربوط سده یکم میلادی می‌شود. پسر کدفیز یکم، کدفیز دوم، سرزمین‌های شمال غربی هند را به سرزمین خود افزود و به هندویسم گرایش یافت. در این باره تصویر الهه شیوا — خدای هندو در سکه‌های عهد کدفیز دوم گواهی می‌دهد. نام‌دارترین پادشاه کوشانی، کنشکا بود که در ثلث نخست سده دوم میلادی می‌زیست.

در عهد کنیشکا، پای‌تخت دولت کوشانی از آسیای میانه، از باختر (بلخ) به پوروشاپورا Purushapura (پیشاور امروزی) منتقل شد. کنشکا به عنوان حامی بودیسم شناخته شده است، اما به روی سکه‌های دوره فرمان‌روایی او، نه تنها تصاویری از بودا، بل که خدایان مختلف آیین‌های دیگر مانند یونانی و زرتشتی هم دیده می‌شود. خورشید دولت کوشان در میانه‌های سده چهارم میلادی غروب کرد و گستره آن زیر سیطره شاهنشاهی پارسی ساسانی، که جانشین امپراتوری اشکانیان شده بود، رفت.

→ که در آن هنرمندان یونانی و کارآموزان آن‌ها، آشنا با تمام جنبه‌های تندیس‌گری هینی، زندگی و کار می‌کردند، به طوری که جان بُردمن (John Boardman) دانش‌مند هده را «مهد تندیس‌گری آغازین بودایی به سبک هندویونانی» تعبیر کرده است. ترانسفرانس (انتقال) قهرمانان یونانی به بودایی (به طور مثال از هراکلیس (Herakles) که در بوداسف (Boddhisatva) بودایی الهام گرفته شده است) به طور روشن در هده دیده می‌شود.

افزون بر این، هده یکی از کهن‌ترین نسخه‌های بودایی به جای مانده در دنیا را ارائه می‌دهد، که احتمالاً یکی از کهن‌ترین نسخه‌های هندی به جای مانده، مجموعه قوانین فرقه سروستیوادا (Sarvastivadin) که مدت‌ها گم بوده و زمانی در تمام سرزمین گندهارا رایج بوده و در نشر آیین بودایی از هند به چین کارساز بوده است. این نوشته‌های بودایی که احتمالاً متعلق به حدود سده نخست میلادی است، و در طی سال‌های ۱۹۹۰ میلادی از هده غارت شده و به پاکستان قاچاق شده، بر پوست درخت توس (غان) به زبان گندهاری نوشته شده‌اند. این نوشته‌ها در درون ظرف سفالی (که بر روی آن نوشته‌ای به همان زبان برنوشته شده بود) کشف شدند و سرانجام سر از کتاب‌خانه بریتانیا در لندن و دانشگاه واشنگتن در سیاتل آوردند. صاحب قانونی این نوشته‌ها هنوز مورد بحث است.

بیش از ۱۰۰۰ مجموعه پیکره‌ها در هده در طی سال‌های دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ کشف شدند و به موزه ملی افغانستان در کابل و موزه گیمه در پاریس منتقل شدند. معابد و استوپه‌های بودایی هده به صورت موزه‌ای آزاد تبدیل شده‌اند که امروزه در معرض خطر جدی قرار دارند. در زمان جنگ شوروی در افغانستان، شمار زیادی از پیکره‌های هده به غارت رفت و به سرعت سر از بازارهای بین‌المللی آثار عتیقه درآوردند. بسیاری از این معابد هده در جریان نبردهای تانک بین سربازان شوروی و چریک‌های افغان که به این منطقه کشیده شده بودند تخریب شدند. آنچه که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان به جای مانده بود، در طی جنگ‌های داخلی افغانستان بین سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۱ میلادی تا سرحد نابودی به غارت رفتند. این پای‌گاه افسانه‌ای، که زمانی تاج جواهرنشان عصر کوشانی بود، اینک به ویرانه‌ای تبدیل شده است. — گ.

شی‌ها، سیونوها (هونوها)، اوسون‌ها و دولت‌های آن‌ها در سده سوم پیش از میلاد □ ۱۹۷

یافت شدن صدها عدد سکه در گستره آسیای میانه کنونی گواه بر توسعه مناسبات پولی در شاهنشاهی کوشانی است.

شهرهای بزرگ و کوچک کوشانی سامانه کاملی را تشکیل می‌دادند که با جاده‌ها و مسیرهای کاروان‌پیما با هم پیوند می‌یافتند. به گونه‌ای که منابع چینی نشان می‌دهند، هنگامی که کوشانی‌ها بخش چشم‌گیر درازترین مسیر بازرگانی بین‌المللی، جاده بزرگ ابریشم را کنترل می‌کردند، روابط تجاری با امپراتوری‌های روم و هان دارای اهمیت بسیاری بود. در این حال، کوشانی‌ها که به عنوان دلالان در تجارت ابریشم و بسیاری دیگر از فراورده‌ها میان رُم و چین باستان عمل می‌کردند، سود هنگفتی به دست می‌آوردند.

امپراتوری کوشانی یک دولت متمرکز بود، که در آن به شخصیت پادشاه تقدس و الوهیت و ربانیت قائل بودند. از همین رو، کیش ویژه دودمانی با نیایش‌گاه‌های خاص ساخته شده بود. دستگاه دولت کوشانی بسیار پُرشاخ و برگ بود و دارای شمار بسیاری از رتبه‌ها و مدارج اداری. دوره کوشانی چکاد و بلندترین ستیغ در توسعه تمدن باستانی مسکون آسیای میانه شمرده می‌شود.

فرهنگ کوشانی آمیزه‌ای بود از فرهنگ‌های بومی طراز خاور باستانی و فرهنگ شادی‌آفرینی دیرین هلنی، ظرافت هندی و سبک توفانی gusty style که توسط کوچی‌ها از استپ‌های آسیا آورده شده بودند.

هنر کوشانی در مواد یافت‌شده و به‌دست‌آمده در آرام‌گاه‌های سرشناسان و اشراف گور شده در گورستان‌های باستانی که در کاوش‌های باستان‌شناسان شوروی کشف شده‌اند، بسیار به خوبی مشاهده می‌شود. کنون، نقش بودیسم از روی آثار بودایی که در هر گوشه و کنار امپراتوری کوشانی، دیده می‌شد، برجسته شده است.

در شمار یادمان‌های برجسته عهد کوشانی می‌توان از صومعه مغاره‌ای بودایی در قره‌تپه و نیایش‌گاه فیاض‌تپه در نزدیکی شهر ترمز در جنوب آسیای میانه، محراب مقدس بودایی sanctuary در سرخ‌گُتل در شمال افغانستان، کاخ کوشانی در خلچه‌یان Halchayane در باکترای شمالی و... یاد کرد.

فرهنگ کوشانی، که پیوندهای تنگاتنگی با فرهنگ‌های هندی، پارسی، چینی و فرهنگ مردمان استپ اورآسیایی داشت، شکوفایی تمدن‌های باستانی ایرانی آسیای میانه را بازتاب می‌دهد. ارزش‌های فرهنگی کوشانی، تأثیر چشم‌گیری بر توده‌ها و کشورهای هم‌سایه بر جا گذاشته بود^[۴۳] که چنین تأثیری به ویژه در منطقه مهم دیگر آسیای میانه باستانی، سغد یا سغدیانا، که شامل واحه‌های بارور وادی‌های رودبارهای قشقه دریا و زرافشان است، مشاهده می‌شود.

سغد احتمالاً بخشی از دولت سلوکی و یونان و باختر بود. در پای تخت آن، شهر ماراکنده Marakanda، که ویرانه‌های آن به عنوان شهر افراسیاب در حومه سمرقند کنونی شناخته شده است، باستان‌شناسان دیوارها و سازه‌های دیگر دژگونه این عهد را کشف کرده‌اند.

در فرهنگ سغدی، به عنوان مثال، در ظروف سفالی، تأثیر نمونه‌های یونانی باستان دیده می‌شود و حتی کتیبه‌ای هم به زبان یونانی باستان در یکی از رگ‌ها ثبت شده است. فرض بر این است که سغد پیش‌تر از باختر (بلخ) زیر حاکمیت قبایل کوچ‌نشین درآمده بود. حاکمان این متصرفات، که در آن هنگام در این سرزمین‌ها حضور داشتند، به تقلید از سکه‌های یونانی و باختری، سکه‌هایی ضرب می‌زدند. نوشته‌های روی این سکه‌ها به زبان آرامی بودند (زبان باستانی سامی)^۱ که الفبای آن در زبان سغدی اقتباس شده بود. در سده‌های نخست میلادی، در فرهنگ سغدی تأثیرات ارزش‌های فرهنگی کوشانی به مشاهده می‌رسد. شاید سغد از لحاظ سیاسی وابسته به هم‌سایه نیرومند خود بود.^[۴۴]

این‌گونه، جمع‌بندی موارد فوق، به طور خاص، تجزیه و تحلیل اطلاعات مکتوب چینی، امکان دادند به چند نتیجه‌گیری، هم دارای بار خصوصی و هم دارای بار عمومی دست بیابیم. می‌توان اظهار داشت که در دوره‌ای از سده سوم پیش از میلاد، تا سده چهارم میلادی، پیوندهای تنگاتنگ تباری و فرهنگی میان باشندگان غرب آسیای مرکزی (آسیای میانه و قزاقستان) و سرزمین‌های هم‌سایه بلافصل جنوبی آن، ایران، افغانستان و شمال هند و مردم باشندده بخش شرقی آن (در قلمرو ترکستان خاوری، مغولستان و... کنونی) و بخش شمالی شرق آسیا، موجود بودند. به عنوان مثال، وجود چندین مرکز یوئه‌شی در آسیای میانه، در دره رود ایللی در شمال‌نان‌شان و مغولستان داخلی هویدا می‌شود. منابع نوشتاری همین گونه وجود دست کم دو کشور با نام Kangha را که میان هم نه تنها با پیوندهای تباری، بل احتمالاً هم‌چنین به لحاظ سیاسی مرتبط بودند، ضبط می‌کنند.

منابع مادی اجازه نمی‌دهند به طور مستقیم پدیدآیی اصطلاح «هون» را با کلمه «سیونو» (هونو) ربط داد که صدای باستانی آن می‌تواند پروتوformهای protoforms نوع Frun» و «هونگنام» Hungnam را بازتاب دهد. اما دلایل کافی به دست می‌دهند گمان زد

۱ زبان آرامی عضوی از زبان‌های سامی است که بیش از ۳۰۰۰ سال قدمت دارد. زبان آرامی‌ها، زبان اداری امپراتوری‌ها و حتی کاهنان بوده است. زبان اصلی بخش عمده‌ای از کتاب‌های آسمانی دانیال و عزرا و زبان کتاب تلمود است. آرامی را زبان عیسی دانسته‌اند و امروزه هنوز زبان مادری اقلیت‌های کوچک متعددی است. امروزه شماری از جوامع که بیش‌تر آن‌ها آشوری هستند به زبان آرامی نو سخن می‌گویند. این زبان اکنون در حال انقراض به شمار می‌رود. آرامی از خانواده زبان‌های افرو آسیایی است و در میان زبان‌های متعدد این خانواده از زیر شاخه سامی محسوب می‌شود. آرامی قسمتی از گروه زبان‌های سامی شمال غرب است که هم‌چنین شامل زبان‌های کنعانی مثل زبان عبری می‌شود. — گ.

که این واژه برای بار نخست در اتنونیم‌های یوئه‌شی ثبت شده بود. پدیدایی آن در غرب را می‌توان با حرکت‌های چندباره یوئه‌شی در غرب، که درباره آن شواهد و اسناد مکتوب حفظ شده است، پیوند داد. شاید ریشه‌های هم‌زیستی باهمی توده‌های ایرانی-ترکی ویژه آسیای مرکزی کنونی، همانا به دوران «مهاجرت بزرگ توده‌ها» برسند. چون یوئه‌شی‌ها و کنتسزیویی‌ها و هم‌چنین کوشانی‌ها، باشندگان سغد و دوان، احتمالاً توده‌های ایران باستانی بودند که به دایره قبیله ساکایی-اسکیتی مربوط می‌شدند و هون‌ها و اوسونی‌ها هم احتمالاً مربوط به دایره قبایل آلتایی، که از جمع آنان در آینده، جوامع تباری ترکی، مغولی و تونگوزی-منچوری جدا شدند.

سراسر این دوره، عبارت است از عهد استحکام قبایل پراکنده و چندزبانی آسیای مرکزی در تشکیلات نسبتاً پای‌دار نوع دولتی از جمله هم‌چنین در گستره قزاقستان و قرقیزستان کنونی، اوسون‌ها و کنتسزیویی‌ها که رد پای موجودیت‌شان به خوبی در یادمان‌های تباری توده‌های قزاق و قرقیز حفظ شده است.

اهمیت این دوره که به نام «مهاجرت بزرگ توده‌ها» شهرت یافته است، نه تنها منوط به آن نفوذی است که کانتسزیویی‌ها، اوسونی‌ها و به ویژه یوئه‌شی‌ها و هونوها بر تاریخ آسیای مرکزی و خاوری داشتند، بلکه هم به آن تأثیری است که آنان بر روند آینده تاریخ جهانی برجا گذاشتند. هر چند اسامی برخی از توده‌های در ظاهر نابود شده و فراموش شده، مانند هونوها و بازماندگان احتمالی آن‌ها هون‌ها، تاکنون مترادف با ستیزه‌جویی، بربریت، لگام‌گسیختگی و خشونت و ستم‌بارگی پنداشته و نگاشته می‌شود.

در سده پنجم میلادی، هون‌ها، احتمالاً در راه غرب اورآسیا با بسیاری از توده‌های دیگر، که بر سر راه‌شان قرار داشتند، آمیزش می‌یابند. آن‌ها که تقریباً گذشته با شکوه نیاکان خود، هونوها را فراموش کرده بودند که کم‌تر یادآور ظاهر آنان بودند، اما با این همه، شایستگی‌های جنگی آنان را از دست نداده بودند، در برابر اروپای وحشت‌زده قرار گرفتند و با رهبری آتیلا ضربه ویران‌گر و خردکننده‌ای بر آخرین تکیه‌گاه عهد باستان-امپراتوری روم غربی زدند.

یوئه‌شی‌ها هم که قبلاً در سده یکم میلادی به سیطره یونان باستان در آسیای مرکزی در سیمای پادشاهی یونان و باختری پایان بخشیده بودند، در آستانه پی‌ریزی شاهنشاهی جهانی کوشانی‌ها قرار داشتند که در سده‌های یکم-چهارم میلادی در جنوب غربی آسیای مرکزی (آسیای میانه) و شمال هند فرمان راند.

امپراتوری‌های بزرگ باستانی به شیوه‌های مختلف نابود شدند و به فراموشی سپرده شدند. برخی از آن‌ها، مانند دولت‌های چینی باستانی شین (تسین) و هان در اثر یک

تصادف از هم فروپاشیدند و یا هم پس از بیماری‌های سنگین و دیرپا درگذشتند؛ مانند امپراتوری‌های هونوها و کوشانی‌ها. شمار دیگری از این دولت‌ها مانند یوئه‌شی، دوان، کانتسزیویی و اوسون، به سان رؤیای مبهمی ناپدید شدند و مانند حبایی ترکیدند.

کتاب‌شناسی

1. Сыма Цянь, глава 123, «Ши-цзи» («Исторические записки»). Издательство Бо -на. Пекин, 1928.
2. Там же, глава 3.
3. Там же, глава 123. В.С.Таскин. Материалы по истории сюнну. Москва, т.1, 1979, с.122-123
4. М.В.Крюков, Л.С.Переломов, М.В.Софронов, Н.Н.Чебоксаров, Древние китайцы в эпоху централизованных империй, Москва, 1983, с.105-120.
5. Бань Гу, глава 94, Хань-шу (История династии Хань). Изд. Бо-на. Пекин, 1928.
6. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу (История династии Поздняя Хань). Изд. Бо -на, Пекин, 1958.
7. Л.Н.Гумилев, Хунну в Китае, Москва, 1974, с.21; В.С.Кузнецов. Поход за Небесными лошадьми. М., 2007; С.Г.Кляшторный. Древнетюркские рунические памятники. М., 1964, с.171.
8. Ю.С.Худяков. Вооружение средневековых кочевников Сибири и Центральной Азии. Новосибирск, 1986, с.25-52.
9. Л.Р.Кызласов. Ранние монголы (к проблеме истоков средневековой культуры).- История и культура востока Азии, том 3, Новосибирск, 1975.
10. Бань Гу, глава 94 б, Хань-шу. В.С.Таскин, Материалы по истории сюнну (по китайским источникам), выпуск 2, Москва, 1973.
11. Ю.А.Зуев, К вопросу о взаимоотношениях усуней и канцзюй с гуннами и Китаем.- Известия АН Казахской ССР, серия общественных наук, выпуск 2, Алма-Ата, 1957.
12. И.Бенциг. Языки гуннов, дунайских и волжских болгар.- Зарубежная тюркология, Москва, 1986, с.11-29. Э.Дж.Пуллиблэнк, Язык сюнну. -Зарубежная тюркология, с. 29-71. Г.Дерфер, О языке гуннов.- Зарубежная тюркология, с.71-135.
13. Ли Янь-шоу, глава 97, Бэй-ши (История Северных династий). Изд.Бо-на, 1958.
14. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу.
15. Там же, главы 19, 23.
16. Чэнь Шоу, глава 30, Сань го чжи (Записи о трех царствах). Изд. Бо-на, Пекин, 1958.
17. Яо Вэй-юань, Бэй чао ху син као (Исследование варварских фамилий, существовавших во время Северных династий). Пекин, 1958.
18. М.Н.Дьяконов, Образ Сийавуша в среднеазиатской мифологии.- КСИИМК, вып.10, 1951, с.31-39. Фирдоуси, «Шах-намэ», том 2, 1960,с.266-354.
19. Рашид-ад-Дин,Сборник летописей, М., т.1, ч.1, 1951.
20. «Юань-ши» (История династии Юань), цзюань 130, с.(1502) 27454, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.
21. Рашид-ад-Дин, с.64
22. Бань Гу, глава 61, Хань-шу.
23. «Синь Тан-шу» (Новая история династии Тан), глава 217 б, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.

24. К.А.Акишев, Г.А.Кушаев, Древняя культура саков и усуней долины реки Или, Алма-Ата, 1983, с. 10-18.
25. E. Pulleyblank . The Wu-sun and the Yueh-chih migration. – BSO (A), vol. 33, Pt. 1, 1970.
26. С.П.Толстов, Древний Хорезм, Москва, 1948. И.И.Умняков, Тохарская проблема, Вестник древней истории, 1940, № 3-4, с.181.
27. G.Haloy, Zur Uetsi-Frage Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft, 1937, s. 306. F. Altheim , Geschichte der Hunnen , Berlin , 1959. O. Maenchen-Helfen, The World of the Huns, London , 1973.
28. А.Н.Бернштам, История кыргыз и Киргизстана с древнейших времен до монгольского нашествия,-КСИИМК (Краткие сообщения Института истории материальной культуры), Москва-Ленинград, 1947, вып.16, с.266 -354.
29. E Pulleyblank , Chinese and Indo-Europeans , JRAS, 1966, №1-2, p. 29.
30. K. Shiratori, Sinologische Beitrage zur Geschichte der Turkvolker II. Uber der Hiugnu und der Tughu-Stamme. – UAH, 1902, t. 13.
31. Ю.А.Зуев, Исторические проекции казахских генеалогических преданий. К вопросу о пережитках. – Казахстан в эпоху феодализма, Алма-Ата, 1981, с.69-76.
32. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
33. Л.Р.Кызласов, с. 20-29.
34. Сыма Цянь, «Ши-цзи», с.2051 (1521).
35. С.И.Вайнштейн. Проблемы жилища степных кочевников Евразии. Советская этнография, 1976, №4.
36. Ю.А.Зуев, с.69-76.
37. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
38. А.Г.Малявкин, Танские хроники о государствах Центральной Азии. Тексты и исследования), Новосибирск, 1989.
39. Сыма Цянь, глава 123«Ши-цзи». Бань Гу, глава 61, Хань-шу.
40. Бань Гу, глава 70, Хань-шу.

۲۰۲ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

دی‌ها، دینلین‌ها و هونوها

دکتر الکساندر بویارف

گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر

در طلایه عصر حاضر، پیک‌هایی به دست استرابو-گیتاشناس (جغرافی‌دان) یونانی رسید دال بر آن که آسی‌های کوچی asiii (آسیان‌ها یا اوسون‌ها غیر از این‌ها اند)، پسیان‌ها pasians، ساکاروال‌ها sakaroval (ساکاراوکی‌ها غیر از این‌ها اند sakarauks) و تُخارها، سرزمین باختر را از هلنی‌ها گرفته‌اند.

در این گزارش، تاریخ‌نویسان باستان، با برشمردن نام‌های قبایل کوچ‌رو، خاطرنشان می‌سازند که در این فهرست نام‌های همه قبایل بازتاب نیافته، بلکه تنها نام‌های بزرگ‌ترین‌شان، آمده است که به خودی خود، گواه بر ابعاد بزرگ تهاجم است.

تُخارها را چینی‌ها نیز می‌شناختند که آن‌ها را به نام «دایوشی‌ها» یا «یوشی‌های بزرگ» می‌خواندند. آن‌ها زمانی اتحادیه نیرومندی از قبایل آسیای مرکزی را تشکیل می‌دادند، که ایشان را بیش‌تر به نام **سارمات‌های خاوری** می‌شناسند. تُخارها با شکست دیدن از هونوها در جنگ بر سر آسیای مرکزی، ناگزیر به عقب‌نشینی به سمت غرب شدند. برخی از ایشان سرزمین آسیای میانه را اشغال کردند. تُخارها که در جمع ایشان کوشان‌ها جای‌گاه برجسته‌ای داشتند، استپ‌های جریان میانی رودبار آمو را گرفتند.^۱ پاسیان‌ها یا کنگلی‌ها که با سارمات‌های خاوری پیوند داشتند، «دشت‌های گرسنه» رود سیر و دریای آرال را برای بودوباش برگزیدند.

۱ کوشان‌ها اثرش در شمال آمو، در دره فرغانه را چونان نخستین پای‌تخت خود برگزیدند. —گ.

چنین پنداشته می‌شود که در آینده از این کنفدراسیون قبیله‌ای، نخست آلن‌ها (آرن‌ها)^۱ و در سده‌های میانه، پیچینیگی‌ها و باشقیری‌ها برخاستند. گمان می‌زنند که در گذشته چراگاه‌های آن‌ها در استان گانسوی چین واقع بود که در نام آن، اتونویم (نام تباری)شان ترسب کرده است.

آن‌چه مربوط به آسیان‌ها Asian یا اوسون‌ها می‌شود، آن‌ها هیچ پیوندی با سارمات‌های خاوری نداشتند و در این جنگ همراه و هم‌پیمان با هونوها در برابر یوئه‌شی‌ها جنگیدند. آن‌ها با راندن تخرها از چراگاه‌های تیان‌شان، آن بخش از سکایی‌ها و تخری‌ها را که به دنبال یوئه‌شی‌ها نشتافته و ماندگار شده بودند تا در این‌جا زندگی کنند (و نیز ساکروال‌ها sakaroval را که پیش‌تر رفته بودند)؛ زیر فرمان خود درآوردند.

هونوها Xiongnu فرمان‌روایان استپ‌های آسیای مرکزی و کشور چین شدند. این به آن معنا است که همه توده‌هایی که در گذشته فرمان‌بردار سارمات‌های خاوری (یوئه‌شی‌ها) بودند، دیگر زیر سیطره هونوها قرار گرفتند. این توده‌ها چه کسانی بودند؟^۲ منظره تباری آسیای مرکزی بسیار پیچیده است، و از نگاه باستان‌شناسی به طور کامل شناخته نشده است، اما با این همه اجازه می‌دهد تا برخی از نتیجه‌گیری‌ها را انجام دهیم:

در دوران باستان، در بخش غربی آسیای مرکزی، قبایل **اوگری Ugric** و **تبتی** بود و باش داشتند (برخی از آنان آلتای‌سیان، و دیگران تیان‌شان را در دست داشتند)، در میان آن‌ها بازماندگان **ایلامی‌ها و دراویدی‌ها** (در حوضه رود تاریخیم؟) و تبارهای پراکنده‌ای از گروه‌های کهن یوریالی (شمالی) به سر می‌بردند. دورتر در خاور آن‌ها پیشینیان ترک‌ها زندگی می‌کردند. قبایل **تونگوزی-منچوری** زمین‌های کرانه‌های دریاچه بایکال و نزدیکی دریا (پیریموری Priamure) را در دست داشتند.^۳

۱ آلن alan در اصل آرن (از ایرانی یا آریایی) بوده است که با گذشت زمان به الن مبدل شده است. گ. ۲ در این اواخر پروفیسور کاردین کتاب جامعی درباره هونوها زیر نام شاهنشاهی هونو نوشته است، مسکو ۲۰۰۱. از دید من، این بهترین کتابی است که تا کنون درباره هونو نوشته شده است. گ.

۳ بومیان آلتای‌سیان و بخش خاوری تیان‌شان دارای سیمای اروپایی-منگولییدی آمیخته بودند. چهره‌های آنان نسبتاً هموار و کوتاه بود. سامودی‌ها Samodiys، کیت‌ها و شورتسی‌ها و دیگران از بازماندگان آنان‌اند. از دید ژنتیکی آن‌ها دارندگان هاپلوگروه‌های Q و R1b1b1 بودند. در جنوب آن‌ها حاملان هاپلوگروه D زندگی می‌کردند. به احتمال زیاد، نیاکان جاپانی‌ها، دقیق‌تر نیاکان کسانی از جاپانی‌ها که بازماندگان حاملان هاپلوگروه C بودند، اما در در جانب شرق آن‌ها منگولییدی‌های دارای شمایل آسیای مرکزی زندگی می‌کردند. آن‌ها دارای چهره‌های خیلی‌ها پهن، اما گسترده و بالا بودند. درست مانند مغولان کنونی. از لحاظ ژنتیکی آن‌ها حاملان هاپلوگروه C بودند، اما در میان‌شان شمار زیادی دارندگان گروه‌های پیوستگی N و Q دیده می‌شد. از دید زبانی، آن‌ها فرزندان تیره‌های تونگوزی-منچوری شمرده می‌شوند. مغولان از جمع آنان برخاسته‌اند. اما اجداد ایشان به رمه‌داران باستانی ربطی نداشتند. مغول‌ها فرزندان ماهی‌گیران کرانه‌های اقیانوس آرام هستند. از هزاران سال بدین‌سو، آن‌ها در هنگام پس‌روی آب دریاها، خوراکه‌های دریایی (ماهیان و...) برداشت می‌کردند. در آن هنگام ماهی‌گیری کار بسیار پرسودی به ←

در عصر **نوسنگی و برنز**، استپ‌های آسیای مرکزی به «سرزمین‌های موعود» برای گله‌داران آسیای غربی مبدل شد. نخستین قبایلی که به این سرزمین‌ها آمدند، آدم‌هایی دارای چهره‌های مدیترانه‌ای (قفقازی) بودند. آن‌ها استپ‌های حوضه ترکستان خاوری را اشغال، و از این‌جا تبتی‌ها، نیاکان جاپانی‌ها را راندند. ظاهراً، فرزندان **ایلامی‌ها و دراویدی‌ها** از سوی آن‌ها اسیمیله شده بودند. پشت سر آن‌ها قبایل هندواروپایی آمدند که دارای سیمای پالیواروپاییدی بودند. دارندگان فرهنگ آفاناسیفی زمین‌های اوگرها را گرفتند و در این‌جا ماندگار شدند. یورش تازه شبانان از غرب به آن انجامید که برخی آغاز به راندن دیگران کنند، که منجر به آمیزش فرهنگ‌ها و توده‌ها شد.

این‌گونه، فرهنگ‌هایی در اساس اروپاییدی اما نه همانند با یک دیگر در غرب آسیای مرکزی پدید آمدند؛ مانند: **فرهنگ‌های آفاناسیفی Afanasiev** و **آکونوفی Okunev** در جنوب سیرری، که رد پای آن‌ها به استپ‌های مغولستان برمی‌گردد؛ فرهنگ ساموسایی-سیمی samus-Seim در حوضه علیای رود اوبی؛ **فرهنگ چیمورچیکی** در چونگاریا Dzungaria؛ **فرهنگ اندرونوفی** در استپ‌های کشور ختن و **فرهنگ کراسوکی Karasuk** که ظاهراً به حدود خاوری آسیای مرکزی رسیده بود.^۱

بومیان آسیای مرکزی نتوانستند فشار تازه‌واردان را مهار کنند و عقب‌نشینی کردند. **اوگرها** که، بنا به برخی دلایل می‌بایستی به اشغال سرزمین آلتای می‌پرداختند، پیش از دیگران آماج سرکوب قرار گرفتند. از همین زمان، نفوذ آن‌ها پایان یافت. اما **پیشینیان ترک‌ها** که در شرق زندگی می‌کردند، در موقعیت سودمند قرار گرفتند. آن‌ها صفوف خود را از پیوستن اوگرهای شکست خورده که یک‌پارچگی تباری خود را باخته و از دست داده بودند، اکمال کردند و بسیاری از چیزهای سودمند را برای خود از هم‌سایه‌های پیش‌رفته خود وام گرفته است.

→ شمار می‌رفت. اما پس از آن، با به دست آوردن تورها و جال‌ها و قایق‌ها، در کرانه‌های امور پراکنده شدند. آن‌ها نه تنها به ماهی‌گیری، بلکه نیز شکار می‌پرداختند. از این‌جا، برخی از آن‌ها به پیرامون دریاچه بایکال کوچیدند. آن‌ها، نه آن‌گونه که برخی می‌کوشند ایشان را پیش‌آهنگان شیوه زندگی استپی بنمایند، بودند، بلکه این نوع اقتصاد را پسان‌ها به گونه آماده شده از هم‌سایگان‌شان وام گرفته بودند و از آن زمان این شیوه زندگانی را بدون هیچ‌گونه تغییر دنبال می‌کنند و آداب و رسوم‌شان کماکان همان‌گونه محافظه‌کارانه مانده است. جهان و زندگی دست‌خوش دگرگونی‌ها است، اما آن‌ها تغییر نمی‌کنند.

۱ این فرهنگ‌ها نخستین فرهنگ‌هایی نبودند که در این سرزمین‌ها پدید آمده بودند. پیش از چیره شدن این فرهنگ‌ها، در نزدیکی‌های انگره آدم‌هایی ساکن شده بودند که دارای چهره‌های مدیترانه‌ای بودند؛ سازندگان فرهنگ کیتویی، که در تشکل آن هم‌چنین آدم‌های دارای سیمای منگولوییدی اشتراک داشتند.

باستان‌شناسی فرهنگ‌ها را کشف می‌کنند، اما به ندرت تیپ‌های تباری سازندگان و آفرینندگان آن‌ها را نشان می‌دهد. برخی اطلاعات درباره مردم آسیای مرکزی در منابع تاریخی چینی بازتاب یافته است. باید گفت که توده‌هایی که در قلب آسیا زندگی می‌کردند، در آغاز مورد توجه چینی‌ها نبودند و آن‌هایی هم که در معرض دیدشان قرار می‌گرفتند، به خاطر کنجکاوی نسبت به خود، نه مدیون مهربانی چینی‌ها، بلکه به دلیل هم‌سایگی و مناسبات خصمانه فی‌مابین بودند. اما با گذشت زمان، هم‌پا با توسعه جامعه و ارتباطات، مناسبات با کشورهای هم‌سایه آغاز به تغییر کرد.

از توده‌های باشنده شمال باختری چین، از ژون (جونگ)‌ها، دی‌ها و دینلین‌ها **dinlin** نام می‌برند. وجه مشترکی که آن‌ها را متحد می‌سازد، چشمان آبی و موهای بور و خرمایی است. اما چینی‌ها ویژگی‌های دیگر آن‌ها را هم می‌دیدند: بینی‌های بلند و چشمان فرورفته، یعنی ویژگی‌های نژادهای اروپایی آن‌ها را. پاسخ به این پرسش که آن‌ها از لحاظ تباری چه مردمانی بودند، دشوار است. شاید دینلین‌ها **dinlin** فرزندان دارندگان فرهنگ‌های آفاناسیفی، اکونیفی **okunevts** و اسکیت‌ها (تورانیان) بودند.

دست سرنوشت آن‌ها را به مرزهای چین کشانید و از همین رو بود که در برگ‌های تاریخ چین کشانیده شدند. بخش اصلی ایشان در شمال آسیای مرکزی زندگی می‌کردند و در دوره جنگ‌های هونوها و چینی نزد تقویم‌نویسان چینی معروف شدند. برخی از پژوهش‌گران تلاش دارند تا دینلین‌ها را فرزندان کاراسوکی‌ها **karasuks** (یعنی تخارهای مستعار **psevdotohar**) معرفی بدانند و هم‌چنین کشاورزان تاگاری **Tagar**. اما بر پایه دیدگاه معتبر [بازتاب‌یافته در کتاب «نوار استپی بخش آسیایی شوروی در عصر سکایی-سارماتی»] دینلین‌ها از اواخر سده سوم پیش از میلاد در گستره‌ای از دریاچه بایکال تا رود اوبی یا رود ارتیش (در خاور قزاقستان) زندگی می‌کردند و کوچ‌رو بودند. تنها فرهنگی را که می‌توان با آن‌ها ارتباط داد، فرهنگ اویوکی **Uyuk** (یا تورانی-اویوکی **Turano-Uyuk** به تعریف ما) است. آن‌ها تاریخ باشکوه خودشان را داشتند، اما اطلاعات مربوط به آن‌ها به چین نرسیده بود.

در شمال آن‌ها در میان کوه‌های آلتای-سایان، که سراسر پوشیده از درخت‌زارها است، **boma** می‌زیستند که زبان‌شان ناشناخته مانده است. لئو گومیلیف **L.Gumilev**

سخن از ناهم‌گونی زبان‌های بوماها و قرقیزها (دقیق‌تر خاکاس‌ها Khakass)^۱ می‌گوید، اما، چنین برمی‌آید که این اطلاعات مربوط به اوایل سده‌های میانه، زمانی که مردم جنوب سیبری زیر تأثیر هونوهای تُرکی زبان درآمدند و خاکاس نام گرفتند، باشد.

خود بوماها، خویش را بی‌کینی‌ها و آلاکچینی‌ها می‌خواندند. بازماندگان‌شان تاتار نام گرفتند. چنین گزارش می‌شود که تاتارها در سده‌های میانه به زبان تُرکی سخن می‌گفته‌اند. اما با این همه زبان اصلی مادری خود را یاد داشتند.

از این گزارش اصولاً مبهم روشن نیست که چرا منشأ **بوماها (نیاکان تاتارها)** را مغولی خوانده‌اند؟ روشن است در آن دوره مغول‌ها در قطار توده‌های کوچک و بالاتر از آن، توده‌های زیر ستم آسیایی هیچ برازندگی‌ای نداشتند. در آن زمان، هنگامی که توده‌های هژمون، با همه نیرو پی‌گیرانه بر سر رهبری «جهان» با هم می‌رمزیدند و نیروهای‌شان را [در نبردهای فرسایشی -گ.] به هدر می‌دادند؛ توده‌های کوچک زیر ستم با بردباری منتظر بودند که چه وقت خواهند توانست حریفان از پا افتاده را از صحنه بیرون کنند.

درباره منشأ **تاتارها** نسخه‌های دیگر را می‌آوریم. نخست، زبان آن‌ها **ایرانی یا آریایی** بود. نام تباری آن‌ها: «تات+ار» (آدم‌های بیگانه، بیگانگان) گواه بر همین است. به گونه‌ای که روشن است، تُرکی‌ها ایرانیان را به همین نام می‌شناخته‌اند. از همین «تات»، به هر حال، این احتمال هست که نام تاجیک (تات+چوک) ساخته شده باشد.^۲ تُرک‌زبانان به یاد داشتند که تاجیک‌ها بازماندگان تخرهای زمانی نیرومند بودند که پس از شکست دیدن از دست هونوها به سرزمین کنونی تاجیکستان اسکان‌گزین شدند.

۱ در گاه‌نامه‌های باستانی چینی از مردمانی به نام خیگاس‌ها یاد شده است که بلندقامت، دارای موهای بور و چشمان شیشه‌ای آبی یا سبز و پوست سپید بوده‌اند. شاید نام اصلی این مردمان «خاکاس» بوده باشد. کنون هم در ساختار فدراسیون روسیه منطقه‌ای به نام خاکاس در گستره علیای رود ینی‌سئی (در استان آلتای کوهستانی) هست که در آن مردمان دارای ویژگی‌های اروپایی نژاد سفید، اما با چهره‌های منگولوییدی بود و باش دارند. این‌ها در واقع، قرقیزهای اصل‌اند. نیاکان ایشان زمانی از این‌جا برخاستند و دولت اویغورها را که جانشین خاقانات شرقی تُرک شده بود، برانداختند و به منطقه هفت‌رود (گستره کنونی قرقیزستان) شتافتند و با گرفتن ترکستان خاوری، دولت بزرگی را برپا کردند. مگر دولت ایشان نتوانست دیرپا باشد. شاید «قرقیز» بیان تُرکی همین خاکاس یا خیگاس بوده باشد و یا شاید هم معرب آن. این که این توده‌های سپیدپوست چگونه منگولوید شدند، تاریخ درازی دارد؛ آمیزش با: هونوها، نیاکان مغول‌ها (ژون‌ژونها)، تُرکان آشنایی، چینی‌ها و سرانجام هم تسلط چهار سده‌ای متأخر چونگهار بر گستره قرغیزستان کنونی. یعنی سرزمین کنونی قرغیزستان که در گذشته متعلق به یوئه شی‌ها و اوسون‌ها بود، خاستگاه نخستین‌شان نه، بل که میهن دومی آن‌ها می‌باشد. همین گونه، چهره‌های منگولوییدی‌شان، ثانوی است. شاید زبان نخستین‌شان هم همانند با زبان‌های پروتو ایرانی خاوری بوده باشد.-گ.

۲ درباره وجه تسمیه یا ریشه واژه «تاجیک» نگاه شود به کتاب‌های: (تاجیکان در مسیر تاریخ، میرزا شکورزاده، تهران، ۱۳۷۸) و (تاجیک‌ها در منابع تاریخی، پروفیسور لعل‌زاد، لندن، در تارنماهای اینترنتی: لعلستان، خراسان زمین، خاوران، جاویدان، خورشید، خواهان، فیروزکوه، آریایی و...) -گ.

دیدگاه دوم، تاتارها را کیتی می‌پندارد، یعنی قفقازی. اگر چنین باشد، آن‌ها فرزندان مدیترانه‌ای‌های دوره نوسنگی برخاسته از آسیای صغیر هستند. اما این دیدگاه در تضاد با دینلین‌های چشم آبی و مو قهوه‌ای قرار می‌گیرد. هرگاه بپذیریم که قفقازیان در آغاز دارای پوست سفید نبوده‌اند، کار دشوارتر می‌شود. **کیت‌های** معاصر از دید ژنتیکی، بازماندگان تاتارها شمرده نمی‌شوند، بلکه تنها آداب و رسوم و زبان‌شان را حفظ کرده‌اند.

در زمین‌های «منطقه غرب»، **هوستی‌ها (خوستی‌ها husts)** زندگی می‌کردند. همه قبایل و مردمان باشنده همواری‌های شمال و غرب چین را با همین نام عمومی می‌خواندند؛ زیرا خوستی‌ها «وحشی‌های غربی» معنا می‌دهد. در میان آن‌ها، **دی‌ها، دینلین‌ها و ژون‌ها بودند.** همه آن‌ها (با بسیاری از ایشان) چشم آبی و مو قهوه‌ای بودند.

یونانیان کنجکاو که به ایشان همیشه اطلاعات مربوط به مردمان باشنده سرزمین‌های دوردست، می‌رسید؛ نوشته‌اند که در آن سوها، مردمان **ایسودونی Issedones**، **سیرها، فُخارها fokary**، **اویخردها، اسپه‌کارها aspakar** و **اوتوروکورها ottorokor** زندگی می‌کردند. از این فهرست می‌توان فکارها، اویخردها، اوتوروکارها و سیر را بازشناخت.^۱ لئو گومیلیف، سیرها را به اشتباه با دی‌ها مرتبط می‌دانست. اما به احتمال زیاد، آن‌ها فرزندان

۱ یونانیان، ساک‌های باشنده میانه‌های سرزمین‌های اسکیت‌ها را می‌شناختند که چنین برمی‌آید که با منطقه حوضه تاریم در شمال باختری چین مطابقت می‌کند. آن‌ها این کشور را به نام سیریکا (سرزمین سیرها) یاد می‌کردند، اما هم‌چنین می‌دانستند که این سرزمین از کاشغر تا شمال باختری چین پهن است. احتمالاً، یونانیان با سیری‌ها پس از برپایی مسیر بازرگانی منظم، که پسان‌ها به جاده بزرگ ابریشم بزرگ شهرت یافت، آشنا شده بودند. با پیروزی چین در جنگ با هونوها بر سر تسلط بر گستره سرزمین‌های غربی آسیای مرکزی، مسیر راه ابریشم گشوده شد. این حادثه در حول و حوش سده یکم پیش از میلاد اتفاق افتاده بود، اما اطلاعات درباره مردم استپ‌های خاوری اوراسیا تنها در سده یکم پیش از میلاد به یونانیان رسید. یعنی مقارن با کوچیدن یونیه‌شی‌ها به آسیای میانه. یونانیان نام‌های تباری توده‌های کوچ‌رو باشنده آن سرزمین را بر می‌شمارند: ایسودون‌ها، تُخارها و اویخردها. اویخردها شاید اویغورها بوده باشند. منظور از ایسودون‌ها مردمانی بود که پیش‌تر هرودوت از آن‌ها در جایی در جنوب اورال در مقابل ماساگست‌ها یاد کرده بود. تُخارها قبلاً در حوضه رود تاریم زندگی می‌کردند، اما پسان‌تر به آسیای میانه رفتند. اما بخشی از تُخارها، که چینی‌ها آنان را به نام یونیه‌شی‌های کوچک می‌خواندند، در میهن باستانی خود ماندگار شدند، که چنین می‌نماید که پیش از کوچیدن بخش اصلی تُخارها به نام تُخارستان یاد می‌شده است. در همین سرزمین تخارستان است که یونانیان از مردمان ناشناخته «اسپه‌کار» و اوتوروکور (aspakar و ottorokor) یاد می‌کنند. روشن است اسپه‌کار یک نام ایرانی است. اوتوروکور، نام تباری معروف بلغاری یا هونی را به یاد می‌آورد، شاید قبیله اوتوروکور uturgur را.

یونانیان رودهای اویخرد و باوتیس Oyhard و Bautis را می‌شناختند. یکی از آن‌ها، احتمالاً، رودخانه تاریم است، که از باختر به خاور راندمان دارد و شاخه‌های آن رودهای آکسو و یارکند اند. رود دیگر، رود چرچن است که از کوه‌های کونلیان Kunlun سرچشمه می‌گیرد، یعنی از زیست‌گاه توده‌های تبتی باوت‌ها. در گذشته چرچن Tchertchen یک رود پرآب و مست و خروشان بود که به دریاچه لوب نور می‌ریخت. رودهای یارکند، ختن و کیریا Keriya کوچک‌ترند که هم‌چنین از کوه کونلون Kunlun جریان یافته، و در بیابان‌ها ناپدید می‌شوند، اما در گذشته به رود تاریم می‌ریخته‌اند.

شبه تخاریان یا تخاریان مستعار psevdotohar و باشندگان حوضه رود تاریخ پیش از آمدن ایرانیان به این‌جا بوده‌اند.

نقشه پراکندگی قبایل ژون (برگرفته از کتاب *تاریخ هونوها*، اثر لئو گومیلیف)

جونگ‌ها یا ژون‌های zhun کوچی در مرزهای چین در سده چهاردهم پیش از میلاد پدیدار شدند و نوار باریک اما بارور میان جلگه میانی چین و بیابان گوبی را گرفتند. نام یکی از قبایل، سیان‌یون syanyun برای ما شناخته شده است که به علت همانندی تلاش ورزیده‌اند آن را با هونوها (سیونوها) آژند بزنند و آن را مربوط قبایل ترکی زبان بدانند. بی‌آن‌که پیوند سیان‌یون‌ها را با هونوها منتفی بینداریم، خاطرنشان می‌سازیم که به احتمال زیاد ژون‌ها با ایرانیان پیوند داشته‌اند. تاریخ‌نویسان چینی آن‌ها را از نزدیک می‌شناختند و از همین رو هم ایشان را به نام «ژون-دی»^۱‌ها می‌خواندند. خنجرهای ژون‌های کوهی گواه آشکار بر منشأشان است. خنجرهای آنان به گونه شگفتی‌برانگیزی خنجرهای اسکیت‌های پُرآوازه را به خاطر می‌آورند.

می‌دانیم که فرمان‌روایان پادشاهی ژو از محیط پولی اتنیک (چندتباری) ژون‌ها برخاسته بودند و با بستگان دشت‌نشین خود پیوندهای خویشاوندی و سیاسی دیرپا و استوار داشتند. قبایل بایان^۱ و لووفان loufan اُردوس (از شاخه‌های رود هوان‌هی یا رود زرد) با ژون‌ها پیوند داشتند. آن‌ها آداب و رسوم سکایی داشتند و فرمان‌روایان‌شان زیر تأثیر فرهنگ پازیریک قرار داشتند. از آن‌ها در اُردوس Ordos یادمان‌های گورستانی نخبگان اواخر سده‌های چهارم-سوم پیش از میلاد بر جا مانده است با زیوراتی در سبک پازیریک، و برنز نام نهاد اُردوس.

اطلاعات درباره «دی»‌ها نیز متناقض است. لئو گومیلیف سخن از زیست‌گاه قدیمی دی‌ها در شمال دشت‌های میانی چین و جنگ‌های هزارساله «اَهریمن‌های سرخ‌ریش» با «چینی‌ها سیاه‌مو» بر زبان می‌راند. او نام دیگر آنان، دیلی را می‌آورد، که آن را با تیلی‌ها پیوند می‌زند. از دیگران او نام‌های نام‌چی دی Chidi و بای‌دی یعنی دی‌های سرخ و سفید را یاد می‌کند. بازماندگان چی‌دی‌ها «اویغورها» و بازماندگان بای‌دی‌ها «هپتالیت‌ها» Ephtalits (پشتون‌ها) هستند. نام تباری «دی» در قبیله افغانی افری‌دی (افری‌دی) هم تکرار می‌شود. س. کلاشتورنی S. Klyashtorny ظاهر شدن آنان را در شمال دشت‌های میانی چین مربوط به سده هفتم پیش از میلاد می‌پندارد.

۱ گروه‌هایی از بایانی‌ها همین اکنون هم در افغانستان بود و باش دارند. در منطقه بند بایان. — گ.

اتنونی‌م تیلی‌های قدیم را توده‌های کنونی باشنده آلتای، تیلیوت‌ها و تیلیسی‌ها حفظ کرده‌اند. در سپیده‌دم سده‌های میانه این نام در اتنونی‌م‌های توده‌های یفتلی، ابدالی و دوبلای بلغار دیده می‌شد. (اب+دالی، اف+تالی، دولو+اب که در این‌جا «اب» به معنای سرزمین‌های کوچیان است).^۱

۱ قبایل ابدالی، یفتلی و دولوبا از روی همه نشانه‌ها ایرانی‌اند. آن‌ها زمانی در ترکستان خاوری بود و باش داشتند؛ جایی که از ایشان توپونیم (نام‌جا یا نام‌گیتیایی) ابدالی بر جا مانده است و سپس از آن‌جا از راه آسیای میانه به سرزمین کنونی افغانستان، ترکمنستان و اروپای خاوری رفتند. طایفه ترکمان «ابدالی» تقریباً پس از پنج سده هم‌راه با اغوزها به خاورمیانه رفتند. فتح آسیای صغیر (سرزمین آناتولی یا ترکیه کنونی) را با آنان مربوط می‌دانند. از بازماندگان آنان در آسیای صغیر نام‌های خانوادگی ابدالی بر جا مانده است. به احتمال بسیار زیاد، نام بایار Bayar اَنام خانوادگی نویسنده —گ.ا. با آن‌ها ارتباط دارد. از بلغارهای دولوب Dulob که منشأ تباری‌شان را برخلاف حقایق تاریخی تلاش ورزیده‌اند به قبایل ژرمن پیوند برزند، دولیبی‌ها Duleb بر جا مانده‌اند. بنا بر پیام‌های گنگ (اما نه رد شده از سوی مرکز علمی بلانوفسکی O. Balanovsky)، اتارها و اوکراینی‌های منطقه لووف از دید ژنتیکی بستگان هم‌اند. آن‌چه مربوط می‌شود به هم‌آوایی کلمه‌های ابدالی و هیتالی، چنین چیزی آشکارا در زبان‌های تاتاری و باشقیری برجسته است. روشن است، می‌توان کلمه‌های ایتیل و ادیل را با هم مقایسه کرد. (یک سکه یفتلی با فرتور پادشاه یفتلی (سیمای اروپایی‌دیدی او با بینی برجسته آشکار است).

یادداشت گزارنده: چنان‌چه در گذشته چند بار هم یادآور شدیم، تا کنون بر سر وجه تسمیه قبیله ابدالی پشتون در میان دانش‌مندان کنکاش‌های فراوانی روان بوده است. گروهی بر آن‌اند که ابدال برگرفته از عبدال عربی است و عبدالی با گذشت زمان به شکل ابدالی تغییر شکل یافته که همانا همین دیدگاه بیش‌تر پذیرفته شده است. هم‌چنین در این‌که کلمه پشتو (جمع آن پشتون) برگرفته از همان پرسو و پرثو و پارسو و پرسو است و پشتون‌های ابدالی با پارسیان از یک تیره و تبارند، کم‌تر کسی تردید داشته است. از سوی دیگر، آن‌چه مربوط به یفتلی‌ها می‌شود، در کل، سه دیدگاه از سوی دانش‌مندان ارائه شده است که گروهی ایشان را با کوشانیان از یک تیره و تبار دانسته‌اند و از بازماندگان یوئه‌شی‌ها خوانده‌اند. گروه دیگر ایشان را از بازماندگان اووسن‌های تا اندازه‌ای آمیخته با هونوها (هونوهای سفید) شمرده‌اند و گروه دیگر از جمله لئو گومیلیف آنان را از بومیان پامیر و بدخشان خوانده‌اند که کاوش‌های باستان‌شناسی اخیر، همانا همین دیدگاه سومی را تأیید می‌کند. در این‌جا، گنجایش ندارد که بیش‌تر از این درباره منشأ یفتلیان یا هیتالیان که عرب‌ها ایشان را هیاطله خوانده‌اند، بپردازیم. در کتاب «شاهنشاهی کیرپاند» نوشته بانو پروفیسور غوزل محی‌الدین‌اوا که کنون زیر ترجمه داریم، به تفصیل به این مسئله پرداخته شده است. با این همه یادآوری چند نکته را بایسته می‌پنداریم:

بسیار دشوار است کسی باور کند که در جهان‌گشایی‌های سلجوقیان در آسیای صغیر همانا ابدالیان پشتون در کنار ترکمان‌های اغوز و **افشارها (افشین‌ها)** پیش‌آهنگ بوده باشند؛ زیرا در آثار تاریخی فزون‌شمار دوره سلجوقی چه به زبان عربی و چه در پارسی دری و چه در سایر زبان‌ها به چنین چیزی اشاره نشده است. اما آن‌چه در این پیوند درباره بازماندگان هیتالیان (یفتلیان) آمده، تردیدی بر نمی‌انگیزد. یعنی این یفتلیان بوده‌اند که در کنار اغوزها و افشاری‌ها در فتح آسیای صغیر دست داشته‌اند، نه پشتون‌های ابدالی. از همین رو، می‌توان گفت که طایفه ترکمان ابدالی، نه با پشتون‌های ابدالی، بلکه با هیتالیان یا یفتلیان پیوند دارند که در اثر آمیزش با ترکمانان و یا زیر تأثیر آنان زبان خود را از دست داده، ترکمان خوانده شده‌اند. از سوی دیگر، به همین پیمان روشن است که پشتون‌های غلزیایی آمیزه‌ای‌اند از یفتلیان و توده‌های بومی باشنده گستره میان کابلستان و رود سند یعنی کوه‌های سلیمان و دامنه‌های آن‌که زبان‌شان در آغاز مانند یفتلیان بوده، اما در اثر آمیزش با پشتون‌های ابدالی و زیر تأثیر آنان پشتو شده است.

در پیوند با گفته‌های نویسنده، هم‌چنین بایسته می‌دانم یادآور شوم که:

— نخست این‌که پشتون‌ها در دوره فرمان‌روایی سلجوقیان در گستره کنونی افغانستان حضور نداشتند. از حضور پشتون‌ها (افغان‌ها) برای نخستین‌بار در دوره محمود غزنوی در جنوب کابل (منظور کابلستان است نه شهر کابل) یعنی در همین گستره کوه‌های سلیمان یاد شده است. در دوره شاهرخ تیموری، زمین‌هایی به پشتون‌ها در مضافات ←

از همه آن‌ها چنین بر می‌آید که با هم خویشاوند اند، چیزی که چینی‌ها به آن اشاره کرده‌اند. به باور چینی‌ها، اویغورها (که از تیره تیلی‌اند) و یفتلی‌ها بر رغم تفاوت زبان‌های‌شان دارای منشأ مشترک‌اند.

آن‌چه مربوط به منشأ تباری دی‌ها می‌شود، می‌توان گفت که چندان روشن نیست. چنین برمی‌آید که آن‌ها از یک سو در پیدایش خود با قبایل سکایی کوچ‌نشین آسیای میانه و از سوی دیگر، با باشندگان قدیمی این سرزمین‌ها (با آن‌که هم از جاهایی دیگری به این‌جا آمده بودند)، پیوند داشتند. بیخی امکان دارد که در میان آن‌ها بازماندگان «ارابه‌سواران» اندورنوفی بوده باشند. همین‌گونه چنین برمی‌آید که مومیایی‌های یافت‌شده در حوضه رود تاریم با آنان ارتباط یک‌راستی داشته باشند. هم‌چنین آن‌ها با ژون‌ها پیوندهایی داشته بودند. از دیدگاه ژنیتیک، آن‌ها دارندگان هاپلوگروه آریایی R۱a بودند.^۱

دی‌های کوچ‌رو نه تنها استپ‌های استان کنونی گانسو را گرفتند، بلکه همین‌گونه در راستای جنوب در استان سیچوان پیش رفتند. ظاهراً، در این‌جا در سیچوان، آن‌ها با مردم «باشو» روبه‌رو شدند و با آنان آمیزش یافتند و پاره‌ای از عناصر فرهنگی آنان را وام گرفتند. به ویژه، آیین روپوش گذاشتن بر آرام‌گاه‌ها را که در گستره فرهنگ‌های کاتاکومبی، گورستان‌های دخمه‌ای (گورستان‌های بوما در ترکستان خاوری و شمسای در دامنه‌های شمالی کوه‌های تیان‌شان و...) گسترش یافته بودند، و سپس در سال‌های مهاجرت‌های سترگ توده‌ها به مرزهای غربی استپ‌های اوراسیا رسیدند.^۲

→ قندهار داده شد. روشن است آن‌ها نمی‌توانسته‌اند در آن هنگام در هرات حضور داشته باشند. زیرا در تاریخ‌های تیموریان هرات و سایر منابع از آنان چیزی یاد نشده است.
— سلجوقیان، بر مناطق جنوب هندوکش تا کرانه‌های رود سند تسلط نداشتند؛ یعنی اصلاً بر گستره پشتون‌ها تسلط نداشتند.

— گذشته از این‌ها، نام ابدالی چونان یک طایفه در میان قبایل پشتون، بیشتر در اواخر صفویه برجسته شد که با نیاکان احمدخان عبدالی ربط دارد. پیش از دوره صفویه نام عبدالی در جایی دیده نمی‌شود. دست کم بنده تا کنون در منبعی با این نام برخورد کرده‌ام.

— با توجه به همه این‌ها می‌توان گفت که در لشکرکشی‌های سلجوقیان بر آسیای صغیر (آناتولی؛ سرزمین امپراتوری روم شرقی بیزانس یا ترکیه کنونی) نه پشتون‌های ابدالی، بل که یفتلی‌های حوزه بدخشان اشتراک داشته و پیش‌آهنگ بوده‌اند. — گ.

۱ ژ. سیبیتف داده‌هایی را می‌آورد درباره تیره‌های ساریگ-یوگورها yuguram Saryg، که از بازماندگان دی‌ها به شمار می‌روند و در اعماق آسیای مرکزی به‌سر می‌برند که لئو گومیلیف متوجه نمی‌شود که چشمان‌شان بادامی نیست و در چهره‌های‌شان رنگ زرد دیده نمی‌شود. طایفه ابدالی از جمع آنان است. از لحاظ ژنتیکی ساریگ-یوگورها- syryg-yugury دارند هاپلوگروه‌های مختلف‌اند. اما R۱a — هاپلوگروه آریایی‌شان، گروه غالب است.

۲ این رسم و رواج‌ها همراه با دیگر رسم و رواج‌ها، مانند کندن دخمه‌ها در گورستان‌ها و گذاشتن پوست‌ها، پاهای و سرهای اسبان که در میان سارمات‌های خاوری رواج داشت، در میان آرام‌گاه‌های بلغارهای تاتارستان (البته، نه همه) و تورباسلین‌های turbaslin باشقیرستان دیده می‌شود.

مهم‌ترین و شناخته شده قبیله ژون، قبیله اوسون (آسیانی‌های تاریخ‌نویسان یونانی) در استپ‌های استان کنونی گانسو به سر می‌بردند. به گفته لئو گومیلیف آن‌ها از دینلین‌ها بودند. دیگران آن‌ها را با ایسیدونی‌ها issedonov یکی می‌پندارند. اوسون‌ها با یوئه‌شی‌ها می‌زیستند، اما نسبت به آن‌ها دیرین‌تر بودند.^۱ سیمای آنان به سغدی‌های آسیای میانه همانند بود: دارای قدهای رسا، و ریش‌های بور. افسانه نشانه‌های نسب یا شجره‌نامه آن‌ها با رومیان باستان همانند است.

هم در این‌جا و هم در آن‌جا در سرنوشت فرمان‌روایان ماده گرگ و زاغ (کلاغ) نقش دارند. هم‌سایگی جغرافیایی با هونوها، که در خاور زندگی می‌کردند، و یوئه‌شی‌ها برای زمان درازی سرنوشت اوسون‌ها را رقم زد و نقش مرگباری را در سرنوشت تمدن ایرانی بازی کرد.^۲ چنین برمی‌آید که اوسون‌ها در کشاکش میان توده با هم رقیب هم‌سایه، با توجه به اوضاع، جانب هونوها را گرفتند.

اوسون‌ها با شکست دیدن از دست یوئه‌شی‌های دارای تمایلات تجاوزکارانه، زمین‌های خود را ترک کردند و به خاور گریختند. در نبرد، پادشاه اوسون‌ها کشته شد. اما بر خلاف انتظار یوئه‌شی‌ها، مائودون فرمان‌روای هونوها، با بازماندگان پادشاه کشته‌شده مهربانی فراوان کرد و این‌گونه، هونوها و اوسون‌ها از دشمنان، به هم‌پیمانان در برابر یوئه‌شی‌ها مبدل شدند.

در شمال جونگ‌ها (ژون‌ها)، هونوهای مرموز بود و باش داشتند. ریشه‌های آن‌ها، به گفته گومیلیف هیچ پیوندی با دی‌ها، دینلین‌ها و ژون‌ها ندارد. هرگاه از روی نام تباری

۱ در این‌جا باید متوجه یک نکته باشیم. برخی از پژوهش‌گران بر آن‌اند که اوسون‌ها آمیزه‌ای بودند از یوئه‌شی‌ها و سکایی‌ها. می‌توان گمان برد که در آغاز، در این گستره تنها گروه‌هایی از سکایی‌ها بود و باش داشته‌اند. سپس یوئه‌شی‌ها به سرزمین‌های‌شان سرازیر شده، آنان را اسیمبله کرده و این‌گونه تبار نوی به نام اوسون پدید آمده است. چون، یوئه‌شی‌ها نیرومندتر و فزون‌شمارتر بوده‌اند، روشن است که اوسون‌ها زیر فرمان‌شان بودند. هر چه بوده، میان این دو تیره خویشاوند، دشمنی‌هایی بوده و پیوسته نبردهایی روان بوده که به کشته شدن پادشاه اوسون‌ها انجامیده است. در آینده، همین دشمنی موجب شده که اوسون‌ها با هونوها هم‌دست شده، گلیم یوئه‌شی‌ها را برچینند. حتی، در سال‌های پایانی فرمان‌روایی هونوها چینی‌ها توانستند با بهره‌گیری از همین دشمنی، اوسون‌ها را با خود در نبرد در برابر هونوهای شمالی که بیش‌تر متشکل بر قبایل یوئه‌شی بودند، هم‌پیمان سازند و دولت هونویی را از ریشه براندازند. —گ.

۲ به این معنا که نخست، یوئه‌شی‌های آریایی از گستره پهناوری در میانه‌های آسیا رانده شدند و در پی آن‌ها، دولت در آغاز خونی (آریایی) هونوها هم برفتاد. سپس قدرت در میانه‌های آسیا به دست نیاکان مغولان (ژون ژون‌ها) افتاد که به نوبه خود اوسون‌ها را هم رانند. همه این‌ها به سود چین و به زیان ایران تمام شد. با آمدن یوئه‌شی‌ها (کوشانیان) و در پی آن‌ها یفتلیان به گستره ایران خاوری (افغانستان کنونی)، دولت‌های پارسی اشکانی و ساسانی که در جبهه گسترده‌ای با روم خاوری درگیر نبردهای سهم‌گین بودند، از پشت سر مورد فشار قرار گرفتند که این برای تمدن غرب چنان هدیه آسمانی بود. سرانجام، هم چنین شد که سرزمین‌های پهناور میانه آسیا به دست تُرکان (و در پایان کار به دست روس‌ها) افتاد و با واژگونی دولت ساسانیان، گستره تمدن ایرانی به دست اعراب بیابان‌گرد افتاد و همه این‌ها زمینه را برای انحطاط تمدن ایرانی و چیرگی تمدن‌های چینی و اروپایی بر تمدن ایرانی فراهم کرد. —گ.

هونوها داوری کنیم، بی‌چون و چرا پیوند آن‌ها با توده‌هایی یاد شده در اوستا، خیونی‌ها به خاطر می‌آید. هونوها را دست سرنوشت به دورترین مرزهای استپ‌های اروآسیای کشاند و در آن‌جا بود که پیکان تکامل آنان، سمت و سویی دیگری یافت.

سکایی‌های ایرانی زبان که به احتمال بسیار زیاد، دارندگان هاپلو گروه R۱a، بودند، به خاور آمدند. اما در این‌جا اتنوزنر آن‌ها اصولاً راه متفاوتی را پیمود و در سرانجام به نتایج غیرمنتظره‌ای انجامید. در آغاز، توده ایرانی‌زبان در میان خود فروپاشید و به دست خود تمدن خود را نابود کرد و در رأس تمدن تازه ترکی قرار گرفت^۱ که در آن دارندگان هاپلوگروه‌های Q و N نقش برجسته داشتند.^۲

ترکی‌زبان بودن (شدن) - گ. [هونوها، دینلین‌ها و تیلی‌ها (نیاکان اویغورها)، که گومیلیف و نویسندگان برخی از مقالات ویکی‌پدیا و دیگر آثار تاریخی، بر آن پا می‌فشارند، شاید برای برش معینی از دوره تاریخی تاریخ تباری‌شان درست باشد، اما به هیچ رو، منشأ تباری آن‌ها را توضیح نمی‌دهد. زبان نمی‌تواند چونان مشعل راه‌نما در پیچ و خم پدیده پیچیده اتنوزنر شمرده شود؛ زیرا تغییر زبان در تاریخ بیش‌تر قاعده است تا استثنا.

نورمان‌ها، به عنوان مثال، پس از فتح منطقه شناخته‌شده نورماندی (فرانسه)، زبان ناروژی خود را از دست دادند و فرانسوی‌زبان شدند. همان‌ها به انگلستان، که در آن‌جا توده‌های خویشاوندشان زندگی می‌کردند، زبان فرانسوی را به ارمغان آوردند و مدت‌های زیاد به آن سخن می‌گفتند. فرانسویان کنونی به زبانی سخن می‌گویند که ریشه‌های آن به جهان فرهنگ روم سر می‌کشد.^۳ اما از این فاکت، هیچ کسی درباره خاستگاه رومی‌الاصل بودن آن‌ها نتیجه‌گیری نمی‌کند. اما در این زمینه تنها موقف تاریخ‌نویسان یک‌ششم زمین

۱ منظور این است که توده‌های ایرانی‌زبان مانند دی‌ها، دینلین‌ها، ژون‌ها، یوئه‌شی‌ها و اوسون‌ها، از سویی میان خود به رقابت و مبارزه برخاستند و از سوی دیگر پیوسته با توده‌های زردپوست چینی و تبتی آمیزش یافتند و در سرانجام در اثر کشاکش‌های درونی (میان یوئه‌شی‌ها و اوسون‌ها و پسان‌تر میان یوئه‌شی‌ها و هونوهایی که دیگر در اثر آمیزش با چینی‌ها و دون‌هوها ترکی شده بودند) همه از میان رفتند و جای خود را برای توده‌های نوپیدای پروتو مغولی و پروتوترکی سپردند. - گ.

۲ با توجه به نقش سوپرسترات (بستر) و لایه فوقانی بستر (سوپراسترات) جامعه، منشأ کتله عمومی باشندگان و هسته سیاسی آن باید جداگانه بررسی شود. درباره طبیعت اصلی تمدن ایرانی هونوها، می‌توان از روی ایرانیسم‌های زبان چوواشی، جامعه‌های نوع سکایی آنان، کلاه‌های‌شان، که یادآور کلاه‌های فیریگی‌ها Phrygian است، شیوه تعظیم‌شان به سان سکایی‌ها و... داوری کرد.

۳ بایسته است میان دو نوع اتنوزنیز، تمایز قائل شد: یکی، منشأ تباری آریایی تک‌تباری است. حاملان آن (به جز از رشته زنان) با افراد برخاسته از دیگر گروه‌های تباری هم‌گرایی نیافتند و همین‌گونه آن‌ها را به محیط خود نپذیرفتند. اتنوزنیز دیگر، رومی است که شکل فراتباری یا سوپراتنیک superethnic دارد. رومیان از همان آغاز، اهمیت بسیاری به خاستگاه و منشأ نمی‌دادند و این خط شالوده‌گذار توسعه پا گرفت. البته، تلاش‌هایی از سوی رومیان برای دادن بار تباری به دولت روم برای بازماندگان‌شان انجام شده بود، اما همه این تلاش‌ها در فرجام با شکست روبه‌رو شدند.

(منظور گستره شوروی پیشین است - گ). صدوهشتاد درجه متناقض است که از روی زبان درباره منشأ تباری این یا آن توده‌دآوری می‌کنند.^۱

چنین برمی‌آید که به علت ناآگاهی، برخی از نویسندگان می‌خواهند چنین استدلال کنند که گویی این قبایل از همان آغاز ترک‌زبان بوده باشند! و اینگونه، بی‌توجه به آوندهای دیگران، آگاهانه یا ناآگاهانه به تحریف عمدی یا غیرعمدی حقایق دست می‌یازند و دست به «کلاهبرداری‌های تباری تاریخی» می‌پردازند. در این رابطه، بایسته است گزارش منابع چینی را درباره پیوندهای تیلی‌ها یادآور شویم. بنا به گفته یک منبع، اویغورها (تیلی‌ها) با یوئه‌شی‌ها خویشاوند اند. اما به گفته منبع دیگر، هم‌ریشه با یفتلی‌های ایرانی‌زبان، اما در این حال، آگاهان چینی تنها یادآور می‌شوند که زبان یفتلی‌ها از زبان اویغورها متفاوت است. [یعنی اگر اویغورها را ترکی‌زبان بپنداریم، زبان یفتلی‌های خویشاوند آن‌ها غیر آن بوده است - گ].

به باور ثابتف Sabitov (دانش‌مند اویغوری) در میان اویغورها بنا به داده‌های دی‌ان‌ای، هاپلوگروه R۱a، هاپلوی اصلی است. یعنی آشکارا برخاسته از ریشه هندواروپایی که با تاجیک‌های کوهی، افغان‌ها (پشتون‌ها)، بازماندگان سکایی‌ها، گسست‌ناپذیر است.^۲ در آینده، برخی از اویغورها به غرب شتافتند و اقوام ایرانی غرب اوراسیا را زیر فرمان خود درآوردند. آن‌ها بودند که پایه و شالوده تباری بلغار بزرگ و دولت کی‌یف روس را گذاشتند. آوازخوان سرزمین روسی بویان دارای نام بلغاری بود، اما چنان که از آهنگ‌های سروده شده وی برمی‌آید، به زبان روسی باستان آواز می‌خواند.^۳

نام تباری باستانی «تیلی» از طریق بلغارها به محیط سلاوی‌ها ره یافت و در سیمای اسلاوی دولوبی‌ها Duloba بازآفرینی شد (در این باره پسان‌تر می‌پردازیم). بنابراین، پیام درباره پیوندهای تنگاتنگ تاتارها و اوکراینی‌های لفوف، بدون پایه و شالوده تاریخی نیست. چنان که آداب و رسوم روس‌های جنوبی و اوکراینی‌ها که با عهد فرمان‌روایی خاقانات

۱ به گمان غالب، نویسنده در این جا آن پژوهش‌گرانی را آماج خدنگ‌های سرزنش ساخته است که بی‌توجه به ترک‌زبان شدن متأخر هونوها و برخی دیگر توده‌ها مانند اویغورها، می‌کوشند آنان را از ریشه ترک‌تبار جا بزنند. - گ.

۲ به گونه‌ای که پیش‌تر هم گفتیم، سخن می‌تواند تنها بر سر پشتون‌های غلزاری باشد که نویسنده آن‌ها را برخاسته از سکایی‌ها می‌داند، نه پشتون‌های ابدالی (درانی) که با پارس‌ها هم‌ریشه و خویشاوند اند. با این همه، شایان یادآوری است که پشتون‌ها، در کل، از روی داده‌های دی‌ان‌ای، پس از نورستانی‌ها، ناب‌ترین و اصل‌ترین توده‌های ایرانی‌اند. هاپلوگروه R۱a در میان باشندگان ایران غربی (ایران کنونی) به گونه میانگین تنها ۳۰ درصد است. در حالی که در میان نورستانی‌ها بیش از ۶۰ درصد و در میان پشتون‌ها (همراه با دیگر هاپلوهای رایج در میان توده‌های ابروهندواروپایی) نزدیک به ۵۰ درصد می‌رسد. برای مقایسه این هاپلو در میان تاجیک‌های باشنده همواری‌ها، مانند ایرانی‌های غربی، به همان میانگین ۳۰ درصد می‌رسد. این گونه، پشتون‌ها ایرانی‌ترین و اصل‌ترین گروه ایرانی تبارند. - گ.

۳ شایان یادآوری است که زبان روسی باستان، با زبان اوستایی بسیار نزدیک و هم‌ریشه است. هم از دید دستوری و هم از دید واژگانی. - گ.

دشت‌نشین خزر هم‌آهنگی دارند. برای نام «بویان» برخی از نویسندگان می‌کوشند ریشه‌های سلاولی و یا چواشی جست‌وجو کنند و در این حال این واقعیت را نادیده می‌گیرند که این نام در میان تاتارها در گذشته بسیار رایج بود.

با ظهور یوئه‌شی‌ها، هونوها، مانند بسیاری از قبایل آسیای مرکزی، زیر فرمان آنان رفتند و به گونه‌ای که چینی‌ها گزارش می‌دهند، «در یک خانه به‌سر می‌بردند». اما همه امپراتوری‌ها، به ویژه امپراتوری‌های کوچ‌رو، هر چند هم نیرومند باشند، شکننده و سخت آسیب‌پذیرند. این دولت‌ها مادامی که توده‌های زیر فرمان، آن‌ها را سرنگون نکرده‌اند، به زندگی خود ادامه می‌دهند. هنگامی که هونوها هستی دولت یوئه‌شی را با چالش کشیدند، بسیاری از قبایل از آنان رو تافتند و جدا شدند. مانند دی‌ها و دینلین‌ها.

جنگ به سال ۲۰۶ آغاز شد، و دشوار و دراز بود. یوئه‌شی‌ها ناگزیر به نبرد در دو، اگر نه در سه جبهه بودند: در برابر هونوها و اوسون‌ها در خاور و تسیان‌ها و سکایی‌ها در جنوب و دینلین‌ها در شمال. آن‌ها با از دست دادن زمین‌های حوضه رود تاریم و دامنه‌های آلتای، در بخش باختری هفت‌رود (سمی ریچیا) جا گرفتند و در سال ۱۶۱ پیش از میلاد، سکایی‌های کاشغری را از این‌جا راندند، که از راه کتل‌های کُهستانی هیمالیا به سمت جنوب به هند رفتند. احتمالاً روابط آن‌ها از آغاز پر آژنگ و نادوستانه بوده. از روی همه نشانه‌ها، ساکی‌های کاشغر با سازندگان قرغان^۱ ارژن، پیوندها و هم‌ریشگی‌های خویشاوندی داشته بودند و از همین رو، پنهان و یا آشکارا با هونوها یاری کرده بودند.

روشن است که نیروی هونوها به تنهایی برای شکست دادن کامل یوئه‌شی‌ها بسنده نبود. از همین رو، در مرحله نهایی، اوسون‌ها را (احتمالاً در رأس قبایل ایرانی‌زبان آن سرزمین‌ها) در برابر یوئه‌شی‌ها گسیل داشتند که پیوستن اوسون‌ها به کارزار، توازن قوا را به سود هونون‌ها برگرداند و به واژگونی نهایی شاهنشاهی یوئه‌شی انجامید.

۱ «قرغان» (از ترکی) به معنای تپه در بسیاری از توپونیم‌ها یا نام‌جاها (نام‌های جغرافیایی یا گیتایی) منطقه بازتاپ یافته است. مانند قرغان‌تپه در تاجیکستان و تاشقرغان (تپه سنگی) در استان سین‌کیانگ چین و هم در نزدیکی مزارشریف (خلم). در اصل این کلمه همان گورگان ایرانی است (گور+گان). گور: آرام‌گاه و گان: پس‌وند مکان؛ مانند آذربادگان (آذربایجان) و نیز شبرغان که دگرگون‌شده شاپورگان است و بنیادگذار آن شاپور یکم ساسانی و گاهی هم پس‌وند زمانی مانند مهرگان (موسم پاییز، مهرماه). به هر رو، آریاییان باستان رسم داشتند که مرده‌های پادشاهان خود را در گورهای بزرگی به خاک می‌سپردند و بر سر آن اتاق بزرگی می‌ساختند و در آن زیورات و جنگ‌افزارها و... وی را می‌گذاشتند و بر دیوارهای آن گلیم‌های نمدی یا قالین‌هایی را می‌خ می‌زدند و بر سر آن پشته بزرگی از خاک برمی‌افراشتند. شاید برای این‌که کسی به آسانی نتواند آن را بگشاید و به آن دست‌برد بزند. به زبان روسی این واژه کماکان به شکل کورگان به کار می‌رود. مگر، با توجه به این‌که در زبان کنونی پارسی دری به همین شکل قرغان (ترکی شده) جا افتاده است، ما هم آن را به همین شکل قرغان به کار برده‌ایم. —گ.

این بود که شماری از یوئه‌شی‌ها زیر سیطره اوسون‌ها قرار گرفتند و برخی دیگری از آن‌ها در نبرد بزرگ، از هونوها شکست یافتند و بیش‌تر به سمت غرب رفت. پیروزمندان (هونوها و اوسون‌ها)، غنائم بزرگی به دست آوردند: زنان، کودکان، چارپایان و چراگاه‌ها را. کیدار^۱ پادشاه یوئه‌شی‌ها در نبرد جان باخت و دشمنانش که پیروزی را جشن گرفته بودند، از استخوان کاسه سر او، جام باده‌پیمایی شادیانه ساختند. این‌گونه، داستان دودمان شاهی یوئه‌شی به پایان رسید و هونوها، فرمان‌روایان آسیای مرکزی شدند.

بر پایه توافق با هونوها، چراگاه‌ها و باشندگان هفت‌رود (شمال قرقیزستان و جنوب قزاقستان)، یعنی آن بخش از زمین‌هایی که در آن یوئه‌شی‌ها پس از ترک آسیای مرکزی در آن ساکن شده بودند، به اوسون‌ها واگذار شد. دست‌آوردهای نو، ارزش این پاداش را داشتند. در این‌جا، در گرگاه کوه‌های تیان‌شان و استپ، بهترین چراگاه‌های اوراسیا قرار دارد.

پیروزی در جنگ با چین و سپس در برابر یوئه‌شی‌ها، شهرت بزرگی برای هونوها به ارمغان آورد و دولت هونوها را با امپراتوری هان چین هم‌تراز کرد. اما در عمل، سرنوشت آن را در دست چین انداخت. جنگ به ابتکار امپراتور هان، وو دی، که وابستگی شرم‌آور به وحشیان را (که به رغم بستن پیمان دوستی و برادری، به یورش و تاخت و تاز بر سرزمین چین و به تاراج بردن داراییهای باشندگان آن ادامه می‌دادند)، برنمی‌تابید؛ آغاز شد.

چند ارتش چین در درازای چندین سال به ژرفای بیابان یورش آوردند و هست و بود کوچیان خانه به دوش استپ‌ها را به یغما بردند. بر ارتش چین فرمان‌دهان با استعداد، وی‌شین و هو تسیویین^۲ Tsuyubin فرمان می‌راندند. چنین می‌پندارند که آن‌ها از جمع آن یوئه‌شی‌هایی بودند که توانسته بودند به چین بگریزند.

هوتسیویین، نخستین پیروزی خود در جنگ با ارتش هونوها را در ۱۸ سالگی به دست آورد. او در دوره بین سال‌های ۱۲۱ و ۱۱۹ پیش از میلاد، در تئاتر باختری جنگ، بر آنان

۱ نام این پادشاه شایان توجه است که هم به کی (کیانی) و هم دار (داریوش یا دارا) همانند است: کیدار (کی+دار)ـگ. ۲ نام‌های این دو فرمان‌ده به ترتیب، وی‌شین (ویسه‌گرد) و هوتسیویین (هوشنگ) را در ذهن تداعی می‌کند. در گاه‌نامه‌های چینی آمده است که ۱۶۵ خانواده یوئه‌شی پس از شکست در برابر هونوها، به تبت پناه‌گزین شده بودند که به گمان غالب، بیش‌ترشان از دودمان شاهی و سران لشکر و بزرگان دولت بودند. درباره چین شماری از ایشان را پذیرفته و تنی چند از سرداران نامی‌شان را در نبردها در برابر هونوها به فرمان‌دهی لشکر گماشته بود. هم‌چنین دودمان شاهی چین با ایشان پیوندهای خویشاوندی بسته بود. چنن برمی‌آید که این دو از بازماندگان همان خانواده‌های یوئه‌شی‌ها بوده باشند. درست همین‌ها بودند که سخت‌ترین شکست‌ها را بر هونوها تحمیل کردند. باید به دیپلماسی زرنگانه و هشیارانه چین آفرین گفت که چگونه توانسته بود قبایل کوچی استپ را در برابر یک‌دیگر ببیندازد و از دشمنی آنان به سود خود بهره‌برداری کند و یکی را به دست دیگری براندازد. چنان چه در آینده توانست اوسون‌ها را در برابر هونوها که هم‌پیمان دیرین‌شان بود، برانگیزد. شایان یادآوری است که روستای «ویسه‌گرد» در شمال بلخ، نادرست سیاه‌گرد خوانده می‌شود که باید به ویسه‌گرد ویرایش شود. همان‌گونه که بندر ایرانیان یا آریاتان، نادرست حیرتان و آجه‌گک بامیان نادرست حاجی‌گک و کهن‌دژ، نادرست قندز خوانده می‌شود. ـک.

چندین شکست بزرگ، پی‌درپی را تحمیل کرد و ده‌هزار نفر از کوچیان را اسیر گرفت. من‌جمله «شمایل زرین» مقدس را که شاه‌زاده هونی هیوچژوی Hyuchzhuy برای آن قربانی می‌کرد، به چنگ آورد.

پیروزی‌های سردار وی‌شین در جبهه خاوری که در آن نیروهای اصلی هونوها متمرکز بودند، هر چند هم کم‌رنگ بود و تلفاتش بالا، با این هم، در این‌جا، هونوها به رغم مقاومت از جان گذشته، نتوانستند در برابر یورش گسترده سواره نظام چینی ایستادگی کنند و تاب بیاورند و با شتاب‌زدگی و سراسیمگی، به پشت بیابان گویی گریختند و پنهان شدند.

چینی‌ها، بر خلاف گذشته، آنان را مورد پی‌گرد قرار دادند و با ردیابی به دنبال‌شان به بیابان تاختند و در نبرد تن‌به‌تن، وی‌شین در برابر آن‌ها به پیروزی دست یافت. در همین زمان، در خاور، هوتسیوبین سپاهیان سردار چژوکی Chjuki هونویی را نابود کرد و از هونوها ۷۰ هزار نفر اسیر گرفت. هونوها تلفات سنگینی دادند و بیش‌تر به شمال گریختند.

پیامدهای سیاسی این پیکار، بیش‌تر از یک روی‌داد عادی بود. نه متحدان و نه توده‌های باج‌گزار، با ترس از انتقام هونوها، جرئت نمی‌کردند «خانواده» هونوها را ترک بگویند. تنها هوهوان‌ها، نیاکان مغولان با بهره‌گیری از وضعیت مطلوب، با آگاهی یافتن از چراگاه‌های بی‌صاحب، پیش‌نهاد چینی‌ها را پذیرفتند و به مرزهای امپراتوری کوچیدند. این‌گونه، عروج قبایل مغول آغاز شد.

اما سرنوشت به هونوها مهربانی کرد. در هنگام لشکرکشی بعدی، ناگهان امید و چشم و چراغ امپراتوری چین، سپه‌دار هوتسیوی‌بین Tsyuybin جوان در ۲۴ سالگی درگذشت. چنین گفته می‌شود که مرگ او، امپراتور وو‌دی را سخت تکان داد. چنان‌که هر گونه امید به پیروزی در برابر هونوها را از دست داد و برنامه‌ریزی برای شکست نهایی هونوها را بر هم زد و سال‌های زیادی جرئت نمی‌کرد عملیات رزمی سرکوب هونوها را از سر بگیرد. سردار قهرمان را در استان گانسو در نزدیکی سرزمین آبایی خاستگاه یوئه‌شی‌ها به خاک سپردند. بر سر آرام‌گاه او [به رسم ایرانیان باستان — گ.] تپه‌ای خاکی برافراشتند که یادآور کوه تسلیان Qilian بود، جایی که او به یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌های خود دست یافته بود و در آن‌جا درگذشته بود.

مدت‌ها بعد، به سال ۹۹ پیش از میلاد، چین هر چه بود عملیات رزمی را از سر گرفت. هونوها بی‌آن‌که بجنگند، به شمال فراتر از دست‌رسی ارتش چین گریختند. تاکتیک‌های دفاعی به آن‌ها موفقیتی به ارمغان نیاورد. تنها کمک کرد تا نیروهای رزمی‌شان را نگه دارند. اما مردم را در وضع دشواری قرار دادند.

گستره چراگاه‌ها کاهش یافت و در اثر تغییرات اقلیمی باران‌های تندی باریدن گرفت که بر اقتصاد کوچ‌روی تأثیر منفی بر جا می‌گذاشت. سال‌نامه‌نویسان چینی گزارش می‌دهند که «بانوان هونویی از گرسنگی نمی‌توانستند بچه‌های‌شان را در رحم‌های خود تحمل کنند». جنگ سر در گم به آن انجامید که ارتش چین نه می‌توانست بجنگد و نه می‌توانست به پیروزی دست یابد و این‌گونه همواره دست خالی به خانه بر می‌گشت. پس از این، شانیوی هونوها جسورانه خواستار از سرگیری صلح شد و فراتر از آن گستاخانه تقاضای ابریشم، برنج و دیگر چیزها را کرد. روشن بود که امپراتور چین به این خواست‌های آن‌ها توجهی نمی‌کرد. نقطه عطف در جنگ پس از کشیدانیده شدن پای اوسون‌ها پدید آمد. هدایای گران‌بها، دیپلماسی نیرنگ‌بازانه، سرانجام، برای چینیان پیروزی به ارمغان آورد. به سال ۷۱ پیش از میلاد نخست اوسون‌ها به تحریک چینی‌ها بر هونوها تاختند. سپس در سال آینده، دینلین‌ها و دون‌هوها (دان‌هوانگ‌ها — نیاکان مغولان) که از پیروزی اوسون‌ها به وجد آمده بودند، باز هم به تحریک چینی‌ها با شمشیرهای آهیخته بر کوچ‌روان هونویی تاختند و آنان را در هم شکستند. پیروزمندان غنائم مالی و جانی زیادی به دست آوردند: چارپایان و زنان و فرزندان هونوها را.

دوره «روپارویی بزرگ» هونوها با هم‌سایگان‌شان — اعم از کوچ‌روان و امپراتوری هان — تا سال ۵۸ پیش از میلاد به درازا کشید. دشواری‌هایی که هونوها با آن روبه‌رو شدند، آن‌ها را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم کرد. هونوهای جنوبی به رهبری شانیو هوهانی Huhanye به مردمان صلح‌جوی تبدیل شدند و با چین پیمان اتحاد بستند. اما هونوهای شمالی به رهبری شانیو چژی‌چژی (Chzhichzhi شی‌شی، لقبی همانند شاهنشاه) حاضر نشدند تن به پستی‌پذیرش یوغ چین بدهند.

شانیو شی‌شی با بخشی از قبایل زیر فرمان، قرقیزها (خاکاس‌ها)، دینلین‌ها و اوتسوزوها utsze پیروزمندانه با اوسون‌ها جنگید. اما در سرانجام به دعوت کنگی‌ها یا کنگویی‌ها (که همسرش دختر پادشاه آنان بود)، با شمار کمی از سپاهیان به آسیای میانه گریخت. درگیری‌های بی‌پایان میان اوسون‌ها و کنگویی‌ها، دو هم‌سایه قدیمی و با هم دشمن به سود هونوها از کار برآمد.

شی‌شی، با مستقر شدن در جای نو، با راه‌اندازی یورش‌ها، آغاز به تاراج دارایی‌های هم‌سایگان خود کرد و از آنان باج و ساو می‌ستاند. این‌گونه، در پیرامون او کسانی که می‌خواستند از راه دزدی و تاراج زندگانی کنند، گرد آمدند. این‌گونه، او مایه امید برخی و منشأ تهدید دیگران شد.

یک افسر چینی گم‌نام و از نظر افتاده پادشاهی چینی حوضه رود تاریم که در این هنگام زیر چتر حمایت امپراتوری هان قرار گرفته بود، با بهره‌گیری از این وضع، در اندیشه یورش بر شی‌شی افتاد. او ارتشی را از سپاهیان پادشاهی چین و پادشاهی‌های حوضه غربی گرد آورد و به جست‌وجوی شی‌شی شانیو رفت. طرح او یک طرح جسورانه و بلندپروازانه بود، اما در فرجام قابل توجیه از کار برآمد. شی‌شی شانیو در دژی بزرگی که در کنار رودخانه ساخته بود، پناه برد. محاصره دژ شدید، اما کوتاه بود در فرجام، شانیو، بستگان، زنان و رزمندگان که هونویی و کنگویی بودند، و شمارشان به ۱۵۰۰ نفر می‌رسید، همه کشته شدند.

با این همه، به رغم همه ناکامی‌ها و شکست‌ها، هونوهای سرکش از جاه‌طلبی‌های خود دست نکشیدند. در آغاز عصر جدید، آن‌ها بار دیگر سربلند کردند و در یک اردوی نو گرد آمدند. آن‌ها پس از به دست آوردن توان گذشته و استقلال از سال ۹ تا سال ۴۸ میلادی پی هم به چین‌هانی که در آن هنگام در سرایشی باژگونی بود، یورش می‌بردند. اما خانه جنگی و نبردهای پیوسته با هم‌سایه‌ها به آن انجامید تا شکوه و توان گذشته خود را از دست بدهند. این بود که به سال ۴۸ میلادی امپراتوری هون به دو بخش شمالی و جنوبی فرو پاشید.

هونوهای جنوبی به وسال چین مبدل شدند. اما هونوهای شمالی از متصرفات آبایی خود به سوی شمال باختری کوچیدند. به سال ۱۵۵ میلادی قبایل سویان‌بی (Syanbi) (از جمع کنفدراسیون دون‌هو‌ها یا دان‌هوانگ) به رهبری تیان‌شی‌های Tyanshihay سرانجام توانست هونوهای سرکش را از آسیای مرکزی بیرون براند.

این بود که هونوها از راه کتل ترباگاتای Tarbagataya به غرب گریختند و به گونه‌ای که یک تاریخ‌نویس چینی نوشته است، برای نجات زندگی، با چشمان گریان و اشک‌بار، میهن خود را ترک گفتند. این‌گونه، مهاجرت دوم آنان سمت غرب آغاز شد. سرگذشت بعدی آن‌ها روشن نیست. شاید از راه‌های کناره‌های درخت‌زارها و استپ‌ها، از طریق استپ‌های بارابا Baraba به گستره مجارهای باشنده سیبری غربی برآمدند.

یافته‌های باستان‌شناسیک (دیگ‌های آشپزی هونویی و شمار فراوان نوک‌های پیکان‌های نوع هونویی) گواه بر این برداشت‌اند. این‌که مجارها آنان را در جمع خود پذیرفتند و یا این که هونوها توانسته بودند آنان را رام و فرمان‌بردار خود بسازند، روشن نیست. هر چه بوده باشد، آن‌ها با مجارها به سوی غرب ره‌سپار شدند. در این‌جا ال‌های آسیای میانه‌ای Alans (آرن‌ها، ایرونی‌ها یا اریونی‌ها، اوست‌ها و افشین‌ها) دشمنان اصلی‌شان شدند. پس از گذشت ۳۰۰ سال، پس از راندن یوئه‌شی‌ها، بار دیگر دشمنان سوگندخورده در سال ۳۷۱ میلادی

رو در روی هم قرار گرفتند. الن‌ها جنگ را باختند. برخی از آن‌ها به سمت غرب رفتند، اما شماری از ایشان به امپراتوری دیگر «هون‌ها» پیوستند. بعد از نزدیک به هفتاد سال، آن‌ها دوباره در جنگ با زمین‌های کاتاکالون Catalaun با هم رو به رو شدند.

تاریخ‌نویس گوتیک، اردن در میان هون‌ها، از قبایل هونگور honogur، آلپیدزور alpidzur، اولتیزنرور ultzinzur، التسیاگیر altsiagir (شاید ایلچیاگورها elchiagur که از ایشان سلای‌های اولیچی Ulichی برخاسته‌اند) یاد می‌کند. ریشه‌های تباری آن‌ها مبهم است. شاید آن‌ها از تیره هونوها باشند. اما مشخص است که هون‌ها هم قبایل ایرانی و هم قبایل غیرایرانی را پشت سر خود کشانده بودند. (چنین برمی‌آید که در میان این قبایل هم‌چنین نیاکان ادنکی‌ها (چرکس‌ها) حضور داشتند. از دیگر قبایل می‌توان از اکاتسیرها akatsir (شاید Akchur)، ساییرها، بلغارها، و... نام برد.

آتیل، رهبر هون‌ها به سال ۴۵۳ درگذشت. فرزندان او قادر به نگهداری میراث او نشدند. در هنگامی که برخی از آن‌ها سرگرم رسیدگی به کشیدگی‌های‌شان با متحدان آلمانی خود بودند، بلغارها، خزرها و ساویرها Savirs از خاور از راه رسیدند. بلغارها فرزندان آتیل را از «چشیدن مزه پادشاهی» محروم ساختند و بازماندگان هون‌ها را زیر فرمان خود آوردند. از آن زمان به بعد، نام هون‌ها از صفحات تاریخ ناپدید شد.

در همان زمان، یفتلی‌ها، خیونیت‌ها و یوئه‌شی‌های کوچک (تُخارها یا کیداری‌ها) از استپ‌های آسیای مرکزی رفتند. در بازگشت کوچی‌هایی باستانی از اعماق آسیا، یک الگو و قانون‌مندی معین دیده می‌شود. آن‌ها از آسیای مرکزی از همان راهی که آمده بودند، دوباره برگشتند. نخستین گروهی بازگشتند، سارمات‌های خاوری بودند. پشت سر آن‌ها نوادگان قبایل سکایی (هونوها) برآمدند. در واپسین گروه فرزندان دی‌ها و دینلین‌ها برآمدند. اما کسانی هم پاییدند و ماندگار شدند. قبایل ترک‌زبان ترک [یوت] و اوغوز، فرزندان همین‌هایی‌اند که پاییدند. سرازیری آن‌ها به سوی غرب در سده‌های میانه صورت گرفت.

اوغوزها با خود به دشت‌های غرب اروپا عادات و رسم و رواج‌های عجیب و غریبی را به همراه آوردند که بار نخست در میان هونوها دیده می‌شد. آن‌ها به آب نزدیک نمی‌شدند. آب‌تنی نمی‌کردند و جامه‌های خود را تا زمانی که به پارچه‌های کهنه و پوسیده تبدیل نمی‌شدند، نمی‌شستند. اما روشن است دیگران از این عادات ایشان پیروی و دنباله روی نکردند. قبایل ایرانی، زبان خود را زیر تأثیر آن‌ها از دست دادند. اما به سان سربازان نافرمان kenkols به پای‌بندی به آداب و رسوم باستانی خود ادامه دادند.

هر چه بود، سیمای استپ‌ها دگرگون شد. باشندگان هر چند چهره‌های منگولوییدی پیدا کردند، اما مغولی نشدند. زیرا از منگولوییدی‌ها کودکان منگولوییدی و از اروپایی‌ها

کودکان اروپاییدی به جهان می‌آمدند. با گذشت سده‌ها، تفاوت میان آن‌ها در اثر آمیزش‌ها تا جایی کم‌تر شد. اما بیخی از میان نرفت.

یادداشت گزارنده

پروفسور خواجه‌یف، دانش‌مند اویغوری باشنده ارومچی در کتاب «ریشه‌های دیرین اتنونیم خلق ترکی در منابع قدیمی چینی» («قدیمی‌گی ختایی منبع لریدیگی ترکی خلق لر عاید آیریم اتنونیم‌لر») (به زبان اویغوری)، درباره دینلین‌ها و دی‌ها و هونوها به نقل از کتاب تاریخ ۲۴ جلدی چین باستان (اثرشی سی شی)، نوشته‌هایی جالبی دارد که گوشه‌هایی از آن را خدمت پیش‌کش می‌داریم:

«دسته‌های استان شمالی پادشاهی «شیا» (۱۷۶۶-۲۲۰۵) پیش از میلاد، بر قبایل توفنگ، گويفانگ و کویونگ که در مرزهای باختری و شمال باختری چین می‌زیستند، یورش بردند. (نگاه شود به: دوان لیانچین، جلد ۱، ص. ۱۲۴). قبیله گويفانگ در پادشاهی شمالی شیا (۱۷۶۶-۲۲۰۵)، پادشاهی شونگ (۱۷۶۶-۱۱۲۲) و پادشاهی چژو (۷۷۱-۱۱۲۲) عبارتند از دینلینگ‌ها (نگاه شود به: همان جا، ص. ۱۱۵)

تاریخ‌نویس برجسته چینی، لیوی سیمان می‌نویسد که «دینلین‌ها یا دینلینگ‌های قدیمی را پسان‌تر به نام‌های «چی‌لی» یا «تی‌لی» خواندند. کنون ما آن‌ها را به نام اویغور می‌شناسیم...». چینی‌ها، چی‌لی‌ها یا تی‌لی‌ها را به نام «گاوچه» هم می‌خوانند.

قبایلی که را چینی‌ها به نام دون‌هو می‌شناسند، روس‌ها آنان را تونگوس می‌خوانند. هونوها به دو بخش خاوری و باختری تقسیم می‌شدند. هونوهای باختری به نوبه خود، به دو شاخه «رونک» و «دی» تقسیم می‌شدند. دی‌ها به نوبه خود به سه شاخه تقسیم می‌شدند: چی‌دی (دی‌های سرخ)، دی‌های بزرگ (ژونگ دی) و دی‌های سفید (بای‌دی). [باید متوجه بود که دی‌ها در این هنگام در گستره دولت هونو می‌زیستند. از همین رو هم چینی‌ها ایشان را از جمع هونوها برشمردند. در غیر آن، همان‌گونه که لئو گومیلف نوشته است، هونوها هیچ پیوندی با دی‌ها نداشتند — گ.]. همین‌گونه، قبیله «رونک»، به رونک‌های غربی (شی‌رونک)، رونک‌های کوهی (شان‌رونک) و رونک‌های باشنده درخت‌زاران (لینگ‌رونک) تقسیم می‌شدند. (نگاه شود به: فرهنگ بزرگ هیروگلیف‌های چینی، جلد ۳، ۱۹۸۷، ص. ۲۰۵۷).^۱

خاست گاه و پرورش گاه تاجیک‌ها از ایری‌انم ویجه نخستین (پامیر) ایری‌انم ویجه دومین (ایران)

دکتر الکساندر شیشف

گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر

سخن گزارنده^۱

دکتر الکساندر شیشف، به سال ۱۹۱۰، درست یک سده پیش از امروز، نخستین کتاب علمی-آکادمیک درباره اتنوگرافی (تبارشناختی) تاجیک‌ها را در تاشکنت زیر نام «تاجیک‌ها» به چاپ رساند. این اثر ارزنده، به رغم گذشت یک سده‌ای زمانه، به رغم این‌که در این صد سال، همه رشته‌های خاورشناسی از جمله زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، تبارشناسی، جامعه‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و تاریخ؛ دست‌خوش دگردیسی‌های ریشه‌ای شده و پژوهش‌های دامنه‌دار و گسترده‌ای در همه عرصه‌ها از سوی صدها پژوهش‌گر نستوه و فرهیخته در سرتاسر جهان در زمینه‌های گوناگون انجام شده است و هزاران عنوان کتاب و مقاله در عرصه‌های مختلف (از جمله درباره تاجیک‌ها) نوشته و چاپ شده است؛ تا به امروز در نوع خود بی‌مانند است و از آثار رفرنس در پژوهش‌های تاجیک‌شناسی به شمار می‌رود.

۱ با توجه به این‌که از میانه‌های سده بیستم بدین‌سو، بازار نوشته‌های گمراه‌کننده درباره زبان پارسی دری، خاست‌گاه و پرورش‌گاه آن و نیز این‌که نام سرزمین ما در گذشته‌های دور چه بوده است و نیز تقسیم ناروا و نابخردانه ارضیه بزرگ یگانه و پُربار فرهنگی میان کشورهای ایری‌انی (ایرانی) تبار تاجیکستان، افغانستان و ایران، زیر تأثیر داریست سیاست‌های برنامه‌ای، آگاهانه و هم‌ناگاهانه از سوی کسانی که یا در زمینه مطالعات سامان‌مند علمی-آکادمیک نداشته‌اند و یا هم‌دچار آشفته‌اندیشی بوده‌اند؛ گرم بوده است و نتیجه هم از پیش روشن؛ به بی‌راهه و کژراهه بردن خوانندگان؛ بر آن شدم تا دیباچه‌ای بر نوشته دکتر شیشف بنویسم. —گ.

کتاب وزین «تاجیک‌ها» با توجه به این‌که در دوره پیش از انقلاب اکتبر نوشته شده است، از سایر آثاری که در این زمینه در دوره شوروی به چاپ رسیدند، این برتری را دارد که بار باوری (ایدئولوژیک) ندارد.

هنگامی که شیشف کتاب خود را می‌نوشت، از ایجاد واحد سیاسی‌ای به نام «افغانستان» از سوی انگلیسی‌ها (در تفاهم با روسیه تزاری) چونان یک کشور حائل در بخش خاوری سرزمین خراسان (ایران خاوری) نزدیک به نیم‌سده و از تثبیت مرزهای سیاسی آن، حدود یک‌دهه و نیم می‌گذشت و این کشور هنوز وارد عصر ناسیونالیسم نشده بود و هم هنوز کشورهای چون تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان به روی نقشه پدیدار نشده بودند.

شیشف در کتاب خود می‌نویسد که در نظر دارد جلد دوم کتاب را هم درباره تاجیک‌های کوه‌نشین بنویسد. به گمان غالب، وی این کتاب را در دوره شوروی به پایان رسانده بود. مگر، به دلایل نامعلومی به زیور چاپ آراسته نشد و شاید در بایگانی‌های شوروی پیشین در تاشکنت یا مسکو زندانی شده باشد که امیدواریم روزی به دست دانش‌پژوهان گذاشته شود.

در این کتاب، اطلاعات و آگاهی‌های بس ارزش‌مندی درباره خاستگاه تاجیک‌ها و دیگر تیره‌ها و تبارهای ایریایی (ایرانی)، ائیریانا و یجه نخستین^۱ یا سرزمین پامیر و نیز پرورش‌گاه و میهن دوم آن‌ها، کشور جمشیدی ائیریانا و یجه دومین (ایران)، سرزمینی از پامیر و وادی زرافشان (سعدیانا) و فرارود (ورز رود یا ماوراءالنهر) و بلخ گرفته تا میان‌رودان (بین‌النهرین) و از رود سند تا قفقاز؛ زبان، سنت‌ها و خوراک و پوشاک و آیین آن‌ها داده می‌شود.

بر پایه پژوهش‌های دکتر شیشف (درست مانند دیگر خاورشناسان بزرگ جهان) می‌توان برداشت کرد که نام سرزمین ما از سپیده‌دم تاریخ اساطیری تا دوره جمشید و دوره‌های پیش‌دادیان و کیانیان تا پدیدآیی نخستین دولت‌های پهناور در دوره تاریخی مکتوب، همانا ائیریانا و یجه (ائیریانا و یجه دومین) — ایران بوده است.^۲

۱ درباره این‌که خاستگاه آریاییان کجا بوده است، فرضیه‌های گوناگونی ارائه شده است. گروهی نواحی قطب شمال، گروه دیگر گستره قفقاز، شماری دشتهای سیبری و برخی هم حتی گستره خلیج فارس را خاستگاه آریاییان دانسته‌اند. در نبشته دست داشته، دامنه‌های پامیر چونان نخستین زیستگاه آریایی‌ها (نژاد سفیدپوست) ارزیابی می‌شود.

۲ از همین‌رو، تصادفی نیست که فردوسی (با بهره‌گیری از خدای‌نامک و دیگر آثار برجامانده از دوره ساسانیان و افسانه‌ها، روایات و قصه‌های بومی درباره خسروان و شهریاران سرزمین ما که در درازای سده‌ها سینه به سینه بازگو می‌شده است)، در بخش اساطیری شاهنامه کشور پیش‌دادیان و کیانیان، بلخ را ایران می‌خواند و در بخش تاریخی شاهنامه، شاهنشاهی اشکانیان و ساسانیان را نیز ایران می‌نامد و در بخش معاصر شاهنامه، خود کشور محمود غزنوی را هم ایران می‌گوید و جهان‌دار محمود را چونان شهنشاه ایران می‌ستاید. شیشف، بلخ را چونان «قلب و هسته ایران اصیل» پرداز می‌کند. ←

از برجستگی‌های کتاب این است که در آن داده‌های پژوهش‌های میدانی با پژوهش‌های نظری (تئوریک) دانش‌مندان باختر زمین و بزرگ‌ترین خاورشناسان روس و روایات چینی‌ها و آثار عربی و برگرفته‌هایی از کتاب اوستا درباره سرزمین ایران و و زبان‌های ایریایی (ایرانی) از جمله پارسی دری، زبان تاجیک‌ها در یک چشم‌انداز روشن‌پرداز می‌شود. روشن است ترجمه این کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای کاری ست‌زمان‌بر و دشوار که امیدوارم روزی به انجام آن موفق شوم. در این‌جا فشرده و چکیده سه عنوان از این کتاب را زیرعنوان «اوچرک^۱ تاریخی»، معنای کلمه تاجیک و «خاست‌گاه تاجیک‌ها» خدمت پیش‌کش می‌داریم.

→ سرزمین ایران در دوره مادها از سوی جهانیان «میدیا» (کشور مادها) نام می‌گیرد و این نام (به گونه‌ای که پیرنیا در ص. ۵۸ تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان نوشته است) حتی تا هنگامی که از روی کار آمدن هخامنشیان یک سده آزرگار می‌گذشت، کماکان اشتها داشت. در دوره هخامنشیان، نخستین شاهنشاهی واقعی و بزرگ‌ترین دولت جهان باستان، به نام شاهنشاهی پارس (پارسو، پرسو یا پرتو، نام یکی از تیره‌های ایرانی به گمان بسیار آمده از بلخ و نیز نام سامانی که این تیره در آن بود و باش داشت) یاد شد.

پس از یورش اسکندر مكدونی به پارس، شاهنشاهی هخامنشی از هم فروپاشید و نزدیک یک سده و اندی سال پس از آن، شاهنشاهی اشکانی (پارتی، پرتوهای یا پهلوی) در میانه‌ها، خاور و باختر و شاهنشاهی کیرپاند (که از سوی دودمان بلخی کوشانی پی‌ریزی شده بود)، در شمال خاوری پشته ایران به میان آمدند. اشکانیان که برخاسته از تیره‌های ایرانی خاوری، پرنی‌ها یا دهای‌ها بودند و با ساک‌ها پیوندهای نزدیک داشتند و زبان‌شان در آغاز از زبان‌های ایرانی خاوری (به گمان بسیار باختری (بلخی)) بود، نیز خود را از بازماندگان شاهان هخامنشی (بلخی) می‌خواندند.

چنین برمی‌آید که یونانیان و باشندگان میان‌رودان و دیگر باشندگان جهان باستان، در دوره اشکانیان نیز کماکان سرزمین میان رودهای سند و قفقاز و میان‌رودان (بین‌النهرین) و پامیر را به نام پارس می‌شناختند. جالب این است که چینی‌ها نیز در این هنگام سرزمین ما را به نام پاس‌سی (پارس) و باشندگان تاجیک شمال خاوری آن، تازی‌ها (تاجیک‌ها) را هم به نام پاس‌سی (پارسی) یاد می‌کردند. چیزی که درباره آن در این اثر می‌خوانید.

سپس در دوره ساسانیان که خود را از بازماندگان هخامنشیان و نیز از بازماندگان پادشاهان اساطیری بلخی ایران، پیش‌دادیان و کیانیان می‌پنداشتند؛ نام کهن ایران در سیمای ایرانشهر دوباره احیا شد.

این نام پس از آمدن اعراب، در باختر پشته رخت برست. مگر دیری نگذشته بود که در دوره سامانیان (به گمان فراوان نیز برخاسته از بلخ)، رستاخیز آن دو باره آغاز شد و در دوره غزنویان تقریباً دوباره سراسر پشته را درنوردید. نام ایران از دوره ایل‌خانیان به بعد، به گستره و دولت بزرگی اطلاق می‌شد که شاهنشاهی‌های پهناور هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان را تداعی می‌کرد. از اواخر دوره ساسانیان بدین‌سو، سرزمین‌های خاوری پشته ایران نام خراسان را به خود گرفت.

این نام (ایران)، پس از راه‌یابی انگلیسی‌ها به نیم‌قاره هند و سرازیر شدن روس‌ها از شمال یعنی پس از به راه افتادن بازی بزرگ (از سده نوزدهم بدین‌سو) محدود به کشور کنونی ایران شد و در بخش خاوری ایران (در خراسان) در نیمه سده نوزدهم کشوری به نام افغانستان و سپس در نیمه سده بیستم کشوری به نام پاکستان ایجاد شد. در شمال ایران، در قفقاز در سده بیستم، کشورهای ارمنستان، آذربایجان و گرجستان و در شمال خاوری آن در آسیای میانه، کشورهای تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان به میان آورده شدند.

۱ اوچرک یک ژانر (نوع، گونه) ادبی است که برای شرح حال و توصیف‌پرداز کسی و موضوعی به رشته نگارش کشیده می‌شود. — گ.

اوپرک تاریخی

درباره کهن‌ترین جاهای آسیای میانه که کنون تاجیک‌ها در آن بود و باش دارند، تنها گفته‌های افسانه‌ای در دست است. دیرین‌ترین منابع آگاهی‌بخش اطلاعات در زمینه روایات آیینی-تباری هندی و ایرانی‌اند. در این منابع، فرضیه‌ای طرح و مدلل می‌شود که برجستگی پامیر گهواره تبار آریایی بوده است که از این‌جا به جاهای دیگر پراکنده شده‌اند.

در این‌جا ما باید به کهن‌ترین منبع، زند اوستا رو بیاوریم، چون در این اثر، کهن‌ترین بینش ایرانیان درباره زمین و تقسیم مناطق آنان و پاره‌های مردمی که این همه از دیدگاه جهان‌بینی و آیینی تنگاتنگ کنار هم بوده‌اند؛ درست مانند مفهوم هندی زمین با تعالیم و آموزه‌های مذهبی برهمین‌ها بازتاب یافته است.

درباره تفاوت سه تیره یاد شده از سوی یونانیان، باختری‌ها، مادها، و پارس‌ها، نوشته‌های زندی سخن به میان نمی‌آورند: در این نوشته‌ها همه این توده‌ها در کل به نام آریایی‌ها (ایرانی‌ها) یا ارمزیدی‌ها یاد می‌شوند و زمین‌های‌شان به نام اری.^۱

از وندیداد (مکاشفه) یکی از بخش‌های زند اوستا^۲ چند واقعیت جغرافیایی نسبتاً مهم در پیوند با ایران و باشندگان آن نمایان می‌شود.^۳

ائیرینی-وندو^۴ (ایران‌وی یعنی ایران پاک)، جای نخست بود و باش توده‌های زندی^۵ یعنی تیره‌های پُرنفوسی بود که پسان بیش‌تر در سغدیانان، باکتریانا (بلخ)، ماد و پارس

۱ در کل، در همه آثار خاورشناسان روسی مانند خاورشناسان اروپایی، واژه‌های ایران و پرسیا (پرشیا) چونان هم‌تا واژه به کار رفته است. دکتر خدادادیان هم در ص. ۹ کتاب «هخامنشی‌ها» در این باره می‌نویسد: «نام پارس در بسیاری از زبان‌های زنده دنیا با نام ایران مترادف است... در زبان انگلیسی برای کشور ایران هم واژه پرشیا و هم واژه ایران به کار برده می‌شود و در زبان آلمانی نیز واژه پرسیا (Persian) و مترادف آن «ایران» متداول است». گ.

۲ درباره اوستا نگاه شود به: دیاکونوف، تاریخ مادها، ترجمه دکتر کشاورز، صص ۴۸-۵۶. گ.

۳ ریتز، ک. / یرن، ترجمه خانیکیف، سن‌پترزبورگ، ۱۸۷۴، صص ۳۱-۳۲.

۴ طبق خوانش نو، ایریانم ویجه (ایرانویچ) که به معنای گستره «ایرانی» (آریایی) است. بر اساس تئوری (نظریه) پذیرفته شده از سوی بیش‌ترین ایران‌شناسان، ایریانم ویجه شامل گستره مردمان ایرانی آسیای میانه، شمال و جنوب افغانستان و خراسان و زمین‌های ایران کنونی متصل به آن است. «باباجان غفوراف، تاجیکان، کتاب یکم، دوشنبه، «عرفان»، ۱۹۸۹، ص. ۷۲. گ.

۵ توده‌های زندی و زبان‌های زندی، واژه‌های نادرستی بودند که تا اواخر سده نوزدهم در میان خاورشناسان اروپایی رواج داشتند و مراد از آن‌ها توده‌ها و زبان‌هایی بوده است که در کتاب‌های اوستا، زند و پازند از آن‌ها یاد شده است. در واقع، زند در زبان پارسی میانه به معنای شرح و تفسیر و ترجمه بوده است و به گونه‌ای که روشن است، نام کتابی که برای شرح اوستا نوشته شده است. همین‌گونه، واژه‌هایی چون زبان‌های اوستایی و توده‌های اوستایی هم مفاهیم مجازی‌ای بودند که برای شناسایی این اقوام و زبان‌ها تا اواخر نوزدهم به کار بسته می‌شده‌اند. پسان‌ها برای شناسایی و تشخیص بهتر تیره‌ها و زبان‌های باشند پشته ایران از سایر آریایی‌ها، آن‌ها را زیر نام عمومی سراسری تیره‌ها و زبان‌های «گروه ایرانی» رده‌بندی کردند. دکتر رضایی در صص ۱۴۶-۱۴۷ جلد یکم کتاب «تاریخ ده‌هزار ساله ایران» در زمینه می‌نویسد: «اسناد و مدارکی که از وضع زبان‌های ایرانی در دورانی نسبتاً طولانی به دست آمده، از نظر ←

زندگانی می‌کردند. در این‌جا اُرمزُد برای نخستین بار جان‌داران (جانوران زنده) را گرد آورد. یعنی این‌جا آدم‌ها با رَمه‌ها و پاده‌های خود برای نخستین بار در سیمای «نوع‌ها» درآمدند و جوامع را تشکیل دادند. آن‌گاه پادشاه جمشید به کمک آدم‌های آسمانی یعنی بنیادگذاران

→ باستان‌شناسی تاریخی بسیار گران‌بها است، زیرا با مقایسه و تطبیق آن‌ها در مراحل مختلف می‌توان چگونگی تحول و تکامل یکی از شعبه‌های مهم زبان‌های هند و اروپایی را به خوبی دریافت. با مطالعه این آثار، در تاریخ تحول زبان‌های ایرانی، سه دوران اصلی و مهم قائل شده‌اند: ۱- دوره باستان، ۲- دوره میانه، ۳- دوره نو. باید توجه داشت که این تقسیم‌بندی بیش‌تر ناظر به ساختمان زبان و درجه تحول آن است تا به زمان تاریخی آن. با این حال، از جایی که تحول زبان ناچار در طی زمان انجام می‌گیرد، می‌توان حدود تقریبی تاریخ هر دوران را به شرح زیر بیان کرد: — دوران باستان، این دوره از کهن‌ترین زمانی که از آن آثار و نوشته‌هایی به زبان‌های ایرانی بر جای مانده است، آغاز می‌شود و به انقراض شاهنشاهی هخامنشی پایان می‌پذیرد.

— دوره زبان‌های میانه را باید از آغاز پادشاهی اشکانیان تا ظهور اسلام دانست.

— دوره جدید، اصطلاح زبان جدید ایرانی در مورد زبان‌ها و گویش‌هایی به کار می‌رود که از آغاز پیدایش اسلام تا کنون در سرزمین ایران رواج داشته و در گفتار یا نوشتار میان اقشار و طوایف گوناگون ایران متداول بوده است. از جمله مهم‌ترین این زبان‌ها، پارسی دری (که لغات اهالی بلخ در آن غلبه داشته) است که در طی این دوران زبان رسمی ادبیات و دانش‌ها و وسیله ارتباط ذهنی و معنوی همه ایرانیان بوده و هست.

تقسیم‌بندی بالا که از مطالعه چگونگی تحول زبان‌های ایرانی به دست آمده، در تاریخ تحول زبان‌های دیگر هند و اروپایی و حتی برخی از خانواده‌های دیگر زبان‌های جهان نیز مورد استفاده قرار گرفته و به کار رفته است. یکی از زبان‌های ایرانی باستان که به گمان نزدیک به یقین گویش شرقی بوده است، زبان رسمی دین زرتشتی شده و تا چندین قرن به اعتبار دین میان موبدان و مومنان زرتشتی باقی مانده و هنوز هم باقی است. اما پارسی باستان که گویش ایرانیان جنوب غربی بود، در شاهنشاهی هخامنشی زبان رسمی دولتی شمرده شده، در سنگ‌نبشته‌های شاهان این خاندان به کار می‌رفت. از زبان‌های ایرانی میانه، زبان پهلوی دری از اواسط عهد اشکانی رسمیت یافت تا آن‌جا که نخستین شاهان ساسانی یعنی فرمان‌روایانی که از جنوب غربی ایران برخاسته بودند، به موازات گویش جاری خود، آن زبان را در سنگ‌نبشته‌های یادگاری خود به کار می‌بردند.

سپس گویش جنوب غربی که زبان فرمان‌روایان ساسانی بود و آن را پارسیک می‌خوانیم، زبان دولتی و اداری شد و در طی چهار سده که ساسانیان بر سرزمین پهنای ایران فرمان می‌راندند، بر دیگر گویش‌های ایران چه در خاور و چه در باختر غلبه یافت. [هر چند، در سال‌های اخیر کتیبه‌هایی در کشور ما کشف شده است که نشان می‌دهند زبان باختری در برخی از نقاط دورافتاده حتی در دوره پس از واژگونی شاهنشاهی ساسانیان نیز رایج بوده است.]

گمان نزدیک به یقین این است که در دوران ایرانی میانه، استقرار فرمان‌روایان پارسی در شرق ایران و در پادگان‌های سربازان پارسی و رواج آیین زرتشتی، گویش پارسیک، یعنی پهلوی جنوب غربی ایران را که زبان رسمی و دولتی بود، در شرق گسترش داد و این زبان با السنه شمال غربی مانند زبان پهلوانیک معارض بوده است؛ چنان که در اواخر دوران سلطنت ساسانیان زبان پهلوی جنوبی با پارسیک در میان همه طبقات ایران، جانشین زبان پهلوانیک یعنی گویش محلی ایشان شده بود.

شایان یادآوری است که پس از چیره شدن اعراب بر باختر گستره ایران، ده‌ها و شاید هم صدها هزار نفر از باشندگان آن سامان به شمول درباریان، دبیران، سپاهیان، دولتیان، بازاریان، هنرمندان، معماران، فرهنگیان و کاهنان زرتشتی به سوی خاور پشته گریختند و بخشی از آنان روشن است به بلخ و فرارود آمده بودند که طبعاً زبان خود را هم با خود به همراه آورده بودند. این کار زمینه سنتز (درهم‌آمیزی) و اسیمیلاسیون (هم‌گونی) بیش‌تر زبان‌های باشندگان غربی و خاوری باشندگان پشته ایران را فراهم آورد. پسان‌ها اعراب به خاور پشته و آسیای میانه هم دست یافتند و پذیرش آیین اسلام موجب شد تا شمار فراوان واژه‌های عربی هم وارد زبان باشندگان این سرزمین شود.

این است که دو سده پس از این، زمینه برای زایش زبان نو پارسی دری که آمیزه‌ای از زبان پارسی میانه (به ویژه واژه‌های دفتری، لشکری و دیوانی آن) و زبان عربی و واژگان بازمانده از زبان‌های خاوری به ویژه زبان باختری و تا اندازه‌ای هم زبان سغدی در دوره فرمان‌روایی سامانیان در دربار بخارا فراهم می‌شود.

و راه‌نمایان (کسانی همانند نیمه‌خدایان یونانی) جان‌داران را گرد آورد، یعنی تیره‌های جداگانه را به یک توده متحد کرد و خود رهبر و پیشوای توده‌ها و رمه‌ها شد. پس از آن، اُرمزُد، خنجر زرین، داس و گاوآهن، نماد زمین‌داری را به جمشید داد و خلق را راه‌نمون وی کرد تا به آبادانی اراضی بپردازند.

در این هنگام، در ائیرنی‌وئندو (ایریانم و یجه) زمستان سختی چیره شد. پیش از آن در این سرزمین در سال ۷ ماه گرم و ۵ ماه سرد بود. در عصر جمشید زمستان ده ماه را در بر می‌گرفت و برای تابستان تنها دو ماه می‌ماند (به سان آسیای علیا، تبت، لاداک و... که کنون چنین است). آن‌گاه جمشید بنا به رهنمود اُرمزُد، مردم را از ائیرنی‌وئندو به زمین روشن یعنی گرم‌تر برد، به جنوب.

راه‌پیمایی از کوچیدن باشندگان اولیه به سغد (سغدیان) آغاز شد. از آن‌جا به مور (مرو) و از مرو به بگد (باکتریا - بلخ)^۱ و از بلخ به نیسای (نیسا).^۲ از آن‌جا به هرو (هرات)، ویکیریت (Arachjlia)، هیتومات (Hindmand) راگان (Rhagis)، ری کنونی در جنوب تهران) ره‌سپار شدند. سه سرزمین آخری بانزهدت یا فاصله عبارت‌اند از: ویرینا (Ver, Persis)، که شاید مراد از پرسپولیس باشد)، هپتا هندو (Sapta Hendo)، هفت هند یا کشور سرزمین سرچشمه‌های رود سند) و رنگیو که باید زیر نام Aravastan در باختر پارس، در آشور علیا، در کرانه‌های رودها دجله و فرات جست‌وجو شود. این‌گونه، مردم با آمدن به سرزمین‌های گرم‌تر جنوب حتی به خاور رود سند بخش شدند و در باختر رود فرات تا بین‌النهرین.

بیش‌تر آریایی‌ها در میانه‌های این زمین‌ها در ویر^۳ (Ver, Persis) پاک جادویی (یعنی وادی‌های پُرآب) جا گرفتند که بسیار خوش جمشید می‌آمد. این گستره را که از چهارسو با زمین‌ها احاطه شده بود، (همانند چهاردهمین سرزمین اهورایی با چهارکنج، ویرینا)

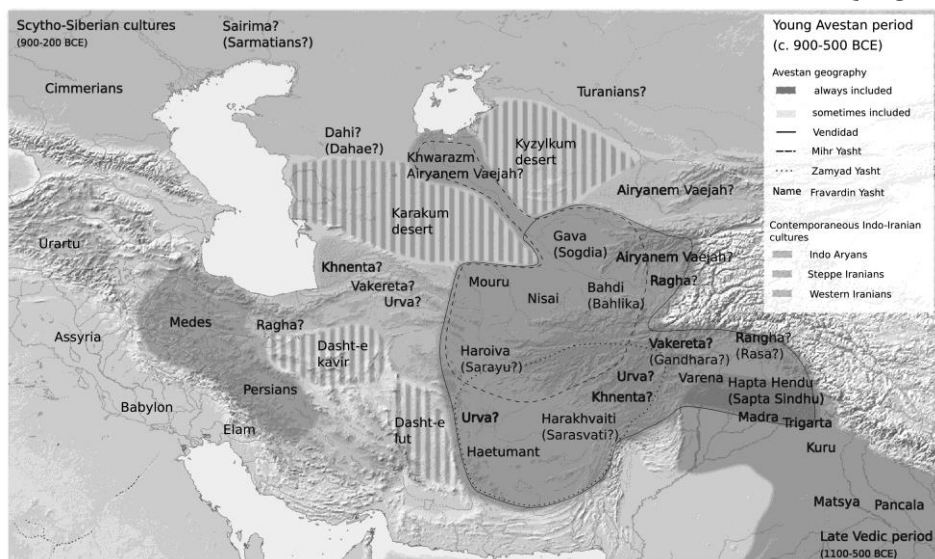
۱ بلخ در اوستا به صورت باختی (Bakhti) و در پارسی به شکل باختر و به یونانی (Bactrian) آمده و نام قدیمی آن رازیاسپ است.

۲ شهری در ۱۵-۱۸ کیلومتری شمال باختری عشق‌آباد (اشک‌آباد) در ترکمنستان. این شهر خاستگاه اشکانیان یا پارت‌ها (پرنی‌ها یا دهایی‌ها) و نخستین پای‌تخت آن‌ها و خاستگاه آنچه که زبان پارسی میانه یا پهلوی اشکانی خوانده می‌شود، است. اشکانی‌ها یا پارت‌ها که بنیادگذار دودمان آن‌ها، اشک اول بود، از عشایر ایرانی پرثو (پهلوی) برخاسته بود. مگر عشیره او پیوندهای تنگاتنگی با سکایی‌ها داشتند. پارت‌ها یا اشکانی‌ها به زبان گروه ایرانی خاوری، به گمان بسیار بلخی شاید آمیخته با سغدی سخن می‌گفتند. درست در همین دوره اشکانی‌ها بود که زبانی نوینی پدید آمد که پسان‌ها از سوی زبان‌شناسان، زبان پارسی میانه نام گرفت. این زبان نو از درهم‌آمیزی زبان‌های ایرانی خاوری، زبان‌های سکایی، پارسی باستان (زبان دوره هخامنشی‌ها)، زبان یونانی، زبان‌های اقوام آریایی ماد و اقوام ایلام و بابل پدید آمد.

۳ verena، سرزمین یا کشور چهارگوشه ورن (وَرنا)؛ به باور برخی از پژوهش‌گران گیلان است.

خاستگاه و پرورش‌گاه تاجیک‌ها از ایری‌انم ویجه نخستین (پامیر) تا ایری‌انم ویجه دومین (ایران) □ ۲۲۹

جمشید زیستاری (مسکونی) می‌سازد و آباد می‌کند. او در این جا شهرها را بنیاد می‌گذارد و در آن‌ها ۱۰۰۰ نفر، ۶۰۰ نفر، و ۳۰۰ نفر را جا می‌دهد. راه‌ها می‌کشد، زمین‌داری و کشت‌کاری را راه می‌اندازد، و باغداری رواج می‌دهد و برای خود کاخ می‌سازد، برای شکوه و جلال خود.



در جریان همه کوچیدن خود، جمشید و مردم او، همه سرزمین‌هایی را که به آن می‌آمدند؛ تهی از باشند و ناباد می‌یافتند. جمشید برای نخستین بار این سرزمین‌ها را با آدم‌ها و جانوران مسکون می‌سازد. در این واحه‌های بارور، مردم با مقایسه آن‌ها با خاستگاه وحشی نخستین خویش، خود را به آن پیمانه خوش‌بخت می‌پنداشتند که این عصر در حماسه‌ها به نام عصر زرین یاد می‌شود.

متفاوت از این سرزمین (جایی که بنا به رهنمود ارمزد برای نخستین بار دست به زمین‌داری و آبادسازی شهرها و ساختن کاخ‌ها یازیدند، جایی که مردمان وحشی کوچ‌رو به شهریان مسکن‌گزین مبدل شدند)؛ متفاوت از این سرزمین گرم جنوبی که در بخش آفتابی زمین واقع بود؛ محل بود و باش آغازین مردمان زندی که حرکت خود را از آن از ائیری‌نی‌وئودو به سوی جنوب آغاز کرده بودند، سرد و سوزان و خشک بود.

این ائیرینی-وئدو، دیرین‌ترین زیست‌گاه، می‌بایستی در شمال میهن بعدی دومین آن‌ها، آن زمین پُرشکوه که از سوی جمشید آبادان شد که در سرودها نیز به همان نام نخستین خود، ائیرینی-وئدو یاد می‌شود،^۱ واقع بوده باشد.

از این رو دو ائیرینی داریم: یکی میهن مردمان زند تا کوچیدن آن‌ها (به جنوب) و دیگری سرزمینی که آن‌ها به آن کوچیدند و نباید این دو را خلط کنیم.

نخستین ائیرینی، آریا، ایران به مفهوم بس محدود در شمال واقع بود و گهواره و زادگاه و خاست‌گاه ایرانیان، میهن آغازین و نخستین آن‌ها که در بخش نخست وندیدات از آن یادآوری می‌شود و از آن‌جا کوچیدن همه ایرانیان آغاز شد.

دومین ائیرینی، آریا یا ایران به مفهوم گسترده کشور سترگ حاصل‌خیزی است در جنوب ایران نخستین که در آغاز تهی از باشندگان بود و برای بار نخست از سوی جمشید که با نسل‌های ایرانی که پیش از آن، سرزمین‌های بسیاری را درنوردیده بودند، به آن‌جا آمد، آباد شد، سرزمینی که خود اُرمُزد با ایزدان خود از آن بازدید کرد، سرزمینی که جمشید تخت خود را در آن گذاشت، ریش‌سپیدان و بزرگان تبار خود را گرد آورد و کشور و دولت کاملی را در آن پی می‌نهد.

این سرزمین دومی ائیرینی، اریما، اریانا، ایران پُراوازه، کشوری است که در آینده ایرانیان آن را زیر رهبری درخشان تیره‌های شاهی هم‌خون خود (که نه تنها فرمان‌روایی خود را در میهن نخستین‌شان از دست داده بودند، بل حتی از آن یادآوری هم نمی‌کردند و آن را به خاطر نمی‌آوردند)، استیلا کردند.

زیست‌گاه نخستین شمالی مردمان زند کجا است؟ در این باره نمی‌توان پاسخ معینی داد. زمستان و سرمای سخت ده‌ماهه در سال، این سرزمین را به یک جای زیست‌ناپذیر و توان‌فرسا مبدل گردانیده بود، تنها می‌تواند بخش میانی آسیای علیا در نزدیکی سرچشمه‌های رود آمو (اکسوس) و رود یکسرت در پامیر، بیلور، تبت باختری باشد؛ جایی که کوئن — لون — سرزمین بهشتی چینی‌ها قرار دارد و برجستگی هموار پشت سر آن‌که درست با این‌گونه شرح و توصیف طبیعت هم‌خوانی دارد.

از وندیداد می‌بینیم که در کشور نخستین توده‌های زندی، در آغاز هفت ماه گرم و پنج ماه سرد بوده است و سپس سرمای سخت و توان‌فرسا فرا رسیده است که تنها دو ماه گرم و ده ماه دیگر آن سرد بوده است. یعنی چرخش بزرگ زمین‌شناسیک رخ داده است.

۱ این سنگین‌ترین آوندی است دال بر آن که نام سراسری و عمومی سرزمین‌های شانزده‌گانه اهورایی در دوره تاریخ اساطیری، درست مانند خاست‌گاه نخستین آریایی‌ها، ائیریانا و یجه بوده است. — گ.

پژوهش‌های زمین‌شناسیک ای. و. موشکیتف درباره گذشته پامیر^۱ نیز این اندیشه را تأیید می‌کنند که دال بر دادگرانه بودن اشاره‌های وندیداد به تغییر اوضاع اقلیمی‌ای است که مردمان زندی را ناگزیر کرد که خاستگاه خود را ترک گویند و سرزمین‌های بیش‌تر خوشایند و مناسب را برای بود و باش خود برگزینند.

این که مردمان زندی به راستی در زمانه‌های کهن در پامیر به سر می‌بردند، هم‌چنین اندیشه‌های ابراز شده از سوی بیورونف، کارشناس زبان‌شناسی، تأیید می‌کند که: «در آن سوی حدود و سرزمین‌هایی که ما زیر نام آریا (ایران)، می‌شناسیم یعنی در توران، پلینی توده‌های بسیاری را از زمانه‌های کهن برمی‌شمارد که Arimaspi, Antariani, Ariacae, Aramaei اند که ما را ناگزیر می‌کنند گمان بزنیم که این قبایل کوچ‌رو به رغم دشمنی همیشگی‌شان با سغدیانی‌ها و باکتری‌ها (بلخیان) روی هم رفته از دیدگاه زبان با آن‌ها خویشاوند بوده‌اند؛ زیرا نام‌های‌شان به پیمان‌ه معینی تنها از روی زبان‌های زندی قابل توضیح است. Ariacae و Antariani به گونه بلافصل Aria و Arya دیرین زندی را به خاطر می‌آورد. کلمه (پس‌وند) اسپ (acpa) که بسیار زیاد در نام‌های آدم‌ها و جاها به کار می‌رود، و نیز کلمه arvat (به زبان زندی aurat) که نیز به همین معنا است، مگر بسیار کم کاربرد دارد، برهان قاطعی است برای گسترش چشم‌گیر زبان زندی تا اقصای اریم اسپان (که هم‌چنین از acpa گرفته شده است) و اری یا ایرامان‌ها که روشن است نمی‌توانستند ارمنی باشند، باید آن‌ها را چونان اریان پنداشت.

کوچیدن تیره‌های ایرانی از چنین سرزمین سرد و سوزان و خشن با کوه‌های پُر از برف (نقل مکانی که نه همانند دیگر روی داده‌ها به دلیل خصومت دشمنان، بل به خاطر بدمنشی و زشت‌کرداری اهریمن که آب و هوا را خراب ساخت، صورت گرفت)، نیز نه تنها در تناقض با اطلاعات تاریخی ما نیستند، بل حتی آن را تأیید هم می‌کنند. توده‌های گوناگونی که در این ارتفاعات دیده می‌شوند، و تا به امروز گویش‌های سرزمین نخستین خود را نگه داشته‌اند، به گمان بسیار از برج‌ماندگان همان قبایل کهن هستند.

نکته شایان توجه و دل‌چسب دیگر که در حماسه‌ها دیده می‌شود، مربوط به جغرافیا می‌شود. مردمان کوچیده از خاستگاه خود نخست به سغدو می‌آیند، هرگاه منظور از سغدو به گونه بلافصل سغدیانا و زمین‌های پیرامون آن باشد، آن‌گاه مسیر اولیه حرکت آریایی‌ها از بخش‌های میانی آسیای علیا به آن‌جا و سپس به باکتريا و ایران کنونی از خاور به باختر و یا اولیه از شمال خاوری به سوی جنوب باختری به سوی وادی‌ها و دره‌های کوهستانی،

۱ نگاه شود به: ترکستان، جلد یکم، سان پتربورگ، ۱۸۸۶، ص. ۴۲.

مسیری که همه مردمان ناقل حتی تا زمان ما طی کرده بودند، روشن می‌شود. درست در همین جا است که ما باید میهن نخستین نیاکان مردمان هندی و ایرانی را جست‌وجو کنیم. و همین گونه، آریایی‌ها و هم آریایی‌ها را. یعنی سرزمینی را که در زند ائیرینی و در سانسکرت آیریا نامیده‌اند. این نام‌ها را در آینده توده‌های کوچیده با خود بردند: پیروان اُرمُزد به جنوب باختری به ایران کنونی و پیروان برهمن به جنوب و جنوب خاوری به هند و به سوی رود گنگ به آریا-ورته.

نزد هر دو این تیره‌های جداگانه و مستقل مگر با توجه به نزدیکی زبان‌های‌شان خویشاوند، در روایات مقدس‌شان یادبودهایی درباره شمال سرد و سوزان، پُربرف، مقدس و خودی بر جا مانده است: برهمن روی کیلای (گاری) کعبه خدایان خود را بدان جا برد و ایرانی [نام ـ گ.]. نخستین سرزمین آفریده اُرمُزد ائرنینی-وئدو را.

هم هندی‌ها و هم ایرانیان در تعالیم کاهنان خود سرزمین‌هایی را که پسان‌تر به دست آورده بودند، می‌ستایند: برهمنان «آریا-ورته» را چونانِ زمینِ مردانِ دلاور («اچو» در زبان سانسکریت به معنای *exceiens* است)، و ایرانیان، ایران خود را چونانِ سرزمین مقدس و پرگهر، دیار پاکان که به دست جمشید به پایه آبادانی و سرسبزی رسید.

جاهای نو اسکان توده‌های زندی، زمستان‌های سرد و سوزان و خشن هم داشت. مگر این‌جا اُرمُزد پلشتی را به نیکویی مبدل گردانید: به محض این‌که یخ و برف بهاری آب می‌شود، زمین‌ها با آب جویباران و رودخانه‌ها سیراب می‌شوند و با سبزه‌های دل‌نواز پوشانیده. در این سرزمین، تیره‌های کوچیده می‌توانستند برای بود و باش دائمی مسکن‌گزین شوند و بپایند و پاده‌ها و رمه‌های دشت‌گرد خود را به جانوران رام خانگی (اهلی) مبدل کنند. این روایات بس کهن، به دلیل بس ساده بودن خود بس برجسته‌اند: حمایت اُرمُزد از جمشید، پیشوای تیره کوچیده، «ابراهیم ایرانی»^۱ که مردم خود را از کشور خشن کوهستانی به سرزمین بس نیکوی پر بار آورد؛ جایی که پسان‌ها مردم آن را آبادان و خرم ساختند.

در ایران پهناور، میان هند، رودهای دجله و فرات، میان رود یکسرات، دریای کاسپین و دریای سند، در همه‌جا آب و هوای گوناگون دیده می‌شود: گرم، سرد، زمین‌های حاصل‌خیز و بایر، زیستایی، خاک، بسته به این که منطقه کوهستانی است، یا بیابانی یا دشت و دمن.

۱ منظور از ابراهیم پیامبر است که یهودان را کوچانید. ـ گ.

در کوه‌ساران، بیابان‌ها و یا در نوارهای بارور و خرم و شاداب، [ایران - گ.] برای هر یک برزندگی و کم‌بودها و کاستی‌های خودشان رقم خورده است، و برای همه: آسمان همیشه روشن و پاک، پرتو درخشان خورشید و ستارگان فروزان ارزانی شده است. مگر در آن‌جا [در ایران - گ.] باران و در کل آب کم است، و به همین خاطر به رودخانه‌های پُر آب و خروشان، آب‌گیرها، کاریزها و چشمه‌ساران و... ارج فراوان گذاشته می‌شود. نوارهای سرسبز و بارآور از هر سو با بیابان‌ها پیچانیده شده‌اند که دست‌خوش دشواری‌های بسیاری می‌شوند و نیازهای فراوانی دارند. گاه از سوی اهریمن، منبع پلشتی‌ها به چالش کشانده می‌شوند که سرما و خزندگان و حشرات را بر این کشت‌زارها و چمن‌زارها می‌آورند و گاهی هم بیماری‌ها و ناداری، فریب، تبه‌کاری و بزه‌کاری را بر مردم چیره می‌سازند.^۱

تاریخ‌نویسان گزارش می‌دهند که حوضه ترکستان (سرزمین آسیای میانه) در گذشته‌ها از آن‌چه که امروز هست، بیخی تفاوت داشت. این یک سرزمین شکوفان بود که در آن یکی از دیرین‌ترین تمدن‌های جهان پدید آمده و به شکوفایی رسیده بود. باشندگان آریایی در وادی‌های رود آمو و یکسرات در اعماق اعصار دیرین چنین دولت‌هایی چون باکتریانا (باختر یا بلخ)، ماوراءالنهر (فرارود)^۲ یا بخارا، سغدیا یا (زرافشان) و خوارزم (خیوه) را بنیاد گذاشتند که با پُرنفوس بودن، آرامی و رفاه و تراز بالای توسعه سیاسی برجسته بودند.

باکتریانا (بلخ) یا شهر بکتی (بخدی) یا باکتریس، بلخ کوچک امروزی، به گواهی کتیز و دیودور هنوز در دوره نین آشوری در ۱۲۰۰ پیش از میلاد شکوفا و آباد بود و به حق به نام مادر شهرها (ام‌البلاد) و «قلب ایران اصلی» یاد می‌شد.

خیوه نادار کنونی، به گزارش بیرونی، زمانی از دیدگاه تراز دانش در جای‌گاه بالایی بود که گاه‌نامه خورشیدی آن بهترین گاه‌نامه به شمار بود. عصر گاه‌شماری خوارزمیان از سال ۶۷۸ پیش از میلاد آغاز می‌شد. یاقوت نام‌دار (شاید منظور از یاقوت حموی باشد) سخن از کتاب‌خانه غنی مرو به میان می‌آورد که در روزگاری شهر بالنده خوارزم به شمار می‌رفت.^۳ مگر امروز جای بود و باش کوچ‌روانشین ترکمن‌ها است.

۱ ریتز،/ایران، ترجمه خانیکیف، سان پتربورگ، ۱۸۷۴، صص. ۴۰-۴۸.

۲ تراسس اوکسیانیا، سرزمین‌های آن سوی رود اکسوس. این‌گونه یونانیان گستره میان رودهای آمو و سیردریا را می‌نامیدند که پسان‌ها نام عربی ماوراءالنهر را گرفت. در بیتی که برخی از منابع آن را به فردوسی منسوب کرده‌اند و برخی دیگر به رودکی، نام دیرین ایرانی گستره میان رودهای آمو و سیردریا آمده است: ورز رود.

کنون این گستره را به زبان پارسی فرارود می‌گویند، یعنی سرزمین آن سوی رود آمو. بایسته است میان «فرارود» و «فرارودان»، سرزمین‌های آن سوی سیردریا یا توران باستانی؛ تفاوت قائل شد.

۳ ریتز،/ایران، ترجمه خانیکیف، سان پتربورگ، ۱۸۷۴، ص. ۴۰-۴۸.

خوارزم (کشور روشنی، کشور خورشید) در سده یازدهم، به اوج شکوفایی خود رسید که تا یورش چنگیز خان نیمه نخست سده سیزدهم ادامه یافت. این جا هیرکانیای شکوفا قرار داشت که به فرهنگ بالای خود و بازرگانی گسترده خود با بلخ می‌بالید. ترانس اوکسیانا در پهلوی آموزش به بازرگانی گسترده خود به ویژه فلزات گران‌بهای خود می‌بالید، چیزی که درباره آن منابع چینی نیز گواهی می‌دهند.

سغدیانا، دیرین‌ترین گهواره فرهنگی تعالیم کوتاه زرتشت درباره دو موجود آغازین، خدای نور و خدای تاریکی بود. این سرزمین مقدس خاور بود که پرتو خود را به یمن به ویژه زند، اوستا این دیرین‌ترین اثر زندگانی روحی هندواروپایی، به سرتاسر جهان می‌پاشید. افزون بر گویا توسعه بالای درونی، حوضه ترکستان از گذشته‌ها چونان جای داد و ستد تمدن‌های کهن خاور و باختر بود. از این سرزمین کهن‌ترین راه و پُراوازه‌ترین راه که از طریق آن بازرگانی ابریشم صورت می‌گرفت، می‌گذشت. ابریشم هنوز در ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد در چین تولید می‌شد. از سوی دیگر، یونانیان هنوز پیش از هرودت (پیش از ۸۰۰ سال پیش از میلاد) ابریشم را می‌شناختند. آن را به طلا ارزش و از کشور (Issedon) یعنی ترکستان خاوری کنونی [ایالت سین‌کیانگ کنونی] — گ. به دست می‌آوردند.

باشندگان آریایی این مناطق در گذشته باستان به پیمان‌ه شاینده نیرومند بوده‌اند. به سال ۱۵۰۰ پیش از میلاد از پس‌زنی یورش اردوی بسیار شمار آبی چشمان تاماهو در مرزهای باختری مصر یادآوری می‌شود. [افسانه‌هایی هم درباره این مردمان هست. برای مثال — گ.] دیودور حکایت می‌کند که رامسس سوم میامون فرعون نوزدهم دودمان شاهان مصری (۱۴۶۲-۱۲۸۴ پیش از میلاد) لیبی، ایتوبی، پارس، اسکیف و باکتریا را فتح کرد. بنا به گفته کتیزی، باکتریا از سوی نین، شاه بابل فتح شده بود که او این لشکرکشی خود را گو این‌که با ارتشی متشکل بر ۱۷۰،۰۰۰ پیاده، ۲۰۰،۰۰۰ سواره و ۱۰،۶۰۰ گاری‌دار که مجهز با جنگ‌افزارهای سنگین بودند، انجام داد.^۱

تیره‌های فزون‌شمار که در کوه‌ها و در پشته‌های بلند بود و باش داشتند، پیش از آن‌که زیر یوغ شاهنشاهی‌های بزرگ بروند، از آزادی سیاسی کامل برخوردار بودند و در وضعی بودند که همانندی دارد به وضع کنونی بختیاری‌ها در ایران. آن‌ها بسیار به سادگی

۱ هنوز به سال ۱۹۰۲ اکادمیسین بارتولد به بار افسانه‌ای این لشکرکشی اشاره کرده بود. (نگاه شود به: بارتولد، کارهایی در زمینه جغرافیای تاریخی، مسکو، انتشارات «ادبیات خاور»، ۲۰۰۲، ص. ۲۳). شیشف نیز به غیر واقعی بودن این لشکرکشی پسان‌تر اشاره کرده است. مگر بیش‌ترین دانش‌مندان با ردّ محتوی مشخص حکایت کیتس، همراه با آن، گمان می‌زنند که در عقب آن قصه‌های پخش شده در ایران درباره «بلخ توان‌مند» پنهان است. (نگاه شود به باباجان غفور اف، تاجیکان، کتاب یکم، ص. ۷۳)

می‌زیستند، به کشت و کار در وادی‌ها می‌پرداختند و به دام‌داری و رمه‌داری در دامنه‌های کوه‌ها می‌پرداختند.^۱

هرگاه کتاب شاهان فردوسی باور کنیم، ایرانیان نخستین گوشت جانوران نمی‌خوردند و خوراک‌های دیگری را جز گندم و میوه نمی‌شناختند. فردوسی به ما باز می‌گوید که با کدامین شیوه شه‌زاده مهربان، دوست‌داشتنی و نیکومنش ضحاک^۲ به هیولای نماد خودکامگی و خشونت مبدل شد: او را وادار به خوردن تخم و هم سپس به تدریج خوردن گوشت کردند. در آغاز گوشت بریان و سپس هم خام. سرانجام او گوشت‌خوار انزجار‌آور، آدم‌خوار شد که کاوه آهن‌گر با برافراشتن درفش خود از پیش‌بند چرمین (درفش کاویانی) — گ. [بر وی پیروز شد. این‌گونه پرورش شه‌زاده، روشن است نماد انقلاب است که مختص تمایلات مردم در هنگام گذار به خوراکی‌های گوشتی است. این انقلاب به گمان غالب مطابقت دارد با دوره آن جنگ‌های قدیمی که باشندگان کوه‌های هموار با مردمان همواری‌های پست می‌کردند.

ما مرهون ایرانیان هستیم که برای نخستین بار شالوده‌ای را برای توسعه علم ریاضی گذاشتند. به سخن دیگر: باشندگان ایران، (به‌گونه‌ای که می‌توانیم از روی خویشاوندی نزدیک همه آریایی‌ها داوری کنیم)، با واژه‌هایی که اعداد را با یک‌ها، ده‌ها و صدها نشان می‌دادند، آن دستگاه شمارش را به میان آوردند که علم حساب را بیخی از کاربرد استعارات و مساوی‌ها آزاد و برای همیشه برای هر عدد نشانه یا علامه بیخی معینی را تثبیت کرد و درست با همین شگرد، یکی از چشم‌گیرترین رخ‌دادها در تکامل نوع بشر روی داد. از شمارش آغازین چنین برمی‌آید که تنها به صدها محدود می‌شد، چون نام هزاره‌ها در نوشتارها و گفتارهای هند و اروپایی مشخص می‌شد.

آن کیش‌های نخستین که با درهم‌آمیزی با دیگر سازه‌ها، پسان‌ها در مزدایسم ریخت یافتند، و علت آن شدند که سرزمین‌های ایران نام سرزمین‌های «پاک» را گیرند، چنین برمی‌آید در نیایش به آتش که همه چیز را پاک می‌کرد و در مهر ورزیدن به زمین‌داری که انسان را ناگزیر می‌کند وارد اتحاد با زمین شود، بازتاب می‌یافت. این‌گونه کیش دوگانه، زمان درازی پا از چارچوب خانواده‌ها بیرون نمی‌نهاد و موجب پدیدآیی کیش کاهنی نمی‌شد. بیخی طبیعی است که از همه ریشه‌هایی که از آن‌ها درخت تنومند و پهن‌پیکر مزدایسم رویدند، دیرین‌ترین و تناورترین ریشه همو کیش آفتاب و نماینده زمینی آن، شعله خیره‌کننده آتش بود که همه چیز را می‌سوزاند و پاک می‌کرد. این آیین اولیه که آثار

۱ ریکلیو، انسان و زمین، ۱۹۰۶، جلد یکم، ص. ۴۰۴.

۲ زرتشتیان او را بیوراسپ، دارنده ده‌هزار اسپ و دهاک (اژی‌دهاک)، مار دارای ده پلشتی و زشتی می‌خواندند. — گ.

آن را تا جایی توسعه بعدی کلی بشریت زدود، در جهان ایرانی چنین برجسته و روشن را حفظ نموده بود که تیره‌های ایرانی در همه زمانه‌ها به آن پیمانه همه جانبه زیر تاثیر آن مانده بود که در آوان زندگی آگاهانه خود.

روشن نیست که اختراع شُدیار^۱ و قلبه^۲ و ماله^۳ منظم خاک‌های حاصل خیز در کجا صورت گرفته باشد. مگر آن ارج‌گزاری‌ای که خیشاوه زمین‌ها که نزد آریاییان خاوری در وداهای آن‌ها می‌بینیم، به ما نشان می‌دهند که شاید آن‌ها این هنر را به ارث گذاشته باشند. توجه ما را آن کوه‌های هموار به خود جلب می‌کند که آریایی‌های خاوری از آن‌ها فرود آمدند. از سوی دیگر، ما آشنایی با شخم زدن را هم‌چنین در دامنه‌های شیب‌های ایران در بین‌النهرین مشاهده می‌کنیم در عهدی که ما را از آن دست کم هفت‌هزاره از آن جدا می‌کند. از این جاها تا به امروز در آن سوی ایران اختراع بارورسازی خاک در گستره بس پهناور جهان باستان گسترش یافته بود. دگرگونی در شیوه‌های کارسازی خاک چنین برمی‌آید که هم‌چنین تعویض یک مواد خوراکی را که در دست‌رس تیره‌های ایرانی بود، برای بقای زندگانی‌شان، برای دیگران در پی داشت. رستنی‌ای که تا آن زمان به آدمی نان می‌داد، ارزن بود. هنگامی که برزگر ازاری را به دست آورد که به او امکان داد آسان‌تر در گستره پهن‌تر زمین را قلبه، ماله و شدیار کند، آغاز به کارسازی دیگر رستنی‌ها و گیاهان سودمند کرد و در گام نخست گندم که خاستگاه آن را در کوه‌های ایران در آسیای صغیر می‌جویند.

شگفتی‌برانگیز نیست که ایرانیان سرشار از ساده‌ترین شگفتی به یمن پیروزی‌هایی که بر محیط پیرامون به دست آورده بودند، هم‌چنین بنیادگذاران آیین نو شمرده می‌شدند؛ کیش بزرگ‌ری با برگزاری جشن‌ها و آیین‌های دهگانی (شخم زدن، نهال‌شانی، تخم‌پاشی، درو کردن، خرمن کردن، آرد کردن و...) — گ.ا. به همراه بود.

در اوستا آمده است: پیروی و اطاعت از دین واقعی در چه است؟ پاسخ اهورامزدا چنین است: در کشت فراوان غلات. هنگامی که نان (گندم) می‌روید، ابلیس‌ها را ترس فرا می‌گیرد. هنگامی که نان (گندم) را درو می‌کنند، آن‌ها از نومیدی می‌جنگند، هنگامی که آن را آسیاب می‌کنند، آنان پراکنده می‌شوند!

با این باورهای آغازین ایرانیان اولیه که با بیان بس آشکار و رسا در اوستا و دیگر کتاب‌های مقدس پارسیان بازتاب یافته‌اند، به طبیعی‌ترین نوع دیگر تصورات آیینی مختلف که مختص نسل اولیه، طبیعت و اونیمیسم بودند، در هم می‌آمیختند.

۱ شیار، شخم.

۲ چوبی که گاواهن را به آن ببندند و به گردن گاو بگذارند.

۳ تخته‌ای که برزی‌گران بر زمین شیار کرده کشند تا کلوخ‌های آن را نرم کنند و زمین را هموار سازند.

پرستش آسمان و ابرها با شور و شیدایی و شیفتگی، ستایش و ارج‌گزاری به آب زندگانی‌بخش، که پیوسته با جوش و خروش از زیر زمین برمی‌آمد، ترس از ارواح خبیثه که زائیده خیالات آشفته و پریشان آدمی‌اند، هنوز به شکل باورهایی تا هنگام پدیدآیی آیین مزداییسم، پرستش پروردگار تعالی «موجود خردمند» در سازه‌های آیین اولیه ایرانیان شامل بودند. مزداییسم (آیین مزدا) در آینده اهمیت به‌سزا و چشم‌گیری هم در تاریخ ایران و هم در کل در تاریخ اندیشه انسان بازی کرد که در برگیرنده اشکال پیشین مذهب بود، اما اندیشه نوی را هم به آن افزود؛ اندیشه آشتی‌ناپذیری (انتاگونیسم) دو مبدأ را، نیکی و پلشتی (خیر و شر) را.

برای ما اهمیت چندانی ندارد که بنیادگذار این آیین کسی به نام زرتشت (زَرستوسترا، زَرَتوشترا، زدوچ یا زُرَاستر) به راستی یک شخصیت تاریخی بوده است که در باکتریا، در راگ [شاید منظور از «راغ» بدخشان و یا ری تهران باشد] -گ.ا و یا در آتروپاتنا (Atropatena) (آذربایجان) دیده به گیتی گشوده است و یا این‌که او یک چهره افسانه‌ای بوده است که پسان‌ها با فانتزی و خیال‌پردازی آدم‌ها آفریده شده است. این را که آیا زرتشت مطابق تفاسیر مجاز، مگر نه به کلی موثق ریشه‌شناسیک (ایتمولوژیک)، به راستی کشت‌کار نیکومنشی بوده است یا نه^۱ و این‌که آیا درست است که او نخستین کاهن (مغ)، نخستین سپاه‌دار و نخستین برزرگر بود یا نه، این را ما نمی‌دانیم. بسنده است که نام او نماد در واقع آیین دو آلیستی ایران است.^۲

بی‌تردید، اوستا به آن شکلی که ما آن را کنون می‌شناسیم، از سوی کاهنان (مغان) نزدیک به سده سوم میلادی در سرزمین مادها پخش شد: از آن‌جا کتاب‌های مقدس نو به ما رسیدند که به گمان بسیار از بر جامانده‌های کتاب‌های کهن پدید آمده‌اند.^۳

۱ بنا به روایت بیشتر اشتهاار یافته، زرتشت به معنای ساربان (کاروان‌بان اشتران) و یا به گونه‌ای که استیلیین-کامنسکی نشان داده است، به زبان ایرانی باستان به معنای چیزی همانند «دارنده اشتران پیر» بوده است. به باور او، این نام می‌توانسته است وردی بوده باشد که برای دفع نیروهای شریر از نوزاد بر زبان رانده می‌شده است. این‌گونه نام‌ها در میان بسیاری از توده‌های ایرانی در آسیای میانه دیده می‌شود... (ملاحظات بر کتاب مری بویس، زَرشتیان، باورها و سنت‌ها، سان‌پتربورگ، از انتشارات خاورشناسی پتربورگ، ۲۰۰۳، ص. ۴۰).

۲ کنکاش‌ها درباره چگونگی آیین زرتشتی تا همین اکنون ادامه دارد. برخی از دانش‌مندان از جمله استاد فریدون جنیدی با دیدگاه‌های جا افتاده درباره بار دوآلیستی آیین زرتشتی موافق نیستند و آن را آیین توحیدی می‌دانند. جنیدی بر آن پا می‌فشارد که اهریمن مانند اهورامزدا خدا نیست. او ابلیس است. مانند ابلیس مسیحیان و شیطان مسلمانان. برخی از دانش‌مندان بر آنند که آیین زرتشتی در آغاز در هنگام زندگانی زرتشت و آوان پیدایی، آیین توحیدی بوده است. مگر، پسان‌ها بار دوآلیستی را به خود گرفته است. (نگاه شود به: مئیری بویس، صص ۲۹۲-۲۹۳).

۳ ریکلیو، انسان و زمین، جلد ۱، صص. ۴۰۴-۴۱۶.

درباره زبان ایرانیان قدیم ما می‌توانیم همین گونه از روی اوستا داوری کنیم. از روی دو گویش که در اوستا به چشم می‌خورد، یکی تنها به کوچک‌ترین بخش اوستا یعنی به یسنا و چند نیایش (موعظه) کوتاه که بخش بیش‌تر آن به شکل متریک (قافیه‌دار) سروده شده است و آن‌ها را به نام گات‌ها یاد می‌کنند. این که همانا این بخش اوستا دیرین‌ترین بخش آن است، از روی متن خود کل کتاب دیده می‌شود. چون از گات‌ها و دیگر نیایش‌ها که با همان گویش نوشته شده‌اند، در دیگر بخش‌های اوستا با ارج‌گزاری خاصی یادآوری می‌شود و برخی از آن‌ها حتی تعبیر و تفسیر هم می‌شود که نشان می‌دهد که گویش این بخش‌های کتاب بایست از دیگر بخش‌های اوستا مقدم‌تر باشد.

مگر چون گویش جهان‌نگری گات‌ها در بخش‌های دیگر اوستا بسیار کم از یک‌دیگر متفاوت‌اند، همین‌گونه غیرمحمتمل است که وقفه زمانی بسیار زیاد تدوین این دو بخش کتاب را از هم دیگر جدا ساخته باشد. به گمان غالب، دلیل اختلاف این دو گویش، جاهای مختلف کاربرد آن است و چون زبان بخش متباقی اوستا را چونان زبان باکتریایی (باختری) ارزیابی می‌کنند، آسوده‌تر از همه این است که هم‌نوا با ویسترگارد بپذیریم که سرزمین واقع در شمال باکتریا، یعنی سغد چونان میهن گویش اوستایی بوده است.

پروفسور اشپیگل می‌گوید: با آن که ما این‌سان به‌گونه‌ای تا جایی بنیادی می‌توانیم هر دو گویش اوستا (سغدی و باکتریایی) را به گویش‌های ایرانی خاوری منسوب بدانیم، شوربختانه امکان نداریم که به همین پیمانه برداشت‌های مثبت را در پیوند با قدامت نسبی این گویش‌ها انجام دهیم.^۱

مطالعه قیاسی (مقایسه‌ای) توده‌ها نشان می‌دهد که باکتریانا در جریان همه دوره‌ها شکوفایی یا دست کم توان‌مندی سیاسی خود، با سرزمین‌های آن سوی دامنه‌های کوه‌ها (منظور از گستره سغد است. —گ.) بازرگانی آزاد و یا حتی وحدت سیاسی داشته است. برای نمونه، در جریان سده‌های پیش از تاریخ، هنگامی که در حوضه رود آمو آیین مزدایسم پدید آمد، آریایی‌ها چنین برمی‌آید که در کوه‌های هموار بلند آسیا از دامنه‌های تیان‌شان و پامیر تا رشته‌کوه‌های آذربایجان سیطره داشتند.

پس از این دوره، که در جریان آن، باکتریانا حتی می‌توانسته است بر تیره‌های همان نژادی که در دامنه‌های جنوبی کوه‌ها بود و باش داشتند، تا اندازه‌ای هژمونی داشته بوده باشد، این سرزمین‌ها برای زمان درازی با آن در غم و خوشی شریک بوده است. چون باکتریا پس از آن، زیر فرمان‌روایی مادها، پارس‌ها، مکدونی‌ها و سلوکی‌ها (یا سولوکی‌ها) قرار گرفت.

۱ ریتز، ک.،/یران، ترجمه خانیکف، ۱۸۷۴، پیوست ۲، پروفسور اشپیگل، صص. ۱۹۲-۱۹۳.

تاریخ‌نویسان قدیم، با شرح لشکرکشی [هرچند هم افسانه‌ای — گ.] نین‌پادشاه آشوری به باکتريا در ۱۲۰۰ پیش از میلاد درباره پُرنفوس بودن، توسعه سیاسی و شکوفایی این سرزمین گواهی می‌دهند. در اوج توان‌مندی آشوریان، تکانه نیرومندی که موجب به راه افتادن توده‌های آسیای میانه شد، موازنه قوا را در جهان برهم زد. ساک‌ها (اسکیف‌ها — اسکیت‌ها) به سال ۶۳۳ پیش از میلاد آسیای قدامی را سیل‌آسا از باکتريا تا جاهایی هم‌سایه با وادی نیل فرا گرفتند.

در سال هفتم یا هشتم مقارن با پادشاهی آشور بانیپال، ساک‌ها سرزمین‌های ماد، آشور، ارمنستان، بابل، فلسطین و فنیقی‌ها را سرکوب می‌کنند و سپس هم در میان توده‌هایی که که بر آنان پیروز شده بودند، ناپدید می‌شوند. گو این‌که آب شده باشند. سیل ویران‌گر تنها بر سرزمین‌ها روان شد مگر توازن همه توده‌ها بیخی برهم خورد.

پروفسور گریگوریف، خاورشناس نام‌دار، در پژوهش خود «درباره توده‌های اسکیتی ساک‌ها» بر پایه مدارک آثار سانسکریت و نوشته‌های میخی عصر هخامنشی‌ها، گاه‌نامه‌های چینی و گواهی‌های تاریخ‌نویسان و گیتاشناسان یونانی و رومی به این نتیجه مثبت رسیدند که ساک‌ها در کرانه راست رودخانه یکسرت (در ایالت سین‌کیانگ چین) بود و باش داشتند همه سرزمین‌های واقع در شمال و خاور این رود را در سیطره داشتند.

گریگوریف می‌گوید که از روی همه این گواهی‌ها چنین برمی‌آید که کتله اصلی ساک‌ها از زمانه‌های بسیار قدیم تقریباً نزدیک سرچشمه‌های آمو و رود یارکند جاگیر داشتند. و از این‌جا در مسیر شمال از راه کوه‌های تیان‌شان تا دریاچه بالخاش (کنون در قزاقستان) و در مسیر شمال خاوری تا چکادهای وادی ایللی، در مسیر شمال غربی تا ریزش‌گاه رودخانه چو (در مرز قرقیزستان و قزاقستان) پهن شدند. چنین می‌توان دریافت که ساک‌ها در سده‌های ششم و هفتم پیش از میلاد در بخش‌های قابل زیست پامیر و آلائی، در فرغانه، در مرز غربی کاشغر، در منطقه سمی ریچنسکی (هفت‌رود) و در بخش شمال خاوری منطقه سیردریا می‌زیسته‌اند.

با توجه به این‌که ساک‌ها خود به قبایل ایرانی متعلق بودند و وجه تمایز آن‌ها از ایرانیان تنها در شیوه زندگانی آن‌ها بود که بخشی از آنان به گونه مسکون و بخشی دیگر به گونه کوچ‌رو بود و باش داشتند، شگفتی‌برانگیز نیست که در میان توده‌های که بر آنان چیرگی یافته بودند، حل شدند.

شوارتس می‌گوید: آن چه مربوط می‌شود به ملیت آن اسکیت‌هایی که هنوز در دوره اسکندر مِکدونی در سرزمین ترکستان کنونی به سر می‌برند، من در این‌جا نمی‌توانم وارد جزئیات شوم. این کار را برای زمان دیگری می‌گذاریم. کنون تنها خاطرنشان می‌سازم که بر

پایه همه آن‌چه که برای ما روشن است، درباره شیوه زندگانی، خصلت مردم، اشیای فیزیکی و پراکندگی این اسکیت‌ها، من به این نتیجه رسیده‌ام که قبایل اصلی آنان از نیاکان سلاوی‌های کنونی‌اند.^۱

فریسل، کارشناس ژرمانیست که تلاش می‌ورزید ثابت بسازد که اسکیت‌ها نیاکان جرمن‌ها بوده‌اند، با ارزیابی‌های خود از این هم بیش‌تر مرا در این باورم سرسخت‌تر گردانید. توده‌های جرمنی که در گذشته‌ها با سلاوی‌ها یک توده را می‌ساختند، و پیش‌تر از آنان از ترکستان کوچیده بودند، در آن برهه که ما درباره آن اطلاعات دیرین‌ترین را درباره اسکیت‌ها در روسیه میانی و باختری داریم، در مناطق شمال خاوری جرمنی و در اسکندونیا می‌زیستند. چون نام قرقز و قیساق که کنون برای نشان دادن کوچ‌روهای مغولی ترکستان به کار می‌رود، از زبان ترکی که زبان قرقیزی و قیساقی به آن تعلق دارد، گرفته شده است، شاید کلمه اسکیت هم از واژگان آن توده‌ای گرفته شده باشد که عمدتاً اسکیت‌ها نامیده می‌شده‌اند.

در زبان روسی مصدری است به نام «اسکیتاتسیه» (مسافرت، سفر کردن) که از آن اسم‌هایی چون «اسکیتالیتس» (مسافر، کسی که پیوسته از جایی به جایی می‌کوچد)، «اسکیتانیا» (مسافرت، سفر، مسافری)، ساخته شده است. افزون بر شکل «اسکیتالیتس»، چنین برمی‌آید که در گذشته شکل کوتاه آن، «اسکیتتس» (سفری) موجود بوده باشد.

شوارتس می‌گوید که از همین رو، من برآنم که کلمه یونانی «اسکیفیس»، چیزی دیگری جز کلمه یونانی شده «اسکیتالیتس» نبوده است و کلمه اسکیف در گذشته به معنای توده خاصی نبوده، مگر تنها کوچیان را برعکس توده‌های مسکون اسکیف (اسکیت) می‌خوانده‌اند. به باور شوارتس اسکیت‌هایی که الکساندر (اسکندر) با آن‌ها در ترکستان در آغاز در خجند و سپس در نزدیکی بخارا سر و کار پیدا کرد، نیاکان سلاوی‌های کنونی بوده‌اند به ویژه سلاوی‌های خاوری.

آریان، اسکیت‌ها را به دو گروه اروپایی و آسیایی تقسیم می‌کند. زیر نام اسکیت‌های اروپایی باید آن‌هایی را شناخت که در کرانه‌های راست سیردریا می‌زیسته‌اند. آریان تنها در بخش سوم کتاب چهارم خود آنان را به گونه مستقیم اسکیت‌های آسیایی می‌نامد.

آریان، زیر نام اسکیت‌های آسیایی آنانی را می‌شناسد که به کرانه چپ سیردریا کوچیده بودند، میان این رودخانه و آمو، جایی که امروز قرقیزها و قیساق‌ها بود و باش دارند. اسکیت‌های باشنده جنوب رود آمو را آریان ماساگیت‌ها می‌خواند.

۱/ اسکندر مکدوننی در ترکستان، ترجمه بخش هجدهم به قلم شوارتس، انتشارات «ترکستان‌شناسی»، ۱۸۹۴، شماره ۵۶. «Alexander des Grossen zeldzuget. Turkestsn».

پس از یورش ساک‌ها بر آسیای مقدم، مادها برای نخستین‌بار آغاز به آرزومندی نابودسازی دولت آشوری کردند. به زودی روی ویرانه‌های امپراتوری نینوا امپراتوری مادها پدید آمد. نینوا تا بُن ویران شد و دیگر از نام آن در تاریخ یاد نشد. در دوره شاه مادی فراوستر (فراوریتس) ماد به راه استیلاگری افتاد و به سال ۶۵۵-۶۳۳ هم‌راه با پارتیا و پارس بر باکتریانا هم دست یافت.

چند سده پس از این، باکتریانا در عصر کوروش شامل گستره شاهنشاهی عظیم پارس ایجاد شده از سوی او شد. این هم در حالی که باکتریایی‌ها هم‌راه با باشندگان سغدیانا و مرگیانا (حوزه مرغاب) که زیر فرمان‌شان بود، داوطلبانه و به خواست خود فرمان‌روایی کوروش را پذیرفتند و هم‌راه با کشورهایی با باشندگان قدیمی قبایل اسکیت دوازدهمین ساتراپ پادشاهی پارس را ساختند. درست در همین هنگام باکتریانا به شکوفایی خود می‌بالید و مهم‌ترین شهر آن به بلخ مهم‌ترین گره‌گاه بازرگانی آسیای میانه بود.

همین‌گونه، ساتراپ باکتریا می‌بایستی هم‌راه با همه ساتراپ‌های پارس از الکساندر مکِدونی (اسکندر) فرمان بردارند که در آن ۱۲ شهر پی‌ریزی کرد و در این شهرها ۱۴۰۰۰ یونانی را جا داد که فرهنگ یونانی را در این‌جا نهادینه ساختند.

الکساندر چند بار ناگزیر شد در برابر داریوش بجنگد. تا آخر به سال ۳۳۰ وارد اکتانبار شد و از آن‌جا به سوی خاور شتافت. رسیدن این پیک که چند ساتراپ برافروخته شده از یورش یونانیان — گ.ا [از جمله بیس (بسوس) ساتراپ باکتریانا داریوش گریزی را گرفتار کرده و او را سرنگون کرده‌اند، اسکندر را وادار کرد بیش از پیش شتاب ورزد. مگر داریوش پیش از آن‌که اسکندر بتواند به وی برسد، کشته شده بود. اسکندر با دریافت پیک کشته شدن داریوش، شتابان در پی تابع گردانیدن بیس (بسوس) شد که خود را شاه پارس اعلام داشته بود و همین‌گونه بخش باقی‌مانده خاور شاهنشاهی پارس و همو: گرگانیا، اری (هرات)، درانگیان (زرنج) و اراخوزیا (قندهار) و سپس به سال ۳۲۹-۳۲۸ پیش از میلاد همین‌گونه باکتریا و سغدیانا را که در برابر او مقاومت بیش‌تری کردند، بیش‌تر از آن‌چه او تا این دیده بود.

او ناچار شد در آن‌جا به رغم آن‌که در سغدیانا بیس (بسوس) را به دست او سپردند، شورش‌های پیوسته در جوش و خروش مردمی را سرکوب کند و دژهای استوار سرشناسان بومی را به محاصره بکشانند.



این‌گونه او تا خاوری‌ترین مرزهای شاهنشاهی پارس رخنه کرد و حتی از رود یکسرت گذشت به سرزمین اسکیت‌ها پا گذاشت و با گرفتن دژ کوهستانی‌ای تا آن دم تسخیر ناپذیر انگاشته می‌شد به گونه نهایی سغدیان را تابع خود کرد. در این‌جا او با رکسانا دختر سردار باختر، اُکسارت پیوند زناشویی بست و این‌گونه پای‌گاه خود را باکتريا را تحکیم بخشید. او این گام مهم را برای تحکیم متصرفات خود در این سرزمین برداشت.

پس از درگذشت اسکندر کبیر به سال ۳۲۱ پیش از میلاد فرمان‌روایی باکتريا و سغدیان به استانازور رسید. مگر هنگام لشکرکشی به هند سیلوک یکم به سال ۳۰۷ پیش از میلاد هر دو این سرزمین زیر تأثیر پادشاهی سوریه درآمدند. باکتريا از دست وی در حدود سال ۲۵۵ پیش از میلاد به فرمان‌دهی انتیوخ دوم افتاد که جانشین وی دیودت یکم این‌گونه به بنیادگذار دولت یونانی — یونانو — باختری در آسیای میانه شد که نزدیک به یک سده و نیم ازگار سر پا ایستاد و طی این زمان تحولات بسیاری را از سر گذراند.

اوتئمئداس که تخت را از دیودت دوم از ۲۲۰ تا ۱۹۰ پیش از میلاد به ارث گرفته بود، از دست انتیوخ [انتیوخوس] — گ.] کبیر هنگام لشکرکشی او به هند شکست خورد مگر چونان صاحب پادشاهی برای دفاع از کوچ‌روان شمال که سغدیان را گرفته بودند، ماند.

گروه‌های انبوه کوچ‌روان پُر جوش و خروش که از سپیده‌دم جهان باستان در آسیای مرکزی آشیانه گزیده بودند، هیچ‌گاهی آرام نمی‌گرفتند. آن‌ها همانند امواج توفنده دریا گاه به گاه روی گستره پهناور دشت‌ها سیل‌آسا فرود می‌آمدند و یک‌دیگر را می‌راندند. آن‌ها به گونه طبیعی ره می‌پیمودند و در جست‌وجوی شرایط مساعد بودند و از همین رو قابل درک است که در ترکستان آن‌ها از طریق راه‌های بازرگانی کهن کتل تیریک، دوان یا جونگار

(jungaria) رخنه کردند. تمایل آن‌ها در حدود چین در اواخر سده سوم پیش از میلاد (سال ۲۱۲ پیش از میلاد) با احداث ساختمان جهان‌آوازه دیوار بزرگ چین قَلَج شده بود که از آن رو دارای اهمیت بزرگ سیاسی بود که این سد بزرگ مسیر سرازیری این سیل ویران‌گر را به سوی غرب به حوضه ترکستان برگردانید.

خلق بس متحرک ایو-چی (ایو-تی)، چیت‌ها، بر پایه تلفظ او. ایاکینف که گریگوریف هم با او هم‌نوا است، یویی - چژی)، در سده دوم پیش از میلاد در سرزمین ختن در پهلوی هم‌سایگان خود، کوچ‌روان اوسن‌ها (اوسون)‌های سپیدپوست و آبی‌چشم بود و باش داشتند. در آن هنگام، در شمال تیان‌شان در جونغاری کنونی تیره سئی یا سئی (ساک‌ها) بود و باش داشت. به سال ۱۷۷ پیش از میلاد ایو-چی یا یویی-چژی‌ها که از سوی تیره گیونگن یا باخون‌ها دارای منشأ مغولی رانده شده بود، ناگزیر شد به جونغار و به سیر دریا بکود و این گونه سئی‌ها (ساک‌ها) را بیش‌تر براند.

پس از مرگ مئناندر، شاید در حکومت شاه هرمس، نزدیک سال ۹۰ میلادی پادشاهی یونانی-باکتریایی از دست یوئی-چژی‌ها شکست خورد که پادشاهی نوگیت‌ها یا هندو اسکیت‌ها را پی‌ریختند که تا ریزش‌گاه (مصب) رود سند پهنا داشت.

اوسون‌های آبی‌چشم در گستره میان سیردریا و آمو اسکان یافتند. آن‌ها به زودی با دیگر توده‌ها آمیزش یافتند و در آینده کدامین نقش برجسته تاریخی را بازی نکردند.

باشندگان قدیم که یویی-چژی‌ها با آن‌ها در سرزمین‌های اشغالی برخوردند و شمارشان نزدیک به یک‌میلیون نفر می‌رسید، در شهرها بود و باش داشتند و به بازرگانی اشتغال داشتند. این پیک بس دل‌چسپ است که از تاریخ چینی توده‌های شمالی به دست آمده است و به قلم چئن‌سین نوشته شده است که باشندگان دولت یوئی-چژی می‌توانستند شیشه‌های رنگی بسازند از سنگ‌ها و در سده پنجم پس از میلاد این هنر از این‌جا به چین برده شد. از دیدگاه اتنوگرافی (تبارشناختی) چشمان برآمده^۲ و ریش انبوه‌شانگر این باشندگان بوده است.

هم‌زمان با این عصر، چینی‌ها در حوضه رود تاریم به قدرت رسیدند و بازرگانی بس پویایی را با سرزمین‌های واقع در غرب، به ویژه با پارس آغاز کردند. چینی‌ها درست مانند امروز از راهی گذر می‌کردند از طریق کتل‌تریک-داون که آن را تاونگلینگ نام نهادند.

۱ شادروان اکادمیسن باباجان غفوراف، رئیس پیشین پژوهشکده خاورشناسی پژوهش‌گاه علوم شوری پیشین در ص. ۲۰۷ کتاب وزین تاجیکان در باره اوسون‌ها اطلاعات سودمندی نوشته است. — گ.

۲ به گفته پروفیسور دکتر بابا جان غفوراف، گود رفته.

در آن سو، چینی‌ها به سوی زمین تازی‌ها (تاجیک‌ها) پیش رفتند، که شهر اصلی آن‌ها چژی (چزگئید) در نیمه غربی فرغانه واقع بود.

چانگ کیئنگ، مأموری که از سوی امپراتور چین فرستاده شده بود، در میانه‌های سده دوم به فرغانه رسید و نوشت: «در آن جا نان می‌پزند و برنج می‌کارند و از انگور باده می‌کشند (در آن هنگام در چین باده را اصلاً نمی‌شناختند) و اسب‌های بسیار تیزدو می‌پروراندند. باشندگان تازی [تاجیک] (چینی‌ها این قوم را هم‌چنین به نام پاس-سی [Po-sseu] یعنی پارسی‌ها می‌خواندند).^۱ مردم ساکن که در شهرها خانه‌ها و سرپناه‌ها می‌ساختند. خوی و بوی تازی‌ها [تاجیک‌ها - گ.] با اخلاقیات باشندگان تَوَان^۲ همانند است (یا اوسروشن، منطقه‌ای که شهر اصلی آن بونجیکت است که ویرانه‌های آن را در ۲۵ ورستی جنوب غربی اورا-تپه یافته‌اند)، مگر سپاهیان آن‌ها توان‌مند نیستند و ترسو اند. از این رو، یوئی-چژی‌ها توانسته بودند به آسانی بخشی از زمین‌های‌شان را بگیرند. تازی‌ها [تاجیک‌ها. - گ.] بازرگانان بسیار چیره‌دستی هستند و در شهر اصلی‌شان بازارهای پُرجوش و خروشی هست.

روابط چینی‌ها با پارس از طریق فرغانه و تَوَان به سمرقند انجام می‌گرفت. سرزمین تَوَان به اسپان خوش تراوش خود می‌بالید و فرمان‌روای کشور آسمانی چین آرزومندی سختی داشت تا اسپان تَوَانی را به دست بیاورد و به یاری همین اقدامات خصمانه نمی‌توانستند به بازرگانی رو به گسترش که از طریق خجستان صورت می‌گرفت، باز دارد.

با این همه، برای چندی مناسبات بازرگانی چین به دلیل خیزش‌ها در آسیای میانه برهم خورده بود، تا این‌که سرانجام چین بار دیگر حوضه رود تاریم را در نیمه دوم سده یکم میلادی گرفت و با این کار در نزد هم‌سایگان غربی خود چنان ترس‌ناک جلوه‌گر شد که حتی تَوَان کم‌تر تسخیرپذیر از ترس شماری از اسپان را چونان باج به چین فرستاد. این باج در آینده سه بار تکرار شد و کار بیخی به جا بود، چون چین نه تنها یوئی‌چژی‌ها را در

۱ این حقیقت بار دیگر گواه بر آن است که در این هنگام سرزمین ایران را در جهان به نام «پارس» می‌شناخته‌اند و سرزمین بود و باش تاجیک‌ها (پارسی‌ها) در اقصی سرزمین ایران در مرز چین واقع بوده است. تاجیک‌ها و دیگر تیره‌های ایرانی یا پارسی، هم‌بود، هم‌ریشه، هم‌خاست‌گاه، هم‌زبان و هم‌نژاد و هم‌نام‌اند. - گ.

۲ تَوَان، دقیق‌تر دَوْن (داوان)، بسیاری از منابع چینی دَوْن را با فرغانه یکی می‌پندارند و اوسروشان در این منابع به نام تسائو خاوری یاد می‌شود. افزون بر این، در سنگ‌نبشته‌های چینی، فرغانه به نام باهن و پالانه یاد شده است. (نگاه شود به: آ. نو برنشتام، ن. یا. بیچورین (ایاکینف) و اثر او زیر نام «اطلاعات گزیده درباره توده‌های باشندگان آسیای میانه در ازمنه قدیم»، آلمان، ۱۹۹۸، جلد یکم و نیز باباجان غفوراف، تاجیکان، جلد یکم، ص. ۱۷۱-۱۷۲). باباجان غفوراف در صص. ۲۰۳-۲۰۴ کتاب تاجیکان، چاپ بنگاه انتشارات «عرفان»، دوشنبه، ۱۹۹۷ زیر عنوان دولت باستانی فرغانه دَوْن می‌نویسد که «در منابع چینی قرن‌های دوم و یکم پیش از میلاد دون نام کشور (سرزمین) پهناور و ثروت‌مند و پُرنفوس تصویر شده است. او می‌نویسد: تردیدی نیست که «پالانه» آوانویسی چینی کلمه فرغانه است.

باکتریا تابع خود کرد، بل نیز متصرفات خود را تا کرانه‌های کاسپین گسترش داد به گونه‌ای که حتی دولت مردم روم سفارتی را به دربار چین فرستاد.

پس از این، حاکمیت چین در مرزهای غربی‌اش با گذشت هر سال کم‌رنگ‌تر و کم‌رنگ‌تر می‌شد و هرگاه اگر یک سده پسان‌تر (در سال ۲۶۵ پس از میلاد) به چین هنوز هم تحایف و هدایایی گسیل می‌شد از جریان وسطی سیر دریا و سغد، هرگاه حاکمان سغد برای نخستین‌بار لقب چینی را پذیرفتند (نزدیک به ۲۸۰ پس از میلاد) همه این‌ها در اثر و به خاطر افتخارات گذشته بود.

در آن هنگامی که پارس‌ها در دوره فرمان‌روایی ساسانیان به اوج قدرت رسیده بودند و مرزهای دولت خود را گسترش می‌بخشیدند، توجه اصلی مغول‌ها در جریان چندین سده به گونه‌ای که برمی‌آید، به سوی اروپا متوجه بود. مادامی که هفتاد سال پس از آتیل^۱ نومادها بار دیگر به سرزمین‌های واقع در میان رودهای دوگانه (آمو و سیر) یورش نیاوردند و دولت نیرومندی را (به سال ۵۱۹) به نام ایثا به میان نیاوردند که دیگر پس از گذشت سی سال زیر حاکمیت تو-کیوها (ترک‌ها) نیفتاد.^۲

تو-کیوها هر چه بیش‌تر حاکمیت خود را تحکیم بخشیدند. در اواخر سده ششم سردار توکی حتی سفیری را به ویزانتین (بیزانتین) به دربار یوستینیان دوم، به مقصد برپایی روابط بازرگانی گسیل داشت.

در اوایل سده هفتم میلادی، چینی‌ها سر از نو، بار دیگر حوضه تاریم را گرفتند. همه قبایل ترکی خاوری را به بردگی گرفتند و توکیوها را هم در هم شکستند و بار دیگر نه تنها سغد را گرفتند، بل حتی سرزمین‌های واقع در پایین‌تر از آن را در میان رودها.

به سال ۶۵۶-۶۶۰ میلادی سردار آل‌ها [نیاکان اوستی‌ها - گ.] در خجند زیر وسالی چینی‌ها درآمد. مگر در این هنگام، چین در مرزهای غربی‌اش نه تنها با ترک‌ها، بل نیز ناگزیر بود با پارس‌ها سر و کار داشته باشد که توان‌مندی آن‌ها در هنگام فرمان‌روایی خسرو

۱ آتیل، پیشوای اتحادیه قبایل هون‌ها در ۴۳۴-۴۵۳ (تا ۴۴۵) همراه با برادرش بلیدوی و سپس با کشتن برادر به تنهایی. این اتحادیه، در دوره فرمان‌روایی آتیل به اوج قدرت رسید. پس از یک رشته لشکرکشی‌های بنیاد برانداز، بر گستره شاهنشاهی روم خاوری (۴۴۳-۴۴۷-۴۴۸)، که هون‌ها توانستند از امپراتور پرداخت باج و خراج هنگفت سالانه به دست بیاورند، آتیل متوجه غرب شد. به سوی گالی، مگر در نبردها بر سر دشت‌های کاتالون در هم شکست. هنگام لشکرکشی ۴۵۲ به نزدیکی رم رسید، اما عقب‌نشینی کرد و به گرفتن باج بسنده کرد. پس از درگذشت آتیل اتحادیه هون‌ها قبایل از هم فروپاشید. با این همه، سیمای آتیل (انتسل) در بسیاری از افسانه‌های سده‌های میانه ماندگار شد.

۲ بارتولد در کتاب تاریخ ترک‌های آسیای میانه در ص. ۱۵ نوشته است: «...منشأ ترکی فاتحان قرن ششم میلادی حتی پیش از کشف و بازخوانی کتیبه ارخون، هیچ‌گاه مورد تردید نبوده است. اگر چه درباره ترجمه و تغییر واژه چینی تو-کیو (Tou-kiue) به «ترک» بحث و جدل بسیار شده است. اما درباره واژه تورکوری (Tourkoi) که در منابع بیزانس آمده و منظور از آن همان «ترک» بوده است، هیچ اعتراضی نشده است.

یکم (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) به عالی‌ترین مدارج رسیده بود. خسرو هم‌راه با ترک‌ها، دولت یفتلیان را نابود کرد. درخشش پارس البته، بر تاجیک‌ها نیز بازتاب یافته بود که باشندگان سغد و سرزمین‌های هم‌سایه با آن را تشکیل می‌دادند.

در این هنگام، در پارس آیین زرتشتی به مفهوم کامل کلمه به آیین دولتی مبدل شده بود (با پی‌گرد تبلیغات سایر مذاهب و هم دارندگان اندیشه‌های الحادی) و اهمیت روحانیون بالا گرفته بود. با این همه، هر یک از توده‌های شکست‌خورده زبان، آیین و سنت‌های خود را نگه داشته بودند و قوانین و در بسی از موارد رهبران ملی خود را نیز. با این همه، بر همه اداره سراسری فرمان می‌راند. در دورن دولت، خسرو نظم را با تکیه بر عناصر محافظه‌کار (درباریان و روحانیون) حفظ می‌کرد. اما در این زمان، دولت پارس از درون پوسیده شده بود و آغاز به فروپاشی کرده بود.

در زمان پادشاهی خسرو یکم در مکه نوزادی پا به گیتی نهاد که مقدر بود برای میلیون‌ها انسان برای همه جنبه‌های زندگانی‌شان قانون وضع کند و در روند یک‌هزاره مسیحیت را بر سر تسلط بر جهان به چالش فرا بخواند. محمد در اپریل ۵۷۱ پا به گیتی گذاشت.

یورش قبایلی که از سرزمین‌های شمالی سرازیر شده بودند، به تجرید باکتریا از مراکز تمدن وقت مساعدت می‌کرد. دشت‌های پهناور و باز شمال و شمال غربی که مناطق یکسرت و آمو را محدود می‌کرد، بیش‌تر از همه خطر بزرگ یورش توده‌های کوچ‌رو را در بر داشت، چون این مناطق به وجه احسن کارسازی شده بودند و شهرهای آبادانی داشتند.

اردوهای قبایل تاراج‌گر از همان اوان تاریخ پیوسته بر کولونی‌هایی که پیش‌رفته بودند، یورش می‌آوردند و منتظر آن بودند تا به سرزمین‌هایی یورش ببرند که می‌توانستند به آن‌ها طعمه نظامی غنی بدهند.

به هر پیمانه‌ای که یورش‌ها تکرار می‌شدند، به همان پیمانه ترکیب باشندگان این مناطق تغییر می‌یافتند، چون قبایل مهاجم در بسیاری از جاها، زمین‌های باشندگان پیشین را می‌گرفتند که آن‌ها را یا این‌که بیخی نابود و ریشه‌کن می‌کردند و یا این‌که به سوی وادی‌ها و دره‌های بلند کوه‌ها می‌رانند.

در این هنگام به سال ۶۳۸ میلادی فرغانه و سرزمین‌های هم‌سایه با آن، ناگزیر شدند با خواهش به چین رو بیاورند درباره بستن پیمان دفاعی چون عرب‌ها به پارس یورش آورده بودند و ترس و وحشت را در سرزمین‌های هم‌سایه حاکم شده بودند.

خاستگاه و پرورش‌گاه تاجیک‌ها از ایربانت و یجه نخستین (پامیر) تا ایربانت و یجه دومین (ایران) □ ۲۴۷

به سال ۶۵۳ این خواهش تکرار شد. مگر چینی‌ها که خود غرق در درگیری‌های درونی خود بودند، کمک عملی‌ای نکردند و از همین لحظه تأثیر آن‌ها در غرب آغاز به پایین آمدن کرد و عروج اعراب آغاز شد.

